



چگونه این امر واقع شد؟

نویسنده: راشل هازلتن

ترجمه: زوفاریان



نام کتاب

چگونه این امر واقع شد؟

نویسنده: راشل هازلتین

چاپ و نشر: ۱۹۵۸

ترجمه: زوفا رایان



انجمن تحقیقات کتاب مقدسی رایان



انتشارات کلیسای خداوند عیسی مسیح

فهرست مطالب

۱	یادداشت:.....
۲	یادداشت مترجم:.....
۳	مقدمه‌ای بر دلیل نوشتن این کتاب:.....
۵	بخش یکم و بخش دوم:.....
۵	کلیسا برپا شد:.....
۷	کلیسای موعود:.....
۲۰	هماهنگی رسمهای نو و کهن کلیسا در نصب رهبر دینی:.....
۲۰	نصب معلّم به رسم کهن:.....
۲۲	نصب معلّم در عهد جدید:.....
۲۳	بخش سوم:.....
۲۳	کاوش کتب:.....
۲۶	بخش چهارم:.....
۲۶	ختم رسیدگی:.....
۲۷	بخش پنجم:.....
۲۷	قدرت بخشش:.....
۳۰	بخش ششم:.....
۳۰	تولد کلیسا:.....
۳۴	بخش هفتم:.....
۳۴	آندرونیکوس و یوناس:.....
۳۶	بخش هشتم:.....
۳۶	کلیسای تنها مانده روم:.....
۳۶	دیباجه - یادداشت معرفی:.....
۳۹	توسعه کلیسای تنها مانده روم:.....
۳۹	فاجعه بزرگ روم:.....

۴۲	نتیجه شماره یک برای قسمت کلیسای تنها مانده روم:
۴۲	نتیجه شماره ۲ در باب کلیسای تنها مانده روم:
۴۳	نتیجه‌گیری - تاوان کلیسای روم:
۴۴	بخش نهم:
۴۴	سیر حرکت‌های پطرس:
۴۷	بخش دهم:
۴۷	کلیسا در بابل:
۴۹	بخش یازدهم:
۴۹	آخرین دیدار پولس از اورشلیم:
۵۳	بخش دوازدهم:
۵۳	نابودی اورشلیم:
۵۸	تاریخ این باغ مزار:
۵۹	بخش سیزدهم:
۵۹	کلام مکتوب:
۶۳	بخش چهاردهم:
۶۳	طریق مکتوب کردن کلام:
۶۵	بخش پانزدهم:
۶۵	برتری کلیساهای یونان بر کلیساهای لاتین:
۶۶	بخش شانزدهم:
۶۶	آغاز لغزش کلیساهای آسیا:
۷۵	بخش هفدهم:
۷۵	مهاجرت کلیسای اولیه به سوی غرب:
۷۹	بخش هجدهم:
۷۹	پسح یا پسح در کلیساهای اولیه:
۸۰	بخش نوزدهم:

عشتاروت ملکه آسمان:	۸۰
بخش بیستم:	۸۳
پولیکارپ:	۸۳
بخش بیست و یکم:	۸۹
ویکتور و ایستر:	۸۹
اودیوس:	۹۲
بخش بیست و دوم:	۹۳
پرستش بت پرستان:	۹۳
خیال کردن یا هیپوستیز:	۹۳
بخش بیست و سوم:	۱۰۱
مونتائوس:	۱۰۱
بخش بیست و چهارم:	۱۰۷
اوريجن:	۱۰۷
نظر اوريجن درباره شفا:	۱۱۴
بخش بیست و پنجم:	۱۱۶
هم اکنون موجود نمی باشد:	۱۱۶
بخش بیست و ششم:	۱۱۶
ترتولیان:	۱۱۶
بخش بیست و هفتم:	۱۲۳
اسکلت در پستوی پنهان روم:	۱۲۳
از ترتولیان تا کالیستوس:	۱۲۴
دیباچه:	۱۲۴
نوشته هیپولیتوس:	۱۲۶
آموزه کالیستوس:	۱۳۰
فلسفه پراکسیز:	۱۳۳

فرقه نوئوس - فلسفه نوئوتیان:.....	۱۳۴
بخش بیست و هفتم:.....	۱۳۷
فلسفه پراکسیز و پاتریپاسی:.....	۱۳۷
در ارتباط با فیلسوفان قرن سوم و به طور خاص دسته نوئوتیان:.....	۱۳۸
فلسفه نوئوتیان و پراکسیز:.....	۱۳۹
هسته اصلی فلسفه پراکسیز و نوئوتی:.....	۱۳۹
بخش بیست و نهم:.....	۱۴۱
سابیلیوس:.....	۱۴۱
بخش سی ام:.....	۱۴۲
مروری بر پیشرفت کلیسا:.....	۱۴۲
بخش سی و یکم:.....	۱۴۴
درگیری بر سر تغییر پسخ به ایستر:.....	۱۴۴
بخش سی و دوم:.....	۱۴۶
جانهایی که در تماس با سپتیموس سورس بودند:.....	۱۴۶
بخش سی و سوم:.....	۱۴۷
در زمان ایرانوس:.....	۱۴۷
بخش سی و چهارم:.....	۱۴۸
سالهای بحرانی:.....	۱۴۸
تاریخدانان سکولار:.....	۱۵۵
بخش سی و پنجم:.....	۱۵۶
در میان انجیلی‌ها چه واقعه‌ای رخ داد:.....	۱۵۶
بخش سی و ششم:.....	۱۵۷
مشارکت مکاتباتی:.....	۱۵۷
انجیل و رسولان:.....	۱۵۸
رساله پولیکارپ ۹۰-۱۵۷:.....	۱۵۹

۱۶۱	بخش سی و هفتم:
۱۶۱	تاریخ هیپولیتوس:
۱۶۵	بخش سی و هشتم:
۱۷۰	بخش سی و نهم:
۱۷۰	فایانوس:
۱۷۱	سراسقف روم شانزده سال بعد از کالیستوس:
۱۷۲	بخش چهارم:
۱۷۲	از نواتیانوس تا فیلیکس:
۱۷۲	بخش چهل و یکم:
۱۷۲	اورلیان و انطاکیه:
۱۷۷	بخش چهل و دوم:
۱۷۷	دوناتوس آفریقا:
۱۸۱	بخش چهل و سوم:
۱۸۱	حلقه‌های رومی با حکاکی با نمادهای مسیحی:
۱۸۳	بخش چهل چهارم:
۱۸۳	کنستانتین:
۱۸۶	بخش چهل و پنجم:
۱۸۶	گزارش شورای نیس (یا شورای نیکیه):
۱۹۰	بخش چهل و ششم:
۱۹۰	عقاید اولیه:
۱۹۰	عقاید آریانی‌ها:
۱۹۲	اعتقاد نامه نیکیه:
۱۹۵	بخش چهل و هفتم:
۱۹۵	رای نهایی شورای نیکیه:
۱۹۶	بخش چهل و هشتم:

۱۹۶	تعارض در شورای نیقیّه:
۱۹۷	بخش چهل و نهم:
۱۹۷	نتیجۀ شورای نیس:
۱۹۸	بازسازی کلیساها:
۱۹۹	بخش پنجاهم:
۱۹۹	یک نتیجۀ دیگر از شورای نیقیّه:
۲۰۱	بخش پنجاه و یکم:
۲۰۱	سنت مارتین تور، فرانسه ۳۹۹-۳۱۵:
۲۰۸	بخش پنجاه و دوم:
۲۰۸	سوکت یا سنت پاتریک ایرلند:
۲۱۶	بخش پنجاه و سوم:
۲۱۶	تئودور:
۲۲۱	بخش پنجاه و چهارم:
۲۲۱	پرسیلیان:
۲۲۷	فصل پنجاه و پنجم:
۲۲۷	آمبروز میلان:
۲۳۱	بخش پنجاه و ششم:
۲۳۱	تئودوسیوس بزرگ:
۲۳۶	بخش پنجاه و هفتم:
۲۳۶	مسیحیت نمونه تسالونیک:
۲۳۷	بخش پنجاه و هشتم:
۲۳۷	آگوستین هیپو:
۲۴۲	بخش پنجاه و نهم:
۲۴۲	پائولوس اوروسیوس:
۲۴۶	بخش شصت‌ام:

۲۴۶		روفینوس و جروم:
۲۵۱		نقل قولهایی از جروم و روفینوس:
۲۵۴		بخش شصت و یکم:
۲۵۴		روفینوس:
۲۵۵		بخش شصت و دوم:
۲۵۵		پلجیوس و کلسیتیوس:
۲۶۷		بخش شصت و سوم:
۲۶۷		مارسلا و پاماسیوس:
۲۷۰		مقبره‌های زیر زمینی بازسازی شده:
۲۷۴		بخش شصت و چهارم:
۲۷۴		دامسس:
۲۸۰		بخش شصت و پنجم:
۲۸۰		نگاه کوتاهی به مردان و زنان در زمان دامسس:
۲۸۴		بخش شصت و ششم:
۲۸۴		پاپ لئوی اول، ملقب به "کبیر":
۲۸۵		تاریخ دگمهای اساسی روم:
۲۹۱		بخش شصت و هفتم:
۲۹۱		بخشی از اسکاتلند - کلمبای ایرلند و اسکوتیا:
۲۹۶		بخش شصت و هشتم:
۲۹۶		پاپ گریگوری و سه فصل:
۳۰۱		بخش شصت و نهم:
۳۰۱		سه فصل معروف:
۳۰۳		تئودورا:
۳۰۷		بخش هفتادم:
۳۰۷		امپراطوران روم که مستبدان نظامی بودند:

- ۳۰۸ مستبدان نظامی که جزو نظام امپراطوران بودند:
- ۳۰۹ بخش هفتاد و یکم:
- ۳۰۹ اتیوپی (حبشه):
- ۳۰۹ قسمت یکم: حبشه در زمان کنداکه، ۳۴ میلادی:
- ۳۱۰ قسمت دوم: اتیوپی از زمان فرومنتیوس، ۳۰۰ - ۳۶۰ میلادی:
- ۳۱۳ قسمت سوم: اتیوپی و واتیکان امروز:
- ۳۱۴ پاپ‌های روم:
- ۳۱۷ لیست ضد پاپ‌ها:
- ۳۱۹ تصاویر اصلی از نسخه اورجینال کتاب در سال ۱۹۵۸ میلادی:
- ۳۳۲ اشخاص ذکر شده در کتاب:

یادداشت:

این کتاب به شکل آنلاین و با دانلود رایگان در یک سایت نو بارگذاری شده است. برای بهتر خواندن کتاب در شکل آنلاین آن در آدرس بار زیر:

www.christianhospitality.org 2019 دوباره اصلاح شده است.

شماره‌های صفحات حسب کتاب اولیه در سال ۱۹۵۸ در قسمت باکس سمت چپ متن قرار داده شده است. و اگر در شروع آن پاراگراف جایی که باکس بایست باشد قرار نگرفته از جایی که متن اولیه شروع می‌شود یک خط سمبل در امتداد جعبه به معنی محل دقیق باکس قرار گرفته است. توضیحات و عکسهای متن اصلی در چاپ ۲۰۱۹ اضافه شد و همچون نسخه اورجینال نیست. عکسهای اورجینال در پایان کتاب یافت می‌شوند و مربوط به متن اصلی هستند.

رفع مسؤولیت: برادر ویلیام برانهام که این اثر را در خدمتش به کار گرفت به دیدگاه‌های الهی جزئی توسط نویسنده همچون استعمال گهگاهی اصطلاحات تثلیث ("شخص" غیره) واقعی نهاده و در ارتباط با اشاراتش در نشانه‌های اولیه دریافت روح القدس، همچون سخن گفتن به زبانها نیز همین دیدگاه را دارد. در این زمینه ویرایشگر در هر دو مورد با برادر برانهام هم نظر است.

آیا نظری در این باره دارید؟

لطفاً در سایت www.christianhospitality.org با ما به اشتراک بگذارید. با سپاس و طلب برکت برایتان از عیسی مسیح.

یادداشت مترجم:

این کتاب تاریخی به همت و با تحقیقات طولانی مدت بانو راشل هازلتن به رشته تحریر درآمد و بعد با کمک سایت [Christian hospitality](#) گردآوری شد. به هنگام ترجمه و تدوین این اثر صفحه چینی کتاب به شکل همان کتاب اول در نیامد چون به هنگام ترجمه، صفحه بندی نه حسب کتاب اولیه در می آمد نه همچون نسخه PDF.

تمامی صفحات و مطالب و عکسها و ضمائم اضافه در آن درج شده اند و حتی پاره ای از عکسهای کتاب مرجع در پایان، در خود متن گنجانده شده اما مطالب بدون باکسها و صفحه بندی کتاب اولیه است. برای شناخت شخصیت هایی که در کتاب از آنها صحبت شده می توانید به شاخص توصیفی که در پایان کتاب آمده مراجعه کنید.

مقدمه‌ای بر دلیل نوشتن این کتاب:

من همیشه این پرسش را از خودم داشتم که چگونه این امر واقع شد که یک کلیسا در روم این همه از باقی کلیساها در جهان متفاوت گشت آن هم وقتی که همه کلیساها از همان یک کلیسایی نشأت گرفت که عیسی در روز پنطیکاست آن را آغاز کرد؟ چنین نیز اتفاق افتاد که چشمانم چندین بار بر لغت "مرتد" بیفتد و وقتی که به معنی لغت نگاه کردم به این باور رسیدم که حسب معیارهای اولین کلیسای رومی من یک مرتد شمرده می‌شدم. از این جهت شروع تحقیق من با دنبال کردن کلمه "مرتد" در هر جایی که با آن برخورد می‌کردم، شروع شد. من به این باور رسیدم که در تاریخ کلیسا بایست یک برهه‌ای بوده باشد که جدایی عظیم دو بدن موجود آغاز گشت. پس فعالیت من در این راستا است.

تحقیقات من چه چیزی را آشکار کرد:

از آن جایی که من داشتم از دایره‌المعارفهای گوناگون تحقیق می‌کردم گزارشها چند گونه بودند. من متوجه شدم که این بستگی به آن مرد یا زنی دارد که این مبحث را به اشتراک گذاشته است. من می‌توانستم ببینم که متنوع بودن اطلاعات به خاطر عقاید شخصی نویسنده آن بوده است. از این جهت پیش از آن که یک مبحث را بخوانم به کنکاش سابقه ارائه دهنده آن می‌گردم. تاریخ نگار بزرگ مریول (Merrivale) نگاه مرا به دقت توضیح داده پس من از ناشر تاریخ کلی روم اجازه می‌طلبم که مرا برای نقل قول این اثر عفو نماید:

"این به واقع مایه اندوه است که بسیاری از نویسندگان چیره این دوره از تاریخ کلیسا تحت تأثیر محض کلیسای روم هستند و در طرق مختلف هم با ستودن دستگاه مسیحی و هم با تقبیح کردن اصول مسیحی به خودشان اجازه می‌دهند از مسیر راستین اعتدال پا فراتر بگذارند. بر این مبنی تصمیم دارم که این اصول را با پایه واقعیشان دنبال

کنم و بین این گزارشات آن چه که درست است را بپذیریم و آنها که به عنوان افسانه یا تخیلات است را رد کنیم. پس اینها را جمع و مقایسه و غربال کردم و تناقض و تضاد بسیاری در آنها یافتم و مادامی که ملزم به پرداختن به این حدس و گمان هستم سعی دارم که پیش زمینه‌ای را که حسب آن عقاید را بنا نهادم توضیح دهم و ابزارهایی را که حسب آن می‌شود آنها را توجیه کرد، آشکار نمایم.

من آنها را موشکافی و نقادی کردم و در تألیف این اثر استنباطم را به کار گرفتم. این کتاب در لیست کتب ممنوع واتیکان قرار گرفته چون تاریخ گذشته کلیسا را که توسط کلیسای روم پایمال شده، باز می‌کند. منظورم تاریخ کلیسا در قرن اول و دوم و سوم و چهارم است. باور من این است که کلیسای حقیقی الگوهای کتاب مقدسی را دنبال می‌کرد و کلیسای روم دگمها را جایگزین آنها کرد و از همان قرن اول دگمهای سنتی را راهبر قرار دادند.

نتیجه:

من به واقع باور دارم که اگر پطرس مقدس امروز به روم می‌رفت و یک موعظه همچون همانی که در اورشلیم داشت آن جا موعظه می‌کرد او را از شهر بیرون می‌انداختند.

بخش یکم و بخش دوم:

کلیسا برپا شد:

مسیح بر شاگردانش دمید و به آنها گفت: «... روح القدس را بیابید» (یوحنا ۲۰ : ۲۲). او به آنان گفت که خواهد رفت و روح القدس را بر ایشان خواهد فرستاد. هنگامی که او گفت، "روح القدس را بیابید منظورش چنین بود، "آن هنگام که روح القدس را بفرستم او را بپذیرید." این مثل آن است که ما راهی جایی شویم و بگوییم "آن هنگام که به آن جا بروم کسی را می فرستم که به جای من باشد. پس آن هنگام که او بیاید او را بپذیرید."

او به آنان امر کرد، "بروید و در اورشلیم منتظر روح القدس بمانید." این برانگیختن قوّت در انسان به منظور قرار گرفتنش به عنوان ابزار در دستان روح القدس (سومین شخصیت در اقنوم) است تا کلام را به عمل بیاورد.

بعد از صعود عیسی شاگردان با اشتیاق به اورشلیم بازگشتند و با خوشی منتظر آمدن روح القدس شدند. همه شاگردان در یک دلی قرار گرفتند. روح القدس آمد و آنها او را در هیكلهای جسمانی شان پذیرفتند (اعمال ۲ : ۴).

حال آنان نماینده خدا بر زمین گشتند. آنها نمایندگان مسیح شدند به آن گونه که همچون خود عیسی، تمامی قدرت را در اختیار داشتند. کلیسا چنین بود و در روز پنطیکاست پدید آمد (اعمال باب ۲).

مسیح بدنهای فانی شما را با سکونت روحش حیات خواهد بخشید (رومیان ۸ : ۱۱). حال کلیسای اولیه می دانست که مسیح زنده بوده و کلامش به واقع راست است چون آنها این قدرت حیات بخش را که او وعده داده بود، دریافت نمودند. آنها او را به عنوان مسیحی که قیام کرده و صعود نموده می شناختند.

آنها می دانستند که او زنده و بر دست راست پدر در آسمان است و روح القدس (روح الهی)، خود کلمه از او آمده و داخل بدنهای فانی آنها گردیده است. این همچون "غریو هیاو در اردوگاه" بود.

آنها به هر جایی که می رفتند خبر خوش انجیل جاودان را به فرموده مسیح اعلان می کردند. آنها متوجه شدند به هنگام عمل به فرموده خداوند عیسی، او همان انجیلی را که آنان از آن موعظه می کردند با آیات و نشانه تصدیق کرده است. (مرقس ۱۶ : ۱۷). روح القدس همیشه با همان کلامی که موعظه می شد همراه بود.

ما می شنویم که متی بارها و بارها گفته "شما شنیده اید که در عهد عتیق چنین گفته شده، اما من به شما می گویم. اما من به شما می گویم ..."

رسم یهودیان در نصب رهبر جدید برای تعلیم در کنیسه چنین بوده که با انجام آن عملی که مسیح انجام می داد مشخص می شد. هنگامی که یهودیان شخصی را بر سر خدمتی همچون معلّمی نصب می کردند همه آنان نام آن شخص را بلند می گفتند و تکرار می کردند.

مسیحیان نیز در روم برای پذیرش اعضای جدید چنین می کردند چون هنگامی که شخصی از میان یهود یا امّتها به مسیحیت ملحق می شد در ابتدا او باید در میان عموم اعتراف می کرد و بعد تمامی جمع نام او را بلند می خواندند. چنین چیزی مقدور نبود مگر این که او به واقع در میان جمع ظاهر و شناخته می شد و نامش بلند توسط شاهدان خطاب می شد تا این که روم این را به عنوان نشانه ای بر تغییر کیش می پذیرفت. (تاریخ مریوال، صفحه ۶۰۵) (Victorinus the Grammarian)

عیسی این عبارت را به کار می برد "و من به شما می گویم." او به آن چه که یهودیان می گفتند رجوع می کرد (در خطاب کردن نام کسی که به تازگی به عنوان ربّای انتخاب شده) پس عیسی چنین می گوید "و من به شما می گویم ... " (من دارم از حق خودم استفاده می کنم که نام تو را خطاب کنم و تو را معلّم بسازم). "و من به تو می گویم که تویی پطرس."

متی بسیار مراقب بود که کلمه‌ای از سخنان عیسی کم نکند تا نشان دهد که تشریفات جدید همچون همان رسوم قدیم برای به معلّمی گماشتن در جایگاه‌های خالی سندهرین است.

کلیسای موعود:

متی ۱۶ : ۱۸ - کلیسای موعود: در یک توازن و هماهنگی بین عهد عتیق و عهد جدید عیسی مسیح از کلام بهره می‌برد، (متی ۱۶ : ۱۳) جایی است که عیسی در قیصریه فیلیپی با شاگردانش سخن می‌گوید. همان گونه که در انجیل متی می‌خوانیم که چنین می‌گوید "شنیده‌اید که در شریعت به شما گفته‌اند که ... اما من به شما می‌گویم." این طریق عیسی برای سخن گفتن بود تا با آن به یهودیان تعلیم دهد. متی باب ۱۶ - عبارت "و من به شما می‌گویم" همان کلیدی است که ما را به رسم قدیم نصب خدمت معلّمی می‌برد. متی بسیار دقیق کار کرده تا آن زاویه‌ای از یهود را که مسیح در نصب پطرس به عنوان معلّم به کار برده را در وضع کلیسای جدیدش به کار ببرد.

ما در متی باب شانزدهم آیه سیزده می‌خوانیم که عیسی شاگردانش را در قیصریه فیلیپی جمع کرد. در این جا او اقتدار شاهانه‌اش (یا اقتدار آموزگار بودنش) را در بنیاد نهادن کلیسایش نشان داد. مسیح و شاگردانش بعد از یک گردهمایی عظیم که هزاران نفر با چند نان و ماهی خوراک داده شده بودند، جمع بودند. (متی ۱۵ : ۳۲).

متی ۱۶ : ۱۳ - شاگردان هنوز از آخرین معجزه در شمع بودند که مسیح پرسید "به نظر مردم پسر انسان کیست؟"

متی ۱۶ : ۱۱ - متی چنین فکر کرد که این پرسش در معبد اورشلیم به شور گذاشته شده؛ آن هنگام که رئیس هیكل از شورا سؤال کرد که "مردم او را چگونه خدایی می‌دانند؟" شورای معلّمین کنیسه گفتند "بعضی می‌گویند که او خدای خورشید یا ماه یا از ستارگان است یا شاید هم یک گاو یا لاک‌پشت گلی (بت).".

خدای باران سرخ پوستان پوئبلو (Pueblo Indians):



(چنین فرض شده که خدای بارندگی در این صورت گلی داخل شده (عکس سمت چپ از یک بت لاک پشت از پوئبلو است، اصل عکس برداری آن در صفحه ۲۴۴ موجود است). این خدای بارندگی لاک پشت شکل توسط خانوم پری که مسیونر سرخ پوستهای پوئبلو در لاگونا (Laguna) بود، به ماری ساندر هازلتن در مارس ۱۸۸۱ داده شد. این لاک پشت توسط یک سرخ پوست تغییر کیش داده که پیش تر آن را به عنوان خدا برای دعا و پرستش در زمان قحطی بارندگی می پرستید، داده شد.

وقتی ماری هازلتن آن را دریافت کرد قدمت آن بیشتر از صد سال بود. (ماری ساندر یکی از اولین مسیونرهای نیومکزیکو بود.) این لاک پشت به نویسنده این کتاب در سال ۱۹۳۵ داده شد.

چه قدر این پرسش شبیه همان جوابی است که شاگردان به مسیح آن هنگام که او از آنها پرسید گفت: "مردم پسر انسان را که می پندارند؟" گفتند: «بعضی یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا و یا یکی از انبیا» (متی ۱۶: ۱۶).

پس به دنبال همان رسم کهن شریعت برای نصب خدمت چنین می پرسیدند "شما خدای اسرائیل را که می دانید؟" که در جواب می گفتند "She-ma Yis-rael" یا "خداوند خدای ما است. خداوند یکی است. "پطرس در خاتمه سخن بقیه چنین پاسخ داد: «... تویی مسیح، پسر خدای زنده» (متی ۱۶ : ۱۷).

دوباره در ارجاع به رسم کهن یهودیان رهبر می گفت، "خوشا به حال تو ای (گاملائیل یا سموئیل) چون هیچ بشری این را بر تو آشکار نکرد بلکه پدر آسمانی این را بر تو آشکار کرد چون تو از آن او هستی. "و مسیح نیز چنین گفت " «خوشا به حال تو ای

شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است» (متی ۱۶ : ۱۸).

ما دوباره به رسم کهن باز می‌گردیم جایی که همه آنانی که در مراسم دست گذاری جمع شده بودند نام آن شخص را می‌خوانند "تویی گاملائیل. تویی گاملائیل. *"

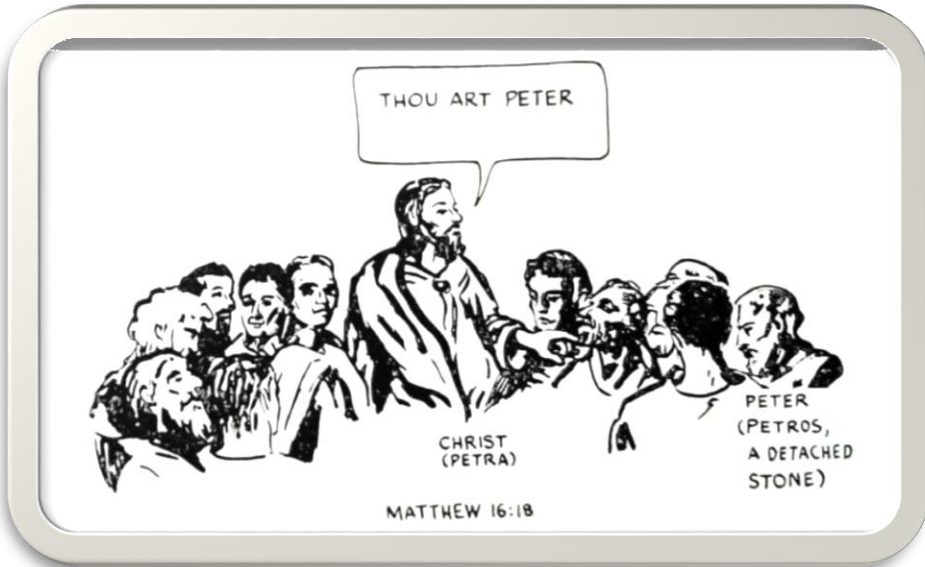
* Shema – Yisrael به نامه موزه بریتانیا رجوع شود، صفحه بعد (در نسخه اصل این نامه را خواهید دید).

موزه لندن بریتانیا، W.C.I دپارتمان کتب چاپی شرقی و دست خط، موزه ۸۶۲۱؛ ژوئن ۲۹. ۵۴

بانوی محترم،

مسئول بخش کتب چاپی شرق و قسمت MMS از من خواسته که به نامه ارسالی شما در ۱۶ ژوئن پاسخ دهم. مراسم نصب یک آموزگار (خاخام) یهود در دوران خاخامها چنین بوده که شامل این پنج مرحله می‌شده:

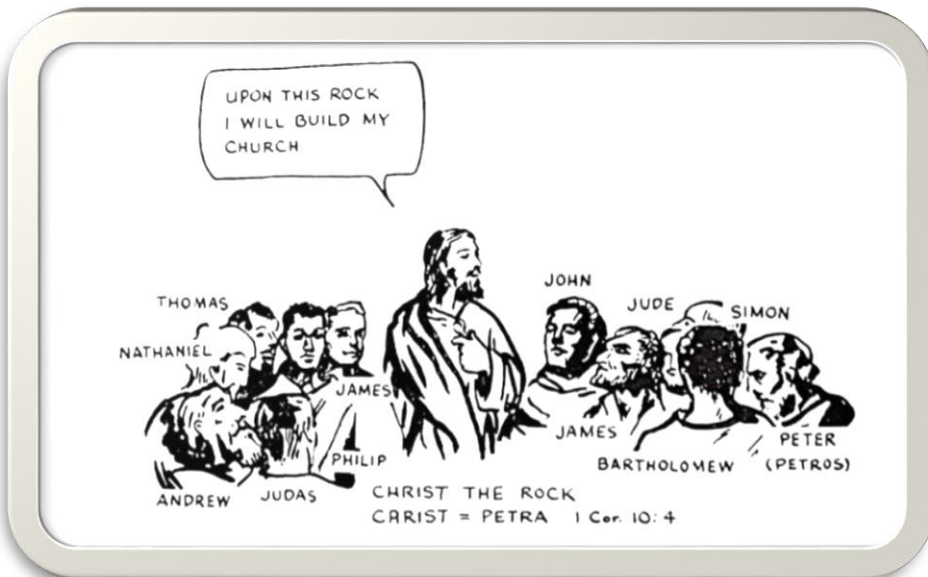
- ۱) دست‌گذاری (Semikhah)
- ۲) اعلان خاخام نصب شده با شهادت دهان
- ۳) اعطای یک جبه (ردای) خاص
- ۴) بزم شادی که شامل ستایش همنا و موزن معلّم تازه نصب شده توسط جمع
- ۵) مرحله دیگر برگزاری جشن برای (ربای منتخب) است که شامل جشن و سرور است.



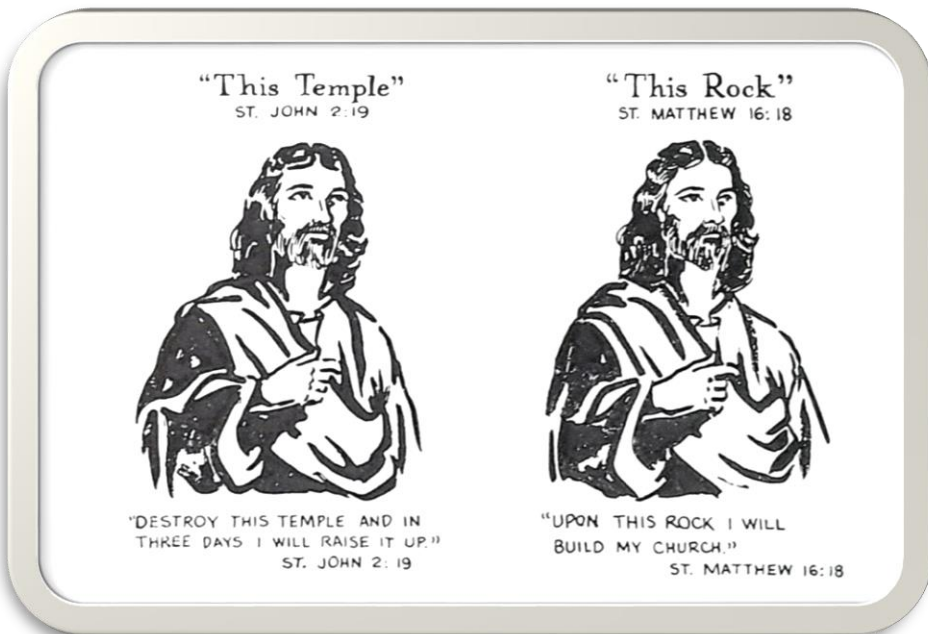
(نمونه اصلی از رونوشت عینی نامه صفحه ۲۴۹)

ما خیلی بیشتر مشتاق مرحله دوم هستیم که همان اعلان نصب ربای با شهادت دهان است. "تویی پطرس، تویی پطرس." (همچنین مرحله چهارم) "تویی گامالائیل" و همچنین ما می شنویم که عیسی در مراسمش چنین می گوید: «و من نیز تو را می گویم که تویی پطرس...» * (متی ۱۶ : ۱۸).

باز به رسم یهود باز می گردیم که به عنوان نمونه ای در طریق او بود، ما می شنویم که ربای چنین می گوید، "حسب این شهادت که خداوند خدا همان صخره است" * ما نیز بنا می کنیم و بر تمامی طوایف اسرائیل حکم می نماییم. "و ما هم می بینیم که عیسی مسیح به پطرس می گوید: «... و بر این صخره (که ایمانت چنین است که من همان مسیحم؛ پسر خدای زنده) کلیسای خود را بنا می کنم...»

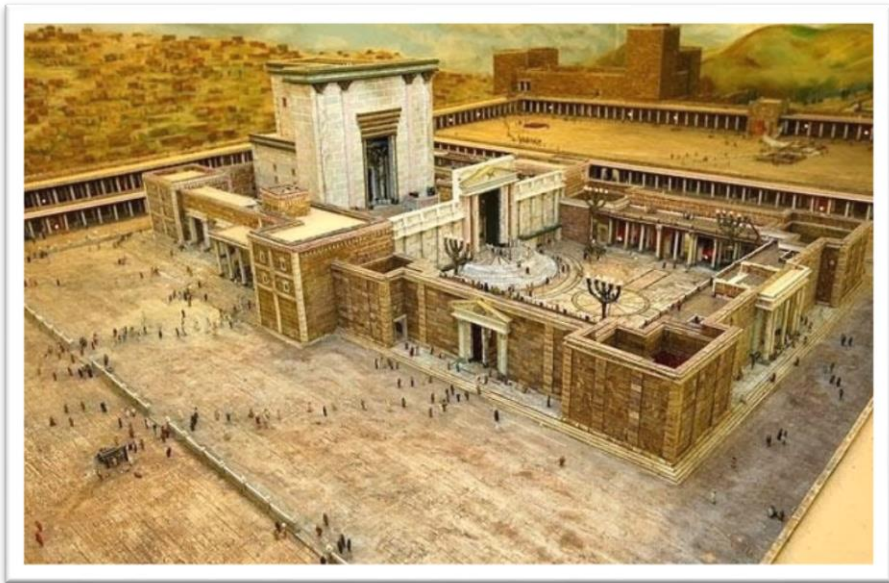


(انگشت اشاره عیسی به سمت خودش برمی گردد)



اشاره عیسی بر خودش به عنوان معبد و صخره

- ✓ این معبد: (یوحنا ۲ : ۱۹) «این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.»
- ✓ این صخره: (متی ۱۶ : ۱۸) «... و بر این صخره کلیسای خود را بنا می کنم ...»
- ✓ در (تثنیه ۳۲ : ۳ - ۴) موسی چنین گفته: «زیرا که نام یهوه را ندا خواهم کرد ... او صخره است ...»



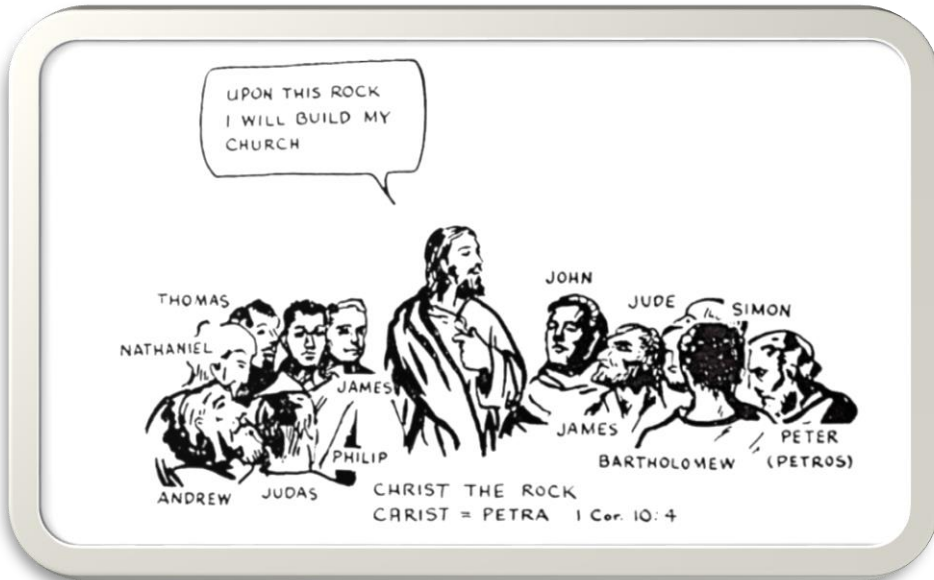
معبد اورشلیم بر یک صخره

* صفحه ۶۰۵ تاریخ کلی مریول از روم از زبان ویکتورینوس (Victorinus)
شهادت می دهد که مسیح همان صخره است. نام او توسط شاهدان در حضور بدن کلیسا
ندا خواهد شد.

** اشاره به (تثنیه ۳۲ : ۳ - ۴).

متی ۱۶ : ۱۸ - با برگشت به رسم کهن یهود ما می شنویم که یک ربای چنین
می گوید، "هیچ امتی را یارای ایستادگی با تو نیست مادامی که ایمان داشته باشی که خدای
اسرائیل همان صخره است، به هر کجا که کف پاهایت بر آن گذارده شود به شما داده

ام. "بنابراین ما می‌شنویم که عیسی به پطرس می‌گوید: «... و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت.» (این کلیسای است که من آن را بنا می‌کنم.)



عکس اصلی صفحه ۲۴۶

دوماً دیگران با اشاره به صخره می‌فهمند که منظور مسیح است. "تویی پطرس، تو نام یک سنگ را بر خود داری اما در حالی که او به خودش اشاره می‌کند، می‌گوید اما بر این صخره، من کلیسایم را بنا می‌کنم." شاید مسیح در آن حال دستش را به سمت سینه خودش برد همچون زمانی که داشت می‌گفت، "این معبد را ویران کنید" (یوحنا ۲ : ۱۹).

پس آن زمانهایی که او از معبد صحبت می‌کرد جایی بوده که داشته از خودش صحبت می‌کرده و تصادفاً باعث شده که روم از بابت او دچار اشتباه شود بنابراین او از موقعیتی که از بابت پطرس داشت بهره برد تا از خودش به عنوان صخره یاد کند و موجب گردد که عده‌ای او را (صخره را) با پطرس اشتباه بگیرند. (مسیح می‌گوید و بر این صخره کلیسای خود را بنا خواهم نمود و با دست به خودش اشاره می‌کند. اشاره به اوّل قرن‌تین (۴ : ۱۰)

اما این می‌تواند با بسیاری از قسمتهای کلام که از مسیح به عنوان سنگ بنای کلیسا یاد شده توضیح داده شود. اوّل قرن‌تین باب ۳ آیه ۱۱ و اوّل پطرس باب ۲ آیه ۶.

مسیح هم بنا کننده و هم پایه کلیسا است. او جانها را بیرون می‌آورد و آنها را به سمت خودش می‌کشد در او آنها یکی می‌شوند و در او آرام می‌گیرند و پیوسته به هم وابسته‌اند.

سوماً بقیّه از این صخره با اعترافی که پطرس از مسیح کرد همان را متوجّه می‌شوند و این با همه فهمیده‌ها جور در می‌آید.



بخش آموزش، پاریس ۹ جولای ۱۹۵۴، موزه کلونی، Place Paul Painleve 4

بانوی محترم،

این پرستشگاه قابل حمل از نقره قلمکاری شده N. Cf مرکب است از C1, 12 و عمق ۱۵,۰. نمونه عکس آرشیو OAA449B. 239 H.O.56 SIZE 0 20

این پرستشگاه مستطیل مانند با دو درِ آلمانی یا اتریشی متعلق به قرن ۱۸ می باشد. همچنین این اثر از مجموعه اشتراوس Strauss collection.3 است و همچنین در دایره المعارف یهود پیدا می شود. (جلد دوم، صفحه ۱۲۶). همچنین این پرستشگاه شامل طومارهای شریعت است که با یک بند قلاب دوزی شده، نوشته را بسته اند. همچنین این پرستشگاه یک کلید مناسب آن دارد که بسیار ساده است. در عکس O. A.449 B پرستشگاه به صورت باز نشان داده می شود که یک قسمت از بند قلاب دوزی شده مشخص است و شخص می تواند کلید را در قفل آن ببیند.

این دو جداگانه عکس برداری نشده اند و به نظر می رسد که عکس گرفتن از کل بند به خاطر طول آن سخت باشد. پرستشگاه از چوب طلاکاری شده N. Inventory CL.13,331 است.

مئی ۱۶ : ۱۹ - در این مرحله خاخام های پیرتر به خاخام منتخب کلیدی را نشان می دهند که صندوق حاوی نوشته های کتب مقدس را باز می کند. (عکس کلید را ببینید، عکس اصلی ص ۲۴۷) و نامه ای که متعلق به پاریس است در ص ۲۴۷ است؛ و همچنین قسمت بریده شده که در این جا نیست.



کلید صندوق عهد

این نوشته‌ها تفتیش می‌شدند تا بفهمند حسب کلام مقدس خدا چه چیز درست یا چه چیز غلط است. پس خاخام منتخب می‌توانست صندوق را بگشاید و طومار را بیرون بیاورد و آن را بخواند و تفسیر کند. بنابراین عیسی گفت، "من به تو (در آینده) کلیدهای ملکوت را خواهم بخشید." که منظورش کلیدهای اقتدار در روح القدس است تا فهمش را از کلام باز کند.

آن طومارها که نوشته و به فرزندان اسرائیل داده شده بودند دیگر در کتب آسمان مکتوب و جاودانه استوار گردیده بودند. داوود چنین می‌گفت، "کلام تو ای خداوند جاودانه در آسمان استوار است." اما عیسی گفت، "من تنها آن چیزهایی را که از پدر خود شنیده‌ام می‌گویم." او می‌دانست که خدا کلامش را در آسمان استوار نموده و این کلام پیش از آن که به موسی داده شود در طومار آسمانی مکتوب گردیده است.

نقل قول زیر از یک یادداشت برداشته شده:

... اراده کامل خدا در استفاده نیکو از این کلیدها است (اعمال ۲۰ : ۲۷).

بعضی دادن کلید را بر رسم یهود در نصب آموزگار شریعت حمل نموده‌اند که در دستهایش کلید صندوقی را می‌گذارند که طومار شریعت در آن نگهداری می‌شود با این اشاره که او این اجازه را دارد که آنها را که به شکل طومار هستند بردارد و بخواند، باز کند یا ببندد. این طومارها را وقتی که باز می‌کنند با نخی می‌بندند. مسیح به رسولانش این قدرت را می‌دهد که انجیل را بر مردم بگشایند. (اعمال ۱۳ : ۴۶ و ۱۸ : ۶).

آن هنگام که خادمین در نام مسیح توبه و سلامتی را بر توبه کاران و خشم و لعنت را بر کسانی که نادم نیستند، موعظه می‌کنند آنها دارند مطابق همین اقتدار در گشودن و بستن طومار عمل می‌کنند.

کلیدی که تنها در دست همان اشخاص خاص با درجه‌ای مناسب شخصیت و عملکردشان است. اما این قدرتی که عطا می‌شود حاصل تفویض از قوه شریعت نیست بلکه منتج از قدرتی قضایی است: چون قاضی خود شریعت را برپا نمی‌کند ... [بلکه قدرت به قاضی برای اجرا تفویض می‌شود. - مترجم]

در این جا که کلیدها تحویل داده می‌شوند همراه با آن قدرت برای گشودن و بستن طومارها نیز اعطا می‌شود. این به هیچ وجه به معنی قدرت خاصی نیست که به پطرس داده شد تا او همچون نگهبان در ملکوت باشد و کلید داوود را که متعلق به پسر داوود است، داشته باشد؛ نه بلکه این قدرت بخشیدن به تمامی رسولان و ادامه دهندگان این خدمت است تا کلیسای مسیح را هدایت و شبانی کنند به همان گونه که در جماعت‌های خاص کلیسایی حسب قوانین کلام چنین است. همه ما کشیشان در شخص مقدس پطرس رسول کلیدهای ملکوت را دریافت کرده‌ایم؛ و همچنین امبروز دیگنیت مقدس. فقط این که کلیدها، ابتدا در دستان پطرس قرار گرفت چون در ابتدا این او بود که در ایمان آوردن را برای امتها باز کرد؛ (اعمال ۱۰ : ۲۸).

همان گونه که پادشاه به یک هیئت این اجازه را می‌بخشد، داوران نیز این اقتدار را دارند که در نام او دادگاه را برگزار کنند و حقیقت امر را دریابند و حسب قانون در آن تصمیم‌گیری نمایند و چیزی را که به طور معمول انجام شده، تصدیق نمایند آن گونه که در هر دادگاه عالی انجام می‌گردد؛ پس مسیح کلیسایش را دارای شخصیت کرد و برای نظم و اقتدار آن خدمت نصب کرد و خواست که حسب آن شریعتش اجرا شود؛ من کلیدهای ملکوت را به تو خواهم بخشید. او نگفت که، "من کلیدها را به آنها داده‌ام"، "هم اکنون آن را می‌دهم" بلکه گفت، "این کار را خواهم کرد" یعنی بعد از قیام، آن هنگام که او به بالا صعود کرد آن عطایا را بخشید، (افسسیان ۴ : ۸). پس این قدرت در واقع نه فقط به پطرس بلکه به تمامی آنان داده شد. (یوحنا ۲۰ : ۲۱). او نگفت که کلیدها داده می‌شوند بلکه گفت، "من آنها را می‌بخشم؛ چون خدام اقتدار خود را از مسیح دریافت می‌کنند و تمامی قدرتشان در نام او است" (اول قرن‌تین ۵ : ۴).

حال قدرتی که در این جا محوّل شده یک قدرت روحانی است، قدرتی که منتسب به ملکوت آسمان است و هم اکنون برای کلیسا است.

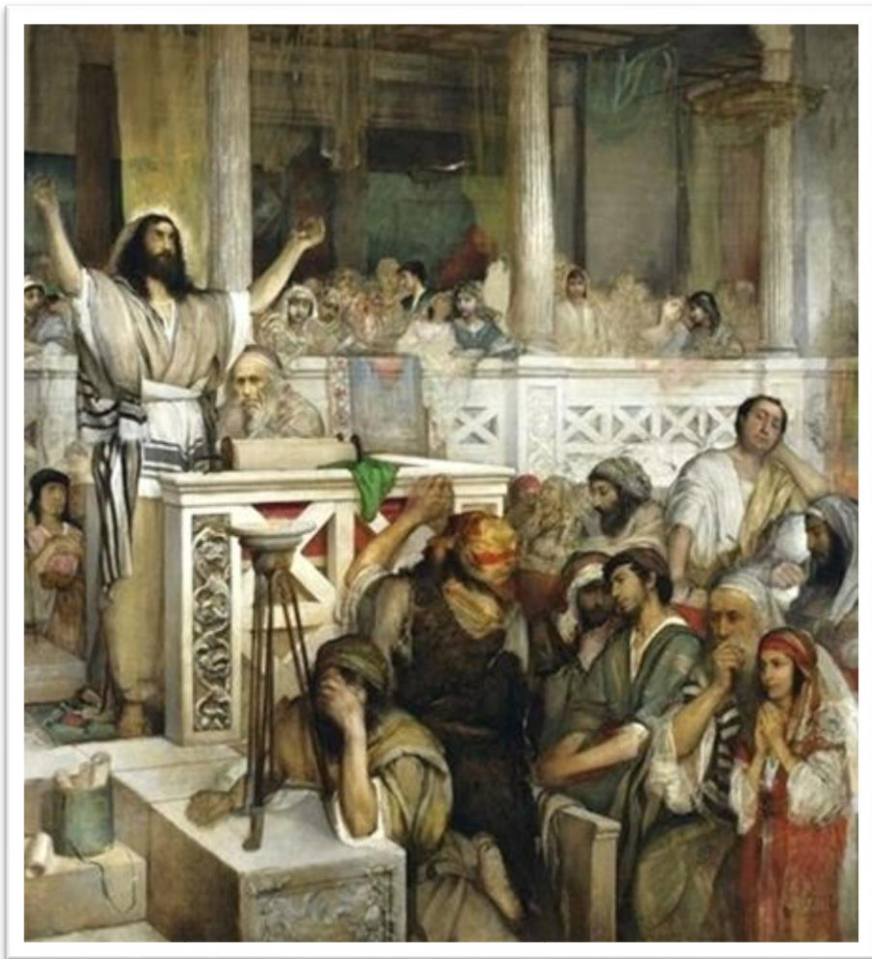
در این جا یادداشت تمام می شود.

از همین روی عیسی به کلامش به نشانه اقتدار ملکوت آسمان اشاره می کرد. و از همین جهت به پطرس گفت، "به تو ... ملکوت آسمان را خواهم بخشید" که در واقع قدرت بر باز کردن اسرار مکتوم کلامش است. در بازگشت به رسم کهن، قدم بعدی جایی است که کلیدهای صندوق نگهداری تورات* (کلام خدا که شامل پنج کتاب اوّل تورات است) به دست خاخام جدید داده می شود تا صندوق را بگشاید و طومار پر ارزش را از آن بیرون بیاورد. او پارچه ای که به دورش بسته شده را باز می کند و طوماری را که با بند بسته شده می یابد و آن را بر می دارد. این همان گشودن طومار** است.

* کلام خدا به موسی شامل پنج کتاب تورات.

** عیسی درباره ایلعازر گفت، "بازش کنید و بگذارید برود" چون او با پارچه های کفن بسته شده بود.

طومار در جایگاه خواندن قرار می گیرد و بعد از جایی که حسب شریعت نوشته شده باز می شود که بررسی شود آیا آن درست است یا نه.



عیسی با طومار انبیا در کنیسه ناصره

هنگامی که تحقیق به پایان رسید و قضاوت انجام شد خاخام جدید نظرش را از طومارهای کهن معلوم می‌کند. پس او طومار را می‌پیچد و رشته کلفت را بر می‌دارد و با آن طومارها را می‌بندد و مشخص می‌کند که تصمیمش را گرفته است. قدم بعدی این است که با پارچه‌ای دیگر، تگه‌ای از کتان آن را ببندد که به معنی این است که آن مورد به انجام رسیده است. «شهادت را به هم پیچ و شریعت را در شاگردانم مختوم ساز»*

*(اشعیا ۸ : ۱۶).



هماهنگی رسمهای نو و کهن کلیسا در نصب رهبر دینی:

نصب معلّم به رسم کهن:

مردان جوان و پیر در دو ردیف می‌نشستند. خاخام پیرتر در یک سو و منتخب جوان‌تر که برای کهنانت انتخاب شده در سوی دیگر است. هنگامی که جایگاه توسط خاخام پیرتر خالی می‌شود یکی از آن جوان‌ترها انتخاب می‌شود و برای آن جایگاه نصب می‌گردد. او در یک مراسم خاص برای این امر نصب می‌گردد.

هیئت خاخام‌هایی که خاخام جوان‌تر را نصب می‌کنند شامل کاهن اعظم و سنه‌درین است. شخص منتخب توسط کاهن اعظم از او پرسش می‌شود.

سؤال: مردم، خدا را چه کسی می‌دانند؟ بعضی می‌گویند: خورشید، ماه، ستارگان، بعضی دیگر می‌گویند که یک جانور یا مار یا یک لاک‌پشت سفالی، غیره است.

تو خدا را چه کسی می‌دانی؟ Sha-ma Yis-rael خداوند خدای ما است. خداوند یکی است. [این عبارت تنها جملات اعتراف ایمانی در میان تمامی طبقات و فرقه‌های یهود است - فرهنگ وبستر]

کاهن اعظم چنین می گوید، "خوشا به حال تو ای سموئیل یا گاملائیل چون هیچ انسانی این را بر تو آشکار نکرد. تو معجزات خدا را دریافته‌ای که دریا را به دو نیم کرد، از صخره آب آورد، خورشید را همچنان در آسمان نگه داشت و غیره. از این جهت می دانی که او خدا است."

کاهن اعظم همچنین می گوید، "من به تو می گویم که تویی گاملائیل، تویی گاملائیل." و دوازده خاخم تکرار می کنند که "تویی گاملائیل. تویی گاملائیل." (نام خاخم جدید را می خوانند.)

از آن جهت که تو خدا را صخره خطاب کردی پس بر مردم اسرائیل فرمان خواهی راند. خدا تو را در مسیری که باید بروی هدایت و رهبری خواهد کرد (تثییه ۳۲ : ۳ - ۴).
«زیرا که نام یهوه را ندا خواهیم کرد. ... او صخره است ...»

پس هیچ امتی یارای مقاومت در برابر تو را نخواهد داشت.

کاهن اعظم یک دسته کلید به کاهن جوان تر که هم اکنون اجازه گشودن صندوق عهد را دارد، می دهد. او طومارها را بر می دارد و پوشش آنها را کنار می زند. بنابراین او طومارهایی را که با یک بند بسته شده اند بر می دارد و آنها را می گشاید. سپس طومار را در جای خواندن قرار می دهد و آن را می گشاید. تو دیگر خواهی توانست طومار را برداری و آن را کاوش کنی چون آنها حاوی فرایضی هستند که بر قوم خدا حاکم است. بعد از تو و تمامی کسانی که این اجازه را دارند که تورات را در مورد جرمی که صورت گرفته تفحص کنند و حسب نتیجه طومار را با بند ببندند. معنی آن چنین است که رأی حسب کلام خدا از تورات موسی گرفته شده است.

خدا این کلام را پیش تر از این که به موسی عطا شود آن را در آسمان مکتوب کرده بود. آنها تمامی اقوام اسرائیل را داوری خواهند کرد. «ای خداوند کلام تو تا ابدالآباد در آسمانها پایدار است.» پس تو خواهی توانست که پوشش طومار را برداری و آن را از صندوق عهد بیرون بیاوری. این نشان دهنده این است که آن امر خاتمه پذیرفته. و تو این حق را داری که بعد من در هر داوری، در مورد مجرم از آن کلیدها استفاده کنی. به یاد

بسیار که تصمیم بایست موافق این کلام که از ملکوت آسمان است، باشد. این تصمیم بایست موافق شریعت تورات باشد.

نصب معلّم در عهد جدید:

عیسی به همراه شاگردانش در قیصریه فیلیپی بود. عیسی به عنوان کاهن اعظم عهد جدید است. عیسی به عنوان کاهن اعظم چنین می پرسد: "مردم، پسر انسان را چه کسی می دانند؟"

بعضی می گویند که او یحیی تعمید دهنده است و یا بعضی او را همان الیاس و بعضی دیگر او را ارمیا یا یکی از انبیا می دانند."

تو مرا چه کسی می دانی؟ «تویی مسیح، پسر خدای زنده.»

عیسی می گوید: «خوشا به حال تو ای شمعون بن یونا چون جسم و خون این را بر تو کشف نکرده بلکه پدر من که در آسمان است.»

عیسی می گوید: «و من نیز تو را می گویم ... و من نیز تو را می گویم که تویی پطرس ...» پس من هم دارم رسم خود را بنا می گذارم: «و من نیز تو را می گویم که تویی پطرس ...»

«... و بر این صخره کلیسای خود را بنا می کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت.» صخره این جا خود مسیح است. (اول قرنیتان ۱۰ : ۴). [زیرا که می آشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان می آمد و آن صخره مسیح بود. - مترجم]

«و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می سپارم، و آن چه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آن چه که در زمین گشایی در آسمان گشاده شود.» کلیدهای گشودن معنی کتاب مقدس، همان کلید فهم کلام است. همان کلید راستی.

«همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد.» عیسی گفت
من تنها آن چیزهایی را که از پدر خود شنیده‌ام می‌گویم و سخنان من از آسمان است که
هم اکنون استوار گشته است.

نتیجه:

یک بی‌ایمان یا یک فیلسوف قرن سوم می‌توانست از مکاشفه رسوم عهد یهود
دریابد؟ اینها بایست توسط یک یهودی توضیح داده می‌شد. در دو قرن اول هنگامی که
یهودیان تبدیل به شاگردان مسیحی شدند به کلیسا کمک کردند تا آن انجیل حقیقی را
به طریقی که متی توضیح داده درک کنند. هنگامی که مسیحیان یهودی کلیسا را ترک
کردند این بایست برای کلیسا روز غمگینی بوده باشد.

بخش سوم:

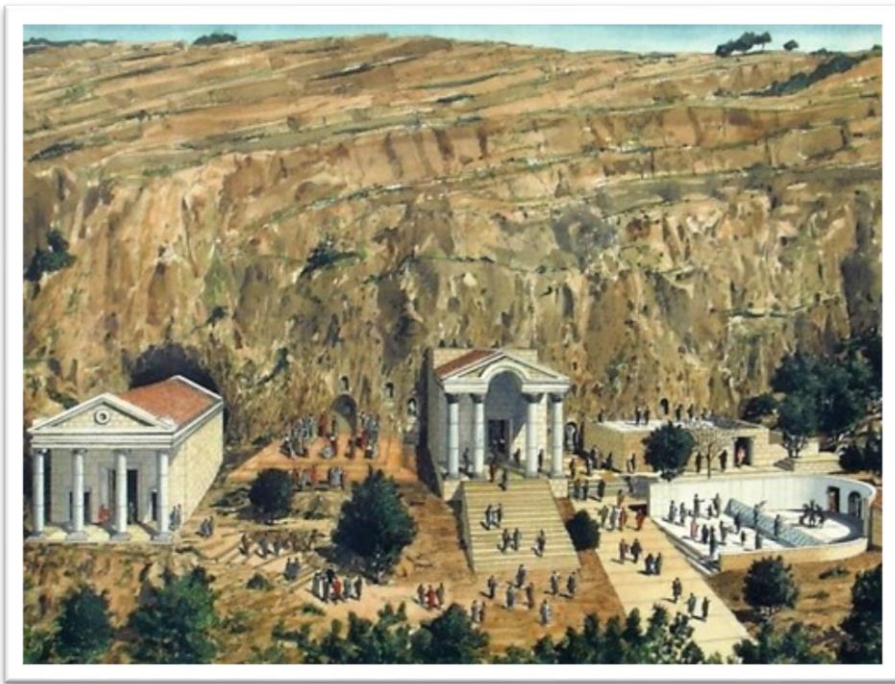
کاوش کتب:

حال دوباره به سمت عیسی و رسم او بر بنیاد نهادن کلیسایش بر می‌گردیم. و او
گفت: «و آن چه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد.»* منظور او از این چه بود؟ از
روی همان رسم کهن، به قدر کافی ساده است که فهمیده شود؛ او داشت می‌گفت، "آن
هنگام که شما را بر کلیسایم می‌گذارم شما هستید که از کلامم (شریعت یا همان تورات)
برای کلیسای جدید در تصمیم‌گیری بهره می‌برید. چون او گفت، "من از جانب خودم سخن
نمی‌گویم. سخنانی که به شما گفتم همان کلام در روز بازپسین، شما را محکوم خواهد
کرد."

و به همان صورت که آنها بعد از تصمیم‌گیری و داوری خود طومار را می‌بستند عیسی هم داشت سعی می‌کرد که به آنها بگوید: «و آن چه که بر زمین ببندید در آسمان بسته گردد.» این کلمات بسیار مهم هستند. منظورم این است که کلمات "بسته گردد" که از یونانی بر می‌گردند. همه این داوریها و تصمیمات در آسمان منعقد و استوار گشته‌اند و عیسی با سخنانش آنها را برای ما به ارمغان آورد و آنها ما را داوری خواهند کرد و هیچگاه زایل نخواهند گشت.

"مردم بیریه بسیار نجیب‌تر بودند و هر روزه کلام را تفتیش می‌کردند." (اعمال ۱۷ : ۱۱).

* از عهد جدید ترجمه یونانی به انگلیسی وورل.



قیصریه فیلیپی در زمان عیسی

متی ۱۶ : ۱۸ - «و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت. و کلیدهای ملکوت آسمان را

به تو می‌سپارم؛ و آن چه که بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آن چه که در زمین گشایی در آسمان گشاده می‌شود. آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که به هیچ کس نگویند که او مسیح است.»

مرگ او پیشگویی شد:

متی ۱۶ : ۲۱ - از آن پس عیسی به آگاه ساختن شاگردان خود از این حقیقت آغاز کرد که لازم است به اورشلیم برود و در آن جا از مشایخ و سران کاهنان و علمای دین آزار بسیار ببیند و کشته شود و در روز سوّم برخیزد. امّا پطرس او را به کناری برد و سرزنش کنان گفت: «حاشا از تو ای خداوند که این بر تو هرگز واقع نخواهد شد!» عیسی روی برگردانیده به او گفت: «دور شو از من ای شیطان! زیرا که باعث لغزش من می‌باشی، زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکّر می‌کنی.»

تویی پطرس (۲) و بر این صخره (۳) کلیسایم را بنا خواهم نمود:

پطرس (Petros) (۲) سنگ جدا شده است. امّا Petra (۳) یک سنگ ثابت است. "تویی پطرس" که پطرس همان سنگ جدا شده است که قدرت و اقتدار کمی دارد. اگر در انجیل چنین باشد پس پطرس در روز پنطیکاست خیلی با موفقیت این کلید را به کار برد. (اعمال ۲ : ۴۱ و ۴ : ۴) را ببینید. آنها بایست بسته شده باشند. آن اموری که قوم خدا بر زمین ببندند در ابتدا در آسمان بسته شده‌اند. اموری هستند که خدا می‌پسندد که از طریق قومش ببندد و هر چه که آنها بخواهند ببندند ابتدا او در آسمان آن را بسته است. در مورد گشودن هم همین امر صادق است. از عهد جدید وورل (نمونه یونانی).

بخش چهارم:

ختم رسیدگی:

هنگامی که یک پرونده رسیدگی می‌شود و در دادگاه‌های آمریکا منفصل می‌گردد و کلاً می‌گویند که "ببندش" * این از جایی نشأت گرفت که داوران اسرائیل به قضاوت امور کیفری پرداختند. ما در (میکاه ۷ : ۳) از موردی می‌خوانیم که داور چنین می‌گوید "ببندش." [معنی دیگر این کلمه "به هم پیچیدن" است یعنی پیچیدن طومار که با بستن طومار، آن امر ختم می‌شد - مترجم] این عبارت که متعلق به روند دادگاه‌ها در ادوار تاریخی دور بوده به همان طریق بررسی طومارها باز می‌گردد که حاوی شریعت کهن موسی (همان تورات) بود.

این طومارها در یک صندوق قفل شده و با دقت حفاظت می‌شدند مبادا که نابود گردند چون آنها دست نوشته و بسیار ارزشمند بودند. هنگامی که یک امری برای بررسی در نظر گرفته می‌شد داور جویای طومارها می‌شد و به همکاری کلیدهایی که می‌توانست صندوق را باز کند و طومارها را بردارد می‌داد. آنها در جایگاه قرائت در برابر جایگاه داور قرار داده می‌شد. داور امر بر گشودن آنها می‌داد پس خاخام جوان‌تر پوشش طومار را بر می‌داشت که احتمالاً بایست یک پارچه کتان باشد که چندین بار به دور طومار پیچیده شده باشد همچون پوششهای کتانی که برای طومارهای دریای مرده به کار رفته است.

هنگامی که طومارها در معرض دید قرار می‌گرفت آنها با یک بند بلند بسته شده بودند که بند غلاف نام داشت. داور چنین می‌گفت "آنها را بگشایید." این کار با برداشتن بند غلاف انجام می‌شد.

* میکاه ۷ : ۳ - «دستهای ایشان برای شرارت چالاک است، رئیس طلب می‌کند و داور رشوه می‌خواهد و مرد بزرگ به هوای نفس خود تکلم می‌نماید؛ پس ایشان آن را به هم می‌بافند.» با تزویر آن امر را فیصله می‌دهند.

بنابراین طومارها از جایی که شریعت مربوط به آن امر نوشته شده، باز می‌شد تا آن امر مورد قضاوت قرار گیرد. فقه‌های شریعت این بخش را می‌خواندند و نظرشان را به داور اعلان می‌کردند و در حالی که داور آن مورد را مورد سنجش قرار می‌داد می‌گفت "طومارها را ببندید." سپس تصمیمش را آشکار می‌کرد و می‌گفت "فیصله شد" یعنی که این امر به پایان رسید. طومارها برگردانده می‌شدند و در صندوق برای موارد آتی قفل می‌شدند.



این نمونه‌ای از یک طومار پوشیده شده است. در زمان کهن پوشش طومارها همچون این نمونه زیبا نبودند بلکه آنها فقط یک تکه پارچه بودند. (مثلاً کتان) که دور تا دورش بسته می‌شد و در انتهای آن تا زده می‌شد. آن بایست بیشتر پیچیده همچون پارچه کفن یا قنداق بچه باشد.

بخش پنجم:

قدرت بخشش:

در عهد عتیق ما در (خروج ۲۲: ۹) از یک امری می‌خوانیم که به داوری آورده شود. مردی گوسفندش را گم کرده بود و یک نفر که آن را پیدا کرده بود می‌دانست که آن گوسفند متعلق به چه کسی است اما از دادنش امتناع می‌کرد. پس صاحب گوسفند این امر را به داوری برد. داوران فرمان دادند که کتاب دوم تورات از صندوق آورده شود. خاخام جوان کلیدها را گرفت تا صندوق را بگشاید و هنگامی که طومار شریعت خوانده

شد ثابت شد که آن مرد با شکستن شریعت گناهکار است چون گوسفند را به صاحبش باز نمی‌گرداند. پس داور سؤال می‌کند "آیا گوسفند را به صاحبش باز می‌گردانی؟ و آن مرد جواب داد "بله". پس داور این جمله را ادا می‌کند "که گناهت بخشیده شد (یا پاک شد) اما اگر آن مرد از انجام شریعت خودداری کند داور خواهد گفت "گناهت بر تو باقی است."

یوحنا ۲۰: ۲۳ - عیسی گفت: «گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.» اما این گناهان تنها با کلمات مکتوب یا شفاهی خدا و پسر او داوری خواهند گشت. "هر کلامی که به شما گفتم در زمان بازپسین همان شما را داوری خواهد کرد."

ما می‌دانیم که هیچ بشری نمی‌تواند گناه را بیامزد مگر این که در طلب عدالت منجی باشد تا دریابد که عیسی چگونه در چنین اموری عمل می‌کرد. اگر عیسی جای ما بود چه می‌کرد؟ اگر شخصی کلام خدا را مبنی بخشش قرار دهد پس در اطاعت خدا است. کلیسای روم ادعای بخشش گناهان را دارد اما آنها به جای کتاب مقدس در پی دگمها و تفسیرهای غلط رفتند. ترتولیان (Tertullian) چنین گفته "من به سختی بتوانم فردی را پیروی کنم که خود با بار سنگینی از گناه بخواهد در مسیح در مسند بخشش گناهان دیگران باشد. «... خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود. ...» (یوحنا ۹: ۳۱).

ترتولیان همچنین گفته است که اگر قرار باشد بشر یک معجزه بکند آن معجزه آمرزش گناهان است. بسیاری خواهند مرد و در جهنم بیدار خواهند شد چون به آمرزش کشیش کاتولیک رومی اعتماد کرده‌اند. "اگر کسی گناهی کرد شفیعی نزد پدر داریم یعنی عیسی مسیح عادل." و عیسی در (یوحنا ۱۴: ۱۴) گفته «اگر چیزی به اسم من طلب کنید من آن را به جا خواهم آورد.» نه هیچ کسی بر زمین بلکه این عیسی است که شما را خواهد بخشید، چون عیسی گفته "آن که نزد من آید او را هرگز از خود نخواهم راند. بین خدا و انسان هیچ واسطی نیست جز شخص عیسی مسیح. اگر به گناهان خود اعتراف کنیم او که امین و عادل است گناهانمان را می‌بخشد و از هر ناراستی پاکمان می‌سازد."

هیچ کاهنی در خودش این قوت را ندارد که آمرزش را عطا کند. او در قلبش می داند که همچون باقی کاهنانِ همچون خودش، گناہانی اعتراف نکرده دارد.

اعمال ۷: ۲۳ - "پس او (مسیح) قادر است آنان را که از طریق وی نزد خدا می آیند جاودانه نجات بخشد زیرا همیشه زنده است تا برایشان شفاعت کند."

«لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است زیرا هر که به خدا تقرب جوید، لازم است که ایمان آورد بر این که او هست و جویندگان خود را جزا می دهد» (عبرانیان ۱۱ : ۶).

«... آن که بر دست راست خدا هم هست و ما را نیز شفاعت می کند» (رومیان ۸ : ۳۴)؟

یک واقعه شخصی:

یک بار یک مقاله از نوشته هایم به دست یک کشیش کاتولیک رومی رسید. او به مقابله از من پرسید نویسنده این مقاله کیست؟ گفتم "من آن را نوشتم و من از جمله یکی از آن "هر آن که" هستم که عیسی در (یوحنا ۳ : ۱۶) از آن سخن گفته است. «زیرا خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر آن که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.» بعد چنین اضافه کردم که "من به عیسی ایمان دارم من هم "هر آن که" هستم. این موجب شهادتم از بخشش گناه گردید.

"من یاد گرفتم آن هنگام که خداوند را پذیرفتم مسیح مرا پیش تر پذیرفته بود. او گفته "اگر گناه کنیم شفیع نزد پدر داریم که گفته، اگر چیزی به اسم من بطلبید آن را به جا خواهیم آورد." وقتی که در جالیز توت فرنگی بودم به خاطر گناه در نظر خدا مجرم شمرده می شوم. به یاد آوردم که عیسی چه گفته است. پس دعا کردم، خدای من لطفاً مرا در نام عیسی ببخش، (یوحنا ۱۴ : ۱۴). سپس آسمان گشوده شد و گرمایی تطهیر کننده

بر من آمد. می دانستم که دیگر خدا مرا بخشیده است." در حالی که آن کشیش می گفت ای کاش من هم چنین تجربه ای داشتم؛ چشمانش پر از اشک شد.

من گفتم خدا ملاحظه نمی کند که آن شخص کیست. فقط از خود او بطلبید و او همان را برای شما هم به جا می آورد.

بخش ششم:

توّد کلیسا:

اعمال ۲: ۴ - عیسی به شاگردانی که در تنگاتنگی پیروی از او بودند وعده داد که از آسمان به آنها قدرت خواهد بخشید تا قادر باشند که انجیل را به جا بیاورند. او این قوّت را روح القدس خواند.

اعمال ۱: ۴ - او به آنان در زمان صعود گفت که به اورشلیم بازگردند و در آن جا در انتظار روح القدس وعده باشند: «... منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده اید.» در آن جا یک هسته کوچک دوست داشتنی از ایماندارن بود که به شکلی تنگاتنگ عیسی را پیروی می کردند آن طور که الیشع، ایلیا را پیروی می کرد. آنها اولین کسانی بودند که ردای روح القدس را گرفتند تا آنها را قادر سازد که کارهایی که او می کند انجام دهند و پیغام خدا را منتشر کنند. وقتی که شاگردان در اورشلیم منتظر بودند نمی دانستند که چگونه روح القدس یا قوّت آن از آسمان بر ایشان خواهد آمد. اما آنها اطاعت کردند و به اورشلیم برگشتند و در آن جا منتظر شدند. اما کلام می گوید که آنها پیوسته در معبد می ماندند. خدا را حمد و سپاس می گفتند.

کلام خدا در (اعمال رسولان باب ۲: ۴) می گوید، صدایی همچون صدای وزش تند بادی از آسمان آمد و تمامی آن خانه را پر کرد. و همچنین زبانه هایی از آتش بر آمد و بر هر کدام از ایشان قرار گرفت. تمامی آن صد و بیست نفر رسول شروع به سخن گفتن

به زبانها کردند آن گونه که روح به ایشان قدرت تکلم می‌بخشید. این اولین ورود شخص سوم اقنوم بود که در بدنهایشان جای می‌گرفت. او (روح) دستگاه‌های صوتی آنها را به کار گرفت شروع به سخن گفتن به زبانهای دیگر کرد. این طریقی بود که روح‌القدس اعلان حضور کرد و وجود جسمانی آنها را برگرفت.

اول پطرس ۱: ۲۱، اشعیا ۲۸: ۱۱ و ۱۲ - ما در شگفتیم که چرا او نه از طریقی دیگر بلکه از این راه استفاده کرد. اما ما می‌دانیم که روح خدا انبیای عهد عتیق را فرا می‌گرفت تا از طریق آنها سخن بگوید به همین شکل او انتخاب می‌کرد اما به زبان خودشان سخن می‌گفت نه از زبانهای دیگر. همین که خدا آنها را به حرکت در می‌آورد آنها را به نگارش و می‌داشت. آنها این کار را با همان زبانی که با آن به دنیا آمده و بزرگ شده بودند انجام می‌دادند. اما هنگامی که خدا عهد جدیدش را بست آنها نه به زبان خودشان بلکه به زبانهای دیگر سخن گفتند. نبوت‌های عهد عتیق پیشگویی کرده که روح‌القدس در وجود بشری کار خواهد کرد که با لبانی الکن و زبانی غریب سخن خواهد گفت. (اشعیا ۲۸: ۱۱)

و خدا گفت: «راحت همین است. (در سخن گفتن به زبانها) پس خسته شدگان را مستریح سازید و آرامی همین است.»

ما در شگفت هستیم که چرا خدا این طریقی زبان غریب را به کار برد. پُر شدن از روح‌القدس خود یک آرامی است که سومین شخصیت در الوهیت می‌باشد. آن چنان که او قادر است که به زبانهای غیر از آن که ما آموخته‌ایم و صحبت می‌کنیم، تکلم کند. این اولین معجزه در کلیسا بود. خدا به آنها نشان داد که می‌تواند آنها را در بر بگیرد تا آن جا که حتی زبان و جسمشان را حرکت دهد همان گونه که او با ایلعازر چنین کرد و او را از قبر برخیزاند.

این جهش ناگهانی از زبان مادریشان باعث شد که آنها بر تفوق قدرت ماورائی روح‌القدس بر خودشان هیچ شکی نکنند. بعضی از قدرت ماده‌ای از خود بی‌خود کننده سخن گفتند اما قدرت خدا همچون دارویی از خود بی‌خود کننده نبود. این روح‌القدس

بود که عضلات را برای تکلم به کار می‌گیرد و حسب میلش آنها را به حرکت در می‌آورد. هیچ جای شگفتی نیست که چرا رسولان همچون شعله‌هایی از آتش بودند. درباره کاری که خدا می‌کرد حتی جای ذره‌ای شک نیست.

آن هنگام که روح‌القدس آنها را در بر گرفت و پُر کرد اگر از اعضای بدنشان استفاده می‌کرد و به همان زبان مادریشان تکلم می‌کردند شاید آنها متوجه این حضور نمی‌شدند که با قدرت خودشان دارند تکلم می‌کنند یا با قدرت روح‌القدس و شاید در این باره که این عمل روح‌القدس است شک می‌کردند.

اعمال ۲: ۱۶ - اما هنگامی که روح ارگانهای صوتی شاگردان را به کار گرفت و شروع به صحبت به زبانهای دیگر کرد و خدا را جلال داد دیگر هیچ شکی نبود که این همان چیزی است که یوئیل نبی از آن سخن گفته است. آنها همچون مردمان مست بودند، این تجربه غیر معمول بود اما این طریقی بود که خدا به کار گرفت تا کلیسای حقیقی رسولان را بنا بگذارد. اظهارات آن جمعیت که می‌گفتند اینها مست هستند موجب موعظه فوق‌العاده پطرس شد. رسولان بایست که همچون مستان بوده و تلوتلوخوران بر زمین افتاده و فریاد و گریه سر داده و حرکات هیجانی این چینی انجام داده باشند.

اعمال ۲: ۱۲ - ۱۵ - «پس همه در حیرت و شک افتاده، به یک دیگر می‌گفتند، این به کجا خواهد انجامید؟ اما بعضی استهزاکنان گفتند که از خمر تازه مست شده‌اند! پس پطرس با آن یازده تن برخاسته، آواز خود را بلند کرده، بدیشان گفت، ای مردان یهود و جمیع سکنه اورشلیم، این را بدانید و سخنان مرا فرا گیرید. زیرا که اینها مست نیستند چنان که شما گمان می‌برید، زیرا که ساعت سوم از روز است.»

این همان است. این مقصود نهایی همه آن اموری بود که خدا می‌خواست برای جهان و تمامی ساکنین آن به جا بیاورد. به هیچ طریق دیگری امکان نداشت که او بتواند آنها را نجات دهد. سابلوس در اعتراف ایمانی خود گفته بشری که سقوط کرد تنها با قرار گرفتن روح خدا بر آنها نجات داده می‌شود که این هم عمل الوهی است. او گفت که کلمه از آسمان بر جسمهایشان نشسته و به آنان این قوت را بخشیده که همچون عیسی عمل

کنند. این چیزی است که در روز پنطیکاست آن هنگام که کلیسا پایه گرفت واقع شد. روح القدس وارد شد و به آنها قوّت داد. او به آنها جسارتی روحانی خواهد داد تا کلام خدا را با قدرت موعظه کنند و به همه قومه‌ها بیاموزند که از تمامی اوامری که مسیح فرمان به آنها داده اطاعت کنند. آن جا صد و بیست نفر بودند. ما نمی‌دانیم که چند نفر تا کوه زیتون او را همراهی کردند اما می‌دانیم که این هسته کوچک، اولین کلیسا محسوب می‌شد.

اعمال رسولان چنین می‌گوید، «...هر روزه ناجیان را به کلیسا افزوده می‌افزود.» حدود سه هزار تن به کلیسا پیوستند. کلمه کلیسا از این نظر استفاده می‌شد که پیروان مسیح را مشخص کند. این جمع کوچک کلیسا خوانده می‌شد، "کلیسای خدای زنده." همان گونه که ما از اعمال رسولان اینها را می‌خوانیم متوجه پیشرفت این هیکل کوچک می‌گردیم. این همان کلیسایی است که در ابتدا بنا شد. تمامی جماعتها از همین نام گرفتند و الگوبرداری کردند. این نمونه توسط خدا داده شد و نیز از همین الگو بایست پیروی می‌شد.*

* ورود روح القدس، با عطای روح القدس در سخن گفتن به زبانهای غیر، همراه شد. عطیّه زبان در تمامی جماعتهای کلیسایی ایمانداران هر نسلی وجود دارد. این یکی از عطایای روح بود و قرار بود که به منظور کاملیت بدنه کلیسا در همراهی با سایر عطایا باشد.

از همین هسته صد و بیست نفری می‌بینیم که کلیسای مسیحی شروع به گسترش کرد. شاگردان و رسولان در تمامی عالم پخش شدند. بعضی به شمال رفتند بعضی به شرق و بعضی به جنوب و غرب. آنها با همان نیرویی پیش رفتند که عیسی داشت و او به همه آنها گفته بود که آنها نیز می‌توانند همان کارها را به عمل بیاورند اگر در اطاعت عیسی بمانند.

بخش هفتم:

آندرونیکوس و یونیا:

در باب ۱۶ رومیان آیه هفت پولس به آندرونیکوس و یونیا (Andronicus_Junia) سلام می‌رساند. او می‌گوید که آنها پیش از او در مسیح بودند و آنها را رسول می‌نامد. این عبارت "رسول" یک عنوان عادی کوچک نیست و نشان می‌دهد که این دو نفر خیلی بیشتر از یک مسیحی معمولی بودند. آنها بایست در حدود سال ۳۳ بعد از میلاد در اورشلیم بوده باشند و امکانش هست که در میان آن گروه صد و بیست نفر شاگرد مطیعی باشند که در روز پنطیکاست در بالاخانه جمع شده بودند.

اعمال ۲: ۴ - به نظر می‌رسد که این تنها راهی است که یک نفر بخواهد آنها را جدا کند و رسول بخواند. ما می‌دانیم که مسیح دوازده نفر را انتخاب کرد و بعد هفتاد نفر را و همچنین این صد و بیست نفر ایماندار نیز می‌توانستند رسول خوانده شوند چون آنها هم به همراه آن دوازده نفر و آن هفتاد شاگرد منتظر آن وعده پدر بودند. یهودیان رومی در اورشلیم غرباً (زائر) خوانده می‌شدند. (اعمال ۲: ۱۰) آنها نوکیش بودند و ما حق داریم که باور کنیم که آنها پیغام انجیل را گرفتند و به نزد مردم خودشان بردند.

این رسولان بایست در روم کلیسایی نصب کرده باشند چون پولس را در سه میخانه هنگامی که به ایتالیا رسید ملاقات کردند. (اعمال ۲۸: ۱۵).

هنگامی که امپراطوری کلادیوس در سال ۵۴ میلادی به تخت نشست می‌خوانیم در کلام که مسیحیان یهودی که از روم اخراج شده بودند دوباره به شهر نفوذ کردند. آنها در صد این بودند که در همراهی با کلیسایی باشند که پیش‌تر برایش رنج کشیده بودند. سیزده سال دوری موجب شد که کلیسای یتیم شده و تنهای روم به سنتهای کهن بیگانگان برگردد. آنها از گذشته یهود که به طور حیاتی از ملزومات فهم نبوتهای مرتبط با نقش عیسی در نقشه نجات بود و در تغییر مسلک ضرورت داشت هیچ بهره‌ای نبرده بودند.

این مسیحیان در کلیسای اولیّه روم از اساس انجیل دور شده بودند اما همچنان در نام مسیح باقی مانده بودند. آنها خودشان را کلیسای مسیحی می‌نامیدند. طومارهای کهن دریای مرده از پسران نور و فرزندان تاریکی سخن گفته است. در سالهای ۴۱ تا ۵۴ میلادی دو دسته در روم حاضر بودند. مسیحیانی که به سنن کهن بیگانگان برگشته بودند نور حقیقی جهان را از دست داده بودند. آنها فرزندان تاریکی شده بودند. پولس از اینها در (رومیان ۱۶ : ۱۷-۱۸) سخن می‌گوید. پطرس نیز در دوم پطرس باب دوم درباره آنها می‌نویسد.

در شهر روم بعد از سال ۵۴ میلادی مسیحیان مجبور شدند که از اولین کلیسای مسیحی گذر کنند و در نتیجه پریسکیلا و آکیلا (Priscilla _Aquila) و آندرونیکوس و یونیاس همه چیز را دوباره از اول شروع کردند و دومین کلیسا را در روم بنا کردند. فیبی هم به دومین کلیسای روم که به واقع کلیسای خداوند عیسی مسیح بود فرستاده شد.



ما تنها باید به جریان حرکت اولین کلیسای روم در سالهای بعد از بنیادش نگاه کنیم تا متوجه شویم که آنها داشتند همچون همان بیگانگان که با آنها رقابت می‌کردند عمل می‌نمودند. دروغها، قتلها، تزویر، ادعای خود برتری، غیره. آنها با تمثالها و تزئینات خدای خورشید که بیشتر به معابد بیگانگان شبیه بود، مورد علاقه امپراتور بودند؛ اما کلیسای انجیل خالص مورد آزار قرار گرفت. از همین جهت اولین کلیسای روم بسیار وسیع شد. با تأیید امپراتوران آنها به سرعت رشد کردند. ما می‌توانیم ببینیم که تنها این شاخه کلیسا می‌توانست امپراطوری روم را سرنگون کند. آنها از تاکتیکهای بیگانگان استفاده کردند. همچون همان ضرب‌المثل قدیمی که می‌گوید آتش را با آتش مهار کن.

بخش هشتم:

کلیسای تنها مانده روم:

دیباچه - یادداشت معرفی:

"غربا، یا پراکندگان" عنوانی کلی برای آن یهودیانی است که بعد از بازگشت از تبعید بابل در کشورهای دیگر ساکن گشتند. این جماعت‌های مختلط در روز پنطیکاست زمانی که اولین یهودیانی که به مسیحیت تغییر کیش داده بودند هر کدام نمایانگر این غربا یا پراکندگان بودند، (اعمال ۲ : ۹ - ۱۱). و بعد ما در نامه پطرس می‌خوانیم که در بابل به تبعیدیان از پراکندگان اشاره می‌کند. یوحنا در باب ۷ آیه ۳۵ نیز به پراکندگان اشاره می‌کند.

بعد از پراکندگی یهودیان که سالها پیش از مسیح اتفاق افتاده بود همیشه یک علاقه‌ای برای حداقل یک بار بازگشت به اورشلیم و زیارت در معبد کهن سلیمان که در شهر مقدس بود، برای همه پراکندگان وجود داشت. این دیدارها از اورشلیم همیشه تدارک داده می‌شد بنابراین در طول عید پسخ و پنطیکاست زائرین در آن جا بودند. همچنین بعد از اولین پسخ در مصر ما پراکندگان بسیاری از یهود در اورشلیم در طی عید مهم پسخ داریم.

این زمان خاص آن هنگام که خداوند و منجی‌مان عیسی مسیح همان برّه پسخ شد، بزرگ‌ترین عید گردید. یوحنا درباره عیسی چنین گفته «اینک برّه خدا که گناه جهان را بر می‌دارد.» ما باور داریم که آندرنیکوس و یونیاس (رومیان ۱۶) همچون پریسکیلا و آکیلا در میان همان یهودیانی بوده‌اند که از موعظه عظیم پطرس شنیدند و در میان خیل همان کسانی بودند که بعد از روز پنطیکاست به کلیسا پیوستند. رسولان در این مصر بودند که نوایمانان از جمع غربا و پراکندگان آن قدر در اورشلیم درنگ کردند تا آن که عطای روح‌القدس را دریافت کردند. پولس به قرنتس رفت (اعمال ۱۸ : ۱) و یک یهودی به نام آکیلا را یافت که در پونتوس به دنیا آمده بود و به تازگی با همسرش پریسکیلا از

ایتالیا آمده بود. (چون کلودیوس (Claudius) قیصر فرمان اخراج تمامی یهودیان از روم را داده بود.)

آکیلا در پونتوس به دنیا آمده بود و نشان می داد که اجداد او از غربا و پراکندگان بودند (یا همان یهودیانی که بعد از تبعید بابل به اورشلیم بازنگشته اند و در پونتوس اقامت کرده اند.)

در آن زمان ساکنان یهودی بسیاری در سراسر دنیا بودند. بعضی از این یهودیان در روم دارای محلات بزرگتر بودند. در این زمان روم شهری بزرگ بود. دیوار دور تا دور آن هفت مایل بود. جمعیت آن در حدود دو میلیون بود که شامل برده ها و ساکنان حومه بیرون از دیوار آن می شد. در آن جا ۴۰۰ معبد کافران وجود داشت. و همچنین یک محله یهودی در پیش پای تپه جانیکلوم وجود داشت.

هنگامی که پریسکیلا و آکیلا در حدود ۳۶ میلاد به روم رسیدند متوجه شدند که آندرنیکوس و یونیاس کلیسا را گشوده اند. پریسکیلا و آکیلا به عنوان معلم به آنها پیوستند. آنها به مسیح به عنوان قربانی مقبول و همان مسیحای موعود که نبوت های یهود را به انجام رسانیده و در واقع همان بره پسخ می باشد، اشاره می کردند. بی ایمانانی که تغییر کیش داده و به این دسته پیوستند از شریعت عهد عتیق و انبیا هیچ آگاهی نداشتند. پریسکیلا و آکیلا برای آنها وقت گذاشتند تا کلام خدا را برای ایشان توضیح دهند.

یهودیانی که معلمین در مسیح شدند از همان قدرت پنطیکاست برخوردار بودند. در هر امری که قدرت مجاب کنندگی آن را با الفاظ حکمت بشری نداشتند با قدرت روح، با شفای بیماران و انجام معجزات همچون سایر رسولان آن امر را اثبات می کردند. اعضای کلیسای کوچک روم اگر چه مختلط از امتهای و یهودیان مسیحی بود اما آنها با هم به شیرینی در معاشرت بودند. آن هنگام که خدا عطای روح القدس را به آنان داد قلبهایشان را مملو از محبتی فوق العاده کرده بود. این محبت آسمانی مسیح در قلبهایشان همچون زنجیری بود که تمامی اختلافات بینشان را شکست. بعضی از این نوایمانان از بردگان بودند

که با شادی به آنان گوش سپردند. پریسکیلا و آکیلا در باب کلام برای آنها نیز به همان میزان شالوده‌ای استوار بنا کردند.

تعلیمات عهد عتیق فراهم شده بود تا به معجزاتی که خدا در میان قومش پیش از زمان مسیح به عمل می‌آورد، اشاره کند. آنها همچنین نبوت‌های راستین مربوط به آمدن مسیح (عیسی) را ارائه کردند، این که او معجزات به عمل آورد و این که هر کلمه از آن نبوت‌هایی که مربوط به خودش بود، را محقق نمود. بی‌ایمانان می‌دیدند که مسیحیان یهودی دست بر بیماران می‌گذارند و آنها شفا می‌یابند. این مسیحیت در اعمال بود. این چهار نفر هم به محلات بزرگ یهودی نشین روم که در پیش پای تپه جانیکیوم بود راه پیدا کردند. حتی خود پولس هم ابتدا به نزد یهودیان و بعد به سمت امت‌ها رفت. بنابراین پریسکیلا و شوهرش و آندرونیکوس و یونیاس به قسمت یهودی‌نشین رفتند و موجب تغییر آیین بسیاری گشتند.

یهودیان سنتی در این محلات با کلیسای کوچک در نزاع افتادند. آنها تغییر کیش به مسیحیت را برای یک یهودی ننگی بزرگ می‌شمردند و آن چنان تلخ کام بودند که هر کاری در انتقام علیه کوچک‌ترین عضو خانواده‌شان انجام می‌دادند. این بحران و آشوب آن چنان بزرگ بود که مأموران دولت مجبور به دخالت می‌شدند.

امپراتور کلادیوس در سال ۴۱ میلادی بر تخت نشست. آشوبهای دینی در میان یهودیان به بزرگ‌ترین مشکل برای او تبدیل شد. پریسکیلا و آکیلا همچنان با تغییر کیش یهودیان برنده بودند و امپراتور کلادیوس آن چنان مشکلات بزرگی داشت که برای حل آن مجبور به اخراج تمامی یهودیان از روم شد. پریسکیلا و آکیلا به قرن‌تس رفتند و به پولس در خدمتش در آسیای صغیر پیوستند.

کلیسای نوپای روم در آن زمان تازه هفت ساله شده بود. و در خداوند هم اکنون دیگر نیای یهودی نداشت. کلیسایی که در ابتدا از جماعت‌های مختلف تشکیل شده بود حال دیگر کاملاً در دست مسیحیان از امت‌ها ماند. این واقعه موجب شد که اعضای کلیسای امت‌ها در روم تنها گردند.

توسعه کلیسای تنها مانده روم:

در این برهه هیچ کلیسای مسیحی در دنیا سرنوشت ویرانگری همچون کلیسای روم نداشت. باقی کلیساهای آسیا با جماعت‌های مختلط خود باقی ماندند و در محبت مسیح رشد کردند. کلیسای امّتها در روم دارای درجات گوناگونی از دانش شد. بعضی نسبت به بقیه بسیار بیشتر تعلیم دیده بودند اما بدنه اصلی کلیسا بی دانش و ضعیف ماند تا از همان لحظه که معلّمین یهود از کلیسا رفتند موجب لغزش و عقب گرد آنها به رسوم امّتها گردد. کلیسای امّتها در روم در احاطه تاخت و تازهای همان امّتهای پیشین همچون شک و ظنهای اندرونی نسبت به اعضایش قرار گرفت.

فاجعه بزرگ روم:

اگر زمانی به واقع کلیسای روم نیاز به رهبری و شبانی روحانی داشته، آن زمان همین دوره بوده اما با عزیمت مسیحیان یهود از روم به نظر می‌رسید که همه چیز از دست رفته است. یهودیان مسیحی به تعلیمات رسولی پایبند مانده بودند و از امّتها می‌خواستند که در طلب و همراهی قوّت خدا باشند تا آنها را قادر سازد که در این برهه در عیسی به راستی بمانند. آندرونیکوس و یونیاس به زندان انداخته شدند اما پریسکیلا و آکیلا به قرنّس رفتند جایی که پولس داشت در آن جا خدمت می‌کرد.

هنگامی که این چهار رهبر ثابت قدم و محکم از کلیسای روم گرفته شدند، مسیحیانی که دارای قدرت روحانی کمتر بودند کلیسا را به دست گرفتند. آنها همچون جوجه‌های تازه از تخم سر برآمده‌ای بودند که روباه مادرشان را برده است. جمعیت امّتهای روم از این امر خشنود شدند. اما مدّت کوتاهی بعد اعضای ضعیف‌تر به همان معبد امّتها در روم بازگشتند. حال آنان تنها گروهی مسیحی از امّتها بودند و یک نفر را انتخاب کردند تا به جای آندرونیکوس اسقف اصلی باشد. آنها این رهبر جدید گله را به جای اسقف "پدر" صدا می‌کردند. به نظر می‌رسد که اگر امّتها ناخشنودی خفیه از یهودیان دارند برای این

است که بعضی از این نوایمانان یهودی که در تپۀ جانیکیوم مسیحی شده بودند همچون اندرونیکوس و یونیا و آکیلا و پریسکیلا مهربان و دوست داشتنی نبودند.

حال اینان دیگر رفته بودند و مسیحیان امّت‌ها ترتیب قانون خودشان را برای خدمت داشتند. دیری نپایید که رسوم کوچک امّت‌ها شروع به راه باز کردن در کلیسا کرد. اولین تغییر، یک ابتکار جدید از آنهایی بود که پیش‌تر در پرستش خورشید بودند. این پرستندگان خورشید بزرگ‌ترین بخش جماعت مسیحیان را تشکیل می‌دادند. آنها از "پدر" می‌پرسیدند که آیا باید موقع دعا به سمت شرق روی کنند به همان صورتی که در معبد خورشید را می‌پرستیدند. این شروعی ساده بود و برای همگان بی‌خطر به نظر می‌رسید. طولی نکشید که عشای ربّانی هم با همان دید بی‌ایمانان صورت گرفت. پرستندگان خورشید طالب تقاضای تغییر شکل نانی شد که در عشای ربّانی استفاده می‌شد که به شکلی کاملاً گرد همچون کیک بود. این نان بر روی همان مذبح که بیشتر اسبابش گرد بودند، قرار می‌گرفت. این هم حرکتی معکوس در عقب گرد به همان پرستش خورشید بود.

ما پرستش خورشید و ریختن هدایای ریختنی را در کلام به یاد داریم. (ارمیا ۷ : ۱۸) «پسران هیزم جمع می‌کنند و پدران، آتش می‌افروزند و زنان، خمیر می‌سروشند تا قرصها برای ملکه آسمان بسازند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریخته مرا متغیر سازند.»

ارمیا ۴۴ : ۱۸ - «اما از زمانی که بخور سوزانیدن را برای ملکه آسمان و ریختن هدایای ریختنی را به جهت او ترک نمودیم، محتاج همه چیز شدیم و به شمشیر و قحط هلاک گردیدیم.»

در زمان عشای ربّانی این نان کیکهای گرد داده می‌شد اما جام (که مسیح گفته بود که همگان از آن بنوشند) بازداشته شده بود. این در واقع نماد دقیقی از پرستش الهه خورشید بود. اندرونیکوس و یونیا یک نسخه از عهد عتیق را که دوست می‌داشتند با خود داشتند. آنها فداکاریهای بسیاری کردند تا کلیسای روم همین یک نسخه کپی از عهد

عتیق را داشته باشد. اما کلیسا هیچ فهمی از یهودیت نداشت بنابراین هیچ کسی نبود که عهد عتیق را به آنها بیاموزد و کتاب کنار گذارده شد. بعداً سربازان کلادیوس این دست نوشته یهودیت را یافتند و آنها را سوزاندند. به نظر می‌رسید که آخرین تکه از تعلیمات رسولان با سوزاندن نسخه عتیق نابود شد.

تنها مانده‌های روم حال همچون گوسفندی بودند که شبان خود را گم کرده است. پریسکیلا و آکیلا می‌دانستند که کلادیوس تا ابد زنده نیست و آنها پیوسته چشم به راه بودند تا زمانش برسد که به خانواده کلیسایی محبوبشان بازگردند. آندرونیکوس و یونیاں بیشتر زمان حکومت کلادیوس را در زندان گذراندند. هنگامی که این چهار دلیر مسیحی توانستند دوباره به جمع مسیحیان پیوندند تا با روم کافر بجنگند شادی بسیاری به وجود آمد. اولین جایی که آنها رفتند همان کلیسایی بود که از ابتدایش آن را هدایت کرده بودند. هنگامی که آنها به یکی از جلسات ملحق شدند قلبهایشان درهم شکست.

کلیسای محبوب آنها جایی که هفت سال برایش کار کرده بودند و تعلیم رسولان را به آن یاد داده بودند بیشتر شبیه معابد کافران شده بود. این کلیسا نام "اولین کلیسای مسیحی" را داشت اما همان طور که مسیح به کلیساهای لغزش خورده آسیا گفت: «که نام داری که زنده‌ای ولی مرده هستی» حال این را به اولین کلیسای مسیحی روم می‌شد گفت.

این چهار رهبر کلیسای خالص مسیحی (آندرونیکوس، یونیاں، پریسکیلا، آکیلا) هنگامی که مجسمه‌های پطرس و باقی کسان را که در کلیسا گذارده شده بود دیدند وحشت زده شدند. اعضای کلیسا برای این مجسمه‌ها پول می‌دادند و با پرستش در برابر آنان خودشان را آلوده زناکاری می‌کردند. آندرونیکوس و یونیاں و آکیلا و پریسکیلا به آنان هشدار دادند که آنها محبت اولیه‌شان را از دست داده‌اند و باید که توبه کنند.

اما این ملامتها برای گوشه‌ای کر بود. برای آنان دیگر کاری نمانده بود که انجام دهند جز این که از آن جماعت عبور کنند و کلیسای مسیحی نویی را در روم آغاز کنند جایی که مفاهیم پدران کلیسا و تعلیم رسولان دوباره یاد گرفته شود. این دومین کلیسای

روم شد ولی انجیلی بود. احتمالاً وقتی که بعدها پولس از راه رسید همین گروه بایست پذیرای او شده باشند.

نتیجه شماره یک برای قسمت کلیسای تنها مانده روم:

اعمال ۸ : ۱ - اگر پطرس همراه با پریسکیلا و آکیلا به روم رفته بود پس بایست همراه آنان در سال ۴۱ میلادی اخراج می شد. هنگامی که کلادیوس امپراطور شد او همه یهودیان، مسیحیان و قدما را اخراج کرد. اما اطلاعات موثقی که از پطرس در دست هست که نشان می دهد که او در سالهایی که پریسکیلا و آکیلا به همراه پولس در قرن تس در حال خدمت بودند او در اورشلیم بوده است. این در سالهای ۴۱ تا ۵۴ میلادی است.

کلام خدا می گوید که زمان سنگسار استیفان سال ۳۴ میلادی است. و همه شاگردان اورشلیم را ترک کردند، همه به جز رسولان. رسولان در اورشلیم ماندند و این گروه شامل پطرس یعقوب و بقیه می شد. کتاب مقدس می گوید که آنها کلیسا را در فلسطین و سوریه هدایت کردند. این رسولان از اورشلیم بیرون نیامدند تا زمانی که حنان نبی از نبوتش به یهودیان هشدار داد.

نتیجه شماره ۲ در باب کلیسای تنها مانده روم:

ما می دانیم که پطرس آن چنان پیش زمینه یهودی محکمی داشت که اگر یک زمان به روم رفته بود تا در آن جا مسیحیت را تبلیغ کند هیچگاه اجازه نمی داد که این نوکیشان به همان رسوم کهن بی ایمانان در پرستش عقب گرد کنند.

نتیجه‌گیری - تاوان کلیسای روم:

همهٔ دیگر مسیحیان از پیروی اولین کلیسای روم سر تافتند چون توبه نکرده بود و عاداتهای کفرانه‌اش را کنار نگذاشته بود. اما اولین کلیسا به سرعت تعدادش رشد کرد. کلیسا تنها مسیحیان اسمی را با خود داشت و در میان اینها یک عدهٔ یهودیان مرتد هم بودند. هنگامی که این کلیسا وجههٔ عمومی‌اش را از دست داد همچون پسری بد رفتار عمل کرد که اصلاح را نمی‌خواهد. او همهٔ نوع فلسفه‌ای را به کار گرفت تا ایده‌هایی نو ابداع کند تا بر دومین و سومین کلیسای روم پیش‌دستی کند.

تنها نکته‌ای که آنها در آن فخر داشتند این بود که اولین کلیسای روم بودند. آنها اعلان کردند که به عنوان کلیسا، اولویت با آنها است و با سرسختی به این امر چسبیدند که به هر طریقی در مقابل این حقیقت که آنها "از راه به در شده‌اند" بایستند.

آنها هیچگاه این ایدهٔ برتر بودن را ترک نکردند. آنها می‌دانستند که این تنها امر روحانی مورد تأیید در دید کسانی است که خود از نظر روحانی کورند. حاکمیت برتر نقطهٔ اعتبار آنان بود بنابراین در تمامی مدت داشت، بزرگ و تقویت می‌شد و به آنها در جبران آزرده‌گی خاطری که از بابت از دست دادن وجههٔ خود داشتند کمک می‌کرد. این جریحه‌دار شدن احساساتشان را مخفی کرد و آنها در حسادت خود باقی ماندند. نقشه‌های پنهانی در میان‌شان سر برآورد و در طریقی بچگانه به فکر انتقام افتادند. هنگامی که کلیسای دوم جماعتش را گرد آورد آنها عده‌ای سفسطه‌گر را فرستادند تا سخنرانان را مورد طعنه و ریشخند قرار دهند.

بخش نهم:

سیر حرکت‌های پطرس:

۳۶ - ۶۷ میلادی امروز می‌توانیم از روی تاریخهای موثق و معتبر سیر حرکت‌های پطرس بفهمیم که او هیچگاه به روم نرفت که یک کلیسا بنا کند.

۳۴ میلادی	رسولان در اورشلیم ماندند	اعمال ۸ : ۱
۳۴ میلادی	او به کلیسای سامره کمک کرد تا روح‌القدس را دریافت کنند	اعمال ۸ : ۱۴
هفت سال		
۴۱ میلادی	او کرنلیوس را ملاقات کرد	اعمال ۱۰ : ۲۵
۴۱ میلادی	او اینیاس را در لُده ملاقات کرد	اعمال ۹ : ۳۴
۴۱ میلادی	دورکاس را در یافا از مرگ برخیزانید	اعمال ۹ : ۳۶
سه سال		
۴۴ میلادی	او از یافا به اورشلیم بازگشت و به زندان انداخته شد	اعمال ۱۲ : ۱۱
هفت سال		
۵۱ میلادی	او در اولین شورای جماعت اسرائیل بود	اعمال ۱۵ : ۷
نه سال		
۶۰ میلادی	او به بابل افراشته رفت	اول پطرس ۵ : ۱۳

حال پس چه زمانی او به روم می‌تواند رفته باشد؟ اگر مطابق تاریخ کلیسای کاتولیک هم پطرس در سال ۴۱ به روم رفته باشد بایست سریعاً آن جا را ترک کرده باشد چون کلادیوس فرمان اخراج تمامی یهودیان از روم را صادر کرده بود و این شامل پطرس هم می‌شد. کلادیوس سیزده سال حکومت کرد. و همه اینها ثابت می‌کند که این با ادعای روم مبنی بر این که پطرس از ۴۱ تا ۶۷ نخستین پاپ روم بوده در تضاد است.

اعمال ۸ : ۱ می‌گوید که تمامی کلیسا به جز رسولان اورشلیم را در سال ۳۴ میلادی ترک کردند. بنابراین ما از خودمان باید بپرسیم که اولین کلیسای روم را پس چه کسی بنا کرد؟ اولین تاریخ صحیح از شهدای روم توقیف شد. یک تاریخدان نقل می‌کند

که سالها پیش از هیپولیتوس و اوریجن در لیست اسقفین شهید کلیسا نامه‌های پطرس و پولس وجود نداشته است. ما می‌دانیم که حسب کلام، پولس به روم رفت اما آن چنان که رومیان داستانهای نقل می‌کنند، هیچ مدرکی مبنی بر کشته شدنش در روم وجود ندارد. آنهایی که در روم شهید شدند توسط ایسیپوس (تاریخ نگار) لیست نشده‌اند.

این لیست بعداً توسط پاپ‌ها و امپراتوران بعدی دستکاری شد و اسم پطرس به عنوان پاپ اول روم در آن درج گردید. این طور تصوّر می‌شود که تمام دست نوشته‌های اشخاصی همچون اوریجن که در حدود سال ۲۳۵ مرد، به علاوه نوشته‌های ترتولیان و هیپولیتوس که در همان عصر می‌زیستند با نامه پاپ‌ها موجب سوزاندن این دست نوشته ها توسط امپراتور شدند.

همه این توهمات بر این حقیقت که پطرس اصلاً پاپ روم نبوده با تاریخ کلیسای تئودوریت بر ملا شد؛ این کتاب تاریخی سه باب دارد که پاپ‌های روم قصد کردند بر آن دست بگذارند. این بابها حقیقت را درباره شروع اولین کلیسای روم می‌گوید و نیز اسم پطرس به عنوان اولین پاپ روم در آن وجود ندارد. همه امپراتوران از زمان هونوریوس همچون ژوستینیان* به دنبال این نوشته‌ها بودند چون ادعای روم مبنی بر تفوق و برتری اش را باطل می‌کرد. هزاران نفر به خاطر داشتن این نوشته‌ها کشته و تبعید شدند. داستانهای زیرکانه‌ای از صلیب شدن برعکس پطرس نقل شد. این موجب جلب ترحم و همچون سرپوشی بر حقیقت شد.

* وبستر. دایره‌المعارف زندگی نامه‌ها، چاپ ۱۹۵۱، صفحه ۱۶۸۵.

افسانه‌هایی از این دست در سراسر کشور پخش شد و در چند نسل بعد این داستان Quo vadis تبدیل به یک داستان واقعی شد.

Quo vadis یا "به کجا می‌روی" عنوان داستانی است که در آن پطرس در روم بوده و زمانی که به خاطر آزار و شکنجه مسیحیان توسط روم تصمیم به فرار از روم می‌گیرد در جاده بیرون شهر از خداوند پیغام دریافت می‌کند که باید به روم بازگردد و به

خدمت ادامه دهد. از روی این داستان حتی فیلمهایی با همین نام ساخته شده تا مسیحیان باور کنند که پطرس در روم بوده است. - مترجم]

تنها ادعای کلیسای روم مبنی بر این که پطرس در روم بوده با این نظر کلیسای روم وفق دارد که آن هنگام که پطرس گفت که در بابل است منظورش همان روم باشد. کلام خدا می گوید دروغگویان و دوستدارن دروغ هرگز به ملکوت داخل نخواهند گشت، (مکاشفه ۲۲ : ۱۵).

بنابراین پطرس وقتی که حقیقتاً در بابل افراته بوده نه در بابل روم (لفظ استعاری از روم) پس مرتکب این دروغ نشده که در این جا بابل را روم بخواند.

پانویس برای اول پطرس ۵ : ۱۳ - "اسامی عجیب شهرها هیچگاه در نامه های عهد جدید به کار برده نشدند." آنها در نبوت های مکاشفه همچون بسیاری نبوت های عهد عتیق به کار رفته اند. کلیسای روم در ابتدا با رسولان دوست داشتنی همچون آندرونیکوس و یونیاس و پرسیکیلا و آکیلا که در سال ۴۱ از روم اخراج شدند شروع شد. آنها از سران دومین کلیسای روم شدند که در باب شانزدهم رومیان پولس به جماعت مسیحیان آن جا که بعد از مرگ کلادیوس به روم بازگشته اند نامه نوشته است. اینهایی که به روم بازگشتند قصد داشتند که همان کلیسای اولی را که شروع کرده بودند ادامه دهند. اما این گله مشرک هیچ ارتباطی با یهودیان مسیحی شده ذکر شده در باب ۱۶ رومیان ندارد.

این جماعت دوست داشتنی دومین کلیسای روم را بنا کردند و ما اسم های آنان را در آخرین باب رومیان می خوانیم. شاید آنها همان برادران ذکر شده اعمال رسولان باشند که در بخش رسیدن پولس به ایتالیا از قیصریه روم وصف می شوند، (اعمال ۲۸ : ۱۵).

بخش دهم:

کلیسا در بابل:

ما شواهد کافی داریم که ثابت کنیم پطرس از زمان پنطیکاست در اورشلیم و حوالی آن بوده است. معجزاتی که از همان شروع با او همراه بودند شگفت‌آور بود. اما در سالهای بعد از اولین شورا در اورشلیم در سال ۵۱ میلادی پطرس متوجه کمبود عظیم این معجزات گشت. او می‌خواست که دوباره این آیات در همراهی با خدمتش باشند.

پسرش مرقس به او یادآوری کرد که بیشتر شاگردان و رسولان که به تمامی نواحی عالم رفته‌اند ولی برای دیدار به اورشلیم بازگشته‌اند از آیات عظیمی که در معیت خدمتشان بود سخن می‌گویند.

سالها گذشت و بیشتر رسولان اورشلیم و شاگردان در کلیسای کوچک سنگی در باغی در رامه جمع شده بودند. هنگامی که جفاها شروع شد آنها به سمت دخمه‌های زیر شهر اورشلیم عقب نشینی کردند. این معابر زیر زمینی همچون همانهایی بودند که در روم بوده اما به جای آن توبا (صخره‌های حاصل از خاکستر آتش فشانی) از آن جدا می‌گردید. این تونل‌های زیر زمینی همچون معادنی بوده که سلیمان از سنگهای آن برای ساختن معبد اورشلیم استفاده کرده است.

این ملاقاتها در این کلیسای کوچک بیشتر به شباهت فرقه اسنی‌ها (Essenes) در کوهستانی بود که مریم برای ملاقات دختر عمویش الیزابت به آن جا رفته بود. (امروزه حفاریهای باغ رامه این کلیسا را با آن تعمیدگاه* مدورش آشکار می‌کند.)

* به "مجله مدافع" مراجعه کنید ویراستار جerald وینرود، از ویچیتای کانزاس، مارس تا اکتبر، نشر موضوعات ۱۹۵۵.

نکته: رسولان بایست اولین گردهمایی جماعتشان را در این کلیسای کوچک در سال ۵۱ میلادی داشته باشند. اما در سال ۵۲ - ۵۴ خدمتها بیشتر توسط نبی که حنان

نام داشت تقسیم می‌شد. (تاریخ کلی روم از مریول، صفحه ۵۰۸) او گفته بود که به زودی اورشلیم نابود خواهد شد و در نهایت پطرس می‌دانست که دیگر قادر نخواهد بود چیزی را که می‌داند پیغام خدا از طریق حنان است، رد کند. پطرس فکر می‌کرد که خدا ترکش کرده است. بنابراین یک مدّت روزه و دعا او را به جایگاهی همان کلماتی که خودش ادا کرده بود آورد (اعمال ۲ : ۳۵ و ۴۳) تا آن کلمات همان طور که برای پسرش مرقس نجوا شده بود برای او نیز اتفاق بیفتد. "این آیات همراه ایمانداران خواهد بود و دستها بر بیماران خواهند نهاد و آنها شفا خواهند یافت؛" (مرقس ۱۶ : ۱۴ - ۲۰).

هر دو از کاستی قوّه‌های پیشین سخن گفتند. مرقس چنین گفته: «و آنها بیرون رفته؛ ...» (مرقس ۱۶ : ۲۰).

پطرس از مرقس می‌پرسد که آیا خدا هیچ چیزی برایش آشکار کرده است. همه چیز که مرقس گفت همین بود: "آنها بیرون رفتند" به نظر می‌رسد که این زمان خدا برای حرکت است. به نظر می‌رسید که همه جماعت در کلیسای سنگی کوچک همین نظر را دارند. پس نقشه برای مهاجرت کشیده شد. در ابتدا آنها باید به پِیلا می‌رفتند.

در زمان اسارت بابل این شهر در همان مسیر بابل بود. در پِیلا جماعتی از ایمانداران مسیحی بودند که به قیام مسیح ایمان داشتند اما به تولّد از باکره اعتقاد نداشتند. پطرس می‌دانست که این مورد بایست اصلاح گردد. او با قدرت برای جماعت پِیلا موعظه کرد و خدا از همان شروع به شفا دادن و پر کردن روح در آنان کرد. بعضی از این یهودیان مسیحی از نطق پطرس و مرقس آزرده بودند بنابراین آنها به بیریه رفتند.

در این جا آنها به دسته‌ای از یهودیان مسیحی برخوردند که تمامی حقیقت درباره مسیح را با آغازش که تولّد از باکره است برگرفته بودند. اما پطرس همچنان احساسی در خود داشت که تمایلش به سوی سرزمینهای اسیر شدگان می‌رفت. او مایل بود به سوی آن یهودیانی که با فرمان آزادی کوروش به اورشلیم بازنگشته بودند، بازگردد.

پطرس گفت، "بعد از همه اینها، من دیگر رسول یهودیان هستم؛" (غلاطیان ۲ :

۸).

شاگردانی که با پطرس و مرقس همراه شدند به سفرشان ادامه دادند، آنها در مساکن کوچکی در امتداد افراته موعظه کردند. هر قدر که به بابل نزدیک‌تر می‌شدند همان قوت قدیم و فیض بیشتر برایشان ریخته می‌شد. پطرس می‌دانست که این تأییدی بر اطاعت از اوامر عیسی بود.

پطرس بایست گفته باشد "درست همچون زمانهای پیش است." و مرقس چنین گفته که "به تو گفتم. آیا خداوند نگفت که بروید و این آیات در همراهی با انجیل خواهد بود؟" حال پطرس می‌دانست که این چنین شده است.

همان طور که سالها به دهه ۶۰ میلادی رسیدند پطرس از مرقس خواست که به مسیحیان یهودی که در سرتاسر آسیای صغیر پراکنده‌اند نامه بنویسد. پطرس این مسیحیان یهودی گران بها را که از پراکندگان محسوب می‌شدند از زمان پنتیکاست می‌شناخت و آنها را همچون فرزندان در خداوند دوست می‌داشت. رساله شیرین او این گونه شروع می‌شود. "فیض و سلامتی به فزونی بر شما باد." و پایان نامه با چنین عبارتی بود که "کلیسای خواهر برگزیده با شما که در بابل است و پسر من مرقس به شما درود می‌فرستند."

بخش یازدهم:

آخرین دیدار پولس از اورشلیم:

اعمال ۱۸ : ۱۸ - «... و در کنخریه موی خود را چید چون که نذر کرده بود.» این آیه کلیدی بر زندان طولانی مدت پولس در اورشلیم است. این زندانی شدن به مدت دو سال طول کشید و در زندان قیصریه که بر ساحل مدیترانه بود سپری شد. این زندان متعلق به روم بود جایی که پولس در آن از دست یهودیان در امان بود. ما هیچ مرجعی که

به شرایط زندان پردازد نداریم چون طبق قانون روم که او تبعه آن محسوب می شد هیچ کاری نکرده بود که مستوجب زندان گردد. عملاً او در شهر روم آزاد بود.

اعمال ۲۸ : ۳۰ و ۳۱ - «پولس دو سال تمام در خانه اجاره ای خود ساکن بود و هر که به نزد وی می آمد، می پذیرفت. و به ملکوت خدا موعظه می نمود و با کمال دلیری در امور عیسی مسیح خداوند بدون ممانعت تعلیم می داد.»

زندان طولانی مدت پولس در قیصریه* یک ضایعه وحشتناک برای بشارت انجیل بود. پنج باب از اعمال رسولان دیگر هیچ گزارشی از تغییر کیش و ایمان آوردن، شفا و معجزه ندارد. من فکر می کنم که رکود آیتی که در این سالها به همراه پولس بود دلیلی است که شاگردان فکر کنند که این آیات تنها در شروع کلیسای اولیه بوده است. در حالی که کلام خدا می گوید که هر کسی برود و انجیل را به تمامی عالم موعظه کند «و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود ...» (مرقس ۱۶ : ۱۷). هیچ محدودیتی در تحقق این کلام برای یک عصر وجود ندارد. کلام می گوید، "هر آن که ایمان داشته باشد" پس اگر شما ایمان دارید این کلام برای شما نیز هست. همان گونه که ما پولس را در سفرش در سراسر عالم دنبال می کنیم به آخرین دیدارش از اورشلیم می رسمیم.

* گاهی روم خوانده می شد.

این داستان از اعمال رسولان به ما می گوید که چرا پولس بعد از آخرین دیدارش از اورشلیم در سال ۵۸ میلادی به آن بازنگشت. هنگامی که این مرد خدا قرار بود که برای آخرین بار از اورشلیم دیدن کند خط سیر سفرش را این گونه چید که تمامی کلیساهای کوچکی را که بنا کرده بود ملاقات کند.

همین طور که او را از کنخریه دنبال می کنیم (اعمال ۱۸ : ۱۸) یک درس که از این رفتارها می توانیم بگیریم در این جا مخفی است. در (اعمال ۱۹ : ۲۱) می خوانیم که پولس در روح دریافت که به اورشلیم برود. آیات قبل در (اعمال ۱۸ : ۲۱) می گوید: «مرا به هر صورت باید عید آینده را در اورشلیم صرف کنم. ...» (اعمال ۲۰ : ۱۶). می گوید که این عید پنطیکاست بوده است.

تغییر آیین و ایمان آوردن پولس معجزه خدا بود. او ظرف برگزیده خدا اما در نقاطی خاص بود نه در جاهای دیگر. خدا میخواست به پولس بیاموزد که هنگامی که او سخن گفت و از طریق انبیا و روح القدس به او هشدار داده، او باید اطاعت کند. خدا او را برگزیده بود تا به امتها موعظه کند.

شاگردان در قیصریه التماس کردند که چون آگابوس دستگیری اش را پیشگویی کرده به اورشلیم نرود. پولس بسیار شجاع بود اما او باید به هشدارهای نبی خدا گوش می داد. (اعمال ۲۱ : ۴) می گوید که یک عده از شاگردان در روح از او خواستند که به اورشلیم نرود. این هشدارها انسانی نبود چون کلام می گوید که آنها از روح القدس دریافت داشتند. این برای آنها حتمی شده بود. در نتیجه اطاعت نکردن از روح خدا مرحمتش را از او گرفت. پنج باب از اعمال رسولان در این نقطه از زندگی پولس بدون عطایای روح بودند. آیاتی که در همراهی با او بودند آن هنگام که خدا برکتِ اعجاب اعمالش را پس کشید در این جا دیده نشدند.

غلاطیان ۵ : ۴ - فیض خدا قوت در اعمال شفاها، معجزات، تبدیل شدن و منبع هر نیاز یک ایماندار است. پولس بعداً چنین گفت: «همه شما که از شریعت عادل می شوید از مسیح باطل و از فیض ساقط گشته اید.» او چه قدر این را آن هنگام که مدت طولانی در قیصریه زندانی شده بود خوب فهمیده بود. بعضی اوقات آن را یهودیه روم می خواند.

اعمال ۲۶ : ۲۸ - آگرپا هنگامی که نوبت به موضوع خداوند رسید گفت: «به قلیل ترغیب می کنی که من مسیحی بگردم؟» قریب بود اما از دست رفت. پولس برای دعاهايش پاسخی نگرفت آن هنگام که تیموتی مریض بود و پولس به او یک راه درمانی پیشنهاد می کند. یک مورد دل چرکینی در نامه او وجود دارد آن هنگام که گفت: «اسکندر مسکر با من بسیار بدیها کرد. خداوند او را به حسب افعالش جزا خواهد داد.» این بیان نشان می دهد که پولس آن ظفر فیض که قدرت محبت و بخشش دارد را نیافته است. باید توجه داشته باشید که این رسالات در زندان نوشته شده اند.

ما باید برگردیم و به شرایط یهودیان در شریعت، در اورشلیم توجه کنیم. آنان به خاطر شریعت غیور بودند. آنان پذیرای فیض خدا که می‌توانست معجزات به عمل بیاورد نبودند. اینها تنها می‌توانست در زیر نام مسیحیت اتفاق بیفتد و اگر می‌شد ما می‌توانستیم آنها را ایمانداران بی‌ایمان بنامیم.

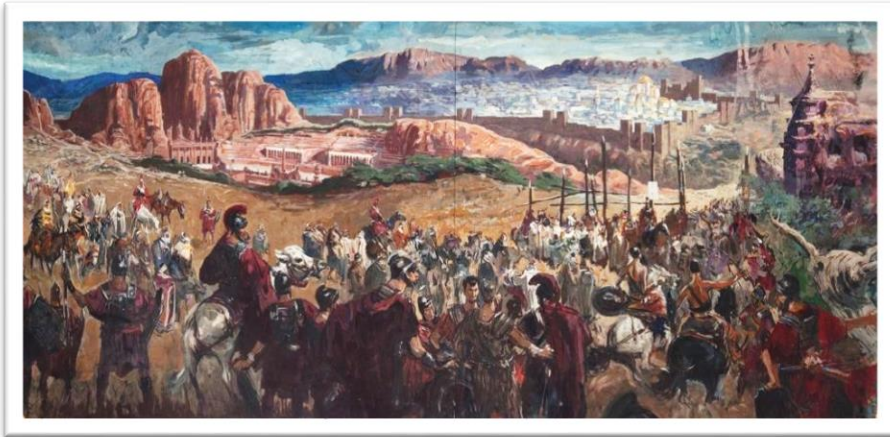
هر بار که پولس به اورشلیم باز می‌گشت توسط همین ایمانداران اسمی یهودی در بند می‌شد. او متوجه این اندک هدایای روحانی و کمتر شدن لطف خدا شد. آن شهر انگار مرده بود. این دیگر آخرین دیدارش از اورشلیم بود چون خدا به او هشدار داده بود. آن هنگام که به معبد رفت تا نذرش را ادا کرد در میان جمعیت گرفتار شد. این شروع همان زندانی شدن بود که حدود دو سال در قیصریه گذاشت. هیچ مدرکی مبنی بر این که هیچ کدام از مقدّسین او را در قیصریه ملاقات کرده باشند وجود ندارد. آن سالهای طولانی همچون مدرسه‌ای بود که پولس را کاملاً از شریعت کهن یهود جدا کرد. خدا در قلب پولس آن چنان ترسی از شریعت یهود و بندهایش گذاشت که او دیگر هیچگاه به معبد اورشلیم بازنگشت.

خدا می‌خواست که اورشلیم را نابود کند چون او نمی‌خواست که رسولان به آن لائّه کهن بازگردند. او می‌خواست که آنها "به تمامی عالم بروند." همچنین ما باید به یاد بیاوریم که خدا به پولس گفته بود که قرار است که او را به نزد امّتها بفرستد (اعمال ۲۹ : ۲۱).

هنگامی که پولس بالاخره به ایتالیا و روم برده شد تا قیصر را ببیند به میان امّتها بازگشت. همین که این سفر با کشتی او را به روم نزدیک و نزدیک‌تر می‌کرد لطف خدا دوباره به این مقدّس دوست داشتنی برگشت و شفاها و معجزات دوباره در نام خداوند پای گرفت. آیا زمانی را که پولس در زندان فیلیپی بود به یاد دارید؟ او در خاک امّتها بود و خدا با یک معجزه (با یک زلزله) او را آزاد ساخت. این زندانی شدن کار شیطان بود اما هنگامی که او در اورشلیم گرفتار شده بود خدا اجازه داده بود و پولس همیشه می‌گفت "من که در خداوند اسیر می‌باشم." او در مدرسهٔ اصلاح و تربیت خدا بود.

بخش دوازدهم:

نابودی اورشلیم:



ارتش روم به اورشلیم نزدیک می‌شود

لوقا ۲: ۱۰ - هنگامی که خدا به واسطه عیسی و اعمالش در ایمانداران بر شیطان غالب گشت، از مسیحیانی که این قوت روح و اقتدار در مسیحیت را به آنان بخشید ناامید شد. ۱۸ سال از زمان پنطیکاست گذشته بود. در زمان پنطیکاست بیشتر مسیحیان یهودی فکر می‌کردند که "حال خدا پادشاهی زمینی را خواهد آورد و ما آن تعداد اندکی هستیم که برگزیده شدیم تا بر آن فرمانروایی کنیم." اما آن هنگام که خدا حکم قدیم را تغییر داد و گفت که این پادشاهی شامل "همگان" خواهد بود آنها فهمیدند که در اشتباه هستند.

اعمال ۱۵ - رسولان یهودی از زمان تولد کلیسا همچنان در حوالی اورشلیم بودند و در آن جا آن قدر ایماندار بود که جماعت را بر آن داشت که شورایی در اورشلیم در سال ۵۱ میلادی برپا کنند.

پیغام خدا از طریق عیسی این بود که "به تمامی عالم بروید" اما در آن بیست سال، از زمانی که روح القدس در بدنهای ایمانداران ساکن گشته بود این قوت کاملاً فقط در

اورشلیم، یهودیه و سامره محصور شده بود. بعداً پطرس به انطاکیه رفت و همین رسولان اورشلیم را به بیرون وطن کشاند. اما تا سال ۵۱ میلادی این امر محقق نگشت.

اعمال ۱ : ۸؛ مرقس ۱۶ : ۱۵ - مسیح مشخصاً گفت: «در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید.» پطرس به عنوان سر رسولان در اورشلیم باقی ماند و در اولین شورا قدرت داشت. خدا از تأخیر طولانی مدت آنان در اورشلیم متأثر گشت بنابراین به خاطر مطیع نبودنشان برکتش را از این رسولان در اورشلیم؛ بازداشت. این کم قوتی و نبود شفاها موجب شد که رسولان به روزه بایستند و برای آن قوت قدیم به دعا بمانند. خدا می دانست که این رسولان، اورشلیم را به عنوان موطن خود در نظر می گیرند. آنها همچون جوجه هایی بودند که در آن آشیانه مدتها مانده بودند. برای آنها آشیانه و مکانی دیگر غیر ممکن به نظر می رسید.

اعمال ۲۱ : ۲۰ - بیست و پنج سال بعد از تغییر کیش پولس همچنان هزاران مسیحی یهود در اورشلیم نسبت به شریعتشان متعصب بودند. آنها در مورد خداوند به تولدش از باکره اعتقاد نداشتند اما همچنان به قیام او ایمان داشتند چون انبیای عهد عتیق مردگان را زنده می کردند. در مراسم خاکسپاری یک مرده، او با افتادن آنی اش بر استخوانهای یک نبی وفات یافته، زنده شد.

اعمال ۲ : ۴ - برای آنها تولد از باکره غیر قابل باور به نظر می رسید چون شاید فقط تعدادی از شاگردان یحیی تعمید دهنده بودند که قدری بیشتر از توبه و تعمید آب می دانستند. آنها آن تجربه رسولان در روز پنتیکاست را نداشتند که باعث شده بود که در جرگه آن صد و بیست ایماندار راستینی باشند که همچنان در اورشلیم درنگ کرده بودند و قوت جان بخش روح القدس را در بدنهای خود احساس کرده بودند. ریزش روح و آمدن کلمه که شاگردان در روز پنتیکاست پذیرایش شدند شروعی ضروری برای هر ایماندار حقیقی بود. برای ایمان به قوت ماوراء آنها نیاز به تجهیز شدن با این قوت ماورائی داشتند.

این رسولان دارای مسیحیت اصیل از حوالی اورشلیم دورتر نرفتند. آنها هیچ آیاتی نداشتند که همراه شان باشد و دلیلش هم این بود که خداوند آیات را از آنان بازداشته بود

چون آنها از فرمان عیسی متابعت نکرده بودند که "بروید و ... "خدا می دانست که این قوت فوق العاده روح القدس در "مشکهای کهنه شراب" نمی تواند بماند. حتی پیش از سال ۷۰ میلادی خدا یک نبی برای ایمانداران متعصب شریعت فرستاد تا به آنها بگوید که اورشلیم قرار است که نابود شود.

مسیحیان حکیم تر و روحانی تر همچون پطرس و مرقس و باقی دوازده شاگرد شروع به مهاجرت کردند. اولین شهری که آنها به آن رسیدند "پایلا نام داشت که در شرق اردن و جنوب دریای جلیل بود. آنها پیش از آن که اورشلیم را ترک کنند رونوشتهای طومارها را که برای حمل بسیار سنگین بودند مخفی کردند. آنان امید داشتند که بعداً وقتی که به موطن خود بازگشتند دوباره آنها را بازگردانند. اما همین که از اورشلیم دورتر و دورتر می شدند همان آیات قدیم و معجزات بازگشت و خدمتشان برکت یافت. و همین طور به سفرشان ادامه دادند و همچون زن لوط نایستادند تا به عقب نگاه کنند.

سال ۶۸ میلادی، بنابراین ما متوجه می شویم که در سال ۶۸ میلادی پطرس در بابل به سر می برده و باقی رسولان در نقاط دیگر پراکنده شدند. بعد از این که خدا رسولان دیگر را به سلامت در جاهای دیگر فرستاد تا مژده خوش انجیل را برسانند او تیتوس ژنرال رومی را وا داشت تا شهر محبوب را مورد چپاول قرار دهد.

تاریخ مریول این شرح را از واقعه اورشلیم می دهد: "در ابتدا تیتوس برای یک مصالحه تلاش کرد و جوزفوس را با یک پیشنهاد محترمانه روانه دروازه شهر کرد. اما اشتیاق به این شهر با پرتاب تیر به سمت نماینده سیاسی او، از بین رفت."

"حال او پیشنهادش را تکرار کرد اما در آخر تصمیم گرفت تا نهایت مضیقه را بر آنها وارد کند. او شهر را محاصره کرد. قحطی در میان یهودیان شروع شد. برای خوراک گرفتن اولویت با سربازان بود و باقی شهروندان با وحشت و ترس رو به رو شدند. کودکان توسط والدینشان خورده شدند. ترسهای مردم با گزارشات عجیبی بالا گرفت. تا آن جا که حنان متعصب با ناله "وای بر اورشلیم" کوچه های شهر را می پیمود و در آخر نیز هنگام ادای "وای بر من" مورد اصابت تیر فلاخن یک رومی قرار گرفت. رومیان چنین گزارش

کردند که دروازه‌های معبد خود باز شدند و صدایی فراتر از انسان شنیده می‌شد که می‌گفت "بگذارید از این جا برویم."*

* تاریخ مریول، صفحه ۵۰۷ - تاریخ عمومی روم، چاپ ۱۸۷۹، هارپر بروس، انتشارات نیویورک.

سال ۷۰ و ۱۳۲ - ۱۳۵ میلادی:

بعد از نابودی شهر، هنگامی که تیتوس (Titus) آن جا را ترک کرد یهودیانی که شهر را خالی کرده بودند شروع به بازگشت و نوسازی شهر کردند. در آن زمان شخصی شیاد در اورشلیم بود. او ادعا کرد که مسیح است.

نام او بَرکوشِبا (Bar Cocheba) بود. او رهبر شورشیها، جنگجو و کله‌شق بود. سالها بعد خدا امپراطور هادریان را فرستاد تا دوباره اورشلیم را نابود کند. این امپراطور یک معمار بزرگ بود. او می‌خواست که یک پایگاه رومی در اورشلیم بنا کند. او لشکری از بنیان داشت که همچنین از جرگهٔ سربازان جنگی‌اش بودند. همین که آنان به شهر نزدیک شدند یهودیان دریافتند که یکی از لشکرها سرگراز وحشی را به عنوان نشان خوش یمنی بر سپرهای خود دارند. چنین چیزی برای یهودیان یک توهین محسوب می‌شد. آنها دروازه‌هایشان را بستند و دوباره یک جنگ تمام عیار شروع شد. یهودیان دیوانه‌وار مقاومت کردند اما هادریان (Hadrian) پیروز بود.

ارتش او آن قسمت شهر را که بعد از زمامداری تیتوس دوباره بنا شده بود به تمامی ویران کرد و همچنین یک نابودی کامل بر ذره ذرهٔ سنن دینی یهود آورد. او انتصاب کهنات خاخام‌ها در فلسطین را ممنوع کرد. اگر یک کاهن در زمان اجرای مراسم یهود گرفتار می‌شد مجازات او مرگ بود.

ساختمانهایی درست بیرون اولین دیوار اورشلیم بود. یکی از آنها یک سنگینه مستحکم کلیسایی در باغ یوسف اهل رame بود. این سازه به راحتی همچون باقی سازه‌ها قابل انهدام نبود چون بنایی سنگی و مستحکم بود که در آن، این پرستشگاه تعبیه شده بود. این سازه دیوارهایی اریب داشت و آنها قدرت تحمل وزنی چند تنی را داشتند. تپّه صلیب پشت آن بود و این مکان آن قدر نزدیک به جایی بود که مسیح در آن صلیب شده بود که اگر سنگی از بالای تپّه جمجمه (جلجتا) به پایین سقوط می‌کرد بر روی بام کلیسا می‌افتاد.

تنها کاری که بایست انجام می‌دادند این بود که کاملاً این بنای سنگی را با پوشال و خاکی که از تپّه جلجتا می‌آوردند بپوشانند. ساختمان کلیسا بسیار نزدیک به باغ مزار مسیح بود. این بنا دارای ۳۳ فوت عرض و ۵۶ فوت و ۸ اینچ طول است و دارای یک تعمیدگاه مدور به قطر ده فوت و عمق پنج فوت است. از کف زمین تا سقف آن سی فوت و دارای هشت پنجره است که اکنون بسته و سیمان کاری شده‌اند. بسیاری معتقدند که اولین شورای کلیسا بایست در همین جا بوده باشد. این سازه سنگی حداقل بیست فوت زیر خاک مدفون است. آخرین میعادگاه مسیحیان یهودی اورشلیم در حدود دو هزار سال مستتر مانده بود.

اگر هم تصادفاً یک مسیحی در آن جا پنهان گشته بوده این احتمال بوده که همین طور پایین‌تر به سمت معدنهای کهنه‌ای که سلیمان پادشاه از آن جا سنگ برای بنای معبد اورشلیم می‌آورده، رفته باشد. یک دهانه با فاصله یک چهارم مایل از کلیسا به سمت این معابر زیر زمینی وجود دارد. این جا همان دخمه‌های اورشلیم است اما به جای ساختن آن از توفال به سبک دخمه‌های رومی، آنها را از سنگهایی که سلیمان در بنای خانه خدا به کار برده، ساخته‌اند. شاید شاگردان با این معابر زیر زمینی آشنا بوده‌اند و به راحتی توانستند در زمان جفا خودشان را در آن جای دهند.

نتیجه:

جنگهای صلیبی بسیاری توسط اولین کلیسای روم اتفاق افتاد که با اعتراض به باز پس گیری اورشلیم از دست ترکها بود. آنها شهر را تسخیر کردند اما بیشتر صلیبیون نمی دانستند که در چه نقاطی به دنبال مکان مقدّسش بگردند.

به دنبال یافتن شهر: یک دایره المعارف چنین گزارش می دهد که یک سرباز صلیبی این طور تصوّر می کرده که معبد بی ایمانان که بر روی صخره ساخته شده بود، باید همان معبد قدیم باشد. آنها درباره داده های موثّق کلام، دانش بسیار کمی داشتند چون اجازه مطالعه کتب را نداشتند. آنها درباره قبر یوسف اهل رامه اصلاً چیزی نمی دانستند و امکانش هست که اصلاً نفهمیده باشند تپّه جلجتا در کجا است. خدا این گونه خواست که مکان مقدّس حقیقی خداوندان را برای بازیابی مسیحیان حقیقی همچون فیلد مارشال آلنبی حفظ کند.

آلنبی (Allenby) در شب هشتم دسامبر ۱۹۱۷ پیش از پس گرفتن شهر از ترکها یک جلسه دعا در تمامی لشکرش برگزار کرد. در تاریخ چنین ثبت شده که حتی تیری شلیک نشد و فیلد مارشال از دروازه هایی که توسط خود حاکمان اورشلیم برایش باز شده بود وارد شهر گشت و شهر را برای انگلستان (که کشوری مسیحی بود) به تسخیر درآورد. این همان طریق خدا و زمانش بود. او این مکانهای مقدّس را پنهان کرد و آنها را برای کسانی نگه داشت که اراده او را در محبت به جا بیاورند.

تاریخ این باغ مزار:

در سال ۱۸۸۱ مردی بنام گوردون (Gordon) این قبر را پیدا کرد چون می دانست که قبر نبایست از تپّه صلیب زیاد دور باشد. از همین جهت نام آن را مزار گوردون گذاشتند. بعداً شخصی به نام تورنبول (Turnbull) دوباره این ایده را تجدید کرد و مزار باغ را خرید و مردی به نام یوسف متار (Joseph Mattar) (که یک عرب تغییر کیش

داده بود) را به عنوان نگهبان باغ گذاشت. هیچ کسی حدس نمی زد که یک کلیسای سنگی در حدود ۲۱ فوت زیر زمین آن جا مدفون شده باشد.

یک روز هنگامی که آب یک آب انبار قدیمی تمام شد آقای متار متوجه شد آن چه که او آن را آب انبار زیر زمینی تصوّر می کرده در واقع یک کلیسای سنگی است که اکنون به آب انبار باغ تبدیل شده است. امروزه این مکان مهم ترین نقطه در تمامی جهان است. حفّاریهای این مکان به دلایلی متوقّف شد اما این امید هست که این کلیسای زیر زمینی تاریخ گذشته کلیسای مسیحی باغ رامه را روشن سازد. این امکان وجود دارد که تاریخچه حقیقی کلیسای حواریون در طاقی در همان حوالی باشد و کسی چه می داند شاید حتی تابوت عهد نیز در آن جا باشد. (مکاشفه ۱۱ : ۱۹)

بخش سیزدهم:

کلام مکتوب:

متی ۳۷ میلادی، ۹۰ - ۱۰۰ میلادی:

همین طور که سالها می گذشت شاهدین عینی خدمت مسیح که احکامش را شنیده بودند و به گفتار او عمل کرده بودند، احساس نیاز مبرم به مکتوب شدن انجیل پیدا کردند. چون زمانی که دیگر آنها بر زمین نباشند کلام همچنان به راهش ادامه خواهد داد. خدا برای به انجام رساندن هر کدام از کارهایش ظرفهای برگزیده خودش را دارد. بنابراین او تعدادی از رسولانش را به حرکت درآورد تا از زندگی نامه او بنویسند. احتمالاً متی رسول اوّلین کسی بود که در سال ۳۷ میلادی یا حدود چهار سال بعد از صعود مسیح شروع به نوشتن کرد.

بعد یوحنا در حدود صد سالگی اش بسیاری از نویسندگان یونانی که از روح القدس پر شده بودند به سوی خود کشاند. این خود به نوعی تبدیل به یک مدرسه شد تا جایی

که فعالیت اصلی در آن نوشتن و کپی کردن کلام بود. این کتب توسط شاهدین عینی مکتوب شده است چون عیسی چنین گفت، "او آن چه را به شما گفتم به یادتان خواهد آورد" (یوحنا ۱۴ : ۲۶).

مکتوب نمودن کلام کاری مفرح بود اما مثل همیشه شیطان سعی کرد در آن مانعی ایجاد کند. حال این بار او در فرم یک امپراطور به نام دومیشن ظاهر شد که به شدت در مورد هر شخص دارای ثروت و نفوذ یا اهل دانش و حکمت، سوءظن داشت. او به مدرسه کاتبان کلام یوحنا داخل شد و بعد از این که با یوحنا صحبت کرد به این جا رسید که این رسول زیاده از حد آگاه است بنابراین او را به جزیره پطمس تبعید کرد. اما او نتوانست کتابت را متوقف کند.



مدرسه کاتبان کلام به صورت زیر زمینی شد و کاری را که یوحنا شروع کرده بود ادامه داد. بعد از ۳ سال فرمانروایی که در طی آن انسانهای بسیار ارزشمندی از میان برداشته شدند بالاخره دومیشن کشته شد.

پس یوحنا به افسس بازگشت و آخرین کتاب انجیل را با چنین کلماتی معرفی کرد. «من یوحنا به خاطر کلام خدا و شهادت عیسی در جزیره پطمس بودم.» او در تبعید

به سر می‌برد که خدا آخرین کتاب شگرف عهد جدید که مکاشفه عیسی مسیح است را به او عطا کرد. بعد از این که یوحنا ی رسول به مدرسه‌اش بازگشت کتابت بسیار پر حاصل گشته بود و انبوهی از رونوشت مهیا شده بود.

ما نمی‌دانیم که یوحنا چه قدر بعد از این زندگی کرد اما می‌دانیم که این رونوشت‌های کلام به هر کجا که رسولان رفتند برده شدند. نوشته‌های کلام همچون طلا با ارزش شمرده می‌شدند. آنها به دقت محافظت می‌شدند و دارای حرمت بسیار بودند تا آن جا که بیش از هر مایملک زمینی ارزشمند شمرده می‌شدند و شاگردان حاضر بودند که جانشان را از دست بدهند تا این که بگذارند توسط حاکمان بی‌ایمان سوزانده شوند. بین سالهای درگذشت یوحنا ی رسول تا سال ۱۵۰ میلادی مکتوبات کلام در کار بودند و دنیای گناه آلود را محکوم می‌کردند. همچنین آنها راه حیات را با قدرت مسیح آشکار می‌کردند.

آنها به هر کجا که می‌رفتند کلیساهای جدید شروع به کار می‌کردند و آن کلیساهای کلیساهایی کلامی بودند. کلام خدا خودش را بارها و بارها بر آنانی که آن را به عمل می‌آوردند به اثبات رساند. زیرا وعده‌های خدا برای آنانی که به او ایمان داشتند "آری و آمین" بود. آیات و عجایب همان گونه که در زمان عیسی و اوایل کار رسولان در اورشلیم عمل می‌کرد به همان گونه همراه ایشان بود.

هنگامی که شاگردان انجیل را موعظه می‌کردند و مردم به آن ایمان پیدا می‌کردند، شفاهای انجام می‌شد و دیوها بیرون رانده می‌شدند و قدرت خدا برای ایمانداران مطیع و فروتن عمل می‌کرد. همین طور که تاریخ کلیسا را مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که تمام چیزهایی را که خدا گفته که در همراهی با کلیسا است همیشه در همراهی با ایمانداران بوده است. (مرقس ۱۶ : ۱۵ - ۱۸) «و بدیشان گفت، در تمامی عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید.»

«هر که ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد و اما هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد. و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند. و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند، ضرری بدیشان نرساند و هرگاه

دستها بر مریضان گذارند، شفا خواهند یافت.» اعمال رسولان قوّت معجزه‌گر و کارآمد مسیحیان مطیع را آشکار می‌کند. این قوّت کارآمد معجزات مردگان، همان گونه که مردگان را بر می‌خیزانید، درهای زندان را نیز باز می‌کرد. در هر جا و در هر عصری که کلام مکتوب شده، بلند می‌شد و مردمان مایل به ایمان آوردن و اطاعت از آن بودند همان نتایج برای آنها به بار می‌آمد: معجزات، شفاهای و اخراج شریران و سخن گفتن به زبانهای دیگر.

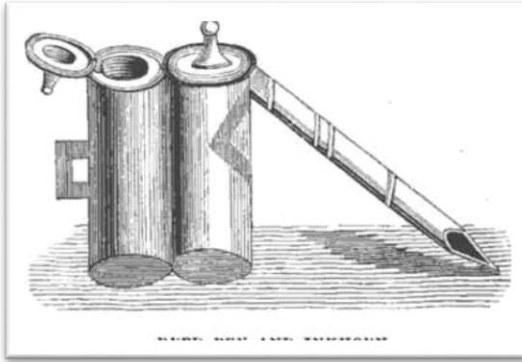
آن هنگام که یوحنا در جزیرهٔ پطمس بود عیسی برای کلیساهای آسیا به او پیغام داد. این پیغام حاوی هشدار برای آنها بود، افسس اولین کلیسایی بود که خدا درباره‌اش با یوحنا آن هنگام که او در تبعید بود، حرف زد. عیسی به یوحنا گفت که به افسس بگوید که این کلیسا بسیار عزیز است و آنها بسیار محبوب و شکیبا هستند اما همچنین گفت: «لیکن بحثی بر تو دارم که محبت نخستین خود را ترک کرده‌ای. پس به خاطر آر که از کجا افتاده‌ای و توبه کن و اعمال نخست را به عمل آور و الاً به زودی نزد تو می‌آیم و چراغدانت را از مکانش نقل می‌کنم اگر توبه نکنی.»

«هر که غالب آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط فردوس خدا است بخورد.» تمامی کلیساهای آسیا لغزش خوردند. آنها بهتر از افسس نبودند پس او به همهٔ آنها گفت که توبه کنند. نیازی اساسی به یک احیا وجود داشت.

بخش چهاردهم:

طریق مکتوب کردن کلام:

۹۰ - ۱۵۰ میلادی:



همین طور که به ادوار قدیم نگاه می‌کنیم یک نگاهی هم به جایی می‌کنیم که یوحنا و کاتبانش هر کدام با یک کاغذ پوستی در برابرشان بر زمین نشسته‌اند. قلم او یک شی نوک تیز بیشتر شبیه یخ شکنهای امروزی اما قدری کوتاه‌تر است. در کنارش یک جوهردان سیاه است.

یکی در وسط نشسته است و کلمات گران بهای کلام را دیکته می‌کند و همین که گوینده دیکته را متوقف کند کاتبان سر بلند می‌کنند و قدری استراحت می‌کنند سپس هر کدام جای کاتب دست چپ خود را می‌گیرد و در برابر او کاغذ نوشته کاتب دیگر است. او می‌نشیند و دیکته کننده از شروع مطلب گفته شده، آغاز می‌کند. همین طور که هر شخصی گوش می‌دهد به دنبال خطا می‌گردد. آن هنگام که خطایی بیابد تمامی آنها یک دقیقه استراحت می‌کنند و نسخه اصلی توسط خواننده برداشته و استعمال می‌شود تا آن خطا را تصحیح کند. هنگامی که خطا اصلاح شد شخصی که آن را تصحیح کرد بایست حروف اصلی‌اش را در کنار اصلاحیه بگذارد. به این صورت هیچ خطایی در نسخه‌های یونانی وجود نخواهد داشت.

نکته: یسبیوس (Eusebius) یکی از تاریخ نگاران اوایل دوره ۳۰۰ میلادی می‌گوید: پیروان بلافصل رسولان که به یاری روح معجزات بزرگ به عمل آوردند و بشارت بر

مسیح را بر آنانی که هنوز کلام را نشنیده بودند به جا آوردند پایهٔ این ایمان را در میان خود بنا گذاشتند که کارشان رساندن مکتوبات روح القدس به این مردم است.

"این اناجیل به ارادهٔ خدا نوشته شده‌اند تا ستون و پایهٔ کلیسای مسیحی باشند."

"در زمان شهادت ژوزفین در حدود ۱۴۰ میلادی تاریخ چنین نشان می‌دهد که چهار انجیل کاملاً با نام اناجیل شناخته شده بودند و توسط مسیحیان در جماعت‌هایشان هر بار در آن روز خداوند خوانده می‌شدند. گاهی اوقات به آنها خاطرات رسولان نیز گفته می‌شد.

کتابچهٔ کوچکی که این عکس در آن بود به مادر نویسنده در ۱۶ دسامبر ۱۸۶۹ داده شد و عنوان آن چنین بود "اصول و عرف شرق" این کتاب پیش از سال ۱۸۶۸ توسط نلسون و پسران در نیویورک چاپ شد. (این عکس از همان کتاب است.)

"موادی که برای کتابت استفاده می‌شد در نزد یهودیان و اعراب، رومیان و مصریان متفاوت بود. اما آخرین و ماندگارترین، همان طومار یا کاغذ پوست بود. در شریعت یهود ما می‌بینیم که راهبردهای اکیدی وجود دارد که پوستینی که برای این کار استعمال می‌شود بایست از پوست حیوانات پاک باشد. جوهری که استفاده می‌شد از حل کردن دو ده در مایع گال یا جوهر گوگرد بود. پوست به شکل ورقه و برگه بریده نمی‌شد بلکه تا می‌شد و رول می‌شد و مهر و موم می‌شد و با بند غلاف بسته می‌شد.

بخش پانزدهم:

برتری کلیساهای یونان بر کلیساهای لاتین:

در حالی که کتاب مقدس در اوایل ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلادی به وفور به یونانی نوشته می‌شد. اما کلیسای لاتین ایتالیا کتب مقدس کمی به زبان خودشان داشتند. از این جهت کلیساهای یونانی بر لاتین برتری داشتند. اسقفهای یونانی بسیاری در دو قرن اول در ایتالیا پخش شدند اما چنین امری دیگر در زمان دامسس اتفاق نیفتاد چون او جروم را و داشت که زبانهای کتب را از ولگات و ایتالی تغییر دهد و از یونانی به لاتین ایتالیایی برگرداند تا ایتالیا شانس بیشتری در پیشرفت معنوی داشته باشد. این امر تا سال ۳۸۲ میلادی تا وقتی که روم یک نسخه نسبتاً درست از کلام را به زبان لاتین داشته باشد اتفاق نیفتاد.



هفت کلیسای آسیا در مکاشفه

بخش شانزدهم:

آغاز لغزش کلیساهای آسیا:

مکتوب شده در حدود سال ۱۰۰ میلادی:

مکاشفه ۱ : ۹ - ۱۱: « من یوحنا، که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسی مسیح هستم، به جهت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح در جزیره‌ای مسمّی به پَطْمُس شدم. و در روز خداوند در روح شدم، و از عقب خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم، که می‌گفت، من الف و یاء، و اوّل و آخر هستم: آن چه می‌بینی در کتابی بنویس، و آن را به هفت کلیسایی که در آسیا هستند، یعنی به اَفَسُس و اِسْمیرنا و پَرغامُس و طیاتیرا و ساردِس و فیلاذلفیه و لائودکیه بفرست.»

یوحنا داشت "کلام خدا" را برای نسلهای بعدی می‌نوشت تا آنها قادر به خواندن آن باشند؛ (اعمال ۸ : ۳۰)، (مزامیر ۱۴۷ : ۱۵). یوحنا توسط دومیشن تبعید شد چون او از همه زیر دستان خود خواسته بود که او را "خدای من و خداوند من" بخوانند.



افسس

مکاشفه ۲ : ۱ - ۷: «به فرشته کلیسای در افسس بنویس که این را می‌گوید او که هفت ستاره را به دست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا می‌خرامد. می‌دانم اعمال تو را و مشقت و صبر تو را و این که متحمل اشراق نمی‌توانی شد و آنانی را که خود را رسولان می‌خوانند و نیستند آزمودی و ایشان را دروغگو یافتی؛ و صبر داری و به خاطر اسم من تحمل کردی و خسته نگشتی. لیکن بحثی بر تو دارم که محبت نخستین خود را ترک کرده‌ای. پس به خاطر آن که از کجا افتاده‌ای و توبه کن و اعمال نخست را به عمل آور و الا به زودی نزد تو می‌آیم و چراغدانان را از مکانش نقل می‌کنم اگر توبه نکنی. لیکن این را داری که اعمال نقولویان را دشمن داری، چنان که من نیز از آنها نفرت دارم. آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید، هر که غالب آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط فردوس خدا است، بخورد.»

نیکولاییان یا نقولویان در آن زمان یک عده از زنان را به عنوان حرم خود داشتند. صفحه ۱۵۶، جلد دوازدهم، چاپ ۱۹۱۱، بریتانیا فلسفه گنوستیک، "فحشای افسار گسیخته بخش اساسی از فرقه می‌باشد."

نیکولاییان یا نقولویان توام با (بلعام) مورد توبیخ قرار گرفتند زیرا او بود که به قوم یاد داد تا از قربانیهای بتها بخورند و مرتکب زنا شوند. میکاه ۵ : ۶، اعداد ۲۴ : ۱۴، اعداد ۲۵ : ۱ - ۵، مکاشفه ۲ : ۱۴. در نوشته‌های ایرانوس (Irenaeus) ترتولیان، هیپولیتوس (Hippolytus) و کلمنت (Clement) اسکندریه از نیکولاییان یاد شده است. البته در یکی نوشته‌های ایرانوس در کتاب "بر علیه ارتداد" چنین آمده که نیکولاییان همان پیروان نیکولاس تعیین شده توسط رسولان برای مقام شامخ است. هیپولیتوس نیز موافق بود که نیکولاس بعداً بدعت‌گذار شد. باید این نکته گوشزد گردد که این نوشته‌ها مورد مناقشه بوده و نیکولاس با وجود متأهل بودن تنها برای خودش تجرد را خواسته بود اما همین شروع بدعتی شد که در آن مردان مجرد می‌ماندند و به روابط گناه آلود و متعدد روی می‌آوردند.

مردانی که به عنوان رهبر این دسته بودند به پیروان خود شرکت در فستیوالها و رسوم امتهای و انحرافات جنسی را یاد می‌دادند و حتی به آنان یاد می‌دادند که به خاطر

حفظ جان و حقوق شهروندی می‌توانند در برابر بتها عبادت کنند. آنان در زبان مخالف مسیحیت نبودند اما با همین فرقه اعتقادات ایمان مسیحی را با فرهنگ بت پرستان مخلوط کردند.

«آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید: هر که غالب آید به او این را خواهم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط فردوس خدا است بخورد.»



نمایی از شهر و بندر اسمیرنا

مکاشفه ۲: ۸ - ۱۱: «و به فرشته کلیسای در اسمیرنا بنویس که این را می‌گوید آن اوّل و آخر که مرده شد و زنده گشت. اعمال و تنگی و مفلسی تو را می‌دانم، لیکن دولتمند هستی، و کفر آنانی را که خود را یهود می‌گویند و نیستند بلکه از کنیسه شیطانند. از آن زحماتی که خواهی کشید مترس! اینک، ابلیس بعضی از شما را در زندان خواهد انداخت تا تجربه کرده شوی و مدت ده روز زحمت خواهید کشید. لیکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم. آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید، هر که غالب آید از موت ثانی ضرر نخواهد یافت.»



شهر پرغاموس، یکی از سه شهر بزرگ (افسس و اسمیرنا دو شهر دیگر)

مکاشفه ۲ : ۱۲ - ۱۷: «و به فرشتهٔ کلیسای در پَرغامُس بنویس این را می‌گویند او که شمشیر دودمه تیز را دارد. اعمال و مسکن تو را می‌دانم که تخت شیطان در آن جا است* و اسم مرا محکم داری و ایمان مرا انکار ننمودی، نه هم در ایامی که آنطیپاس شهیدِ امین من در میان شما در جایی که شیطان ساکن است کشته شد. لیکن بحث کمی بر تو دارم که در آن جا اشخاصی را داری که متمسکند به تعلیم بلعام که بالاق را آموخت که در راه بنی‌اسرائیل سنگی مصادم بباندازد تا قربانیهای بتها را بخورند و زنا کنند* و همچنین کسانی را داری که تعلیمِ نقولایان را پذیرفته‌اند. پس توبه کن والا به زودی نزد تو می‌آیم و به شمشیر زبان خود با ایشان جنگ خواهیم کرد آن که گوش دارد، بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید، و آن که غالب آید، از من مخفی به وی خواهیم داد و سنگی سفید به او خواهیم بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید مرقوم است که احدی آن را نمی‌داند جز آن که آن را یافته باشد.»

* معبد آسکولاپیوس (Aesculapius) برای پرستش مار، فرهنگ کتاب مقدس اسمیت، چاپ ۱۸۷۱، صفحه ۷۱۰، پرغاموس.

* بلعام مانع قوم خدا (یا سعی در توقّفشان) در حرکت به کنعان شد. به همین سان بلعام مدرن امروزی موجب تعلیم مسیحیان جوان تر در بازگشت به رسومات بیگانگان و انجام مناسک معبد ونوس شد که نهایتاً توسط کنستانتین بسته شد. (فصل مربوط به پرستش اقوام بیگانه را ببینید.)



طیاتیرا

مکاشفه ۲ : ۱۸ - ۲۹، به کلیسای طیاتیرا: «و به فرشتهٔ کلیسای در طیاتیرا بنویس این را می گوید پسر خدا که چشمان او چون شعلهٔ آتش و پایهای او چون برنج صیقلی است. اعمال و محبت و خدمت و ایمان و صبر تو را می دانم و این که اعمال آخر تو بیشتر از اوّل است لیکن بحثی بر تو دارم که آن زن ایزابل نامی را راه می دهی که خود را نبیّه می گوید و بندگان مرا تعلیم داده، اغوا می کند که مرتکب زنا و خوردن قربانیهای بتها بشوند.»

شریرانی که به میان جماعت راستین نفوذ کردند و دست به اغوا نمودن بقیه می زدند نسبت به شکستن احکام بسیار سبکسر بودند. آنها شریران را تأیید می کردند (ملاکی ۲: ۱۴ - ۱۷).

«و به او مهلت دادم تا توبه کند، اما نمی خواهد از زنای خود توبه کند. اینک، او را بر بستری می اندازم و آنانی را که با او زنا می کنند، به مصیبتی سخت مبتلا می گردانم اگر از اعمال خود توبه نکنند و اولادش را به قتل خواهیم رسانید. آنگاه همه کلیساها خواهند دانست که منم امتحان کننده جگرها و قلوب و هر یکی از شما را بر حسب اعمالش خواهیم داد. لیکن باقی ماندگان شما را که در طیاتیرا هستید و این تعلیم را نپذیرفته اید و عمقهای شیطان را چنان که می گویند نفهمیده اید، بار دیگری بر شما نمی گذارم، جز آن که به آن چه دارید تا هنگام آمدن من تمسک جویید. و هر که غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد، او را بر امتهای قدرت خواهیم بخشید تا ایشان را به عصای آهنین حکمرانی کند و مثل کوزه های کوزه گر خرد خواهند شد، چنان که من نیز از پدر خود یافته ام و به او ستاره صبح را خواهیم بخشید آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید.»



ساردس

"از برای شما که می‌شنوید افزون خواهد گشت." به همین گونه با متابعتان در امور کوچک امور بزرگ‌تر به ما محوّل خواهد شد. به این شکل است که در فیض رشد می‌کنیم. (مرقس ۴ : ۱۸، ۲۴). اگر در آن چه که می‌دانیم (از مسیح می‌شنویم) خدا نیز ما را قادر می‌سازد که امور بیشتری را بشنویم و بفهمیم. برادر گیلز (Giles)، یکی از برادران سنت فرانسیس چنین گفته "اگر در اموری که می‌دانید به نیکویی عمل کنید آنگاه به نیکوییها که نمی‌دانید داخل خواهید شد."

مکاشفه ۳ : ۱ - ۶: «و به فرشتهٔ کلیسای در ساردیس بنویس این را می‌گوید او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را می‌دانم که نام داری که زنده‌ای ولی مرده هستی بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است، استوار نما زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم. پس به یاد آور چگونه یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نما زیرا هرگاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهیم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد.»

این طور گفته شده که دو نجّار به نوح در ساخت کشتی کمک کردند اما تمام کارشان در اجرای نقشهٔ خدا برایشان سودی نداشت چون آنان داخل امنیت کشتی نشدند. بسیاری تلاش می‌کنند تا کلیسا بنا کنند تا مدارس آموزش دینی و یتیم خانه برپا کنند اما از فرامین مسیح اطاعت نمی‌کنند. "باید که از نو متولّد گردید." "آن قدر بمانید تا از قدرت اعلیٰ پر گردید." آن کار یا ثمره‌ای که عیسی آن را می‌طلبد از جنس همان میوه و عملی است که خود او آن را به بار آورد - همان روحیه‌ای که به خدا ایمان دارند و فرامین او را انجام می‌دهند.

«لیکن در ساردیس اسمهای چند داری که لباس خود را نجس نساخته‌اند و در لباس سفید با من خواهند خرامید زیرا که مستحقّ هستند. هر که غالب آید به جامه سفید ملبّس خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.»



فیلا دلفیه

«و به فرشتهٔ کلیسای در فیلا دلفیه بنویس که این را می‌گوید آن قدّوس و حق که کلید داوود را دارد که می‌گشاید و هیچ کس نخواهد بست و می‌بندد و هیچ کس نخواهد گشود. اعمال تو را می‌دانم. اینک، دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوّتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار ننمودی. اینک، می‌دهم آنانی را از کنیسه شیطان که خود را یهود می‌نامند و نیستند بلکه دروغ می‌گویند.

اینک، ایشان را مجبور خواهم نمود که بیایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبّت نموده‌ام چون که کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را محفوظ خواهم داشت، از ساعت امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید.

به زودی می‌آیم، پس آن چه داری حفظ کن مبدا کسی تاج تو را بگیرد هر که غالب آید، او را در هیکل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد

رفت و نام خدای خود را و نام شهر خدای خود یعنی اورشلیم جدید را که از آسمان از جانب خدای من نازل می‌شود و نام جدید خود را بر وی خواهم نوشت. آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.»



لائودکیه

عیسی از مردم می‌خواهد که کلامش را نگه دارند. از آن جایی که رسوم پدران، کلام خدا را کنار می‌گذاشت بنابراین آنها مورد قبول خدا قرار نگرفتند.

مکاشفه ۳ : ۱۴ - ۲۲ به کلیسای لائودکیه: «و به فرشتهٔ کلیسای در لائودکیه بنویس که این را می‌گوید آمین و شاهد امین و صدیق که ابتدای خلقت خدا است. اعمال* تو را می‌دانم که نه سرد و نه گرم هستی. کاش که سرد بودی یا گرم، لهذا چون فاتر هستی، یعنی نه گرم و نه سرد، تو را از دهان خود قی خواهم کرد. زیرا می‌گویی دولتمند هستم و دولت اندوخته‌ام و به هیچ چیز محتاج نیستم و نمی‌دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان، تو را نصیحت می‌کنم که زر مصفای به آتش را از من بخری تا دولتمند شوی، و رخت سفید را تا پوشانیده شوی** و ننگ عربانی تو ظاهر نشود،»

* هیچ کدام از اعمالشان به راستی در خدا نیست - تنها در خروش - و کلیساها نیز بازیچه‌اند.

** مکاشفه ۱۹ : ۸ ردای سفید اعمال راست مقدسین است.

«و سرمه را تا به چشمان خود کشیده بینایی یابی هر که را من دوست می‌دارم، توبیخ و تأدیب می‌نمایم. پس غیور شو و توبه نما. اینک، بر در ایستاده می‌کوبیم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او درخواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من. آن که غالب آید، این را به وی خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنان که من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم. هر که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.»

بخش هفدهم:

مهاجرت کلیسای اوّلیه به سوی غرب:

دی. آبنیه مورخ در شرح خود از کلیساهای اوّلیه چنین می‌گوید: "در قرن دوم میلادی کشتیها اغلب از بنادر آسیای صغیر، یونان و اسکندریه به سواحل غیر بومی بریتانیا می‌رفتند. در میان بازرگانان اغلب مردان وارسته‌ای از سواحل میندر (Meandre) (رودی در آسیای صغیر) یا هرمس (Hermes) (رودخانه‌ای در نزدیکی افسس) ظاهر می‌شدند که در آرامش با یک دیگر از تولّد حیات، موت و قیام عیسی نصری گفتگو می‌کردند و با خوشی مژده این نجات به سوی بی‌ایمانان می‌رفتند.

چنین به نظر می‌رسد که بعضی زندانیان بریتانیایی که در طول اسارتشان مسیح را شناخته بودند این دانش از منجیشان را به کشور خودشان به ارمغان بردند. این امر نیز محتمل است که برخی سربازان مسیحی در طول اسارتشان از مسیح آموختند تا این دانش از منجیشان را به هم وطنان خود منتقل کنند. همچنین این احتمال نیز هست که برخی سربازان مسیحی، افسران امپراطوری که خدمتشان به قسمتهای جنوبی اسکاتلند گسترش پیدا کرد در آرزوی پایداری فتوحاتشان برای مردمی که بر آنان غلبه یافته بودند از نوشته های متی، یوحنا یا پولس قرائت می‌کردند. مسلّم است که اخبار پسر انسان، مصلوب شدن و قیامش در زمان تیبریوس در این جزایر کوچک خیلی سریع‌تر از قلمرو حکومت خود

امپراطوران گسترش پیدا کرد. و پیش از پایان قرن دوم کلیساهای زیادی مسیح را در آن سوی دیوارهای* هادرین می پرستیدند.

*این دیوار هنوز پابرجا است (۱۹۵۷ میلادی)

کوه‌ها، جنگل‌ها و جزایر غربی که دروئیدها (Druids) * قرن‌ها آنها را از قربانیهایشان پر کرده بودند و هرگز هیچ عقاب رومی (پاپ‌های کلیسای رومی) پا به آن جا نگذاشته بود، کلیساهایی به شکل کلیساهای شرقی یونان شکل گرفت.

[*دروئیدها به اقوام سلت ساکن فرانسه، بریتانیا و ایرلند در عصر آهن گفته می شد. سرشناس ترین آنان اغلب رهبران مذهبی با لباسهای سفید و بلند بوده‌اند. حتی امروزه نیز ردپای درویدگرایی وجود دارد و آن را به گونه‌ای بت پرستی مدرن می خوانند. - مترجم]

همه این کلیساها در بریتانیا و فرانسه همچون نمونه‌ای از کلیسای رسولان به خوبی شکل گرفته و اداره می شدند. کار رسولان خیلی زودتر از زمانی که پولس به روم رفت آغاز شد. در سالهای ۱۱۹ - ۱۲۳ میلادی یک فضای چهار ساله‌ای بود که هادریان دیواری بین مَصْبِ رود (در جنوب غربی ساحل اسکاتلند و انگلیس) ساخت. او بایست از بسیاری از بردگان مسیحی رومی که بنّایان ماهری نیز بودند استفاده کرده باشد. مریول مورخ می گوید (تاریخ کلی روم، صفحه ۵۳۳) "هادریان هیچ غرضی مبنی بر توهین به مسیحیانی که آنها را از حیث وفاداری و احساسات دینی و سیاسی شهروندانی متمایز از یهودیان می شناخت، نداشت. او جفاهای پیرامون که مسیحیان اغلب در معرض آن بودند را کم رنگ کرد." (صفحه ۵۳۴)

"هادریان از مسیحیان خواست که او را "حقیقت جو" خطاب کنند. همان مورخ می نویسد که "هیچ کدام از شاهزادگان هیچگاه با چنین سرعتی و در چنین وسعتی جهان را نپیموده بودند.

هادریان مسیحیان را دوست داشت تا آن حد که در دیدار از آن ایالتها برایشان کلیسا بنا کرد. مسیحیانی که در این عبادتگاه‌های کوچک پرستش می‌کردند با انجیل و رسولان پیش می‌رفتند و تا جایی که می‌توانستند از همان موعظه کوه متابعت می‌کردند. آنها شیفته این امپراطور خوب شدند و اغلب برایش دعا می‌کردند. هادریان مستعمره عظیمی از یونانیان را یافت که در حدود ربع قرن پیش از میلاد به لیون (فرانسه) مهاجرت کرده بودند.

ایرانوس به عنوان مبلغ در سال ۱۷۷ میلادی به میان همین جرگه رفت. اما او متوجه شد که جرگه مستحکم کلیسای رسولی خیلی پیش‌تر از آن که او به آن جا برسد در لیون شکل گرفته بود. (ایرانوس هم ایرینوس تلفظ می‌شود و هم ایرانوس، چاپ ۱۹۵۸. اما در این جا ایرنوس استفاده شده است.)

اینها بایست همان رسولان و شاگردانی باشند که در زمان سنگسار استیفان در اورشلیم بوده‌اند. ممکن است که آنها همان شاگردان مستقیم و پیروانی باشند که پطرس به هنگام موعظه بزرگ روز پنطیکاست آنها را به کلیسا ملحق کرده بود.

انجیلی که آنها به لیون آوردند خالص‌ترین بود چون مستقیماً از سوی رسولانی که با مسیح راه رفته بودند، آمده بود. این همان چیزی است که ما آن را مسیحیت راستین می‌نامیم و طبیعتاً مالا مال از محبت بسیار بوده است.

ایرانوس شاگرد پولیکارپ (Polycarp) بود که او نیز در پیش پاهای یوحنا محبوب نشسته بود و شنیده بود که او از خداوند سخن می‌گوید. از این جهت این کلیسا در لیون به خاطر این اسقف دلنشین بسیار محبوب بود. و همین طور که سالها طی می‌شدند کلیسا در حکمت و حرارت روحانی بیشتر رشد می‌کرد.

این امر نیز محتمل است که پولس بعد از این که گفت "که باید از اسپانیا دیدن کنم" و روم را ترک کرد به لیون رفته باشد. چون لیون در مسیر آبی روم است. هیچ متن کتاب مقدسی یا اطلاعات تاریخی موثقی وجود ندارد که نشان دهد که پولس در روم کشته شده باشد. این داستان یک افسانه است که از دگمهای اولین کلیسای روم شد. اولین

تاریخچه حقیقی شهدا در ۳۲۹ میلادی نامی از او نبرده و حتی از کشته شدن پطرس در روم هم صحبتی نکرده است.

کلیساهای مسیحی در ایتالیا، لیون، بریتانیا در ابتدای زمانشان به سادگی در خانه ها یا در یکی از کلیساهای کوچک هادریان جمع می شدند. آنها تزئیناتی همچون صلیبهای چوبی یا مجسمه نداشتند. بعضی حتی جایی برای نشستن نداشتند و مردم بر کف سنگی بتنی چمپاتمه می زدند. آنها ساعتها به همین حالت می نشستند و به مردان خدا که انجیل را تفسیر می کردند و همچنین به رسولان گوش می سپردند.

جلسات به واقع با همان الگوهای رسولان برگزار می شد و به روح القدس با اشتیاق مسیحی همراه بود. چیزی که جلسات آنان را خاص می کرد طریقی بود که دعا می کردند. جلال خدا آن ساختمان زمخت را پُر می کرد و روح خدا جماعت را دربر می گرفت.

آنها هیچگاه هیچ محرابی نداشتند چون این طریق کافران بود. آنها می ترسیدند از این که هیچ تزئیناتی در آن جا برپا کنند چون ترس داشتند که تغییری ساده منجر به پرستش اشیا و از دست دادن نگاه به مسیح شود. ابزارهای مسیحی پرستش خدا، پرستش در روح و راستی بود به همان گونه که عیسی به آنها سفارش کرده بود. آنها همیشه این "آیات" را به همراه خود داشتند؛ (اعمال ۱۶ : ۱۶).

سنت آدامنان (Adamnan) طُرُقی را که آنها در ایرلند (دوره زندگی کلمبا، جلد یکم، صفحه ۳۷) پرستش می کردند را توصیف می کند. او به ما می گوید که چه طور برادران بعد از گوش دادن به سنت بایتین (Baithene) در یک جلسه "در حالی که همچنان زانو زده بودند با خوشی غیر قابل توصیفی و با دستهایی که به سمت آسمان دراز شده بود مسیح را در آن مرد مقدس ستایش می کردند."

در این زمان جلسات آنها بیشتر شبیه همان فضای بالاخانه بود که رسولان در آن بودند. ساختمانی ساده، اما مهم این بود که خدا در آن جا بود و ظاهر ساختمان اهمیتی نداشت. آنها می خواستند که با حضور حیات بخش روح القدس دربر گرفته شوند و در آنها ساکن باشد. آنها این دربر گرفته شدن به روح را دوست داشتند.

بخش هجدهم:

پسح یا پسخ در کلیساهای اوّلیّه:

آن هنگام که یهودیان، مسیح را پذیرفتند و به جمع ایمانداران پیوستند اعیاد یهودیان در پرستشهای مسیحی راه پیدا کرد. یک عید که به طور خاص هیچگاه از نظر نمی‌افتاد عید پسخ یا پسخ بود. از زمانی که عیسی خود برّه پسخ شد این عید معنی بیشتری در دنیا پیدا کرد. عیسی در اطاعت پدر قدم بر می‌داشت تا این که زمان عید قدیمی پسخ در میان یهود از راه رسید. او با شاگردانش آخرین شام پسخ را در بالاخانه‌ای مفروش خورد (لوقا ۲۲ : ۷).

اخیراً من یک کنیسه یهودی رفتم که در آن زنان داشتند پسخ را تدارک می‌دیدند. آنها داشتند مرغ سرخ می‌کردند و من همه قسم چیزهای خوب دیدم. آن روز دوشنبه پیش از قیام بود و من پرسیدم "پسخ چه زمانی است؟" آن زن پاسخ داد "امشب ساعت ۶:۳۰"

این رسم هیچگاه تاریخش در میان یهودیان سنتی تغییر نکرد. ممکن است که ما از خودمان (که از اّمتهای هستیم) سؤال کنیم. این عید پسخ چه معنی برای ما دارد؟ پاسخ این است: از هر نظر خیلی زیاد!

همه آن آیینها و قوانین عهد عتیق نمونه کاملّیت کلام در عهد جدید هستند. برّه پسخ همان خداوند عیسی مسیح شد که درباره او یحیی تعمید دهنده گفت، "هان این است برّه خدا."

من با آن خانم یهودی در مورد پسخ صحبت کردم و گفتم "ما عیسی را برای پسخ خود داریم. از زمانی که عیسی آمد دیگر ما ریختن خون یا قربانی کردن برّه پسخ را نداریم. هنگامی که عیسی قربانی شد زلزله‌ای آمد و حجاب معبد که حائل قدس‌الاقداّس و جماعت بود پاره شد. پاره از بالا تا به پایین پاره شد که نشان می‌داد که این کار خدا است. و نشان

داد که قدس‌الاقداص خالی است. صندوق عهد که شامل تخت رحمت می‌شد و خون قربانی پسخ بر آن قرار می‌گرفت ناپدید شده بود. از زمان اسارت یهودیان در بابل صندوق گم شده بود. از آن زمان کاهن اعظم داشت یهودیان را فریب می‌داد تا باور کنند که تمامی آیین کهن ریختن خون برّۀ قربانی مشروعیت دارد. می‌دانید که از آن زمان یهودیان ریختن خون برّۀ پسخ را در اعیاد پسخ‌شان نداشته‌اند."

آن زن این را تصدیق کرد.

همین طور که شاگردان یهودی مسیح انجیل را بشارت می‌دادند همیشه در آغاز کارشان با هر جماعتی پسخ را نگاه می‌داشتند. آنها آن را به همان صورت عید کهن یهود نگاه می‌داشتند اما دیگر زمانش بود که محبت خداوندان و خونس را که (نه برای آزادی از مصر) بلکه آزادی ما از دست شیطان ریخت، به یاد داشته باشند. در این عید مسیحی شادی بیشتری هست. شام آخر به یادگار گذاشته شد و مسیحیان از خدا بابت عیسی مسیح برّۀ خدا، شکرگزاری می‌کنند. این محبت الهی، یا عید عشای ربّانی قسمتی از عید پسخ شد.

بخش نوزدهم:

عشتاروت ملکه آسمان:

هیچ کسی در این عصر روشنفکرانه نمی‌تواند تصوّر کند که چه طور یک فرقه که خود را "کلیسای مسیحی" می‌داند به دنبال پرستش الهه‌های اقوام بی‌ایمان برود و اعیاد آنان را جایگزین عید کهن یهود که در قرن اوّل میلادی در روم پسخ یا پسخ خوانده می‌شد، کند. پسخ همیشه همراه با محبت الهی یا جشن عشای ربّانی در کلیسای پولیکارپ بود، همچون باقی هفت کلیسای آسیا که با رسولانی همچون یوحنا و پولس و برنابا و غیره شروع شده بودند.



ما در قسمت (کلیسای تنها مانده روم) دیدیم که اولین کلیسای مسیحی به سمت تمامی آیینهای پرستش بی‌ایمانان منحرف شد که این شامل پرستش بعل (خدای خورشید) و الهه همتای او می‌شد (عشتاروت که الهه ماه و ملکه آسمان و مادر خدایان خوانده می‌شد.)

این طریق پرستش از زمانی شروع شد که رسولان یهودی مجبور شدند که جماعت کوچک کلیسای روم را با سپردنشان در دستان این گرگها به مدت ۱۳ سال ترک کنند (از ۴۱ تا ۵۴ میلادی). وقتی اسرائیلی‌هایی که این قدر مواظب بودند، شروع به پرستش خورشید و ماه و ستارگان کردند که پرستش به سبک امتهای محسوب می‌شد آن گونه که (داوران ۲ : ۱۳) این را می‌گوید "آری آنان خدا را ترک گفته بعل (خدای خورشید) و عشتاروت (Astarte) (الهه استارته یا عشتار) را عبادت کردند" آنگاه ما دیگر از این مسیحیان که از امتهای روم بودند چه انتظاری می‌توانیم داشته باشیم. (داوران ۹ : ۱۴) می‌گوید: «و خشم خدا بر اسرائیل افروخته شد.» پس دیگر در مورد رومیان چه انتظاری می‌توان داشت «اگر طعم کلام نیکوی خدا و نیروهای عصر آینده را چشیدند و سقوط کنند» (عبرانیان ۶ : ۶).

از سال ۴۱ تا ۵۴ میلادی پرستش عشتاروت و بعل چنان در میان آنان بالا گرفت که به وقت بازگشت مسیحیان یهودی که پدر و مادر روحانی آنان محسوب می شدند، این ایمانداران منحرف، آنها را از خود راندند.

سرانجام در اولین کلیسای روم ایده عید عشتاروت به اکثریت جایگزین عید پسخ شد. این عمل همین طور تأیید کلیسای دنیایی شده امّتها را داشت و اندک شمار مسیحیان یهودی که می خواستند پسخ را برگزار کنند توسط باقی مسیحیان از امّتها منع می شدند. همچنین آیینهای زیادی در کلیساهای دیگر هم سر برآورد اما خیلی زود با دعا و روزه زدوده شدند. عید کهن پسخ که رسم رسولان بود بسیار مقدّس نگاه داشته می شد.

اعیاد امّتها همچون پرستش بعل (Baal) و عشتاروت آن چنان در استحکام پای گرفته بود که دیگر بازگشت به الگوی کلیسای رسولانی همچون پولس یا پطرس ناممکن شد. اصلاً می توانید تصوّر کنید پطرس که یهودی چنان سرسخت بود چنین رسم و پرستشی را مقدّس بشمارد؟ همین خود یک مدرک بر این ادّعا است که او هیچگاه به کلیسای روم تعلیم نداد و هیچ وقت حتّی پایش را در این خطّه امّتها نگذاشت.

۱۸۹ – ۱۹۸ میلادی:

در سالهایی که ویکتور (Victor) اسقف کلیسای امّتها بود او آن چنان با این ایده عجین شده بود که تصوّر می کرد جماعت خودش در مسیر درست است و باقی کلیساها همه از طریق درست رسولان به در شده اند و سعی کرد که این عید امّتها را در باقی کلیساهای مسیحی پایه ریزی کند اما آنها او را از خود راندند. اکنون ویکتور چنان عمیق در رسوم امّتها گرفتار بود که نمی توانست از کلام استنتاج کند تا به درست بودن یا نبودن پسخ پی ببرد. عیسی از وضعیّت فاسد صور و صیدون سخن گفته بود که بایست در منجلاپی عمیق بوده باشد. تاریخ چنین روایت می کند که جشن عشتاروت با فاحشگی لجام گسیخته همراه بوده و گفته شده که عشتاروت ده سال به عنوان فاحشه در صور می

زیسته است. (کتابچهٔ تاریخ شهدا، اثر الکساندر موری (Alexander Murray)، چاپ ۱۹۶۴، عشتاروت، صفحه ۹۰، ۲۴۰، ۲۷۲ – دو بابل اثر الکساندر هیسلوپ (Alexander Hislop صفحه ۳۰۷ - ۳۱۰، دایره المعارف چمبرز، جلد یکم، صفحه ۳۶۸).

بخش بیستم:

پولیکارپ:

در اوایل روزهای مسیحیتِ سازمان یافته، نوآوریهای کلیساهای کوچک نشان می داد که آیا آنان در حال چسبیدن به تعالیم پدران کلیسا، رسولان هستند و یا در حال عقب گرد به همان رسوم و آیینهای امّتها. به نظر می رسید که اولین کلیسای روم موجب قدری پریشانی برای سایر اسقفهای کلیساهای دنیا شده است. این از زمان پولس تا زمان اسقف محبوب پولیکارپ از سال ۶۰ تا ۱۶۰ میلادی بوده است. از زمان پولس کلیسا داشت همین طور بیشتر و بیشتر به طریقههای امّتها و دگمها می افزود. تقریباً در هر جماعت مسیحی مشکلی وجود داشت چون "دشمن" مسیحیت راستین سعی داشت که کار خدا را خراب کند. در زمان پولیکارپ اصلی ترین آموزهٔ اشتباهی که یک بار در کلیسای تنها ماندهٔ روم پیش آمد تغییر عید کهن پسخ (یا پسخ) با جشن الههٔ بهار بود که تقریباً مقارن با پسخ شد.

جشن عشتاروت یا عشتار از جایی سر درآورد که امروز ما همان را ایستر (Easter) یا عید قیام می نامیم. شاید کسی چنین استدلال کند که یک نفر دوست دارد روز خاصی را برای قیام خداوند جشن بگیرد و شاید یک تغییر بسیار جزئی باشد. این ممکن است درست باشد هر چند که این، آن تغییر حقیقی نبود که اسقفهای متعهد را نگران کرد. بلکه اسقفهای مسح شده بر انگیزهٔ ورای این تغییر فهم پیدا کردند. این که این تمایل در قلب بیشتر اسقفان محبوب آن زمان بوده که بخواهند با این تغییرات نظر

عامه را جلب کنند. هر آن چیزی که جماعت طالب آن است "همان رسم شد" و جماعت امتها طالب اعیاد و رسوم امتها بودند.

اما مسیحیت و انجیلی که مسیح برای بنا کردن آن کشته شد از قلب مردم برنیامده بود. آن زائیده خدا بود. نبوتهای یهود از آمدن و خدمت مسیح پیشگویی کرده بودند. هیچ بهانه‌ای برای تغییر از عید کهن پسخ با عید عشتاروت از ۴۱ تا ۵۴ میلادی نبود. این تنها در اولین کلیسای روم اتفاق افتاد چون آن کلیسا از زمان کلاودیوس از آموزه های رسولان دور افتاده بود.

اولین کلیسای لغزش خورده روم، مأمن آموزه‌های راستین رسولان، پدران کلیسا نبود. آنها خودشان را گم کردند و رسومات امتها را برداشتند.

پولیکارپ یکی از آن اسقف‌هایی بود که رابطه نزدیک با خداوند داشت چون او کنار پاهای یوحنا رسول که به سینه خداوند تکیه می‌داد، نشسته بود. یوحنا می‌توانست آن سؤالاتی را که دیگر رسولان طالب دانستنش بودند از عیسی بپرسد. پولیکارپ شاید حتی مریم مادر مسیح را که عیسی در پای صلیب او را به یوحنا سپرده بود، می‌شناخت. پولیکارپ در ابتدای زندگیش به عنوان رهبر کلیسا در اسمیرنا برگزیده شد. پولیکارپ مدت کوتاهی بعد از رحلت پولس متولد شد و آن قدر زنده ماند تا آمدن مونتانوس (Montanus) * را ببیند.

* این امکان هست که مونتانوس در نتیجه خدمت پولیکارپ نجات یافته باشد. ما تصوّر می‌کنیم که مونتانوس بایست شهید شدن پولیکارپ را به هنگام مشاهده جشن سالانه امتها در اسمیرنا دیده باشد.

این اسقف محبوب آن چنان از روح پر بود که کوچک‌ترین تغییر از راستی انجیل را در می‌یافت. او بسیار حکیم بود چون حتی با ماریسیون و والتینین که از بزرگ‌ترین رهبران روم با آموزه‌هایی غلط آن زمان بودند، صحبت نکرده بود. او کتاب مقدس را داشت که در زمان او مکتوب شده بود. ما این روزها از این واقعیت که انجیل در قرن اول مکتوب نشده خیلی می‌شنویم (آنها به عهد جدید اشاره دارند) آنها می‌گویند که کلیسا تنها

محل دریافت الهامات خداوند است. این درست است اما بستگی به آموزه‌های بنیادینی دارد که کلیساها در حال حفظشان است.

یک ارتباط مکاتبه‌ای نیکو بین اعضای کلیساهای مختلف وجود داشت و این نامه‌ها نیز بین مسیحیان می‌چرخید و دیرتر به عنوان رسالات عهد جدید جمع‌آوری شد که امروز در دسترس ما است.

هنگامی که پولیکارپ درباره تغییر عید پسح شنید، در حالی که او تقریباً ۹۰ ساله بود تصمیم گرفت که به روم برود و با اسقف صحبت کند؛ چیزی که حقیقتاً آنیسیتس (Anicetus) اسقف اولین کلیسای روم داشت اعمال می‌کرد، این سفر بیش از ۱۵۰۰ مایل زمینی یا دریایی بود. و اگر کلیساهای مختلف مسیحی در طول این مسیر اصرار نکرده بودند که او مدتی با آنها بماند، این سفر غیر ممکن بود.

جنبشهای فوق‌العاده‌ای به هر شهری که پولیکارپ در آن توقف می‌کرد، به راه می‌افتاد. در هنگام موعظه کلام، شفاهای و معجزات جاری می‌شد. او مسیحیان جوان بسیاری را به دور خود داشت که برای همراهی و ملازمت و برآوردن هر نیازش به او اصرار می‌کردند. آنها کتابهایش را حمل می‌کردند و غذا و رختخوابش را مهیا می‌کردند. آنها با هم دیگر رقابت می‌کردند تا ببینند که چه کسی در انتظار او اول می‌شود.

مردم از راههای بسیار دور مریضان را به نزد پولیکارپ می‌آوردند که می‌توانست برایشان دعا کند. معجزات و شفاهای عجیب در همراهی با خدمت او بود. شهرت او زودتر از خودش از راه می‌رسید. جمعیت عظیم مردم در هر ناحیه‌ای که او وارد آن می‌شد منتظرش بودند. برای پولیکارپ دیدن معجزات خداوند مایه شادی بود. همین او را هم در جسم هم در روح تازه می‌کرد و به نظر می‌رسید که او حتی در فشار شدید هم خسته نمی‌شود. این گونه به نظر می‌رسید که انگار عیسی داشت دوباره بر زمین با پولیکارپ راه می‌رفت. مسیحیان یونان شاد و مسرور بودند که او به خاک آنان وارد شده است.

آن هنگام که این مرد حکیم به روم رسید او به نزد اسقف دومین کلیسای روم رفت. در این جا او بی‌صدا به خدمت پرداخت و بسیاری از بیماران شفا یافتند و دیوها اخراج شدند.

پولیکارپ از تمثالهای کلیسای آنیسیتس و پرستش خورشید شنیده بود. او دریافت که جماعت کاملاً محو آیینهای کهن امّتها شده‌اند.

او بایست آن جا را ترک می‌کرد اما می‌خواست با اسقف اولین کلیسای روم صحبت کند تا ببیند که می‌تواند او را بر خطایای آن جماعت واقف کند. پس او به پرستش ملحق شد. همین طور که جلسه ادامه داشت عشای ربّانی صرف شد. پولیکارپ در برابر آنیسیتس نشسته بود. او اعضای کلیسا را نگاه می‌کرد که پیش می‌آیند و شمعی بر می‌دارند و آن را روشن می‌کنند و بعد آن را در مقابل مجسمه پطرس قرار می‌دهند و در برابرش سجده می‌کنند.

میز با بشقابهایی گرد چیده شده و نان تکریم خدای خورشید نیز گرد است. شراب که نشانگر ریختن خون عیسی می‌باشد، نماد آزادی است و اسقف با نوشیدن آخرین قسمت آن جام را تمام می‌کند. بعد از انجام آن پولیکارپ به نرمی با آنیسیتس در مورد بازگشت به آموزه‌های رسولان درباره شام خداوند سخن گفت اما آنیسیتس پاسخ داد "دیگر برای برگشتن خیلی دور شده‌ایم." پولیکارپ بی‌صدا عقب کشید و شورای دومین و سومین کلیسای روم را فرا خواند. خدا این کلمات را به پولیکارپ گفت: «افرایم به بتها ملصق شده است پس او را وا گذارید» (هوشع ۴ : ۱۷).

شورا جنبشی بزرگ به پا کرد و خیلی زود شهر روم با خبرهای هیجان انگیز مردمی که شفا می‌یافتند و مردگانی که زنده می‌شدند، سرزنده شد. روم هیچگاه چنین احیایی به خود ندیده بود و شاهد چنین چیزی از کس دیگری در آن زمان نشد. پولیکارپ موجب شد که والنتینیس سرگردان و مارسینونیتس به مسیر حقیقی انجیل که آن را گم کرده بودند، بازگردند.

کلیساهای انجیلی آن چنان اوج گرفتند که باید جماعت‌های نوی کلیسایی را در نواحی دور افتاده شکل دهند. یک کپی کامل کتاب مقدس برداشته شد و به دقت به عنوان راهنمای کلیساهای انجیلی نگاهداری شد اما اولین کلیسای روم تصمیم گرفت که قوانین یا دگم‌های خودش را بنا کند و کلام را کنار بزند.

دیگر وقتش شد که پولیکارپ به اسمیرنا برگردد. تمامی امپراطوری روم در مورد این دین جدید خیلی محتاط بودند و امتها و یهودیان خیلی کینه‌توز شده بودند. آنها بسیار خشمگین بودند چون مردم داشتند معابد را ترک می‌کردند و برای خدایان قربانی نمی‌کردند.

نامهٔ پلینی* به تراژان از بیتنیا ۱۱۲ میلادی.

[* مشهور به پلینی جوان - مترجم]

طریق من در ارتباط با آنانی که در برابرم به عنوان مسیحی متهم شدند چنین بود که: اگر آنان اعتراف می‌کردند دوباره پرسش را تکرار می‌کردم و این بار تهدید به مجازات اعدام را نیز اضافه می‌کردم. اگر همچنان آنها مقاومت می‌کردند آنگاه فرمان اعدامشان را می‌دادم.

آنانی که انکار می‌کردند که اصلاً مسیحی نبوده‌اند یا نیستند، آنان نیایش برای خدایان را بعد از من تکرار می‌کنند و شراب و کندر برای تمثال شما و خدایان که به همین منظور دستور داده‌ام که بیاورند، پیشکش می‌کنند - هیچ کدام از این اعمال گفته شده را مسیحیان حقیقی با زور نیز اجرا نمی‌کنند - و سرانجام آنانی که مسیح را لعن کرده‌اند، در این باره تصوّر کردم که درست این است که آزادشان کنم.

"همهٔ اشخاص از هر طبقه و سن و جنسیتی می‌توانند مورد اتهام قرار گیرند. چون این افسون و واگردار تنها محدود به شهرها نیست بلکه در سرتاسر دهکده‌ها و روستاهای اطراف پخش شده است. هر چند انگار بررسی و درمان آن ناممکن به نظر برسد. چنین چیزی حداقل در مورد معابد که دیگر متروک شده بودند، صدق می‌کند. که حال

دیگر رفت و آمد در آن دوباره شروع شده است. و اعیاد مقدّس بعد از وقفه‌ای طولانی دوباره در حال نو شدن هستند. و دوباره نیاز به قربانیهای حیوانی است که تا مدّتی فقط خریداران اندکی داشت.

کتابخانه قدیمی لوب، از این جهت آنان پولیکارپ را سرزنش کردند، آنها گفتند "تو به مردم ما گفته‌ای که برای خدایان مان قربانی نکنند." حتی یهودیان هم از او متنفر بودند چون او بسیاری از اعضایشان را از آنها گرفته بود. در اسمیرنا زمان نبردهای گلادیاتورها شده بود. ده نفر از مقدّسین فیلادلفیه به اسمیرنا کشانده شدند تا در میدان مسابقات آن جا در طی جشن بی‌ایمانان با حیوانات وحشی بجنگند.

هزاران نفر در اسمیرنا جمع شدند و خواستار جان پولیکارپ شدند. در ابتدا کلیسا از او خواست که مخفی شود اما سرانجام او خودش را به عنوان قربانی تقدیم کرد چون اگر او خودش را نشان نمی‌داد جان بسیاری از پاک‌ترین اعضای کلیسایش گرفته می‌شد. یهودیان شریر و همین‌طور بی‌ایمانان سریع دویدند و هیزم زیادی جمع کردند و خیلی زود پولیکارپ محبوب به آتش سوزانده شد. بی‌ایمانان حتی اجازه ندادند که شاگردانش جسد او را ببرند چون این‌طور گفتند که شاگردان بعداً اعلان خواهند کرد که او زنده شده و همچون سرورش (مسیح در اورشلیم) از مردگان برخاسته است. پس آنان گوشت را از استخوان جدا کردند و استخوانها را خرد و پودر کردند و بعد خاکسترش را در آب رودخانه ریختند.*

* یوسیبوس، تاریخ پاپ، صفحه ۱۸۰.

کلیسای کوچک اسمیرنا برای مدّت کوتاهی رنگ آرامش دید اما در زمانی که شعله‌های آتش بدن پولیکارپ را فرا گرفتند خدا در حال بلند کردن یک کشیش از میان امّت‌ها در فریجیه بود که مشعل مسیحیت را بر می‌دارد و ادامه می‌دهد. او مونتanos بود.

بخش بیست و یکم:

ویکتور و ایستر:

بعد از این که آنیسیتس خدمتش را به عنوان اسقف اولین کلیسای روم کامل کرد تمامی کلیسا با این ایده ملهم گشتند که قادرند آیین تمامی کلیساهای مسیحی را تغییر دهند و جشن ایستر (همان عشتاروت) خودشان را به عنوان بزرگ‌ترین روز عید، در تمامی کلیساهای جهان برپا کنند. اولین کلیسای روم از درستی اعمال رسولان در کلیساهای آسیایی یونان اطلاعات کمی داشت. این تفکر تغییر عید پسخ به عید بی‌ایمانان (جشن عشتاروت) از زمان پولیکارپ و آنسیتس در نزد اسقف‌های آسیایی تا مدت‌ها امری زشت و مذموم تلقی می‌شد.*

*دو بابل یا ایستر پرستش پاپ‌ها، صفحه ۱۰۳، از الکساندر هیسلوپ.

پولیکارپ پدر کلیساهای آسیایی و یونانی بود که به او به عنوان جوهره کاملیت مسیحی از حیث ایمان و آموزه‌های آن نگاه می‌کردند.

پولیکارپ حتی بعد از دیدار با آنیسیتس و بازگشت به اسمیرنا بیکار ننشست. او رسالات زیادی به همه کلیساهای آسیا نوشت و از ارتداد عظیم اولین کلیسای روم به آنان هشدار داد. به طور قطع آنیسیتس از بابت صحه گذاشتن بر مداومت به عمل، به بسیاری از رسوم امت‌ها در اولین کلیسای روم، تقبیح شد. جایگزینی عید عشتاروت به عوض عید پسخ موجب آشکار شدن یک کلیسای کاملاً مرتد در دل شد که تنها عنوان "مسیحیت" را بر خود دارد.

پولیکارپ به عنوان یک دانش آموخته یونانی به زبان یونانی می‌نوشت و مردم لاتین روم چیزی از نامه‌هایش نمی‌دانستند تا سال‌ها بعد که این نامه‌ها ترجمه شدند.

هنگامی که ویکتور برای کلیساهای آسیا نامه نوشت از آنان خواست که عید پسخ را تغییر دهند و همچون کلیسای خودش که چنین عمل می‌کرد آن را در همان روز عید

امتها (بت پرستان) برگزار کنند. تمامی اسقف‌های کلیساهای آسیا کاملاً او را پس زدند. بیشتر کلیساهای آسیایی یونان آن چنان تحقیری به او روا داشتند که پیشنهادش را مسخره کردند. آنها تمامی تاریخ گذشته برگشت کلیسای روم را از همان ابتدایش می دانستند و حتی آن را کلیسای مسیحی نمی‌شمردند.

عید پسخ عیدی بود که توسط خدا بنا شده بود. این عید همچون روز شبات بود. از ابتدا پسخ به عنوان عید بنا شد و هیچ کدام از مسیحیان راستین یهود آن را تغییر ندادند. مسیحیان آن را به عنوان زمانی قرار دادند که در آن مرگ، دفن و قیام خداوند عیسی را جشن می‌گیرند.

زمانی که فرشته مرگ بر خانه‌های قوم در جوشن آمد این به یاد مسیحیان یهودی آمد که در زمان عیسی خونی که برداشته شد (به عنوان خون برّه بر تیرک و چهارچوب در زده شده بود.) این بار به ایمان بر قلبهایشان قرار گرفت تا بعد از مسیح قدریشان را حفظ کند. کلام خدا پیوسته دارد از مسیح، برّه پسخ صحبت می‌کند.

جایگزینی این عید با عید امتهای توهین بزرگی به مقدسات بود. اگر یک نفر فقط تاریخچه این عید ایستر را ببیند به آشوب و مستی عظیم که با شور و اشتیاق وافر همراه بود، پی می‌برد و می‌فهمد که اولین کلیسای روم تا چه حد خودش را پست و حقیر کرد. همه کلیساهای آسیایی از این که عید مبارک پسخ (یا پسخ‌شان) را تغییر دهند سرباز زدند و درباره‌اش به ویکتور نوشتند.*

* دو بابل یا پرستش پاپ‌ها، صفحه ۱۰۳ - ۱۰۷، اثر الکساندر هیسلوپ.

حتی یک اسقف به روم رفت و سعی کرد که حقیقت را بر ویکتور آشکار کند که ویکتور به تلافی او را همچون سایر کلیساهای آسیا رد کرد.

در زبان و ایدئولوژی روم تا به امروز متوجه می‌شویم که دایره‌المعارفها چنین می‌گویند "ویکتور تکفیر کننده" اسقف‌های آسیایی را تکفیر کرد. ایرانوس نیز چنین نوشت که

ویکتور با این عمل (خودش را تکفیر کرده) و خود را از جماعت تمامی کلیساها اخراج کرده است.

نتیجه:

مشخص است که پرستش عشتاروت الهه بی‌ایمانان با ویکتور اسقفِ اولین کلیسای روم شروع نشد. او میراث‌دار این عمل شد که از زمان آنیسیتس سر برآورده بود و به اسقف‌های بعدی کلیسای لغزش خورده روم منتقل شد.

ویکتور مدت طولانی در این جو بی‌ایمان زندگی کرده بود بنابراین ممانعت باقی کلیساها از قبول روز عید بی‌ایمانان برای او و اولین کلیسای روم توهین محسوب می‌شد. همین توجیه کننده سعی او بر تکفیر اسقف‌های آسیا است که بر آنها هیچ قدرت و استیلایی نداشت.

در همین زمانها فیلسوف بی‌ایمانی به نام پراکسیز (Praxeas) بود که از جنبش نوی مونتانیسم در آسیا بیرون انداخته شد و به روم گریخت تا برای جنبش مونتانیسم در دسر ایجاد کند و آن را خنثی سازد. البته نیازی نبود که او این همه راه برود چون اولین کلیسای روم آن چنان از آموزه‌های رسولان دور افتاده بود که به هیچ وجه نمی‌توانست آن گونه که برای مشتاقان دانستن حقیقت بود، از قدرت عمل خدا و روح‌القدس سر در بیاورند.

پراکسیز، احساسات زخم خورده ویکتور را آشفته کرد و از این زمان اولین کلیسای روم شروع به توسعه سیستمی متعلق به خودش کرد. در این زمان بود که اولین کلیسای روم این ایده را بیرون داد چون هیچ کدام از کلیساهای دیگر با او موافق نبودند که، فقط کلیسای روم کارش درست است و بقیه همه در اشتباه‌اند. به واقع کلیسای روم چنین تصوّر می‌کرد که او خودش کلیسای برگزیده تمامی دنیا است. *

* داستان "همه اشتباه قدم بر می‌دارند جز جانی." مادری دید که سربازان زیادی دارند رژه می‌روند و جانی او نیز در این دسته بود. جانی اشتباه قدم بر می‌داشت پس مادرش رو کرد به یک رهگذر و گفت "همه اشتباه قدم بر می‌دارند جز جانی."

همین موجب تولّد دوباره شهوت کهن به دست آوردن قدرت و برتری گشت. کلیساهای دیگر از کلیسای ویکتور دور ماندند. از همین جهت آنها نوآوری‌هایی را که فیلسوفان آوردند ندیدند. اولین کلیسای روم نه تنها مرتد شده بود بلکه اکنون دیگر داشت به مجمعی فلسفی تبدیل می‌شد که همچنان نام مسیح را بر خود داشت. آنان همچنان داشتند خودشان را "اولین کلیسای مسیحی روم" می‌خواندند.

در این زمان اسقف‌های اولین کلیسای روم در نزد امپراتوران محبوبیت یافته بودند. ویکتور و کلیسایش توانستند از امپراتور درخواست لطف کنند و آن را به دست بیاورند. نکته جالب این ترکیب اسقف و امپراتور این می‌شد که حال اولین کلیسای روم می‌توانست امپراتور را وا دارد که او مسیحیان انجیلی را که با برنامه‌های اولین کلیسای روم همراه نمی‌شوند مورد جفا قرار دهد.

اودیوس:

آودیوس (Audaus) یا اودیوس اصلاحگر قرن چهارم کلیسا بود که از سوی روحانیون سوری بابت انتقادهای بی‌باکانه‌اش بر طریق زندگی غیر طبیعی آنان مورد آزارها و جفاهای بسیاری قرار گرفت. او از کلیسا اخراج شد و بعد به میان سکاها تبعید شد جایی که پیروان بسیاری در آن جا پیدا کرد. او در سن بالا در سال ۳۷۰ میلادی فوت کرد.

آودیوس عید ایستر را در همان روز عید پسخ یهود برگزار می‌کرد.***

*** دایره‌المعارف بریتانیا، جلد سوم، چاپ ۱۸۹۲، صفحه ۶۹ BB، آر. اس. پیل،

شیکاگو، با اصلاحات و اضافات آمریکایی از دیلو. اچ. دی پی. DD LL.D.

بخش بیست و دوم:

پرستش بت پرستان:

کتابهای اندکی به ما از طریق دقیقی می‌گویند که در آن بی‌ایمانان بت‌هایشان را می‌پرستیدند. تاریخ روم مریول از امپراطور مرتد جولیان می‌گوید که در برابر مجسمه آپولو سجده می‌کرد و این خدای خیالی یعنی آپولو را تصوّر می‌کرد که وارد آن بت شده تا خودش را بر او بنمایاند.* "پالادیوس (Palladius) حاکم اسکندریه که از فرقه‌ای بت پرست بود یکی از آن کسانی بود که حسب عادت در برابر بت‌ها سجده می‌کرد.**"

* تاریخ کلی روم از مریول، صفحه ۶۶۶، نشر هارپر بروس، نیویورک، چاپ ۱۸۹۷.

** کتاب نیقیه و پدران بعد از نیقیه، جلد یازدهم، بخش ۱۹، صفحه ۱۲۱.

سجده کردن در برابر بت‌ها ابتدایی‌ترین قدم پرستش در میان امّت‌ها بود که به عمل می‌آوردند. بی‌ایمانان چنین فکر می‌کردند که (اگر آنان هدایای ارزشمندی به خدا تقدیم کنند) آنگاه این خدا نزول خواهد کرد و به داخل آن مجسمه خواهد جَست.

خیال کردن یا هیپوستیز:

خیال کردن (hypostasis) چنین است. خیال کردن یعنی صورت گرفتن یک عمل خیالی در ذهن. فرهنگ لغت فانک و واگنال می‌گویند خیال کردن - نسبت دادن وجود یا ماهیتی خیالی، چیزی را واقعی تصوّر کردن، به عنوان یک موجود واقعی یا شخصی واقعی رفتار کردن. "چیزی شبیه به ادگار برگن (Edgar Bergen) و چارلی مک کارتی (Charlie McCarthey) است که برگن، صدای خودش را بر او قرار می‌داد.



بی‌ایمانان باور داشتند که این امکان هست که خدایانی که می‌خوانند، بیایند، و در بتها ساکن گردند.

شخصی به نام پورتر (Porter) فرضیه‌ای نوشته به نام "طبیعت در برابر انسان" در صفحه ۳۹ این فرضیه در سال ۱۸۷۱ او می‌گوید که "گرایش به فرض کردن امور انتزاعی در نمودی واقعی در همهٔ اعصار غالب بوده است.

سرخ پوستان پوئبلو تمثالی از خدای بارندگی می‌ساختند که در واقع پوسته‌ای سفالی توخالی بود که یک لاک‌پشت گلی را نشان می‌داد. این سرخ پوستان چنین تصوّر می‌کردند که اگر آنها به این لاک‌پشتهای گلی پیشکشی تقدیم کنند (شاید پیشکشی با آتش) آنگاه خدای بارندگی خیالی به داخل این شیء وارد خواهد شد و به درخواست آنان برای باران گوش خواهد سپرد. بی‌ایمانان تصوّر می‌کردند که باید به این خدایان با یک پیشکش رشوه‌ای داد از همین جهت برای آنان حیواناتی می‌سوزاندند. به این فکر می‌کردند که با سوزاندنشان، این دود به آسمان بالا می‌رفت و به مشام خدا می‌رسید و موجب می‌شد که خدا دلش نرم شود و پایین بیاید و در آن بتی که برایش منتظر نشسته‌اند، داخل

گردد. این همان خدای ساختگی و خیالی بود که خودش را در اشیای بی‌جان و تمثالها نمود می‌داد.

کلام خدا چنین می‌گوید: «خدا در معابد ساخته دست بشر ساکن نمی‌گردد.» ما می‌دانیم که خدای حقیقی ما هیچگاه در تمثالها و مجسمه‌های ساخته دست بشر داخل نمی‌گردد. باور داشتن به چنین چیزی یعنی خلاف تمام تعلیم و اصولی برویم که از ابتدا به این صورت بوده است.

کولسیان ۱ : ۲۷ - ما می‌دانیم که خدا می‌آید و (به روح‌القدس) خودش را در ما نشان می‌دهد. "شما معبد روح‌القدس هستید" و خدا در شما ساکن می‌گردد مگر این که او را محزون سازید. خدا بشر را ساخته و چنین می‌گوید که من به او داخل خواهم شد.

اعمال ۲ : ۴؛ رومیان ۸ : ۱۱ - خدا خودش همین داخل شدن را در ابتدای کلیسایش، هنگامی که آن را شکل داد شروع کرد. «همه از روح‌القدس پر گشته» آن هنگام که روح‌القدس به هیكلهای آن ۱۲۰ نفر داخل شد لبهای آنان را به دست گرفت و طوری به حرکت درآورد تا به زبانهای دیگر آن گونه که او می‌خواهد تکلم کنند. خدا این را آشکار کرد که خودش آن نیروی حرکت‌آور و فعال کننده است. «و اگر روح او در شما ساکن است بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت.»

اما ذهن مردم بی‌ایمان مملو از این فکر بود که آنها قادرند آن خدایی را که می‌خواهند به تمثالها داخل کنند. روم پر از معابد بود. حدود ۴۰۰ معبد فقط در یک شهر روم بود. هر شخصی یک خدای متفاوت داشت که می‌توانست او را در یک تمثال خاص بخواند.

عمل فرا خواندن خدا یا یک الهه به درون یک تمثال بیشتر به شباهت اعمالی است که امروزه ما آنها را در کلیسای کاتولیک رومی می‌بینیم که همان طور که خودشان اذعان می‌کنند "به هیچ وجه هیچ تغییری نکرده" اما ما می‌دانیم که اینها میراث به جا مانده از امتهای است که اعضای اولین کلیسای روم در زمان کلادیوس آنها را برداشت کردند. (۵۴ میلادی)

روال حقیقی پرستش در معابد خدایان چنین بود که ابتدا بایست به معبد می رفتند و به کاهن قدری پول یا یک حیوان می دادند. کاهن به آن شخص یک شمع می داد که او باید آن شمع را با آتش مذبح آن جا که خدا آن را مقدس کرده بود روشن می کرد. سپس شخص به سوی بت می رفت و شمع روشن را در پیش پای آن تمثال قرار می داد. شاید آنها فکر می کردند که این خدای خیالی نتواند تشخیص دهد و بداند در کدام مجسمه داخل گردد مگر این که آن جا شمع روشن باشد.

بعد از این که این شمع روشن در پیش پای مجسمه قرار می گرفت آن شخص چند قدم عقب می رفت و در برابر آن سجده می کرد و در آن لحظه دیگر در ذهن این طور برانگیخته می شد و به واقع تصوّر می کرد خدایی که او در برابر مجسمه اش سجده کرده، وارد آن مجسمه شده است.

این همان خیال پردازی بود. در این زمان او بلند می شد و پیش می رفت و در پیش پای آن مجسمه می نشست جایی که کاهن معبد قدری نوشیدنی و خوراکی پیشکشی گذاشته و او قدری از آن غذا را می چشید و قدری نیز به نوشیدنی لب می زد و بعد باقی را در پیش پای آن مجسمه می ریخت. این واقعاً یک نوع عشای ربّانی با خدای خیالی در آن مجسمه است. سپس او با مجسمه صحبت می کرد و می گفت که از او چه خواسته ای دارد. این اساس عبادت امّتها است. هر خدایی بایست هدایای خاصی می بخشید همچون خدایان نگهبان اولین کلیسای روم در قرن ۱۶.

اعداد ۲۵ : ۴ - ۵ - در عهد عتیق یک سری موارد تاریخی داریم که فرزندان اسرائیل با اقوام دیگر درآمیختند و به عبادت امّتها و پرستش خدای خورشید، بل روی برگرداندند. موسی فرمان داد که سران در برابر خداوند به دار آویخته شوند تا بقیّه مردم بفهمند که خدا از رسوم امّتها نفرت دارد. موسی آن قدر قدرت معجزه آور خدا را دیده بود که نخواهد از پرستش خورشید و ماه پشتیبانی کند.

تقریباً هر بی ایمانی بل خدای خورشید و عشتاروت (استارته) الهه ماه را پرستش می کرد. هنگامی که مسیحیان وارد روم شدند معبد خدای خورشید، بل در آن جا بود.

هر چیزی در آن جا گرد بود. نان کیکی که درست می کردند گرد بود. اغلب صفحه برنزی که نمایانگر خورشید بود آن قدر صیقل داده می شد که به هنگام برخورد پرتوهای خورشید به آن همچون آتش مشتعل به نظر می رسید.

ارمیا ۴۴ : ۱۵ - ۲۹ - در ایامی که در اسرائیل زنان یهودی برای عبادت خدای خورشید نان یک می پختند و نوشیدنی پیشکش می کردند، ارمیای نبی آنان را سرزنش کرد. (ارمیا ۷ : ۱۸) آنها گفتند آنگاه که از پیشکشی دادن به خدای خورشید دست کشیدند محصولاتشان از دست رفت اما ارمیا به آنان گفت که دلیلش این است که آنها خدا را فراموش کرده اند و بل را می پرستند. ارمیا به آنان یادآوری کرد که آنان فراموش کرده اند که خدا چنین گفته که آنان نباید هیچ تمثالی به شباهت خورشید و ماه و ستارگان بسازند و در برابرش سجده کنند یا چنین تمثالهایی را پرستند.

خدای خورشید، بل در همراهی با عشتاروت یا استارته (الهه حاصلخیزی) بوده است. (داوران ۲ : ۳).

اعضای اولین کلیسای روم حال دیگر شامل ایمانداران اسمی بود که از دسته های همان خورشید پرستان بودند که حال تنها با اعتراف اسمی به مسیح به کلیسا راه یافته بودند.

رسولان یهودی تولد نو را که عیسی از ضرورت آن برای ورود یک ایماندار به ملکوت سخن می گفت، را گرفته بودند. اما این کلیسا آن را به عنوان چیزی که اهمیت ندارد کنار گذاشته بودند. اعضای کلیسا تنها با اعتراف آشکار بر مسیح عضو آن می شدند. البته ایمان داریم که چنین قدمی برای آنان بزرگ است.

این امر محتمل است که همین مسیحیان اسمی در اولین کلیسای روم که حال اختلاطی از خورشید پرستان، عشتاروت پرستان و باقی طبقات بودند که بیشتر رسوم امته را در کلیسا جایگزین کردند. این اعضا از سران اولین کلیسای روم خواستند آیا ممکن نیست که طریق برگزاری عشا ربّانی را تغییر دهند تا خورشید پرستان را راضی کنند.

آنان گفتند که این کار باعث جذب بی‌ایمانان بیشتری به کلیسا می‌شود. آنها به تعداد اعضای بیشتری احتیاج داشتند تا در این جایگاه از روم امتیاز سیاسی بگیرند.

رهبرانی که خود از میان امّتها بودند در جایگزینی طریقشان با الگوی کهن پرستش رسولان هیچ ایرادی نمی‌دیدند. از زمانی که معبد اورشلیم نابود شد مسیحیان غیر یهود (امّتها) فکر کردند که دیگر خدا کاری با مسیحیان یهودی ندارد. به هنگام پرستش در میانشان دیگر یهودی نبود و بنابراین هیچ کسی از این تغییر ناراحت نبود.

امّتها متوجه نشدند که پرستش در عهد عتیق حال این بار به شکل پرستش در روح و راستی است. ده فرمان کنار گذاشته نشده بود و طریق کهن پرستش حال بایست در نور عیسی، همان برّه پسخ منتقل می‌گردید. "من نیامده‌ام که نابود بلکه تا کامل کنم." امّتها نفهمیدند که از زمان انتقال به پرستش در روح چه قدر در عهد جدید عید پسخ و پنطیکاست مهم است. اولین کلیسای مسیحی رسولان یهود خیلی از این انتقال اعیاد (به اعیاد امّتها) خوش حال بودند.



خورشید پرستان به عوض نان پاره کردن، نان گرد را جایگزین کردند و جامی که همه از آن بایست می‌نوشیدند را به عنوان هدیه ریختنی برای خدای خورشید ریختند.

این نان کیک گرد بود. امّتهای مسیحی حال دیگر نان کیک گردی داشتند که به عنوان بدن خداوند عیسی مسیح فرض می‌کردند همان گونه که آنان خدایان را به درون مجسمه‌های معبد می‌خواندند.

عکس مونسترانس

آنها می دانستند که عیسی گفته "این است بدن من" بنابراین آنان باور داشتند که این نان گرد اکنون بدن حقیقی عیسی است. لاجرم آن جام هم خون حقیقی عیسی مسیح فرض شد. برای این که ظرفی مناسب آن نان کیک (بدن مسیح) داشته باشند آنها ظرفی همچون خورشید در حال درخشش ساختند که آن را مونسترانس نامیدند و در میانه آن که باز است این نان گرد را که بدن مسیح تصوّر می کنند، قرار دادند.



حال این ظرف را بلند می کردند (بلند کردن میزبان) و امروزه جماعت، خداوند عیسی مسیح را که (برای تفکر آنان) همان نان کیک است، پرستش می کنند. آنها باور دارند که این بدن حقیقی خداوند عیسی مسیح است که در وجودشان تبدیل می شود. طریق پرستش کشیش، که عیسی به آن گوش می سپارد و پایین می آید و وارد آن قرص نان می شود به این قرار است: مراسم کلیسای روم توسط آدرین فورسکو شرح داده می شود. انتشارات لندن
Burns Oates Washbourne, MCMLII
LTD، صفحه ۴۹.

تقدیس نان ... حال کشیش در حالی که در برابر مذبح سر خم می کند چنین می گوید، "زیرا این بدن من است."

"Hoc est enim corpus meum"

این عمل یادآور عبادت دیرین بی ایمانان است که مریول آن را در بخش اول (جولیان امپراطور مرتد) (Julian) توضیح داده بود.

از مجله وسترن ژروئیت "در مقام کشیش" ژوئن ۱۹۵۳، صفحه ۱۰ این برداشت را می کنیم که "این کشیش است که نان و شراب را تقدیس می کند و آنها را به بدن و خون

مسیح مبدل می‌کند. "صفحه ۱۱ همان کتاب می‌گوید، "خود خدا متعهد گشته که به تصمیم کشیشانش پایبند باشد. "پس او مردی آسمانی است که خدا از او متابعت می‌کند.

این مونسترانس (Mostrance) در محراب قرار دارد. بعضی اوقات کشیش قرص نان را تقدیس می‌کند و تمامی شب آن را در محراب می‌گذارد. مردم این طور اعتقاد پیدا کرده‌اند که باید به کلیسا بروند تا خدا را ملاقات کنند چون این ظرف حاوی قرص نان در واقع همان مسیح یا خدا است. اما ما می‌دانیم که خدا "در معابد ساخته دست بشر ساکن نمی‌گردد. "و همچنین ما می‌دانیم که خدا در قرص نانهای گرد محراب ساکن نمی‌گردد چون آن ساخته دست است.

ماتیاس هنری درباره (متی ۲۶ : ۲۶) چنین اظهار کرده است: ایمان داشتن با خود تمامی اثر مرگ مسیح را در جانهای ما می‌نشاند. این بدن من هم روحانی است هم مقدس. این نشان دهنده و نمایانگر بدن من است. او زبانی مقدس را به کار می‌گیرد همچون (خروج ۱۲ : ۱۱) "این است پسخ خداوند؛ با گرفتن معنی جسمانی و بیشتر اشتباه از این کلمات اولین کلیسای روم آموزه مونسترانس (ظرف مقدس حاوی قرص نان گرد) و استحاله آن را ساخت که حسب آن نان تبدیل به بدن واقعی مسیح می‌شود.

این باعث رنجش مسیح می‌گردد و ذات تقدیس را نابود می‌کند و به حواس ما دروغ تحویل می‌دهد. "ما نه با قرار گرفتن خورشید در دستانمان بلکه با پرتوهای آن که بر ما می‌تابد با او شریک می‌شویم. بنابراین با مسیح نیز با شراکت در فیض او و ثمرات مقدس پاره کردن بدن او شریک می‌شویم.

او با این فرمان جام را به شاگردانش می‌دهد "این را بنوشید" او مهمانانش را بر سر سفره‌اش می‌برد و از آنان می‌خواهد که از این جام بنوشند. همین که مسیح و شاگردانش به شام آخر پیوستند عیسی نان را برگرفت و در حالی که آن را پاره می‌کرد گفت: «این است بدن من» در حالی که خود او با بدنش در آن جا نشسته بود. همچنین او گفت: «این است خون من که ریخته می‌شود» در حالی که در آن لحظه خون او در رگهای بدنش جریان داشت. تا به امروز هنوز هم کشیشان کاتولیک رومی نمی‌توانند بگویند

که چرا تنها یک قسم را در عشای ربّانی تناول می‌کنند. جماعت شراب نمی‌نوشند. (به آنها فقط قرص کوچک نان داده می‌شود.)

ما فکر می‌کنیم که ابتدای این امر بایست متعلّق به زمانی خیلی دور باشد آن چنان که حتّی کسی آن را به یاد نمی‌آورد. کاملاً مشهود است که این انحراف با خورشید پرستی امّتها جان گرفت. و هدایای ریختنی، هم تقدیم می‌شد.*

*ارمیا ۴۴ : ۱۸ یک جا چنین اظهار شده "قرص نان گرد که گفته شده همان مسیح است توسط دندانه‌های مؤمنان خرد می‌شد یا در همان محراب برای موشها به جا گذاشته می‌شد تا با خود ببرند."

بخش بیست و سوم:

مونتائوس:

پنجاه سال از زمانی که یوحنا به جزیره پطمس رفته بود، می‌گذشت. انجیل مکتوب گشته و رسولان مدرسه یونانی او در افسس در تمامی نواحی که مسیحیان یونانی بودند، پراکنده شدند. پولیکارپ اسمیرنا که در پیش پای یوحنا رسول محبوب نشسته بود تاج شهادتش را به دست آورد اما افراد متبدّل شده بسیاری را بعد از خود به جا گذاشت که جماعت‌های خالص مسیحی را شکل دادند. جماعت آنها در تمامی نقاط آسیای صغیر که شامل فریجیه نیز می‌شد پراکنده گشتند.

هر جا که نسخه‌های رونویسی شده کلام به آن جا می‌رفت یک احیای مسیحی پنطیکاستی نیز در جریان بود. بی‌ایمانان و یهودیان هر دو با شنیدن انجیل خالص خدا تسلیم می‌شدند. یکی از آنها مونتائوس بود.

این کشیش از امتها حتی نیمی از مسیحیت را فرا نگرفته بود اما کاملاً توسط روح القدس تسخیر شده بود. همچون پطرس او یک شبه واعظی بزرگ شد. او رسماً برای خدمت نصب نشده بود اما شروع کرد که داستان انجیل را بگوید و همین که سخن می گفت خدا آیات و عجایب بسیار از طریق او به عمل آورد.

۱۵۷ میلادی:

در سال ۱۵۷ میلادی بود که او در نواحی مرزی میسیه و فریجیه ظاهر شد و خدا او را همچون اولین رسولان اورشلیم اکرام کرد. آیات و عجایب شهر به شهر با او همراه بودند. انگار که این پنطیکاستی دوم است.

همچون عیسی، دو زن در همراهی او بودند (پریسکا و ماکسیمیلایا) که همچون یوآنا و سوسن او را خدمت می کردند. مردان جوانی که او را پیروی می کردند کتابهایش را می آوردند و به نیازهای جسمانی او رسیدگی می کردند. عطیۀ پریسکا و ماکسیمیلایا نبوت بود. پیغامهای عظیمی که آنها با مسح روح القدس آوردند یک جو روحانی برای جماعت آورد. بسیاری با قدرت روح القدس که خداوند فرستاده بود تا قانعشان کند که او دیروز امروز و تا ابدالآباد همان است، بر زمین افتادند؛ (عبرانیان ۱۳ : ۸).

در ابتدای کلیسا در پنطیکاست ما می خوانیم که عامۀ مردم حوالی اورشلیم بر پُر شدن به روح ایراد گرفتند و آنان را که در اراده روح القدس بودند "مست" خطاب کردند. پطرس و بقیۀ آن چنان در تسخیر روح بودند که احتمالاً وقتی از آن بالاخانه بیرون آمدند و با جمعیت رو به رو شدند حتی نمی توانستند درست راه بروند. بدون شک آنها بایست در حال خندیدن و گریستن و فریاد زدن بوده باشند و در حالی که دست می زدند می گفتند. "جلال بر خدا! او عجیب است!"

اعمال ۲ : ۴ - مونتanos نیز که به طریق رسولان روح خدا را دریافت کرده بود به همین گونه عمل می کرد. بسیاری از یونانیان ایمان آوردند و همین تجربه را داشتند.

کلیساهای سازمان یافته آن زمان همچون امتها محبت نشان نمی دادند. آنها آداب و تشریفاتی داشتند که بی روح بود و تقریباً آن چه را که مسیح از آنها خواسته بود که نگهدارند از دست داده بودند.

مکاشفه ۲ : ۴ - مسیح با کلیساهای آسیا از طریق مکاشفه سخن گفت که "تو محبت نخستینت را ترک کرده ای."

تقریباً صد سال از زمانی که کلیساها توسط رسولان بنا شدند می گذشت و آنها این طور پای گرفتند که تنها به خودشان و سازمان شان فکر کنند. آنان روح را که همراه با اولین رسولان بود از دست دادند. چه قدر آنان شبیه مردان خفته ای بودند که همچنان باز می خواستند در خواب باشند. بنابراین هنگامی که مونتanos از راه رسید آنان در برابرش مقاومت کردند. او شهر به شهر می رفت تا انجیل را موعظه کند و جماعت های جدید را شکل می داد که کلیساهای کهنه را عقب می زدند.

در تمامی آسیا، آفریقا فلسطین یا یونان و ایتالیا و در نواحی متصرفاتی یونان در اطراف لیون فرانسه، مونتانیسم همچون آتش بی مهار بود. نگرش ایلتریوس اسقف اولین کلیسای روم به ما نشان می دهد که او تا چه حد از دین مرتد شده بود. او تا جایی که توانست تمامی اسقف ها را برانگیخت تا مونتanos را تکفیر کنند. هر چند خدا می تواند جواهراتش را از تاریک ترین گوشه های دنیا جمع کند و گران بهاترینها را از طریق کسانی همچون مونتanos برگیرد.

اعمال ۲ : ۴، رساله یهودا ۴ - در روم شبان جماعت دومین کلیسای روم به نام ترولیایان از کلام مطالعات جامعی داشت و حتی آنها را حفظ کرده بود. او وکیل بود و بسیاری اوقات بر نیمکتی می نشست برای زندگی مسیحیانی که تکفیر شده بودند و برای کمک به نزد او می آمدند التماس می کرد. هنگامی که این مرد دانش پژوه شنید که مونتanos دارد از کلام خدا وعظ می کند، عمق روحش به آن پاسخ داد. طبق کلام او می دانست که آموزه او درست است. او پذیرای آن موعظه شد و برای تجربه عطا ی روح القدس در پنطیکاست از خدا منتظر ماند. با پوشیده شدن از این قوت، ترولیایان تمام سعی اش را

کرد تا این جنبش را به تمامی کلیساهای روم بیاورد. اما فیلسوفی به نام پراکسیز که ناآگاهانه به میان اولین جماعت خزیده بود ایلتریوس (Eleutherius) را ترغیب کرد که آموزه از نو ریختن روح را رد کند. [پراکسیز همان کسی بود که از جنبش نوی مونتانیزم در آسیا بیرون انداخته شد و به روم گریخت تا برای جنبش مونتانیزم دردسر ایجاد کند. - مترجم]

ترتولیان در خانه‌اش جلسات دعا می‌گذاشت و از همین جلسات، اشتیاق مونتانیزمی در سراسر ایتالیا و آفریقا و فرانسه گسترش یافت. آنهایی که توبه کردند و کارهای ابتدایی را انجام دادند به شباهت رسولان اورشلیم از روح‌القدس پر شدند. اصلاحات در روم هم شروع شد.

دوم تسالونیکیان ۲ : ۱۱ - همچون شاؤول به هنگام ارج و قرب یافتن داوود در نزد خدا و مردم، اسقف ایلتریوس نیز به همین شکل شد. او به خاطر احساس کنار گذاشته شدن برای مونتانیزم، ترتولیان را برانگیخت. ترتولیان آن چنان از کارش مطمئن بود که هیچ مخالفتی از سوی اولین کلیسای روم و ایلتریوس نتوانست او را متوقف کند.

همچون کسی که در حال غرق شدن است ایلتریوس به هر شاخه‌ای می‌چسبید تا خودش را نجات دهد اما بسیاری از روحانی‌ترین اعضای او، او را ترک کردند و به ترتولیان پیوستند. خدا ایلتریوس و اولین کلیسای روم را ترک کرده بود. او شمعدانهایش را از میان آنها برگرفته بود و آنها را در جنبش جدید مونتانیزم قرار داد.

۲۰۷ میلادی:

جماعتی مونتانیزم که توسط خدا تأیید شده بود در روم آغاز شد. ایلتریوس تمامی تلاشش را کرد تا مانع پیشرفت آن گردد. ایلتریوس و پراکسیز در سال ۱۷۷ میلادی از امپراطور خواستند که شروع به دستگیری مونتانیزم‌ها کند.*

* فرهنگ بریتانیا، چاپ نهم، چاپ ۱۸۸۸، جلد شانزدهم، بعد از سال ۱۷۷ میلادی تعقیب مسیحیان به دلایل نامشخص هم زمان در بسیاری از نقاط امپراطوری رخ داد.

ترتولیان مسؤولیت اسقفی کلیسای مونتانیسم در کارتاژ را پذیرفت.

۱۷۷ میلادی:

از آن زمان خدا تأییدش را از ایلتریوس برداشته بود. خدا به او این فرصت را داد که به طریق قدیم بازگردد اما او در دگمها و تشریفات کلیسایش کاملاً گیر افتاده بود. پراکسیز و ایلتریوس به سوی محاکم دنیایی (امپراطور) دویدند تا او را علیه جماعت‌های انجیلی همچون مونتانوس برای محاکمه برانگیزند. در این زمان بود که پراکسیز فیلسوف و فلسفه‌اش کلیسای ایلتریوس را بسیار فرا گرفت.

فیلسوفان پاتریپاسیان (Patripassian) ایلتریوس را این گونه آرام کردند که مطمئن باشد که اگر او می‌خواهد که کلیسایش اولین و بهترین کلیسای روم باشد باید فیلسوفانشان را به عنوان معلم معرفی کند، او نیز همین کار را کرد.

کلیسا به چه مرحله‌ای رسید! به خاطر پراکسیز اولین کلیسای روم وجد و شادی مونتانیسم را به تمسخر گرفت. اما آنها نمی‌دانستند که بسیاری از رسولان حتی پطرس هنگامی که از آن اتاق بالاخانه بیرون آمدند همچون "مستان" بودند. همه دشمنان مونتانیسم چه اولین کلیسای روم یا دانشمندان مصری به قصد خرابکاری علیه این جنبش دست به نوشتن زدند. آنان سخن گفتن به زبانها را تقبیح کردند.

اعمال ۸: ۱۸ - در روز پنطیکاست مردم عامی اصلاً چیزی از کار خدا سر در نمی‌آوردند، پراکسیز هم به همین شکل بود. آنها می‌گفتند که این مسیحیان به زبان شیرین سخن می‌گویند. اما مخالفان عمدتاً از طبقاتی همچون شمعون جادوگر بودند. او فکر می‌

کرد که عمل کسانی که پطرس بر آنان دست گذاشته در واقع یک از هنرهای شیطانی جادوگری آن زمان است. مونتانیسم همین طور تا قرن ششم میلادی ادامه یافت.

دایره‌المعارف چمبرز، جلد پنجم، صفحه ۴۳۰. "مونتانوس به تداوم پدیده‌های ماوراءالطبیعی در کلیسا ایمان داشت، عنصر معجزه‌وار به خصوص وجد در نبوت از بین رفت. برعکس نیاز به آن هر چه بیشتر و بیشتر می‌شد. او فقط کسانی را مسیحیان راستین یا کامل می‌دانست که از نور درونی نبوت روح‌القدس برخوردار بودند - آنان کلیسای حقیقی محسوب می‌شدند. و به جای اسقف‌های ظاهراً تقدیس شده، آنانی که بیشتر به آنها عطا گشته به عنوان جانشینان حقیقی رسولان محسوب می‌شوند. رساله‌ای که ترتولیان بعد از مونتانیست شدن نوشت - دربارهٔ مرحلهٔ بعدی آن بیشترین اطلاعات را در اختیار قرار می‌دهد.

همهٔ گزارش‌های مربوط به مونتانیسم بایست با بیشترین احتیاط مورد استفاده قرار گیرد چون حتی نویسندگان سنتی اولیه نیز اغلب دارای تصوّرات نادرست و افترا بوده‌اند."

دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ نهم، چاپ ۱۸۸۸، جلد شانزدهم، صفحه ۷۷۵، "پریسکا و ماکسیمیل (Prisca, Maximilla) همچون مونتانوس در حالت شوریدگی دستورات روح را که از طریق آنان سخن می‌گفت بیان می‌کردند." این نبوت بود - و ما معتقدیم که (همچون فینی) آنها کلمات صداهایی را بیان می‌کردند که نمی‌فهمیدند. این زبانها ناشناخته بود.

در پایان قرن سوم صدها کلیسای مونتانیستی در امتداد مسیرهایی که مونتانوس سالها قبل طی کرده بود وجود داشت. بعدها این جنبش پنطیکاستی در سایر جنبشهای انجیلی مانند نواتیان، نستوریان و دوناتیست‌ها جذب شد.

بخش بیست و چهارم:

اوريجن:

۱۸۵ - ۲۵۴ میلادی:

اوريجن (Origen) * اهل اسکندريه بود. پدر او در همان زمان آغاز کلیسا شهید شد. همچنین او در صور تحت فرمانروایی امپراتور دسیوس (Decius) (دقیانوس) برای مسیح یک شهید محسوب می شد (۲۵۴ میلادی).

کلیسای اسکندريه به عنوان مرجع برای رویکردهای اعضای کلیسا در نظر گرفته می شد چون اوريجن معلّم آن جا بود. اسقف دیمتریوس اسکندريه او را به بسیاری از کلیساها فرستاد تا نظم و انضباط و قوانینی را که رسولانی همچون پطرس و پولس و باقی آنها بنا کرده اند، تعلیم دهد. در آن زمان تنها قوانینی که در تمامی کلیساهای یونان رعایت می شد کتاب مقدّس بود.

۱ * یوسیپیوس در کتاب تاریخ کلیسا از اوريجن نوشته که پدر او مردی ادیب و پیوسته در حال بیان از ایمان مسیحی خود بوده ولی زمانی که اوريجن نوجوان بود به دستور سپتیمیوس سورس باید تمامی شهروندان رومی که ایمانشان را در ملاءعام اعلان می کردند می کشتند. پدر اوريجن (لئونیدز) نیز دستگیر و کشته شد. یوسیپیوس می نویسد که اوريجن نوجوان می خواسته خودش را به دولتمردان به عنوان مسیحی معرفی کند و کشته شود اما مادرش لباسهای او را پنهان کرد و او در خانه ماند. بعد از شروع مدرسه دینی او با خواندن متی ۱۹ : ۱۲ که عیسی گفت "و خصی هایی می باشند که به جهت ملکوت خدا خود را خصی نموده اند، آن که توانایی قبول دارد بپذیرد" او نیز خودش را از مردانگی انداخت تا بدون مانع به عنوان معلّمی محترم برای مردان و زنان جوان باقی بماند. البته این قضیه در هیچ کدام از نوشته هایی که از خود اوريجن مانده اذعان نشده است. در دوران جفای دسیوس (دقیانوس) امپراتور روم او را به خاطر خودداری از قربانی دادن برای بت های روم به زندان انداخت و او وحشیانه مورد شکنجه قرار گرفت تا ایمانش

را انکار کند. اما او وفادار ماند و آزاد شد اما بعد از مدتی به دلیل شدت و عمق آن جراحات جسمانی درگذشت. - مترجم]

۲۱۱ میلادی:

کلیسای اسکندریه درباره لغزش اولین کلیسای روم شنیده بود و از این جهت دیمتریوس (Demetrius)، اوريجن را فرستاد تا تلاش کند که این کلیسا را به اساس کتاب مقدسی برای اداره هیکل آن برگرداند. این در سال ۲۱۱ میلادی بود و درست بعد از آن ترتولیان روم را به مقصد کارتاژ ترک کرد.

رفتن اوريجن به روم امر نیکویی بود چون او طریقی را که زفرینوس (Zephyrinus) با آن کلیسایش را اداره می کرد را دید. همچنین او کالیستوس شماس (Callistus) را ملاقات کرد که بعداً مبدل به یک اسقف گشت.

هنگامی که اوريجن به روم رسید جماعت‌های مختلف کلیسایی را ملاقات کرد. او دید که زفرینوس رشوه می گیرد که در واقع یک نوع سیستم اخاذی بود. زنانی که برای اعتراف گناهانشان به نزد او می آمدند با این واقعیت رو به رو می شدند که در واقع رازداری در کار نیست بلکه اسقف از آن به عنوان چماق بالای سرشان استفاده کند و در ازای حق السکوت رازشان را پنهان نگه دارد.

در بازدید اوريجن از روم نقطه روشنی وجود داشت. در آن زمان بود که او با هیپولیتوس آشنا شد. هنگامی که هیپولیتوس موعظه می کرد او داخل کلیسای پورتوئنسیس (Portuensis) روم شد و دید که جماعت کلیسا به شایستگی که مسیح آنها را فرا خوانده و اعتراف کرده اند، حرکت می کنند. هیپولیتوس داشت از "قدوسیّت خداوند" سخن می گفت. در همان زمان زفرینوس و کالیستوس داشتند تشریفات خود ساخته شان را در کلیسایی شروع می کردند که مدعی آن بود که تنها کلیسایی است که بر تمامی جهان سروری دارد.

اوريجن از بابت هيپوليتوس دلشاد شد. آنان اوقات شيريني را در همراهي با يك ديگر داشتند. قلب اوريجن هنگامي كه موعظه هيپوليتوس را شنيد از چشمه هاي آب زنده داشت مي جوشيد. اين همان زمان تازه شدن از خداوند بود.

هزار سال و يا قدری بیشتر در نوشته های کتب هيپوليتوس از طومارهای کوه آتوس (Athos) يونان در آن زمان درباره زفرينوس چنين آمده كه او اسقفی تنبل و رشوه خوار بوده است. اگر مردم به او پول كافي مي دادند او به آنها بخشش از گناه عطا مي كرد.

هيپوليتوس نمي توانست زفرينوس اسقف را تحمل كند چون او نسبت به اداره كليسای اول روم بي توجه بود.

نوشته های هيپوليتوس امروزه به عنوان مدرکی دال بر روحانيت او به ما رسیده است. ما هيچ نوشته ای از زفرينوس يا كاليستوس نداريم اما نوشته های اوريجن، هيپوليتوس، ترتوليان، كلمنت اسکندريه به عنوان مدرکی دال بر نگرش روحانی آنان در ارتباط با خدا بود.*

* دایره المعارف بریتانیا، چاپ ۱۹۱۱، صفحه ۴۹۰.

* نيقیه و پدران بعد از نيقیه. در اين زمان كليساهای بسياری با جمعيت دو يا چند ميليونی در روم بودند و اين واقعاً طنز به نظر مي رسد كه فقط يك گروه از اين كليساها به اين اندازه چشمگير رشد كند آن چنان كه امروز داريم اين را در كليسای كاتوليك رومی و به اصطلاح كليسای رسولان مي بينيم.

اوريجن تصميم گرفت كه تمامی اطلاعاتش درباره اولين كليسای روم را برای كاتبان بفرستد تا بتوان آن را به ديگر كليساهای راستين مسيحي يونان كه با هم ارتباط مكاتباتی داشتند، منتقل كنند. اما هنگامي كه ديمتريوس اين اطلاعات را خواند اوريجن را به بازگشت فرا خواند چون هم برای جان اوريجن نگران بود هم در مورد مشكلات

کلیسای اخائیة شنیده بود. بنابراین اوریجن به آن جا فرستاده شد تا ببیند که می‌تواند این مسیحیان را دوباره به هم نزدیک کند.

در کتاب بونسن (Bunsen) نوشته شده که اختلافات کلیسا در این دوره در شوراها حل نمی‌شد بلکه با روح محبت و فروتنی و کلمات مسیح حل و فصل می‌شد. چنین چیزی در روم ناممکن بود چون کلیسای زفرینوس کلام را بر نمی‌داشت بلکه عقاید خودشان را داشتند که رسم پدران اولیّه آنها همچون آنیستس و ویکتور و باقی رهبران اولین کلیسای روم بود. (که همه آنها از سال ۵۴ میلادی گمراه شده بودند.)

هیچ کاری برای انجام دادن باقی نمانده بود جز این که آشکارا فساد کلیسای روم در رساله یا تاریخی که از طریق نوشته‌ها و گزارشات اوریجن که خود شاهد عینی آن بود، برملا گردد و به سایر کلیساهای انجیلی یونان فرستاده شود.

اوریجن می‌گوید "روم علاقه‌ای ندارد که کلام را در قلبش نگه دارد بنابراین خدا آنان را به آن چنان توهّمی دچار کرده که دروغ را باور می‌کنند." (رومیان ۱ : ۲۸، دوم تسالونیکیان ۲ : ۱۱). این توهّم همان فلسفه نوئی بود.

نسخه‌های یونانی اوریجن نه به روم بلکه به کلیساهای قسطنطنیّه، فلسطین، اودسا و هفت کلیسای آسیا فرستاده شد. هیچ کدام از کلیساهای آسیا ایده برتر بودن یا جانشینی رسولان را نداشت زیرا می‌دانستند که چنین ادّعایی غیر کتاب مقدّسی است.

تاریخی که اوریجن از زفرینوس و کالیستوس شماس نوشت (کالیستوس در این زمان سرشّماس بود.) زمانی بود که زفرینوس دیگر پیر و علیل شده بود و کالیستوس تقریباً تمامی مسؤولیّتهای مربوط به کلیسا را گرفت. او در اداره جماعت بسیار باهوش بود. زفرینوس تقریباً تمامی قدرت را به کالیستوس سپرده بود در حالی که خودش با تنبلی می‌نشست و از تمجید مردم لذّت می‌برد. موردی که اوریجن برای کلیساها به جا گذاشت تاریخ شهدای اسقف‌های روم از سال ۴۱ میلادی بود. و نام پطرس در این لیست نبود.

همچنین اوريجن بسيارى چيزها از كتاب مقدس نوشت كه اعمال اين كليسا را رد مى كند. او درباره نادرستى ادعاهاى اسقف مبنى بر اين كه قادر است گناهان مردم را بيمارزد، نوشت. شرايط بسيار ناپاكي در كليسا ناشى از تعدد ازدواج به وجود آمده بود اما بزرگ ترين رساله اى كه او در همان زمان نوشت آموزه فوق العاده كتاب مقدسى او از قيام بود، به اين اميد كه آموزه نادرست آمرزيدن گناه اسقف زفزينوس را خنثى كند.

اوريجن كتاب مقدس را مى فهميد. او چنين نوشته كه هرگاه شخصى گناهكار به نزد انساني بيايد و به او مبلغى بپردازد تا گناهش را عفو كند اصلاً از خدا بخششى دريافت نكرده است. او از كتاب مقدس چنين نقل قول كرد كه زمانى فرا مى رسد كه همه از قبرهاى خود بيرون خواهند آمد و در قيامت در پيشگاه خدا خواهند ايستاد.* سپس اعمالى از زندگيشان كه هيچ كس جز خودشان از آن آگاهى ندارند در برابر خدا ظاهر خواهد گشت.

*يوحنا ۵ : ۲۸ - اوريجن چنين اذعان كرد چنان كه هيچ اسقفى قدرت بخشش گناه را ندارد، اگر خدا بايد مجوز چنين قدرتى را بدهد پس اسقف به تمامى عهدش به خدا در كاملّيت و درستى عمل نكرده است. عهد و پيمان با خدا به واسطه گناه شكسته شد و جاىگاه نيز سلب گرديد. "اى شما كه ظروف خداوند را بر مى داريد خويشتن را طاهر سازيد." (اشعيا ۵۲ : ۱۱).

عبرانيان ۲ : ۱ - اوريجن نوشته چنان چه شخصى فقط بخشش انسان را دريافت كند و بخشش حقيقى خدا را دريافت نكرده باشد نابخشوده خواهد مرد. او از كتاب مقدس نقل مى كند كه پطرس گفت، "هر يك از شما توبه كند." همچنين عيسى نيز هفت كليساى آسيا را نصيحت به توبه كرد.

در اندك زمانى چند ساله اوريجن در صور شهيد شد و مسيحىانى كه او را دوست داشتند بقايى جسدش را نزديك كليسايشان دفن كردند. همه يونانيان براى او سوگوارى كردند و مكتوبات او خيلى سريع ارزشمند گشت. آنها در كنار نسخه هاى رونويسى شده يونانى كتاب مقدس نگاه داشته مى شدند و در اولويت دوم بعد از كلام خدا بودند. اين

مکتوبات حاوی تاریخ اولین کلیسای روم از شروع آن تا سال ۲۱۱ میلادی است و چون آنها به زبان یونانی بودند و لاتینهای بعدی نمی‌توانستند آنها را بخوانند مدفون شدند. اما کلیساهای یونان تاریخ اوريجن از ابتدای کلیسای روم را داشتند.*

* اوريجن در سال ۲۱۱ میلادی از تأسیس کلیسای روم و اسامی اسقف‌های تا زمان خودش آگاهی داشت. تا آن موقع هفت نسل بوده و در آن زمان کوچک‌ترین فکری راجع به این که در این لیست پطرس سراسقف‌های روم باشد وجود نداشت. هیپولیتوس، ترتولیان، کلمنت و اوريجن همگی ادعای برتری روم از طریق پطرس را رد کردند.

با توسعه اولین کلیسای روم آنها بیشتر و بیشتر با این گمان درگیر شدند که آنان کلیسای برتر هستند و باقی کلیساهای باید آنان را به عنوان سر کلیساهای بشناسند و از دستوراتشان اطاعت کنند.

بعد از زمان دامسوس در سال ۳۸۴ میلادی یا حوالی ۳۹۰ بود که مردی به نام روفینوس که هم لاتین و هم یونانی می‌دانست وارد این کارزار شد که تاریخ اوريجن از اولین کلیسای روم که به زبان یونانی بود را ترجمه کند.

رونویس نسخه‌های رساله تاریخ اولین کلیسای روم توسط اوريجن با رساله بی نظیر او از توضیح حقیقت کتاب مقدس درباره قیام در زمان آخر همراه بود و برتری را که کلیسای روم از آن دم می‌زد را رد می‌کرد.*

* دایره‌المعارف بریتانیا، جلد نوزدهم، صفحه ۴۸۷، قلمرو پاپی، چاپ نهم، انتشارات Co. N.Y & Henry G.Allen, N.C

مشخص است این سؤال که آیا پطرس برای برتری بر سایر حواریون تعیین شده یا نه خود به یک نقد در عهد جدید مبدل می‌شود اما زمانی که اوريجن در اوایل قرن سوم از کلیسای روم دیدن کرد زمانی که این نظر برای اولین بار مطرح شد همیشه بخش خاصی از جامع کلیساهای بوده‌اند که به وضوح این فرض مثبت را رد می‌کردند. اوريجن می‌گوید، "زیرا اگر شما این فرض را داشته باشید که خدا تمام کلیسا را تنها بر شخص پطرس

بنا کرد آن وقت دربارهٔ یوحنا، پسران رعد و دیگر رسولان چه خواهید گفت." (Migne.Patrologia Graeca, XIII, 397)

نسخه‌های این ترجمه‌های لاتین اوریجن در ایتالیا تا شما ایسترا و در دالماسیا برای مردم لاتین زبان و در جزایر دریای اژه در غرب یونان پراکنده شد. درست در زمانی که کلیسای روم به سرعت در حال پیشرفت بود و به نظر می‌رسید که در حال پیش روی به سوی برتری جهانی است آنها بی‌پروایی حقیقت تاریخ کلیسای اوریجن بیدار شدند و رسالهٔ او نشان می‌داد که اولین کلیسای روم چه قدر از آموزه‌های رسولی فاصله دارد. چه قدر چرخیدن ترجمه‌های اوریجن در ایتالیا و به خصوص روم موجب آشفتگی و حیرت شد. این به مانند ترکیدن یک بمب بود.

آثار اوریجن محبوب‌ترین خواندنیهای آن زمان مسیحیان بود. کلیساهای کوچک اطراف روم از آنها استقبال کردند زیرا این کلیساهای توسط اسقف‌های اولین کلیسای روم اداره می‌شدند تا آن جایی که به سختی جرأت می‌کردند که نظر خود را در مورد معنی کتاب مقدس بیان کنند.

اعضای اولین کلیسای روم به نزد پاپ آمدند و به او رونوشتها را نشان دادند و گفتند "آیا نوشته‌های اوریجن درست است و من بخشیده نشده‌ام یا این که آنها حقیقت ندارند و شما قدرت بخشش گناه را دارید." (آمرزش گناه)

تاریخ اوریجن از کلیسای کالیستوس همچون یک شوک بود و باعث دریدن فخر و ادعای اولین کلیسای روم شد و آن را در عجز و شرایط پر مخاطره‌ای قرار داد. پاپ‌ها نمی‌دانستند که چه کنند آنها هیچ راه حل ممکن برای رد این اتهامات نداشتند. جز با کتاب مقدس. و آنها رونوشت کافی برای سرکوب جریانی که علیه آنها به وجود آمده بود نداشتند.

پاپ‌ها نزد امپراتور هونوریوس (Honorius) و آرکادیوس (Arcadius) رفتند و از آنها خواستند تا فرمانی صادر کنند مبنی بر این که هر کسی نوشته‌های اوریجن

را داشته باشد یا در حال خواندن آنها باشد به سوزاندن محکوم خواهد شد و دارایی‌اش مصادره خواهد گردید. حتی آگوستین هم این فرمان را تأیید کرد.*

*** دایره‌المعارف چمبرز، "آگوستین"، یا به بخش مربوط به آگوستین بروید.**

این جزر و مد با ظلم و خونریزی جریان گرفت و با تلاش فراوان تقریباً تمام آثار اوریجن سرکوب شد. اولین کلیسای روم دوباره نیرو گرفت و جلو رفت و تحت حمایت و تقدّس امپراتوران بت پرست دنیوی و تشریفات "پدر" کالیستوس و نوئتو "حواری" حرکت کرد.

سالها با سرکشیهای مقتدر خدا از روم سپری می‌شد. مردم شمال به رهبری آلاریک (Alaric) و بعداً توسط وندالز (Vandals) روم را غارت کردند. اما همچنان دگمهای غیر کتاب مقدّسی به عنوان سنّتهای حقیقی حاکم به اصطلاح اولین "کلیسای مسیحی در روم" گرامی داشته می‌شدند.

همان طور که اوریجن گفت در روز آخر در زمان قیام، همهٔ اعمالی که در هیکل صورت گرفته، شهادت خواهند داد. "آنانی که در نام عیسی توبه کنند بخشیده خواهند شد. چنان چه ایمان داشته باشند که بابت ارتکاب گناهانشان، خون مسیح برای کفّاره از مجازات ابدیشان ریخته شده، نجات خواهند یافت. اما آنانى که به بخشش انسان روی آورده‌اند تا به ابد از خدا جدا خواهند شد."

نظر اوریجن دربارهٔ شفا:

"در یعقوب ۵: ۱۴ چنین مقرر شده که اگر کسی بیمار است مشایخ کلیسا را فرا بخوانند و آنها برایش دعا کنند و در نام خداوند او را با روغن تدهین کنند و دعای به ایمان بیمار را شفا خواهد داد و خداوند او را خواهد برخیزانید. و اگر گناهی کرده باشد، بخشیده خواهد شد.

بر طبق دستورالعملی که در این زمینه کفایت می‌کند اوريجن طبابت را مردود شمرده است. شفا دهندگان مدرن و مردمان عجیب پیرو این گفته او شدند. کلیسای کاتولیک در اختیار کردنِ طبیبان خیلی عاقلانه‌تر عمل کرد و تدهین بیمار با روغن را تبدیل به آیینی کرد که تنها در موارد بیماریهای مهلک به کار گرفت و حتی بعد از آن نیز هنر شفا را مستثنی نکرد.*

* دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ ۱۹۱۱، جلد دهم، صفحه ۸۹ اوريجن، شفا، اثر فردریک کورنوالیس (Frederic Cornwallis) Conybeare MA D Th. (Gressen)

فرهنگ بریتانیا، صفحه ۷۰۰، چاپ ۱۹۱۱ - در سال ۴۰۱ میلادی شورای فراخواندهٔ تئوفیلوس (Theophilus) اسکندریه خواندن آثار اوريجن را ممنوع کرد؛ صفحه ۵ - نقل قول از روفینوس و جروم.

کلیسای قبرس، صفحه ۷۰۱: در سال ۱۸۲۱ برای سرد کردن همدردی با یونانیان، تمامی اسقف‌های یونانی و بسیاری از گله در قبرس قتل عام شدند.*

[* اشاره به جنگ عظیم یونان و نیروی عثمانی به دنبال استقلال یونان در سال ۱۸۲۱ است که بارزترین رویداد تلخ این واقعه کشتن و شکنجه مردم غیر نظامی و زنان و نوزادان و سوزاندن شهرهای یونان توسط ترک‌های عثمانی و با کمک مصر بود. در سراسر مقدونیه، تسالونیک، مردم یونان و روحانیون را سر بریدند و سوزاندند. یوسف بی پاشای ترک به افراد خود دستور داد هر یونانی را در تسالونیک بکشند. روزها و شبها همه جا پر از ناله و ضجه بود. اسقف و باقی روحانیون را به زنجیر بستند و در میدان شهر شکنجه دادند و کشتند. و مردمی را که به کلیسای جامع پناه برده بودند کشتند و سرها را به عنوان هدیه قطع کرده و برای یوسف پاشا بردند. آنان همچنین به نائوسا رسیدند و شهر را فتح کردند و زنان برای فرار از بد نامی خودشان را از صخره‌ها به پایین رودخانه آراپیتسا انداختند و خودکشی کردند. مردم کلان شهر کِرت و همچنین ده‌ها هزار یونانی

جزیره خیوس قتل عام شدند. و تا سپتامبر ۱۸۲۲ شصت و دو روستا و دهکده یونانی در قبرس با جمعیتش نابود شد. - مترجم]

بخش بیست و پنجم:

هم اکنون موجود نمی باشد:

ما این سه کلمه را در لیست جستجوی زندگی نامه افرادی همچون اوریجن، ترتولیان، سابلیوس (Sabellius)، دیو کاسیوس (Dio Cassius) و نویسندگان مشهور بعدی می خوانیم، "هم اکنون موجود نمی باشد." معنی این عبارت ساده این است که همچون "سه فصل" یا "شش سال پنهان تاریخ کلیسا یعنی ۲۰۲ تا ۲۰۸ میلادی اینها توسط پاپها و امپراتوران دست نشانده حذف شده اند و تنها نیمی از حقایق تاریخ کلیسا به ما رسیده است. یک نویسنده گفته "نیمی از حقیقت سیاه ترین دروغ است. همچون شهادت جنایتکاری که گفت "او در گودال نهر افتاد و غرق شد" اما نیمی دیگر حقیقت را برملا نمی کند که "من او را هل دادم."

بخش بیست و ششم:

ترتولیان:

۲۰۷ کارتاژ ۱۵۵ - ۲۳۰ میلادی:

همان زمان که پولیکارپ (Polycarp) اسقف اسمیرنا بود مونتانوس (Montanus) در فریجیه یک کودک بود. در همان زمانها نوزادی در کارتاژ به دنیا آمد که نامش ترتولیان بود. کتب مقدس به زبان یونانی در مجامع مسیحی که در کشورهای

آسیای صغیر و یونان پراکنده بودند منتشر می‌شد. یوحنا بیست و پنج سال بود که از دنیا رفته بود اما مدرسه کتابت یونانی او به رونویسی انجیل و رسولان ادامه داد.*

*** مکتوبات کتاب مقدس در مدرسه یوحنا "انجیل و رسولان" خوانده می‌شد.**

بسیاری از اسقف‌های یونان کلیساهای کوچکی را در سراسر ایتالیا تأسیس کرده بودند و با وجود مخالفت‌های شیطانی، مسیحیت انجیلی حفظ شده بود. هنگامی که ترتولیان به اندازه کافی بزرگ شد پدرش که در کارتاژ در منصب دولتی بود او را به روم فرستاد تا به عنوان وکیل تحصیل کند. این پسر حافظه فوق‌العاده‌ای داشت که مزیتی بزرگ محسوب می‌شد چون مجبور بود قوانینی را به یاد بیاورد که موکلش را آزاد می‌کرد.

او استاد قانون هادریان شد و در دربار موفق بود. این امر او را بسیار محبوب کرد و به ویژه در میان مسیحیان که از مسائل‌شان حمایت می‌کرد.*

**** دایره‌المعارف بریتانیا، جلد بیست و سوم، صفحه ۱۹۶، چاپ ۱۸۸۸.**

کار ترتولیان او را در ارتباط نزدیک با مسیحیانی قرار داد که همیشه هوشیار بودند تا موجب ایمان آوردن یک شخص دیگر شوند و به ویژه می‌خواستند بر این مرد جوان تأثیر بگذارند. زندگی پاک و اعمال شریف آنها همین طور که جفا می‌دیدند موجب برانگیختن تحسین ترتولیان شد. این دسته از مسیحیان راستین دومین کلیسای روم، ترتولیان را ترغیب کردند که کتاب مقدس را بخواند. طولی نکشید که او در آن کلیسا تعمید گرفت. او قهرمان جوانانی شد که به آن کلیسا می‌پیوستند و تأثیر او در زندگی آنان موجب شد که بسیاری از آنان مسیحیانی برجسته گردند. یکی از اینها "نواتیانوس" (Novatianus) بود. این دو اغلب با هم بودند.

هنگامی که ترتولیان کشیش دومین کلیسای روم بود، موتنانوس به آن کلیسا آمد و از کتاب مقدس موعظه کرد. قلب ترتولیان برای گرفتن پیغام باز بود چون از همان کتاب مقدس که او خوانده بود، داشت موعظه می‌شد. یک دفعه او متوجه شد که خودش را کاملاً به حقیقت موعظه در این احیای روح‌القدس سپرده است. تازه در این زمان بود که این

حقوقدان از مسیحیت ناآگاهانه به مسیحیت قاطعانه پای گذاشت. تجربه عمیق تر او با خدا او را نماینده عمل به کلام کرد. جاری شدن این آب حیات دهنده او را کاملاً دگرگون کرد و اکنون او شاگردِ راستین بودن را می فهمید.

او می دانست که عطایای روح القدس بعد از رسولان به پایان نرسیده است چون او می دید که پیروان مونتائوس همان معجزات و شفاه را به عمل می آورند.

ترتولیان در اوایل قرن سوم تأیید کرد که عطیۀ زبانها* همچنان در کلیسای مونتانیستی که او به آن پیوسته بود ادامه داشت. ترتولیان در De Anima فصل نهم چنین نوشته: "در میان ما در حال حاضر خواهی است که دارای مکاشفات و وجد روحی است که در طول خدمت دچار این وجد خلسه روحی در کلیسا می گردد. او گاهی با فرشتگان گاهی اوقات با خداوند صحبت می کند و در هر دو صورت اسرار را می شنود و می بیند."

*عطای زبانها یعنی صحبت کردن به زبانهای عجیب بدون این که قبلاً شخص آن را یاد گرفته باشد.

کانبری* چنین می گوید: همان - خلسه های روحانی - در جنبشهای مسیحی هر عصری تکرار می شود، در میان راهبان قرن سیزدهم، در میان ژانسنیست ها (Jansenists)، در میان کواکرها (Quakers)، و نوکیشان و سلی (Wesley) و ویتفیلد (Whitfield)، در میان پروستان های آزار دیده سِونز (Cevennes)، و ابروینگیت ها (Irvingites). او می دانست همان طور که پطرس گفته "این همان است."

* دایره المعارف بریتانیا، چاپ ۱۹۱۱، جلد هفدهم، صفحه ۱۰ زبانها. اف. سی.

کانبری F. C. Conybeare MA D.Th.

تأثیر معنوی این ریزش نوی روح القدس برای مسیحیان صرفاً اسمی داخل کلیسا، دیوانگی به نظر می رسید. آنها به یک جور اشکال و تشریفات مبدل شده بودند. آنها فقط شیفته ظاهر و تشریفات بودند. و موضوع فقط همین نبود، فیلسوفی مرتد به نام پراکسیز

با فلسفه پاتریپاسی و حاکمیت مُدالیستی (Modalistic) به کلیسای ایلتریوس (اولین کلیسای روم) راه یافته بود و هنگامی که این فیلسوف مرتد بر ایلتریوس تأثیر گذاشت تا مونتانیسم را تقبیح و محکوم کند، قلب ترتولیان شکست. ترتولیان از ایلتریوس خواهش کرد که در این باره تجدید نظر کند. اما همین امر این اسقف مرده در روح را دیوانه کرد و باعث نزاع شد.***

*** مکتوبات ترتولیان که اعمال ایلتریوس را تقبیح کرده امروزه در دسترس ما است. صفحه ۴۳۰. دایره المعارف چمبرز، جلد پنجم.

در آن زمان یک کلیسا در حومه‌های شهر بود که اسقفی یونانی شبانش بود. نام او هیپولیتوس بود و او واقعاً برای ترتولیان یک پدر شد چون او نیز همان خط کتاب مقدس را ادامه داده بود. کلیسای او تشکلی بنیادی از روحانی‌ترین مردم روم بود. ترتولیان مشکلاتش را به نزد همین مرد خدا برد. او به هیپولیتوس گفت که از او خواسته شده اسقف یکی از کلیساهای تازه پای گرفته مونتانیستی در کارتاژ گردد و این اسقف یونانی شهر روم به او نصیحت کرد که آن را بپذیرد.

۲۰۷ میلادی:

بنابراین ترتولیان روم و جنگهای کلیسا را پشت سر گذاشت و رفت. او در آن زمان میان سال بود و هرگز ازدواج نکرده بود بنابراین خدا به او همسری مسیحی و دوست داشتنی پاداش داد. در همین میان نواتیانوس ترتولیان را ملاقات کرد که این چنین او را نصیحت کرد "هر زمان که می‌خواهی تصمیمی مهم بگیری از خودت بپرس آیا اگر مسیح بود او هم همین انتخاب را می‌کرد؟"

البته نیازی به گفتن نیست که نواتیانوس نیز مسیحی رسولی شد چون او نیز در یکی از جلسات دعای ترتولیان عطای پنتیکاستی روح القدس را دریافت کرد. این امر کل زندگی او را تغییر داد.

۲۱۱ میلادی:

در سال ۲۱۱ میلادی نویسنده فوق‌العاده یعنی اوریجن اهل اسکندریه او را ملاقات کرد. او گفت که سراسقف اسکندریه، دیمیتریوس او را فرستاده تا دربارهٔ وضعیت اولین کلیسای روم بداند. او گفت که قصد داشته به آن جا برود تا ببیند که با اشاره به الگوی کتاب مقدسی آیا امیدی به بازگرداندن آنها به مسیحیت رسولان وجود دارد یا نه. **

** به خاطر دانش گستردهٔ اوریجن از کلام، سراسقف اسکندریه، دیمیتریوس او را به کلیساهایی که دچار شقاق شده بودند فرستاده بود. این الهیدان خداشناس بسیاری را به همان طریق قدیم بازگرداند و شقاق از بین رفت.

ترتولیان گفت ایگناتیوس (Ignatius) محبوب ما مسیحیان را توصیه کرد که در پهنهٔ روم مطیع اسقف‌شان باشند. اما او به هیچ وجه به مسیحیان روم توصیه نخواهد کرد که از اسقف اولین کلیسای روم اطاعت کنند زیرا او از آموزهٔ رسولان کاملاً دور افتاده بود.

هنگامی که اوریجن در بازگشت از سفرش در کارتاژ توقف کرد وضعیتی بسیار اسفناک‌تر از آن چیزی که در یک کلیسای مسیحی بتوان تصور نمود، گزارش کرد. او گفت که اولین کلیسای روم آن چنان به رسومات بی‌ایمانان تغییر جهت داده که پطرس هرگز نمی‌توانسته صاحب چنین کلیسایی باشد. او گفت آنها سعی داشتند بگویند که پطرس به روم آمده و اولین کلیسا را راه‌اندازی کرده است.

زفرینوس گفت که پطرس سر رسولان بوده بنابراین اسقف‌هایشان که دنباله روی این توالی بودند تنها این حق را دارند که از طریق پطرس، جانشینان مسیح گردند.

"ما باز متوجه می‌شویم که ترتولیان در طول اقامتش در روم اطلاعات خاصی از شخصیت‌های مجریان آن کلیسا کسب کرده و به طور ضمنی در رسالهٔ خود DE PUDICITIA (بخش اول) از به کارگیری القابهایی همچون پاپ اعظم (Pontifex Maximus) و اسقف اسقف‌ها (Episcopus Episcoporum) اظهار نارضایتی

کرده؛ او در یکی دیگر از رساله‌های خود DE VIRGIN. VELAND; Migne, PATROL (صفحه ۷۶۷ - ۷۶۸)، به طور مشخص ادعای برتری خاص کلیسای روم توسط زفرینوس (در سال ۲۰۲ - ۲۱۸ میلادی) که موروث از عقیده پطرس* باشد را، به چالش می‌کشد.

* دایره‌المعارف بریتانیا. حکومت پاپ، صفحه ۴۸۹ D چاپ ۱۸۸۹، چاپ نهم.

هیچ امپراطوری جرأت نداشت که بر وکیل توانایی همچون ترتولیان دست دراز کند. او قدرت مجاب‌کنندگی بسیاری در درخواست نجات زندگی مسیحیانی که از او درخواست حمایت می‌کردند، داشت. ما می‌دانیم که هر کلیسایی در آن روزگار این حق را داشت قضاوت کند که آیا شخص مرتد است یا خیر. اما تنها یک کلیسا بود که حق قضاوت امور روحانی را نداشت و آن هم اولین کلیسای روم بود. آنها با جایگزین کردن دگمهای بی‌ایمانان به عوض کلام خالص خدای زنده، گوهر انجیل خالص مسیح را از دست دادند.

آنها این طور پیش رفتند که هر کسی را که موافق رسومات و دگمهای بشری آنها نبود کافر می‌خواندند. هنگامی که ترتولیان مونتانیست شد او نیز توسط اسقف‌ها و شبانان اولین کلیسای روم مرتد خوانده شد.

اولین کلیسای روم نزد امپراطورانی همچون کومودوس (Commodus)، سِپتیمیوس سِوروس (Septimius Severus) و دیگر مستبدان نظامی که آلتِ دستشان بودند، جایگاه خوبی داشت. محکومیته‌ها و اختناق‌هایی را که اسقف‌ها و شبانان اولین کلیسای روم باعث آن بودند و امپراطورها آن را به عمل می‌آوردند نه علیه اعضای لغزش خورده کلیسا روم بلکه علیه اسقف‌های آسیایی و معدود انجیلی‌هایی بود که جرأت پیدا کرده بودند که کلیساهای خود را در شهر روم بنا کنند. ویکتور اسقف بازگشت خود را به بت پرستی نشان داده بود و شاید بدترین مخالفان او در ردیف انجیلی‌هایی همچون ترتولیان و هیپولیتوس و ایرانوس بودند.

تاریخ می‌گوید که ایرانوس توسط سِپتیمیوس سوروس در سال ۲۰۲ میلادی به شهادت رسید. او همیشه در برابر ویکتور و اسقف‌های روم مانند زفرینوس که در منجلا

غوطه‌ور بودند مقاومت می‌کرد. (دوم پطرس ۲ : ۲۲)، «... سگ به قی خود رجوع کرده است و خنزیر شسته شده، به غلطیدن در گل.»

ترتولیان با دیگر اسقف‌های انجیلی معتقد بود که کلیسای مسیح باید هیכלی از قومی مقدس و غیور برای نیکویی کردن باشد. اما هنگامی که ترتولیان به فرانسه رفت تا برای جان ایرانوس درخواست نجات کند متوجه شد که خودش نیز ممکن است توسط امپراطوران بی‌ایمان که دستورات اولین کلیسای روم را انجام می‌دادند، برای مرگ مورد هدف قرار گیرد.

تفاوت بزرگی در رفتار با مرتد شدگان از نظر کلیسای روم با آنانی که به درستی توسط اسقف‌های انجیلی مرتد خوانده می‌شدند، وجود داشت. اولین کلیسای رومی خواستار سوزاندن کسانی که مرتد می‌خواندند، بودند در حالی که انجیلی‌ها فقط مرتدان را از جمع خود اخراج می‌کردند. اولین برخورد کلیسای رومی با بدعت‌گذاران در رساله‌ای از ترتولیان به نام "Praescriptione Haereticorum" آمده است.

این نسخه چیز وحشتناکی بود. قانون روم می‌گوید کسانی که مورد غضب قرار می‌گرفتند تحریم می‌شدند. هر کسی می‌توانست آنها را بکشد اموالشان نیز مصادره می‌گردید. اگر کسی در استدلال بی‌طرف باشد می‌داند که عیسی هرگز کسی را تحریم نمی‌کند. او می‌دانست که اگر آنها را رها کند با اعمال خودشان به جهنم می‌روند. او گفت "شما از پدرتان ابلیس هستید زیرا اعمال او را به جای می‌آورید او از ابتدا قاتل بود." امپراطورها قاتل بودند و اسقفان اولین کلیسای روم دوستدار این قاتلان بودند. عیسی گفت گناه کسانی که او را به پیلاتس تسلیم کردند از همه بدتر است حتی بدتر از خود پیلاتس" (یوحنا ۱۸ : ۱۵).

این الهیدان توانا همچنین علیه کالیستوس (سرشماس کلیسای روم) نوشت که امپراطور را وادار کرده تا هر کسی را که در برابر او و دستگاه پلیدش مقاومت می‌کند تحریم کند. ترتولیان به عنوان یک حقوقدان نفوذ زیادی بر قاضیان داشت به طوری که کمتر کسی جرأت می‌کرد که بر او دست دراز کند. اگر او مراقب نبود ممکن بود که

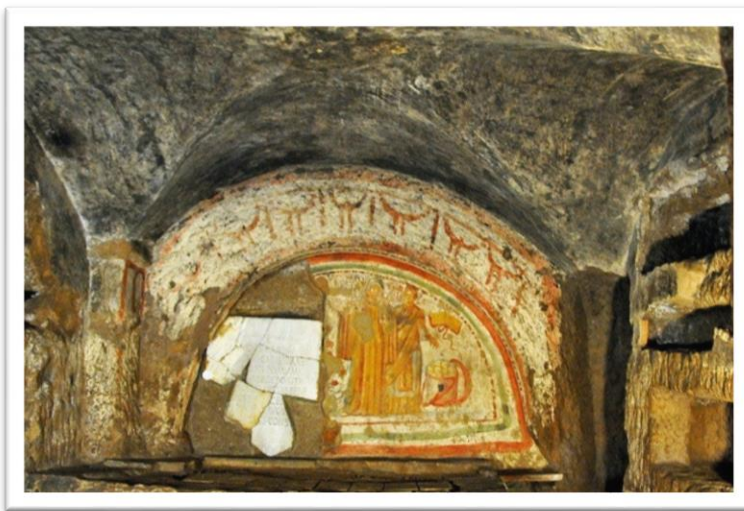
همچون ایرانوس او نیز در ۲۰۲ میلادی کشته شود. بسیاری از نوشته‌های او که اعمال غیر کتاب مقدّسی اسقف‌ها را افشا می‌کرد در سالهای بعد تحریم و سوزانده شد. زیرا اعمال غیر کتاب مقدّسی روم را آشکار می‌کرد.*

* احتمالاً نوشته‌های او مانند نوشته‌های اوریجن در صورتی که به یونانی بود باقی می‌ماند.

ترتولیانوس بر اسقف پاک نواتیانوس (Novatianus) تأثیر گذاشت و نواتیان بر دوناتیست‌ها در آفریقا تأثیر گذاشتند. خانهٔ ترتولیان زادگاه نواتیانسیم و دوناتیسم (Donatism) بود. در آن زمان این گروه‌ها بودند که طبق انجیل تبشیری خالص عمل می‌کردند اما کلیسای روم با کمک امپراطورها هم از نظر تعداد و هم قدرت سیاسی داشت رشد می‌کرد.

بخش بیست و هفتم:

اسکلت در پستوی پنهان روم:



از ترتولیان تا کالیستوس:

تا زمان کالیستوس برای اولین کلیسای روم این امر غیر ممکن به نظر می‌رسید که بخواهند از مسیحیت رسولان فاصله بگیرند. (اما با وجود کالیستوس این امر به وقوع پیوست.)

به عوض پرستش خدا در روح و راستی، اشکال بت پرستی به طور تقریباً کاملی اولین کلیسای روم را فرا گرفته بود. پرستش خدای خورشید جایگزین شام خداوند شده بود. تعظیم در برابر تمثالهای مقدسین و عیسی و مادرش جایگزین طلبیدن خدا در دعا و تضرع برای گناه شده بود.

به عوض شهادت خود روح در قلب یک انسان که خدا تمامی گناهانش را بخشیده، شنیدن بخشش از دهان یک اسقف بی‌خدا معتبر گشت. اعمال دست انسانی جایگزین ایمان به خدا گشت. هیچ ارتباط شخصی با خدا در کار نبود. این اسقف اولین کلیسای روم بود که جای خدا را گرفته بود.

دیباچه:

"اسکلت پنهان در پستوی روم" در ارتباط با هیپولیتوس و عصر او است و این مطالب از کتاب بارون بانسن، چاپ دوم، جلد یکم، صفحه ۳۹۵ گرفته شده است. من کتب تاریخی بسیاری را برداشتم اما هیچ مطلبی درباره کالیستوس که شانزدهمین پاپ روم محسوب می‌شد وجود نداشت. دانستن درباره او بسیار ضروری است چون او در همان زمان هیپولیتوس به روی کار آمد. کتابدار شهر سانتا کروز، خانوم جرالدين ورک (Geraldine Work) این کتب بانسن با عنوان "هیپولیتوس و عصر او" را داشت و یک ماه صرف خواندن و یادداشت برداری از این کتب شد.

آن چه من برای شما عرضه می‌کنم "هسته" حقیقت دربارهٔ هیپولیتوس و عصر او است. این اطلاعات از یک رسالهٔ حقیقی از اسقف هیپولیتوس روم در سال ۲۳۰ میلادی است.

حتّی خود بانسن می‌خواست بداند که چه به سر هیپولیتوس آمده است. در کتب تاریخی (تاریخ روم) او سه مرد را بر مبنای شخص هیپولیتوس یافت امّا تنها مرد عادل حقیقی هیپولیتوس شهید بود. او با اسقف دیگر، پونتیان (Pontian) روم، به خاطر مسیحیت به جزیرهٔ ساردینا تبعید شد و حدود سال ۲۳۵ میلادی در آن جا درگذشت. نام او در اولین تاریخچهٔ شهدای کلیسای روم ظاهر گشته امّا نامی از پطرس و پولس در آنها نیامده است.

در حالی که هیپولیتوس در کلیسایش مشغول به خدمت بود کالیستوس نیز در اولین کلیسای روم مشغول شده بود. هر دوی آنها اسقف‌های کلیسای روم محسوب می شدند. هیپولیتوس اسقف کلیسای خودش بود و کالیستوس اسقف اولین کلیسای روم.

من دربارهٔ کالیستوس، هیپولیتوس و عصر او از کتاب بانسن چاپ دوم، سال ۱۸۵۰، جلد یکم، صفحهٔ ۳۹۱ نقل قول می‌کنم: بانسن چنین می‌گوید: "داستان متعلّق به عصر تعصّب و زوال همگانی است که به تازگی از روی تصادف فاش شده است. او به نوشته هایی اشاره می‌کند که متعلّق به هیپولیتوس است و توسط یک مأمور دولت به نام ام. مینز (M. Menas)، در سال ۱۸۴۲، در صومعه‌ای بر کوه آتوس یونان کشف شده است.* این نوشته در سال ۱۸۵۱ با هزینهٔ دانشگاه آکسفورد انگلستان منتشر شد.**

* صومعه‌های کوه آتوس قرن‌ها است که در آن جا هستند. هیچ زنی حق وارد شدن به این صومعه‌ها را ندارد؛ همین طور حیوانات یا آدم‌ها.

** دایره‌المعارف چمبرز، جلد چهارم، صفحهٔ ۴۵۹ - هیپولیتوس.

نوشته هیپولیتوس:

این مطالب توسط هیپولیتوس نوشته شده است

از ۱۸۰ تا ۱۹۲ میلادی:

"در زمان امپراطوری کومودوس، ویکتور اسقف روم بود. در این زمان یک مسیحی درست به نام کارپورفوروس (Carporphorus) برده‌ای مسیحی داشت که نامش کالیستوس بود. کارپورفوروس برای مساعدت، مسؤولیت مالی خود در پسینوس پابلیکا Piscinus Publica را به این برده واگذار کرد.

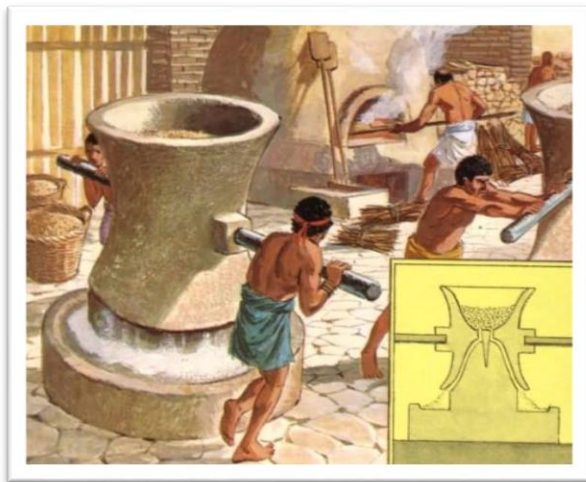
بسیاری از برادران مسیحی و بیوه‌ها با ایمانی که به شخصیت مسیحی کارپورفورس داشتند پول خود را به امانت در نزد او می‌گذاشتند. اما کالیستوس پست و دغلباز بود. او از پولهای امانتی بهره دیگری بُرد و هنگامی که سپرده گذاران پولشان را خواستند دیگر تمام آن از دست رفته بود. هنگامی که آنها به کارپورفورس شکایت کردند او از کالیستوس حساب خواست و در این حین که کلاهبرداری نمی‌توانست بیش از این در پشت پرده بماند، کالیستوس فرار کرد.

او به سمت بندر پورتوس (Portus)* در بیست مایلی روم فرار کرد، جایی که یک کشتی آماده حرکت پیدا کرد و سوار شد. کارپورفورس در تعقیب او معطل نکرد و کشتی را که در وسط بندر لنگر انداخته بود یافت. او سوار قایق شد تا این گناهکار را بگیرد. کالیستوس فهمید که دیگر راه فراری ندارد پس خود را به دریا انداخت اما به سختی نجات داده شد و به اربابش بازگردانده شد.

* که هم اکنون به آن بندر اوستیا (Ostia) می‌گویند.



پس او را به چرخ اعصاری برده‌داران رومی بستند. مدّتی گذشت و همین طور که معمولاً اتفاق می‌افتد (هیپولیتوس این طور می‌گوید) برخی برادران نزد کارپورفورس آمدند و گفتند که باید به کالیستوس بی‌چاره فرصت مناسبی داد تا شخصیتش را از نو بسازد یا حداقل پولش را مهیا کند. او وانمود می‌کرد که پول قابل توجه‌ای دارد و اگر قادر به رفتن بود می‌توانست آن را باز پس گیرد. کارپورفورس که انسان خوبی بود گفت: "خوب بگذار او برود و امتحان کند که می‌تواند پول را مهیا کند. من به پول خودم اهمیت نمی‌دهم اما پول بیوه زنان بی‌چاره مهم است."



بنابراین کالیستوس در روز شنبه (شَبَّات) بیرون رفت و وانمود کرد که باید مقداری پول از یهودیان پس بگیرد اما در واقع تصمیم داشت در ناامیدی کاری انجام دهد که یا به زندگی‌اش پایان دهد یا پرونده‌اش را عوض کند. او به یک کنیسه رفت و آشوب بزرگی به راه انداخت و اعلان کرد که مسیحی است و مراسم را قطع کرد. یهودیان خشمگین از توهین او، کتکش زدند و او را نزد فوسیانونس بخشدار روم بردند. وقتی این قاضی که مردی سختگیر بود داشت به علت این کار گوش می‌داد کسی که کالیستوس را شناخت دوید و رفت تا به کارپوفورس خبر دهد که چه اتفاقی افتاده است.

کارپوفورس فوراً به دادگاه آمد و گفت: "این شخص مسیحی نیست اما می‌خواهد از زندگی خود خلاص شود. همین طور من می‌توانم ثابت کنم که او پول زیادی از من ربوده است." یهودیان فکر کردند که این یک حیلۀ مسیحی است تا کالیستوس را نجات دهند. آنها اصرار داشتند که کالیستوس را از بابت مزاحمت در اجرای مجاز مراسمشان تنبیه کنند بنابراین فوسیانونس او را محکوم به شلاق کرد و سپس او را به بخشهای وحشتناک ساردینیا که در تابستان کشنده بود، منتقل کرد.

در آن زمانها در روم زنی به نام مارسیا (Marcia) بود که با فرمانده نگهبانان** ازدواج کرده بود و این باور وجود داشته که او بر روی امپراطور نفوذ زیادی داشته است.

** سپتیموس سورس.

او می‌دانست کسانی که به جزیره ساردینا تبعید می‌شوند از مسیحیان هستند. (از کتاب هیپولیتوس و عصر او صفحه ۳۹۱). هیپولیتوس چنین می‌گوید که چند وقت بعد مارسیا که قصد انجام کاری نیکو داشت از اسقف ویکتور می‌پرسد که چه کسانی از بین مسیحیان به ساردینا فرستاده شده‌اند و در عین حال از امپراطور خواهش می‌کند که مسیحیان را آزاد کند.

اسقف لیستی از مسیحیان تعیین می‌کند اما از آن جایی که مردی دارای قضاوت سلیم و عادل بود نام کالیستوس را حذف کرد چون از جرمی که او کرده بود خوب اطلاع داشت. مارسیا نامه‌ای به دست آورد و هیاسانتوس (Hyacinthus) (که خواجه سرای

کاخ و بی‌شک خادم کلیسا نیز بود (روانه شد تا نزد فرماندار جزیره برود و درخواست را ارائه دهد و زندانیان را مطالبه کند.

او لیست خود را تحویل داد و کالیستوس پی برد که نامش در آن لیست نیست و شروع به زاری و التماس کرد تا این که هیاسانتوس را وا داشت تا با استفاده از نام مارسیا آزادی او را بطلبد. هنگامی که کالیستوس آزاد شد ویکتور بسیار عصبانی شد و او را به آنتیوم* فرستاد و ماهانه مبلغی برایش تعیین کرد.

* جنوب روم در ساحل غربی ایتالیا.

هیپولیتوس تصوّر می‌کند احتمالاً از همین جا بوده که کالیستوس با زفرینیوس وارد رابطه شده است. کارپورفورس درگذشت و اندکی بعد زفرینیوس اسقف روم شد. هیپولیتوس می‌گوید که زفرینیوس بسیار احمق و نادان بوده و رشوه می‌گرفته. او کالیستوس را به عنوان دستیار خود انتخاب کرد و به او اجازه داد تا امور روحانی را به دست بگیرد. در واقع کالیستوس حکومت امور را در دست داشت به طوری که وقتی زفرینیوس درگذشت کالیستوس به اسقف اعظم روم مبدّل شد.**

** دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ ۱۸۸۸، جلد نوزدهم، صفحه ۴۸۹، col.2b.

هیپولیتوس می‌گوید این همان چیزی بود که کالیستوس در آرزویش بود. به زودی بحثهای آموزه‌ها شروع شد و از آن جایی که فرقه‌های زیادی در روم وجود داشت کالیستوس با فرقه نوئتوس (Noetus) در آمد و سابلوس را به عنوان پیرو آیین غلط بیرون انداخت. او مدرسه‌ای را تأسیس کرد که در آن آموزه نوئتوس یا کلثومنس (Cleomenes) که هیپولیتوس آن را بر خلاف کلیسا می‌دانست، تدریس می‌شد.

او از این هم بدتر عمل کرد؛ با جلب رضایت بسیاری از کسانی که به دلیل رفتار نادرست از اجتماع کلیسا حذف شده بودند کلیسای کالیستوس مملو از این افراد شد که با خدا و کلیسا اصلاً اشتراکی نداشتند.

آموزه کالیستوس:

در همین زمانها بود که کالیستوس در عمل آموزه بخشش گناهان مردم، توسط اسقف را بنا کرد. او همه گناهان را می بخشید و موضوع فقط همین نبود همچنین او این اصل را گذاشت که اگر اسقفی مرتکب گناه شود حتی اگر آن گناه منجر به مرگ گردد او نبایست بابت آن اصلاً معزول گردد یا مجبور به تفویض گردد.

عبرانیان ۷: ۱۷ - فیلسوفان این توالی منطقی را از آیه نیمه تمام «تو تا به ابد کاهن هستی» گرفتند که حسب آن اسقف نمی تواند از خدمتش کنار برود. آنها از این آیه قیاس صوری ساختند.

کالیستوس این عبارت را از آن زمان بنا کرد که "او در خدمت است. این حرف یعنی سلاحی مرگبار در دست روحانیون. روزی در صحبت با یک یسوعی کاتولیک رومی پرسیدم: "چگونه می توانی ادعا کنی که برای جانشینی پاپها از خدا تأیید داری؟ می دانی که یک ایراد در کار باعث نقص تمام کار است. بایست بدانی که پاپهای شرور زیادی بوده اند و ما می دانیم که خدا زندگی آن پاپها را در کلیسای پسرش عیسی مسیح تأیید نمی کند." او به من گفت: "او در خدمت است. فرقی نمی کند که چگونه شخصی در خدمت است. او در حال خدمت است."

این مرا به یاد یک تمثیل می اندازد. اگر شیطان بیاید و نانی را تقدیس کند که باعث آوردن مسیح به درون آن نان گرد گردد و بعد مونسترانس را بالا بگیرد پس برای جماعت هیچ فرقی نمی کند چون "او در حال خدمت است،" حتی اگر شیطان بخواهد بر سر خدمت باشد. تمثیل دیگری نیز هست که مطابق این واقعیت است. خداوند نان حیات را برای فرزنداناش مهیا کرد و او از اسقفها این انتظار را دارد که این کلمه حیات را به دست مردمی که ملوث نگشته اند، بدهند. به این صورت است که انگار شخصی ضیافت فوق العاده ای گرفته و غذاها پاک و عالی هستند. بشقابها هم پاک اند اما افرادی که بر سر سفره ایستاده و غذا را می کشیدند مبتلا به آبله، دیفتری و سل بودند و بر روی غذا سرفه

می کردند. اگر هم کسی چیزی به آنها می گفت آنها می گفتند "ما وظیفه داریم بر سر سفره بایستیم. ما در حال خدمتیم."

در امور روحانی وقتی نوبت به بعضیها در ارتباط با خدا می رسد در استدلال کردن منطقی نیستند. بنابراین ما این دگم "او در حال خدمت است" را که رسم پدر کالیستوس بوده، داریم.

اسقفان، سرپرستان کلیسا و شماسان بعد از این که دو یا سه بار ازدواج داشتند برای خدمت نصب می شدند. حتی کسی که مزدوج شده و هم اکنون در خدمت است باز هم می تواند بی ممانعت این کار را بکند.

دستور ضمنی خداوند در (افسسیان ۵ : ۲۷) است - این که مسیح کلیسایی را به نزد خود حاضر سازد که لگه یا چین و چروک یا هیچ چیزی مثل آن نداشته باشد، بلکه تا مقدس باشد.

حال کالیستوس نظرش چنین بود: "آیا منجی ما نگفت که بگذارید که کراسها با گندم رشد کنند؟ و آیا در کشتی نوح هیچ حیوان ناپاکی نبود؟" اما در واقع هیچ شخص ناپاکی در کشتی وجود نداشت. تنها هشت روح پاک از طوفان نجات یافتند.

بانسن چنین می گوید: این گونه بحثهای کلامی ماحصل گفتار کالیستوس بودند. او علاقمند به زنان مجردی بود که به عوض نقش شوهری، خواستار شکلی از یک برده بودند که ترجیحاً خواستار هیچ فرزندی نباشد.

مکتب کالیستوس شکوفا شد و تئودورت در کتاب تاریخ کلیسایی خود تحت عنوان "نوئیان" پیروان او را کالیستیان نامید.

برداشتهایی از هیپولیتوس و عصر او از پیش گفتار بانسن.*

* دیباچه، جلد یکم، چاپ دوم، "هیپولیتوس و عصر او" نوشته بانسن.

در مورد کلیسا، قانون عهد جدید در کلیساهای (تا زمان اوریجن) با برخی تفاوت‌های جزئی که هیچ کس را آزار ندهد بنا گذاشته شد؛ ۲۱۱ میلادی.

ایده خواندن دعاها در این زمان تقریباً غیر مقبول بوده. در این برهه، حیات کلیسای حقیقی در تمامی جهان بر مبنای هدایت از کلام مسیح و احکام رسولان در انطباق با قوانین و اعمال خاص در کلیساهای مختلف بود. (اما کلیسای روم از زمان کنستانتین تا تئودوسیوس سیستم خودشان را در جهت منافع خودشان با روحیه واقعاً رومی داشتند.)

شاف (Schaff) تاریخ نگار چنین می‌گوید: "پایه تاریخی قانون کانونی کلیسا دستکاری شده است. قوانین کانونی از زمان نوئیان کالیستانی سرچشمه گرفت."

بائسن در مقدمه خود از هیپولیتوس نقل می‌کند که: "اسقفان به دلیل جهالت یا شرارت، آن خدمتی که عطای خدا است را از دست دادند همچون بلعام که خدمت پیامبری و قیافا که خدمت کاهن اعظم بودن را از دست داد." (اعمال رسولان ۱ : ۲۰).

صفحه ۲۶ دیباچه - "هیپولیتوس اسقف به عنوان مردی درستکار فرض می‌شد. او از زفرینیوس* متنفر بود و او را برای رهبری کلیسایش ناکارآمد می‌دانست چون او جاهل، و در طمع سود بود. او این فکر را داشت که حقیقتاً شخصی چنین خودخواه و بی سواد نمی‌تواند اسقف باشد. او برای اسقفی بد بود هر چند از نظر قواعد کانونی اسقفی خوب محسوب می‌شد.

* زفرینیوس پیش از کالیستوس بود.

در ارتباط با کالیستوس، هیپولیتوس شرح حال را چنین شروع می‌کند (صفحه ۲۰۴) "در شرارت آموخته و در اغواگری ماهر است." پس از ارجاع به سیستم غلط الهیاتی او که صریحاً به خاطر مفسده اخلاقی او است هیپولیتوس او را محکوم می‌کند؛ صفحه ۲۹۹، خط ۶۰.

هیپولیتوس در رساله خود کالیستوس را همچون بقیه یک بدعتکار می‌داند.

فلسفه پراکسینز:

کالیستوس به اصلاحات کتاب مقدسی نیاز داشت اما او به هیچ طریقی اصلاح نمی‌شد. کتاب مقدس می‌گوید اگر کسی که برادر نامیده می‌شود زانی یا طماع یا بت پرست یا فحاش یا می‌گسار یا ستمگر باشد، با چنین شخص معاشرت نکنید بلکه غذا هم مخورید. پس آن شریر را از میان خود برانید.

هنگامی که باقی اسقفان همچون هیپولیتوس که از کلیسای خالص‌تر روم بودند دیدند که کالیستوس از پایین‌تر حد معیارهای کتاب مقدسی مختص یک اسقف افتاده؛ با او صحبت کردند و به آن قسمتهای کلام که او به دلش نمی‌نشست، اشاره کردند.

هیپولیتوس کلام را پیش کشید و خواند: «این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد کار نیکو می‌طلبد. پس اسقف باید بی‌ملاحت و صاحب یک زن و هوشیار و خردمند و صاحب نظام و مهمان‌نواز و راغب به تعلیم باشد. نه می‌گسار یا زننده یا طماع سود قبیح بلکه حلیم و نه جنگجو و نه زر پرست. مدبر اهل خانه خود به نیکویی و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند. زیرا هرگاه کسی نداند که اهل خانه خود را تدبیر کند چگونه کلیسای خدا را نگاهبانی می‌نماید؟ و نه جدیدالایمان که مبدا غرور کرده به حکم ابلیس بیفتد. اما لازم است که نزد آنانی که خارج‌اند هم نیک نام باشد که مبدا در رسوایی و دام ابلیس گرفتار شود» (اول تیموتاؤس ۳: ۱ - ۷).

کالیستوس به هیپولیتوس که کلام را می‌خواند گوش داد و گفت: "من مدیر این کلیسا هستم و من آن گونه که می‌خواهم در موردش تصمیم می‌گیرم. شما هر طور که می‌خواهید کلیسای خودتان را اداره کنید، مرا تنها بگذارید."

زفرینیوس که حال کالیستوس جایش را گرفته بود مردی بسیار سست بود و کالیستوس دیده بود که مردم مبالغه‌گفتی به زفرینیوس می‌دهند و از او می‌خواهند که گناهانشان را ببخشد و او از گناه چشم می‌پوشید و می‌گفت که گناهانشان بخشیده شده است.

کالیستوس هرگز به موعظه‌های زفرینیوس توجه نکرده بود زیرا او بیش از حد مشغول مراقبت از صندوق سکه‌ها بود. حتی اگر هم گوش می‌داد احتمالاً هرگز خطبه‌ای را که برگرفته از کتاب مقدس باشد نمی‌شنید که "مقدس باشید زیرا بدون تقدس هیچ کس خداوند را نخواهد دید؛" (عبرانیان ۱۲: ۱۴).

کالیستوس موعظه قدرتمند اوریجن را به یاد می‌آورد و آن چنان از این بابت مطمئن بود که نمی‌توانست بخوابد. زیرا به بازگشت خداوند به زمین و قضاوت وحشتناکی که در پیش بود می‌اندیشید. اوریجن همچنین موعظه کرد که روزی داوری خواهد بود که در آن هر کسی باید در برابر خدا بایستد و از کارهایی که انجام داده است گزارش دهد.

کالیستوس از هیپولیتوس متنفر بود چون او داشت به مردم می‌گفت که به کلیساهای دیگر بپیوندند جایی که آنها بتوانند به موعظات کلام گوش دهند.

فرقه نوئتوس - فلسفه نوئیان:

بی‌شک این فیلسوفان با تأیید کالیستوس بودند که کلیسای کاتولیک رومی را به سوی سقوط بردند و آن را در سیر نزولی‌اش یاری دادند. به یاد داریم که نوئتوس یک فیلسوف مرتد بود که طرفداری بدعت پاتریپاسی در اسمیرانا بود و در پایان قرن دوم در آن جا تکفیر شد. همچنین نظرات او در شورای اسکندریه در سال ۲۶۱ میلادی محکوم شد.

تعریف فانک و واگنال: دایره‌المعارف فانک و واگنالز (Funk & Wagnalls) تلخیص نشده ۱۹۱۳، صفحه ۱۶۸۱. نوئتوس (Noetus) در مخالفت با گفتار مسیحیت تدریس می‌کرد. نوئسیس (Noesis) کلمه‌ای بود که در آن زمان توسط نوئتوس ابداع شده بود. نوئسیس آموزه عقلانی بدیهی یا قوانین تفکر است.

فرهنگ وبستر چنین می‌گوید: "نوئسیس همان استدلال صرفاً عقلانی است. این همان چیزی است که گنوستیک (Gnosticism) نامیده می‌شود. حقیقت نوئسیس به استدلال صرفاً انتزاعی یا عقلانی مربوط می‌شود. این همان به اصطلاح معرفتی است که کاذب است." (اول تیموتاؤس ۶ : ۲۰).

در آن زمانها اگر کسی آموزه جدیدی داشت به روم می‌رفت تا آن را به مردم بقبولاند. نه تنها آموزه‌های جدیدی مطرح شد بلکه تمام فیلسوفان قدیمی که نتوانسته بودند در شهرهای دیگر تأثیر بگذارند به روم سرازیر شدند.

در اسمیرنا بود که پولیکارپ مقدس اسقف بود. کلیسای آن جا به قدری بر اساس کتاب مقدس استوار شده بود که آنها به راحتی می‌توانستند آموزه‌های نادرست را تشخیص دهند. کالیستوس از میان خیل این فیلسوفان رانده شده فرقه‌ای به نام نوئیان را برگزید.

آنها پیشینه فلسفی رواقیون (Stoic) را داشتند و با انکار نفس روزگار می‌گذراندند. بنابراین از نظر کالیستوس آنها همان کسانی بودند که برای او مفید بودند. اساس تمام فلسفه آنها ذهنی بود. آنها منطق را تمرین می‌کردند و آن را با اولین اصل هندسه ترکیب کردند که "اشیای مساوی با یک چیز با یک دیگر برابرند." آنها کتاب مقدس را برای مطالعه هندسه کنار گذاشتند.

از تاریخ عامه یوسبیوس* نقل می‌کنم: "کتاب مقدس توسط آنها جسورانه منحرف شده بود. آنها قوانین پیشین ایمان را کنار گذاشتند. از مسیح چشم‌پوشی کردند و در پی این نبودند که کتاب مقدس چه می‌گوید بلکه مشتاقانه در این تلاش بودند که چه استدلالی را می‌توانند برای بی‌ایمانی خود ابداع کنند."

* تاریخ عامه یوسبیوس صفحه ۲۱۵. baker book house, grand rapids. Mich. چاپ ۱۹۵۵.

جروم که به خاطر ترجمه کتاب یوسبیوس معتبر گشت این جمله را به آن اضافه کرد - همچون از بین بردن حقایق خاص.

"و اگر کسی گذری از حقیقتی آسمانی ارائه دهد بررسی می کنند که آیا می توان از آن یک قیاس به هم پیوسته یا ناپیوسته تشکیل داد. اما آنها کتاب مقدس را برای مطالعه هندسه رها می کنند چون از همین زمین هستند پس از زمین سخن می گویند و از آن که از آسمان می آید چیزی نمی دانند. این مردان سادگی ایمان موجود در کتاب مقدس را با هنرهای حيله گرانه بی دینان جعل می کنند. و برای این منظور بی باکانه بر کتاب مقدس دست می گذارند و می گویند که آنها را اصلاح کرده اند."

این اصل منطقی هندسی تا آن جا که به اندازه گیری زمین مربوط می شد صادق بود اما زمانی که نوئیان آنها را در امورات روحانی به کار بستند نمی دانستند که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده اند. آنها تگه های کوچکی از کتاب مقدس را دستکاری کردند تا آن معنی را بسازند که خدا قصدش را نداشت.

کالیستوس از نظر روحانی آن قدر کور بود که این فیلسوفان را مسیحیان واقعی می دانست. زیرا آنها همان طوری بودند که تصور او از مسیحیان بود. کلام خدا آنها را چنین توصیف کرده "که صورت دینداری دارند لیکن قوت آن را انکار می کنند."

در نظر کالیستوس آنها بیشتر از آنانی که او را متهم کرده بودند، خدا گونه به نظر می رسیدند.

او این نوئیان را دعوت کرد تا به کلیسای او بیایند و معلّمین جماعت او باشند برای اولین کلیسای روم، این آغاز دومین خاتمه اش بود. این فیلسوفان به کالیستوس تمام دگمهایی را که بر کلیسایش چیره می شوند، دادند.

اولین دگمی که آنها ارائه کردند همانی بود که سعی کردند در اسمیرنا به کار ببرند و اخراج شدند. آنها گفتند "اگر مسیح بر روی صلیب رنج کشید و او خود خدا بود پس این خدا بود که بر روی صلیب رنج کشید. شیطان در هر ذره استدلال یک چنگک نامرئی داشت.

بخش بیست و هفتم:

فلسفه پراکسیز و پاتریپاسی:

هنگامی که پراکسیز از آسیا به روم رفت این امید را داشت که جنبش مونتائوس را در آن شهر بزرگ از بین ببرد. پراکسیز به عنوان یک مونتانیست در آسیا شناخته می شد اما او نمی توانست هم زمان هم یک مونتانیست باشد هم فیلسوفی بی خدا. او با خودش بذره‌های ویرانگر فلسفه را به جهان مسیحیت که از آن شناختی نداشتند، آورد. این فلسفه با نام پاتریپاسی شناخته شد.

این فلسفه با یک فرمول مشخصی از منطق مخلوط شده بود که حاکمیت مودالیست نام داشت. این عبارت طولانی وقتی از هم جدا شوند ساده به نظر می رسند. خود کلمه مودالیست در خودش مودال یا همان حالت را دارد. این فقط یک نوع بازی با کلمات است. منطق و اولین اصل هندسه یک دگم را از آن درآوردند. در مونارشیست یا حاکمیت فقط خدا پادشاه است و پسر و روح القدس در آن بلعیده شده اند. بیایید این دو را کنار هم بگذاریم و ببینیم که چه چیزی به دست می آوریم. پس اگر عیسی گفت که او و پدر یک هستند پس عیسی خدا بود پس اگر عیسی رنج کشید و روی صلیب مرد پس خدا هم رنج کشید و بر روی صلیب مرد.

آیا می شود خدا را فقط برای سه روز همچون پسرش مرده فرض کرد. پاتریپاسی نیز همین قدر ساده است. پاتر یعنی پدر و پاسیان یعنی رنج. یعنی پدر رنج کشید.

پس ما هیولای بزرگ حاکمیت مطلقه را تحت پوشش فلسفه پاتریپاسی داریم که "معرفت" نام گرفت. این یک بدعت بود که پراکسیز در اولین کلیسای رومی آن را بنا کرد.

سه مورد که به فلسفه نوئتوس و پراکسیز تخصیص می‌یابند چنین‌اند: حالت منطقی به این صورت بود: ۱- امکان، ۲- احتمال، ۳- نتیجه‌گیری منطقی.

در ارتباط با فیلسوفان قرن سوم و به طور خاص دسته نوئیان:

این فیلسوفان از هر کلیسای حقیقی اخراج شدند. آنها همان آشوبگران به اصطلاح "معرفت" بودند. مسیحیان راستینی همچون پولیکارپ هیچ ارتباطی با آنان نداشتند. بنابراین آنها گوش به زنگ بودند تا با داخل شدن به کلیساهایی که درگیر شقاق بودند مسیحیت را سرنگون کنند.

این همان چیزی بود که پولس داشت به تیموتاؤس و اهل فریجیه هشدارش را می‌داد. اول تیموتاؤس ۶ : ۲۰ - ۲۱: «ای تیموتاؤس، تو آن امانت را محفوظدار و از بیهوده‌گوییهای حرام و از مباحثات معرفت دروغ اعراض نما، که بعضی چون ادعای آن کردند از ایمان منحرف گشتند. فیض با تو باد. آمین.»

او به کلیسای تسالونیک‌کی هشدار داد دوم تسالونیکیان ۲ : ۱۰ - ۱۱: «و به هر قسم فریب ناراستی برای هالکین، از آن جا که محبت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند. و بدین جهت خدا به ایشان عمل گمراهی می‌فرستد تا دروغ را باور کنند.»

کتاب مقدس سرنوشت اولین کلیسای روم را بیان می‌کند. آنها فلسفه پاتریپاسی و پراکسیز را که توهمی قوی بود پذیرفتند و دروغ را باور کردند. همچنین پولس در دوم تسالونیکیان ۲ : ۱۲ می‌گوید: «و تا فتوایی شود بر همه کسانی که راستی را باور نکردند

بلکه به ناراستی شاد شدند.» و تذکر دیگری در آیه پانزدهم چنین است: «پس ای برادران، استوار باشید و آن روایات را که خواه از کلام و خواه از رساله ما آموخته‌اید، نگاه دارید.»

فلسفه نوتیان و پراکسیز:

حاکمیت مودالیستی فلسفه پاتریپاسی را تجسم می‌دهد پراکسیز اولین کسی بود که آن را به روم معرفی کرد. ۱۵۹ - ۲۰۵ میلادی.

دایره‌المعارف جدید شاف هرزوک (Schaff Herzog)، جلد چهارم، صفحه ۲۴۹ "هیپولیتوس با کالیستوس به دلیل اهمال انضباطی‌اش از بابت حاکمیت الهیات مدالیست مخالفت زیادی داشت." بسیاری از دگمهای اصلی آنها از اولین کلیسای روم تا به امروز باقی مانده است. آنها قضایای بدیهی را که برای حمایت از منطقشان پیش می‌کشند، شرح می‌دهند. هنگامی که کالیستوس به خاطر این که کتاب مقدس را نمی‌فهمید دچار مشکل شد شورایی از فیلسوفان نئوتیانی را فرا خواند و گفت "شما باید به من کمک کنید."

کلیساهای راستین مسیحی به کالیستوس گفتند "شما کلیسای مسیحی ندارید. این کلیسا پر از افراد بد است. فلاسفه این قاعده را به کالیستوس دادند که "مگر مسیح نگفت که بگذارید کرکاسها با گندم نمو کنند؟ آنها باید در کلیسا باشند. اما کلیسای کالیستوس تمامش کرکاس بود.

هسته اصلی فلسفه پراکسیز و نئوتی:

۱- مریم مادر خدا: عیسی گفت: «من و پدر یک هستیم.» بنابراین عیسی خدا است. اگر مریم مادر عیسی است پس مریم مادر خدا است.

۲- آمرزش گناه: مسیح به پطرس گفت: «گناهان هر کسی را که ببخشید بر او بخشوده خواهد گشت.» شما اسقف کلیسای مسیح هستید پس به عنوان اسقف حق دارید که گناهان مردم را ببخشید.

۳- تقدیس مجسمه‌ها در کلیسا: هنگامی که بنی اسرائیل از مصر بیرون می‌آمدند تمامی چیزهای با ارزش را با خود آوردند (جواهراتی که قیمتی‌اند) بنابراین مسیحیان کلیسا باید از امّتها پول دریاورند. (همهٔ اشیای پول ساز)، مجسمه‌ها، غیره و غیره.

۴- حضور واقعی مسیح در عشای ربّانی: عیسی گفت: «این بدن من است» و بنابراین باید باور کنید همان طور که خدایان به مجسمه‌ها داخل می‌گردند مسیح نیز وارد نان روی مذبح می‌شود.

۵- کهنات دائم: فیلسوفان گفتند در کتب مقدّس آمده که «تو جاودانه کاهن هستی» پس تو که اسقف هستی در مقام کهناتی و برای همیشه در این خدمت می‌مانی و هیچ کسی حق اخراج تو را ندارد. "او در حال خدمت است." ۶- تأیید برای بیش از یک زن: ابراهیم مرد خدا بود و بیش از یک زن داشت. بنابراین مسیحیان حق دارند بیش از یک زن داشته باشند. فیلسوفان گفتند که پس از مرگ مسیح شاگردان در همه چیز مشترک بودند و این شامل همسران آنها نیز می‌شد. این همان چیزی است که عیسی آن را در مکاشفه ۲ : ۶ - ۷ نیکولاییان نامید.

۷- در مورد نجاست فیلسوفان گفتند: مگر هم جانوران پاک و هم ناپاک در کنار هم در کشتی نبودند، پس الآن هم می‌شود. نتیجه: در کشتی حیوانات پاک و ناپاک وجود داشت اما فقط هشت نفر پاک بودند و هیچ مردی بیش از یک زن نداشت. این هشت نفر کل سکنه زمین را پر کردند.

بخش بیست و نهم:

سابلیوس:

تاریخ به ما نمی‌گوید که چه زمانی سابلیوس (Sabellius) آمد تا به اولین کلیسای روم تعلیم دهد. اوضاع این باور را برای ما ایجاد می‌کند که وقتی ترتولیان و اوريجن نیاز به معلّم روحانی را در کلیسا دیدند (۲۱۱ میلادی) از زفرینیوس اسقف (۱۹۸ - ۲۱۷ میلادی) خواستند که سابلیوس را به عنوان معلّم به کلیسا دعوت کند. سابلیوس اهل آفریقا بود و الهیدانی کامل بود. احتمالاً هر بار کالیستوس که آن زمان سرشمّاس بود به او نگاه می‌کرد آرزو می‌کرد که یک روزی سابلیوس را از کلیسا بیرون بیاندازد.

رساله هیپولیتوس چنین می‌گوید که کالیستوس به محض این که اسقف اولین کلیسای روم شد سابلیوس را از آن بیرون انداخت.

سبک گزارش کلیسای کاتولیک رومی چنین می‌گوید که کالیستوس "سابلیوس را تکفیر کرد." می‌توانید تصوّرش را بکنید که کالیستوس قادر باشد اصلاً کسی را تکفیر کند؟

بعد از این که این الهیدان بزرگ کلیسا را ترک کرد در اطراف روم ماند و بسیاری از شاگردان قدیمی‌اش پیروش شدند. این باعث ناراحتی کالیستوس شد بنابراین او سفسطه گران را وا داشت تا شروع به مقابله و لگّهدار کردنش کنند.

آنها می‌گفتند که الهیات سابلیوس کتاب مقدّسی نیست. آنها در سراسر ایتالیا و یونان دروغ پخش کردند. اما ما گفته‌های خود سابلیوس را از آموزه راستینش داریم که از بایگانی مکتوبات کهن به جا مانده است.

انرژی که خدا به وسیله آن هستی را پدید آورد و جهان را بنا کرد همان logos (کلمه) است که انسانها به مثل همان آفریده شدند. اما زمانی که از کاملّیت خارج شدند

برای logos (کلمه) یا قوّه الهی لازم شد که به منظور برافراشتن و نجات دادنشان، خود را در هیئت جسمانی نشان دهد. از این رو در شخص عیسی مسیح پری الوهیت به صورت جسمانی ساکن شد. حال همان قوّه الهی که به صورت معنوی و غیر شخصی در قلب مؤمنان عمل می کند روح القدس است.

به هر حال این شاید خیلی بدعت آمیز نباشد ...

بخش سی ام:

مروری بر پیشرفت کلیسا:

تاریخ پنهان ۵۳ - ۱۵۰ میلادی:

تا زمان کلمنت (Clement) اوّل، که اسقف کلیسایی در روم در سال ۹۰ میلادی بود هیچ نزاع و خصومتی بین مسیحیان وجود نداشت. پریسکیلا و آکیلا و سایر مقدّسین مسیحی یهودی که نمی توانستند عقب گرد اوّلین کلیسای رومی به سمت اعمال بت پرستی را تأیید کنند فقط کناره گیری کردند و مجمع مسیحی یهودی خود را تشکیل دادند که ما آن را دوّمین کلیسای روم یا انجیلیان می نامیم. این در طول سالهای بین ۵۳ و ۶۹ میلادی بود. سپس پولس سوّمین کلیسای روم را در خانه اجاره ای خود تشکیل داد.

از زمان سنت پل تا زمان کلمنت اوّل در سال ۹۰ میلادی این سه کلیسا آن چنان درگیر کار خود بودند که نمی توانستند در امور یک دیگر دخالت کنند. دو جماعت مختلط یهودی و غیر یهودی هر روز در حال افزایش یافتن بود و پرسشگران را با تجربه تولّد دوباره رو به رو می کرد. پولس هرگز توبه کنندگان را نیمه متبدّل به جا نمی گذاشت.

اما اوّلین کلیسای رومی که رهبران مسیحی یهودی را کنار گذاشته بود فقط یک جماعت اسمی داشت که تنها متشکّل از غیر یهودیان بود. تا زمانی که این کلیسا چیزی

معنوی برای ارائه به اعضای خود نداشت باید آیینهای بت پرستی را اجرا می کرد تا از بابت ایمانداران اسمی کاری برای انجام دادن داشته باشد. در اولین کلیسای روم توبه یا بخشش واقعی گناه از طریق خون مسیح وجود نداشت.

کاملاً طبیعی بود که این گروه بت پرست (که هنوز هم خود را اولین کلیسای مسیحی می نامید) یک پس زمینه کاملاً بت پرستانه برای خود ایجاد کردند و کتب عهد عتیق مانند آنهايي که از آمدن و قربانی شدن مسیح برای نجات ما پیشگویی می کند را، رد کردند.

آنها عهد عتیق را که حاوی متون مقدسی بود که فیلیپ برای خواجه سرای کندها که تفسیر کرده بود را نپذیرفتند. این کتب عتیق می توانستند تا دور دستها، حتی کسانی را که از اتیوپی آمده بودند، نجات دهند اما کتب بایست تنها توسط مسیحیان یهودی توضیح داده می شدند. پس زمینه کلیسا در طول سالیان همان عهد عتیق بود تا این که کتابهای عهد جدید توسط مدرسه یوحنا در افسس نوشته شد.

تا سال ۱۰۰ میلادی اصطکاک کمی بین این سه کلیسا وجود داشت. اما از همان زمان حسادت در قلب اسقفهای اولین کلیسای روم وجود داشت همچون شاول پادشاه که به داوود حسد می برد. اولین کلیسای روم احساس فقدان اندک ذره ای اعتلای روحانی را داشت که خدا به کلیساهای دیگر عطا می کرد تا رضایت خود را از آنها نشان دهد. از این به بعد قرار بود که مسابقه مرگباری بین تجهیزات روحانی و مسیحیت ساختگی اولین کلیسای روم، وجود داشته باشد.

۵۰ سال تقلید از اعمال و عبادات بت پرستان اولین کلیسای روم را به یک معبد حقیقتاً بت پرست تبدیل کرده بود. همچنین جای تعجب نیست که آنها می خواستند رسم رسولان یعنی عید قیام را تغییر دهند. جشن عشاروت از این زمان شدت گرفت و هنگامی که پولیکارپ سعی کرد که اسقف اولین کلیسای رومی را به پیشینه یهودی پطرس رسول و حواریون بازگرداند کافران شورش کردند و ادعا کردند که عید آنها مناسب کلیسای غیر

یهود (امتها) است. پطرس که آنها او را بنیان‌گذار کلیسای خود می‌دانند هرگز چنین عملی را تأیید نمی‌کرد زیرا او یک یهودی بود.

این پذیرش بسیار جسورانه جشن بت پرستان نشان داد که کلیسای روم تا چه حد از مسیح و دستورات او دورتر شده است. این یک عمل صرفاً بد در دید همگان شده بود.

بخش سی و یکم:

درگیری بر سر تغییر پاسخ به ایستر:

صدها سال از آن روزهای آغازین مسیحیت گذشته است. تقلایهای جناحی یک جماعت در برپایی اعیاد مخصوص خود و سپس تحمیل آنها بر کسانی که عقاید متفاوتی داشتند باعث ایجاد شکاف در وحدت مسیحیان شد. و موجب ایجاد فرقه‌های جدیدی شد که مطابق با کتاب مقدس و آموزه‌های خداوند عیسی مسیح باشد. هنگامی که یک جماعت مسیحی خود را برتر از سایر کلیساهای مسیح دانست و آموزه‌ای را آغاز کرد که مورد قبول بقیه نبود (چون بر خلاف تعالیم رسولان بود.) باعث انشقاق شد. نکات جزئی وجود داشت که می‌توانستند بر سر آنها به آسانی مصالحه کنند اما اولین کلیسای دگماتیک روم از تسلیم شدن خودداری کرد.

یک تغییر غیر کتاب مقدسی نخستین چیزی بود که اولین کلیسای روم به وجود آورد. این کلیسا می‌خواست تا آن جا که ممکن است بسیاری از آموزه‌های قدیمی یهود را کنار بگذارد و پیشینه بت پرستی مذهبی خود را جایگزین کند تا جماعت امتهای (غیر یهودی) اولین کلیسای روم را خشنود سازد.*

همان طور که این کلیسا در میان جمعیت غیر یهودی از امتها قرار داشت پس تمایل زیادی هم به کپی برداری از بسیاری از عبادات حول آنان داشت. این تمایل اسقف

های قبل و بعد از آنیستس را بر آن داشت تا اعیاد را از مرگ، قیام و صعود خداوند عیسی را تغییر دهند و عید استارته (عشتاروت) را به جایش داشته باشند.

* دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ ۱۹۱۱، عید پاک (ایستر).

فصح یا پسخ عیدی محسوب می‌شد که در کلیساهای حواری آسیای صغیر در میان کلیساهایی که یوحنا و برنابا و پولس آنها را پایه‌گذاری کرده بودند، برگزار می‌شد.

آنها بیشتر کلیساهای غیر یهودی و جزو امتها بودند اما با خوش حالی پسخ را که یادگار از مصائب خود خداوند عیسی مسیح بود پذیرفتند و برگزار کردند.

اما اولین کلیسای روم که توسط جماعت انجیلی روم طرد شده بود در تنهایی‌اش ماند و هر تفکری را که به ذهن بت پرستش وارد می‌شد شکل می‌داد. به این ترتیب آنها تصمیم گرفتند عیدی که به مناسبت مصائب خداوند بود را تغییر دهند. و روز جشنی را که بی‌ایمانان برای استارته (الهه سوری یا آشوری) برگزار می‌کنند و تاریخش نزدیک به پسخ است را جشن بگیرند.

آنها پیشینه بت پرستانه این الهه خیالی و اعمال فاسدی را که با آن همراه بود، می‌دانستند اما با این وجود به دنبال عید او رفتند و نام پسخ را انداختند و آن را (استارته) یا عید پاک گذاشتند. فرقه استارته با روسپیگری لجام گسیخته همراه بود و افسانه بت پرستان از استارته سوریه چنین می‌گوید که به چه شکل تا ده سال در صور به عنوان فاحشه زندگی می‌کرده است. او مادر خدایان بوده و به همین ترتیب زندگی بسیار زناکارانه ای داشته است.

مجامع مسیحیان یونانی که توسط رسولان یهودی آغاز شد عهد عتیق و جدید را در اعیادی مانند عید پسخ به هم پیوند زدند. این جشن به روشی نو در کلیسای مسیحی برگزار شد زیرا دیگر مسیح عید پسخ مسیحیان شده بود. وقتی که آنیستس با جسارت پیش رفت و عید پسخ را به عید استارته زناکار تغییر داد این دیگر از تحمل پولیکارپ

خارج بود. و او حق داشت که مخالف باشد و او تنها صدای در میان اسقف‌های کلیساهای امپراطوری بود.

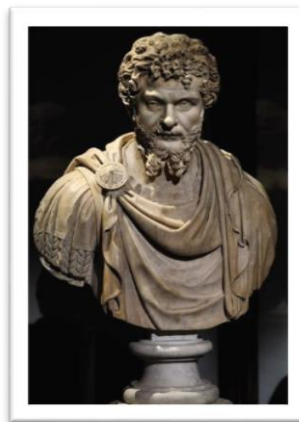
نتیجه:

انیستس (Anicetus) چنان از پولیکارپ خشمگین شد که از مارکوس اورلیوس خواست تا او را بکشد.* احتمالاً امپراطور دستور قتل را صادر کرده بود اما تا زمانی که انیستس تمام اسقف‌های فرانسه و به ویژه لیون را بر علیه او بگمارد نام او در لیست خدمت ارتش امپراطور قرار گرفت که به لیون لشکر کشید و اسقف فوتینوس (Photinus) را در سال میلادی ۱۷۷ کشت. سپتیموس سورس با اورلیوس (Aurelius) در این لشکرکشی علیه مخالفان انجیلی فرانسه، همراه بود.

* دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ یازدهم، چاپ ۱۹۱۱، جلد دوازدهم، صفحه ۱۵۶، گنوستیزیم.

بخش سی و دوم:

جانمایی که در تماس با سپتیموس سورس بودند:



گزارش نمودار در صفحه ۱۷۸

۱۹۳ - ۲۱۱ میلادی:

اولین کلیسای روم	کلیسای انجیلی
مارسیا، متعه متوالی بین کاخ و اولین کلیسای روم	هیپولیتوس اسقف اعظم کلیسای انجیلی روم
لتوس کاپیتان گارد ویژه	آلبینوس ژنرال لشکرهای فرانسه، انجیلی
کالیستوس تحت الحمايه ویکتور اسقف اولین کلیسای روم	ایرانوس اسقف لیون فرانسه
هیستوس خواجه کاخ و عضو اولین کلیسای روم	اوريجن الهيدان اهل اسکندريه. انجیلی قدیم که پدرش در سال ۲۰۲ میلادی به دست سورس امپراطور کشته شد
ویکتور اسقف اولین کلیسای روم و بانی کالیستوس	سابلیوس الهيدان روم در ۲۱۷ میلادی، انجیلی
زفرینیوس اسقف اولین کلیسای روم بعد از مرگ ویکتور	دیمیتریوس اهل کلانشهر اسکندريه، صلح گر، انجیلی
پلاتیانوس ژنرال گارد ویژه مطرح که می توانست امپراطور را نصب یا از بین ببرد.	کارپافورس اهل دومین کلیسای روم، انجیلی

بخش سی و سوم:

در زمان ایرانوس:

۱۷۲ - ۲۰۲ میلادی:

در زمان ایرانوس (هم زمان با فرمانروایی سپتیمیوس سورس) بود که بیشتر کلیساهای رسولی فرانسه عطایای روح القدس را دریافت کردند. اعضای کلیسای ایرانوس به زبانها صحبت می کردند. دیدن این که مردهای زنده می شود اصلاً غیر عادی نبود. شفا امری بود که هر روز در تمامی کلیساهای انجیلی اتفاق می افتاد. معجزات مکرر بودند. در واقع این کلیساهای هرگز بدون تجلی معجزه آسای حضور خداوند نبودند چه آنهایی که از طریق رؤیاها بود و چه با ایستایی عناصر طبیعت در یک معجزه تا به مسیحیان انجیلی یادآوری کند که آنها شاگردان محبوب او هستند.

اما از تاریخ پیشین ما نمی‌توانیم حتی یک نمونه از زنده کردن مردگان را از ابتدای کلیسای رومی ببینیم. در واقع این کلیسا هیچ یک از این عطایا را نداشت. چون آنها عطیه‌گر را در قلبشان نداشتند.* او زمانی که آنها به رسومات امّتها بازگشتند آنها را ترک کرد.

* حزقیال ۳۹ : ۲۳.

عیسی گفت شما از پدر خود شیطان هستید زیرا کارهای او را انجام می‌دهید او از ابتدا قاتل بود او دروغگو و پدر دروغگوها است.

زمانی که عبادت بت پرستان جایگزین روح‌القدس شد، او از آن جا کنار رفت. وقتی خدا در معابد ساخته شده دست بشر زندگی نمی‌کند پس قطعاً با اشخاص شریر زندگی نمی‌کند و هدایای گران بهایی را که به فرزندان خود وعده داده به آنها نمی‌دهد.

گیبون (Gibbon) اظهار کرد که در کلیساهای اولیه مانند لیون تأیید درستی آنها در قدرتشان بر اخراج شریر نشان داده شد. اکنون چگونه مشرکان بی‌ایمان اولین کلیسای رومی می‌توانستند شیاطینی را که می‌پرستیدند و می‌خواستند نگه دارند، بیرون کنند؟

بخش سی و چهارم

سالهای بحرانی:

دوره بین سالهای ۱۰۰ تا ۳۰۰ میلادی یا حدود آن به قرن نظام امپراطوران معروف است و آنها مستبدان نظامی بودند. در آن زمان پاپ روم (یا همان کسی که قبلاً اسقف نامیده می‌شد) بسیار باهوش بود و یاد گرفت بارها که می‌تواند در انتخاب امپراطوران دست داشته باشد. توطئه‌ها و نقشه‌های زیادی توسط کسانی که به دنبال نفع

سیاسی بودند به عمل آمد. جهان مسیحیت به دو گروه تقسیم شده بود. روحانی در مقابل سیاسی.

تجهیز شدگان روحانی هیچ توجه‌ای به دنیای سیاسی اطراف خود نداشتند آنان همچون عیسی به دنبال پادشاهی این جهان نبودند. اما جماعت سیاسی که شیوه زندگی مسیحی خود را از دست داده بودند همچون یک سازمان تنها به عنوان "مسیحی بودن" چسبیده بودند اما تمام تلاششان این بود که بر حکومت سکولار قدرت بگیرند تا بتوانند بر جهان حکومت کنند.

جماعت روحانی، انجیلیان نام داشتند که عیسی درباره آنها گفت "آنها از این جهان نیستند همان طور که من از این دنیا نیستم." تمام هدف آنها این بود که مردم تولد در ملکوت خدا را بیابند تا بتوانند شادیهای آسمانی را تجربه کنند. اما گروه دنیوی فقط به دنبال منفعت مادی بود و بیشتر اوقات تمامیت آن در نفع طلبی بود.

گروه سیاسی یا دنیوی کلیسا در زمان امپراتور سپتیمیوس سورس سیاستمداران قدرتمند زیادی را به طرفیت خود در یکی از حیاتی‌ترین زمانهای تاریخ مسیحیت داشت.

- ۱- سپتیمیوس سورس امپراتور،
- ۲- پلاتینوس (Plautianus) فرمانده گارد ویژه،
- ۳- متعه‌ای به نام مارسیا،
- ۴- ویکتور اسقف اولین کلیسای روم،
- ۵- کالیستوس* که خارج از شیطان خودش از مطرح‌ترین جنایتکار جهان است،

* در تاریخ عامه یوسبیوس او به عنوان ناتالیس (Natalis) شناخته شده. Eccl, Hist چاپ ۱۹۵۵ صفحه ۲۱۴.

رئیس گارد ویژه می‌توانست امپراتور را نصب یا برکنار کند پس او همچون همان کلیسایی که یک زمانی به آن پیوست ناظر سیاسی امپراتور بود. تأثیر وحشتناک یک متعه زمانی است که او انتخاب کند که چنین باشد.

اسقف اولین کلیسای روم اکثر کسانی را که شکل خاص مذهبی او را پذیرفته بودند کنترل می‌کرد زیرا او اظهار داشت که هم می‌تواند گناه‌شان را ببخشد هم این که آنها را به جهنم بفرستد.

در یکسری موقعیتهای کالیستوس می‌توانست دچار لغزش بشود و باعث شود که افکار عمومی به آن سمت یا مسیری دیگر برود. در این مواقع امپراتور همچون "آلت دست" بود که می‌توانست با این قدرت او را همچنان بر سر خدمت نگه دارد. در ارتباط با سورس، او به مدت ۱۸ سال در طرفیت کلیسای رومی ماند. او ظهور و رفتن ویکتور را دیده بود. او همچنین در زمان زفرینیوس در اولین کلیسای روم خیلی خوب نقشش را نشان داد.

شش سال (۲۰۲ - ۲۰۸) از سلطنت سپتیمیوس سورس در تاریخ، در خاموشی به سر می‌برد. هیچ مورخ لاتینی اجازه نداشت آن ۶ سال را ثبت کند زیرا ثبت آن آشکار کننده فاسدترین سالهای اولین کلیسای روم است. هنگامی که آنها از طریق تاریخ نگاران یونانی برای مردم لاتین شناخته شدند، تمام این کتب تاریخ یونانی توسط پاپ‌ها و این امپراتوران آلت دست جمع‌آوری شدند اما ما خوش حالیم که تعداد کمی از چنین عملی در امان ماندند.

یک شرح از سیاست بازیهای اولین کلیسای رومی در دایره‌المعارف چمبرز وجود دارد که در زندگی نامه امپراتور تئودوسیوس (Theodosius) یافت شده است که ممکن است به عنوان اطلاعاتی برای همه اعصار در مورد شیوه عمل پاپ‌های روم استفاده شود. ابتدا نمایندگان اولین پاپ‌های کلیسای رومی به عنوان راهبه به دربار تئودوسیوس فرستاده شدند و سرانجام این امپراتور را به سمت خود جذب کردند.

سپس او را متقاعد کردند که کلیسای آنها باید اولین و حاکم قلمروی کلیسا باشد زیرا در شهر روم قرار گرفته است. سپس او را به این دروغ متقاعد کردند که پطرس رسول اصلی است و او کلیسای آنها را بنا کرده است. سپس او را مجاب کرد که پاپ روم نائب مسیح و رئیس کل تجهیزات روحانی و جانشین پطرس است.

این الگوی مشابه از زمان مارکوس اورلیوس و آنیستس اسقف اولین کلیسای روم به تواتر ادامه یافت.

از آن زمان جوسازیهای نادرست بر روی همه امپراطورهای دست نشانده به کار می‌رفته و این گونه بود که سپتیموس سورس به ترکیب اولین کلیسای روم اضافه شد چون او دروغ کلیسای روم را باور کرده بود.

این نظام امپراطوران (که مردان قابلی بودند) از زمانی که در کنار اسقف‌های اولین کلیسای روم قرار گرفتند تبدیل به مستبد نظامی شدند. آنها اگر وارد صحنه سیاسی اولین کلیسای روم نمی‌شدند هرگز مسیحیان انجیلی را نمی‌کشتند. پس از پیوستن تئودسیوس به کلیسای روم ما شاهد تغییری شاخص در روحیه او هستیم. او که امپراطوری نرم بود تبدیل به مستبدی نظامی تبدیل شد. او به تحریک نمایندگان دامس در یک روز ۷۰۰۰ انجیلی را در تسالونیک یونان کشت. اعمال استبدادی او همچون قتل عام تسالونیک نتیجه بروز ناگهانی اشتیاق وحشیانه‌ای بود که مشاوران کلیسایی با حرارت و وسواس به آن دامن می‌زدند.

او حکم مرگ مسیحیانی را صادر کرد که به جای عید استارتۀ کلیسای رومی، عید آموزۀ رسولان (پسح) * را برگزار کردند.*

* چهاردهم (۱۴ نیسان).

** دایره‌المعارف چمبرز، جلد هفتم، چاپ ۱۸۹۴، صفحه ۶۱۲.

مردان خوبی هم که امپراطور شدند اما در برابر اسقف اولین کلیسای روم سر فرود نیاوردند مانند اسقف خوب فابیان * خیلی زود با قتل از صحنه حذف شدند.

سپتیموس سورس زیر نظر مارکوس اورلیوس * خدمت می‌کرد. در آن هنگام به تحریک انیستوس اسقف اولین کلیسای روم، اورلیوس به لیون فرانسه رفت و به قتل عام انجیلی‌هایی دست زد که به پولیکارپ در براندازی جشن بت پرستانۀ آستارته و رسومشان

کمک کرده بودند. آنها انجیلی‌ها را چهاردهی می‌خواندند. (احتمالاً منظورشان برگزاری پسح در چهارده نisan می‌باشد.) در سال ۱۷۷ میلادی اورلیوس، اسقف پوتنیوس را که در میان صدها اسقف جهان تنها کسی بود که علیه برگزاری عید استارتیه در کلیسایشان اعتراض کرد، کشت.

* ما از او اطلاعات بسیار کمی داریم که از مکتوبات یونانی به جا مانده است.

** دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ ۱۸۹۱، جلد سوم، صفحه ۷۷.

هنگامی که مارکوس اورلیوس در سال ۱۸۰ میلادی مرد سپتیموس سورس برای امپراطوری مردی عاقل بود. ۵ سال بعد از آن او به دنبال حقیقت بود. همین طور که او در بین معابد و خیابانهای روم پرسه می‌زد زنی به نام مارسیا را دید که او را متعنه خود کرد. مارسیا برای سپتیموس همچون آن زن بر سر چاه در زمان مسیح بود که پنج شوهر داشت و در زمان سپتیموس سورس او همچون آن زن بود که سر یحیی تعمید دهنده را خواست. او می‌توانست نظر لطف امپراطور را داشته باشد و آن چیزی را که می‌خواست به دست بیاورد.

در این زمان بود که اسقف اولین کلیسای روم آزادانه تمامی گناهان را می‌بخشید و این برای این زن بد نام جذاب بود. سپتیموس سورس و مارسیا در جستجوی حقیقت از رفت و آمد به معابد روم لذت می‌بردند. اشکال بت پرستی اولین کلیسای روم آنها را جذب کرد. آنها آب مقدس و بخور دیدند و مردم چراغهای خود را نزد کاهن معبد می‌بردند و آنها را با آتش روی محراب روشن می‌کردند.

این تصاویر خدایان و الهه‌هایی به نام پطرس مقدس و مریم و عیسی و دیگران بودند که اعضای آنها به شکل واقعاً بت پرستانه در برابرشان سجده می‌کردند. همین که اسقف ویکتور این دو را تماشا کرد گوشزد کرد که هر زمان که آنها به کلیسا آمدند در دسترس باشند.

آنها به او علاقه زیادی پیدا کردند و طولی نکشید که سپتیموس سورس با احساس خاصی از مسؤولیت خود به عنوان محافظ آن کلیسا اشباع شد. خیلی زود او توسط سربازان به عنوان امپراتور انتخاب شد.

طبق عادت او هر رقیب دیگری را برای امپراطوری حذف کرد. اما یک ژنرال فرانسوی به نام آلبینوس بود که او را ندیده بود. آلبینوس از ایرانوس و سایر اسقف‌های فرانسه حمایت می‌کرد زیرا آنها انجیلی بودند. ویکتور از آلبینوس و قدرت در حال افزایش او می‌ترسید زیرا مردم فرانسه تصمیم گرفته بودند که دیگر مورد آزار امپراطوران بت پرست روم قرار نگیرند. آنها ۱۵۰۰۰۰ نیرو جمع کردند.

ویکتور مراقب بود که سپتیموس سورس به تعداد مساوی نیرو داشته باشد و پس از ۴ سال سپتیموس سورس برای جنگ با این ژنرال فرانسوی آماده شد. سپتیموس سورس تحت تأثیر حرفهای ویکتور کاملاً انرژی گرفت. ویکتور آن قدر خواستار مرگ آلبینوس (Albinus) بود که سورس را ترغیب کرد که او خود شخصاً این مرد را بکشد. سورس که هرگز در میدان نجنگیده بود دیوانه‌وار عجله کرد و میدان را از این سو به آن سو رفت تا آلبینوس را پیدا کرد و او را کشت.

او سر آلبینوس را برید و مأمورش کالیستوس را بر آن گماشت تا ناظر مراسم بت پرستانه تکه تکه کردن بدنش باشد. مانند هاوس در سالهای قبل از اصلاحات، جسد با نگهداری سرسختانه به مدت هفت روز در بیرون رها شد. زیرا ویکتور به آنها هشدار داده بود که نگذارند جسد از جلوی چشمشان دور شود. کالیستوس در اجرای فرمان ویکتور بسیار راسخ بود چون ویکتور هنگام بازگشت از ساردینا او را خریده بود. در آن زمان بود که کالیستوس تحت‌الحمایه ویکتور قرار گرفت.

آداب و رسومی که درباره آلبینوس انجام می‌شد بت پرستانه بود که شامل کندن گوشت از استخوانها و دادن آن به سگها بود.

سپس استخوانها را کوبیدند و پودر کردند و گرد آن را بر روی آب رودخانه ریختند. ویکتور گفت که انجیلی‌ها همیشه به قیام جسد مردگان می‌بالیدند. بنابراین او مصر بود

که بدن آلبینوس کاملاً از بین برود تا هیچ امکانی بر بازگشت آن به شکل اولیه وجود نداشته باشد.

هنگامی که امپراتور به روم رسید دسته پیروزمندانه‌ای توسط ویکتور برپا شد و سر آلبینوس بالای یک تیرک قرار گرفت. سپس سپتیموس نشان پیروزی‌اش را به ویکتور تقدیم کرد اما چشمانی مخوف او را درگرفت. از این به بعد بین کلیسا و کاخ فاصله اندکی قرار گرفت تا هم هشدار برای انجیلی‌ها باشد و هم هر کسی که ممکن است در پی غصب تاج و تخت باشد. این در سال ۱۹۷ میلادی بود.

اما سلامتی ویکتور رو به افول رفت و او در سال ۱۹۸ مرد و زفرینیوس اسقف شد. این امر هم شایان توجه است که هیچ یک از اعضای کلیسای ویکتور تحت آزار و اذیت قرار نگرفتند تنها انجلیان بودند که هدف آزار و شکنجه‌ها قرار گرفتند.

در حالی که سورس و زفرینیوس داشتند بیشتر مسیحیان انجیلی را از بین می بردند بقیه به قسمتهای ناشناخته گریختند. در سالهای ۲۰۲ - ۲۰۸ میلادی بود که ترتولیان به کارتاژ گریخت و در آن جا رئیس کلیساهای مونتانیست شد. هنگامی که تعداد اندکی از انجیلی‌ها در اطراف روم بودند اسقف‌های کلیسای روم از سورس خواستند تا کل قلمرو را بررسی کند و آنها را از بین ببرد.

بسیاری از مورخان سکولار نوشته‌هایشان به همراه آثار مسیحیان انجیلی سوزانده شد و به همین دلیل است که در زمان حاضر ما گزارشهایی این چنینی می‌بینیم: "در سالهای ۲۰۲ - ۲۰۸ میلادی مورخین، ما را تنها گذاشتند و ما را در اکثر موارد به نتایجی مهم اما ناقص و مبهم حواله کردند که به انبوه سوابق تاریخی دوران سلطنت منتج می‌گردند.

اما از سوابق تاریخی مورخان سکولاری همچون دیو کاسیوس و هرودیانوس (Herodianus) که شاهدان عینی مبارزات آن زمان بودند ما اطلاعات خاصی را از قسمتهایی به دست می‌آوریم که توسط پاپ‌های بعدی و امپراطورهای دست نشانده آنها حذف و سوزانده نشدند. آنها می‌گویند که ایرانوس در سال ۲۰۲ میلادی به دست سورس

و زفرینیوس شهید شد. پدر اوریجن نیز به همراه بسیاری از انجیلی‌ها در آفریقا زیر نظر سورس، شهید شد. مورخان کلیسایی بعدی مانند اوریجن و تئودورتوس (Theodoretus) به همراه برخی اسقف‌های انجیلی همچون هیپولیتوس تاریخ دیوکاسیوس را زیر و رو کردند و آنها را در زمره تاریخ کلیسا قرار دادند.

پاپ‌های بعدی و امپراطورهای آلت دست اینها را جمع کردند و سوزاندند. اولین کلیسای روم از امپراطورهای بزرگ دست نشانده برای به زیر آب کردن تاریخ واقعی سالهای فرمانروایی سورس استفاده کرد.

اولین کلیسای روم همین طور به کشتن مسیحیان انجیلی که دوباره جای مقامات قبلی را پر می کردند، ادامه می داد. دو شقه کلیسا که مسیح برای نجاتش جان داد همین طور از هم دورتر و دورتر می شدند.

تاریخدانان سکولار:

۱- لاتین: دی کاسیوس - تاریخ او به یونانی نوشته شده است. او شاهد عینی سالهای ۲۰۲ تا ۲۰۸ میلادی است و تاریخی بی پرده نوشته است. کار او توسط کلیسای روم تحریم شده است.

۲- یونانی: هرودین (Herodian) - مورخ یونانی ایتالیا در سالهای ۱۸۶ تا ۲۳۸ میلادی که تاریخ او مورد استفاده گیبون قرار گرفت. "افول و سقوط امپراطوری روم."

کتاب اول ۴۵-۲۴۵ میلادی:

نکته: یک عامل حیاتی در طول عمر هر نوشته تاریخی یا نسخه خطی در سالهای ۲۰۲ تا ۲۰۸ نقش دارد. مکتوبات یونانی زبان افرادی همچون دیوکاسیوس و هرودیان به

خاطر مشکل زبان حفظ شدند. روم زبان لاتین را به عنوان زبان جهانی انتخاب کرده بود از این رو اکثر لاتینها قادر به خواندن یونانی نبودند. بنابراین متون تاریخی یونان تا دوره بسیار دورتر در معرض حملات وحشیانه پاپ‌های لاتین و امپراطوران قرار نگرفت.

بخش سی و پنجم:

در میان انجیلی‌ها چه واقعه‌ای رخ داد:

۲۰۲-۲۰۸ میلادی:

لاتین:

- ۱- ترتولیان: زندگی در روم برای او دیگر نامطمئن شده بود بنابراین او در سال ۲۰۷ میلادی به کارتاژ رفت. او کارهای حقوقی را کنار گذاشت و اسقف کلیسای مونتانیست شد.
- ۲- اوریجن: او در سال ۲۰۵ از روم دیدن کرد و به عنوان شاهد عینی دست به نگارش تاریخی زد که در زمان جروم در سال ۳۸۶ تحریم شد. نه الهیات بلکه مکتوبات تاریخی او بود که مورد نفرت کلیسای روم قرار گرفت.
- ۳- سابلیوس: او الهیدانی انجیلی بود که جرأت کرد که حقیقت مسیح را به جماعت زفرینیوس در روم تعلیم دهد. بعداً کلیسای روم او را مرتد نامید و بیرون انداخت. او تعلیم می‌داد و تا زمانی که زنده بود در تمامی آسیا پیروان زیادی داشت.

یونان:

- ۱- هیپولیتوس: او که اسقف یونانی قدرتمندی بود (به عنوان اسقف اصلی روم خوانده می شد). او مخالف اعمال بت پرستانه ویکتور و زفرینیوس بود. او به دست اسقف اولین کلیسای روم و امپراتور شهید شد.
- ۲- انجیلی‌ها: بسیاری از یونانی‌ها از ۲۰۲ تا ۲۰۸ میلادی اسقف کلیساهای انجیلی ایتالیا بودند.
- ۳- ایرانوس: او اسقف سرسخت لیون فرانسه بود که با اولین کلیسای روم جنگید.
- ۴- تئودوتوس (Theodotus): او اسقفی بیزانسی بود که ویکتور را به هنگام تلاش برای برپایی جشن همگانی بت پرستانه ایستر سرزنش کرد اما او تنها صدای معترض از میان هزاران نفر بود.

بخش سی و ششم:

مشارکت مکاتباتی:

ارتباط مکاتباتی عاملی مهم در اتحاد کلیساهای جهان در قرن اول بود. تا سال ۱۰۰ پس از میلاد تنها ارتباط بین کلیساها از طریق رد و بدل کردن نامه بود. هنگامی که خدا مکاشفه‌ای حقیقی را به یکی از اعضای کلیسا می داد او نمی توانست تا زمانی که آن را به جماعت خودش بدهد آرام بگیرد. و سپس روح القدس او را وادار می کرد تا آن را مکتوب کند تا کلیساهای دیگر بتوانند از آن بهره ببرند.

این رسالات به جماعت‌های دیگر نیز ارسال می شد تا اسقف‌شان آنها را برایشان بخواند. اغلبشان کپی می شدند و به کلیساهای دیگر که آن را می خواندند فرستاده می شدند. سپس دوباره آن را کپی می کردند و همین طور از کلیسایی به کلیسایی دیگر منتقل می شدند که ما آن را مشارکت مکاتباتی می نامیم.

رساله‌های عهد جدید همگی قبل از ۱۰۰ میلادی نوشته شدند. یوحنا هر چه را که می‌توانست جمع‌آوری و کپی کرد. اینها بخش خوبی از انجیل را تشکیل می‌دهند.

انجیل و رسولان:

نسخه‌های کپی "انجیل و رسولان" از سال ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلادی منتشر شد. از آن زمان مشارکت مکاتباتی عمدتاً شامل هشدارهایی در برابر بدعتها بود که به سرعت در حال ظهور بودند. اسقف‌های روحانی نمی‌خواستند که کلیساهای خالص به آموزه‌های دروغین آلوده گردند. ایگناتیوس که از انطاکیه به روم هدایت شد (۱۰۷ - ۱۱۰) میلادی با نوشتن نامه‌های تشویقی به کلیساهای مبارز که در مسیر سفرش برایش دعای خیر می‌کردند، از هر لحظه استفاده ارزشمندی می‌کرد. این رسالات رساله ایگناتیوس (Ignatius) نام گرفت. آنها بعد از "انجیل و رسولان" که در مدرسه یوحنا در افسس گردآوری شده بودند، مکتوب شدند.

یک تعریف خوب از مشارکت مکاتباتی این است: ارتباط رساله‌ای یا در خور مکاتبه با نامه؛ مشارکت - تبادل افکار و احساسات در ارتباطی محرمانه و همدلانه.

مشارکت مکاتباتی وحدت کلیساهای جهان را ممکن ساخت. آن چه که یک کلیسا می‌دانست، همه کلیساهای انجیلی در مشارکت مکاتباتی از آن آگاهی داشتند. در سال ۵۴ بعد از میلاد هنگامی که اولین کلیسای روم دوباره به پرستش بت و خورشید روی آورد این کلیسا از مشارکت مکاتباتی کنار گذاشته شد.

هنگامی که پولس به پریسکیلا و آکیلا که به روم بازگشته بودند، نامه نوشت؛ نامه او به اولین کلیسای روم نرفت بلکه به دومین کلیسای روم که در رساله رومیان ۱۶ از آن سخن می‌گوید، رفت. پولس مسیحیان دومین کلیسای روم را چنین توصیف می‌کند: (رومیان ۱۶ : ۱۰) در مسیح تأیید شده‌اند. (و آپلیس آزموده شده در مسیح را سلام برسانید.)

اولین کلیسای لغزش خورده روم هیچ عضوی نداشت که بتوان آن را در مسیح تأیید شده (آزموده در مسیح) دانست. زیرا آنها رسولان یهودی پریسکیلا و آکیلا و آندرونیکوس و یونیا را رد کرده بودند.

هنگامی که پولس به پوتیولی (Puteoli) رسید و برادران را یافت به کلیسای دوم روم (که پریسکیلا و آکیلا و آندرونیکوس و یونیا مسؤول آن بودند) خبر فرستاد که بالاخره رسیده است. پولس هرگز به اعضای اولین کلیسای بت پرست نپیوست. او یک مسیحی یهودی بود و آنها را اصلاح کرد. او کلیسای سوم روم را در خانه اجاره‌ای خود راه اندازی کرد و آن کلیسا به مدت ۲ سال رشد کرد. (اعمال رسولان ۲۸ : ۳۰) این کلیسا همچنین نامه‌هایی نوشت که به مشارکت مکاتباتی ملحق گشت.

رساله پولیکارپ ۹۰-۱۵۷:

پولیکارپ از بازگشت اولین کلیسای روم به عید استارته شنید بنابراین رفت تا به برگشت آن کلیسا کمک کند اما آن را غیر ممکن دید. * او قلم برداشت و نامه‌ای در ارتباط با مرتد شدن اولین کلیسای روم نگاشت. و این نامه در زمره مشارکت مکاتباتی قرار گرفت. همین طور اگر به عقب نگاه کنیم می‌توانیم به آسانی دریابیم که چه طور اولین کلیسای روم به عید استارته مادر خدایان بازگشت و سنت رسولان یعنی عید پسح را بابت ایستر کنار گذاشت. اولین کلیسای روم هیچ یک از آموزه‌های شیرینی را که در مشارکت مکاتباتی آمده بود نداشت.

ویکتور اسقف روم و مشارکت مکاتبه‌ای ۱۸۹ - ۱۹۸ میلادی.

اولین کلیسای روم آن قدر از مشارکت با کلیساهای دیگر خارج شده بود که اگر یک نفر از این کلیسای روم به کلیسای دیگر می‌رفت به مانند رفتن به دنیایی دیگر بود. رسوم آنها به مدت ۱۰۰ سال بود که در اولین کلیسای روم رشد کرده بود. تعلیم کتاب مقدسی تقریباً دیگر به فراموشی سپرده شده بود.

ویکتور عملاً اربابِ جماعت (مسیحی) اسمی خود شده بود. هر پیشنهادی که می‌داد به سرعت انجام می‌شد. ویکتور می‌خواست که تمام جهان مسیحیت با او به عید بت پرستانهٔ آستارته بازگردد و این سنت رسولان را که مرگ، تدفین و قیام خداوند را در پسخ (همان پسخ مسیحیان یهودی) جشن می‌گیرند، کاملاً از بین ببرد.

* پولیکارپ همه چیز را در مورد استارته (عشتاروت) الههٔ بت پرستان یا مادر خدایان می‌دانست. یکی از افسانه‌های بت پرستانهٔ سوری می‌گوید که او ۱۰ سال به عنوان فاحشه در صور زندگی کرده است. او الههٔ بهار و چرخهٔ تولیدمثل سالانه بود. فرقهٔ او به فحشای افسار گسیخته می‌پرداخت. جشنی که پولیکارپ می‌دید فاصلهٔ زیادی با عید پسخ داشت که یادآور مرگ، دفن و قیام خداوند ما بود.

پطرس نیز که یهودی محسوب می‌شد تغییر عید را از پسخ به ایستر رد می‌کرد. ویکتور زمانی تحقیر شد که حتی یک اسقف آسیایی یا فرانسوی این کار را آن طور که او می‌خواست انجام نداد. اگر ۳۱۸ اسقف در شورای نیقیه وجود داشت حداقل ۳۰۰ اسقف در مشارکت مکاتباتی بودند که به هنگام خبردار شدن از این امر با مکاتبه، در برابر کلیسای بت پرست روم مقاومت کردند.

ویکتور به خاطر یک کینهٔ شخصی یک اسقف آسیایی را تکفیر کرد در حالی که او هیچ قدرتی بر او در چنین جایگاهی نداشت. ایرانوس گفت که ویکتور تنها خودش را از هر گونه مشارکت مکاتباتی در آینده با اسقف‌های انجیلی محروم کرد. به عبارت دیگر او خودش را از میان ۳۰۰ اسقف خداشناس جمع مشارکت مکاتبه‌ای تکفیر کرد.

بخش سی و هفتم:

تاریخ هیپولیتوس:

تاریخ واقعی هیپولیتوس به شیوه‌ای بسیار غیر عادی به ما می‌رسد. تاریخ پیکره کلیسایی این قدیس از کلیسای روم تقریباً تا هزار سال بعد از مرگش اجازه نداشت به شکل واقعی خود ظاهر شود. پس بیایید قدری از تاریخ عبور کنیم تا به زمان اصلاحات برسیم و قدری به مدارک برملا شده‌ای نگاه بیاندازیم که باعث می‌شود به اولین سرخ دست پیدا کنیم که اسقف هیپولیتوس در اواخر قرن دوم و سوم چه کسی و چگونه شخصیتی در مسیحیت بود. به این صورت بود که ما کلیسای به اصطلاح قدیمی روم را به عنوان اولین کلیسای روم می‌شناسیم. این کلیسا به اصلاح طلبانی با اعمالی غیر کتاب مقدسی افتاد و با عدم اطاعت از مسیح به چالش کشیده شد.

اولین دگمها و سنتهای کلیسای رومی توسط دانش پژوهان دانشگاهی در آلمان به نام ویتنبرگ مورد سؤال قرار گرفت. از این رو، اولین پاپ‌های کلیسای رومی، شورایی را در ترنت فرا خواندند تا معین کنند که به چه چیزهایی اعتقاد دارند. در جریان کار این شورا، یکی از اصلاح طلبان به روم رفت و خبر را آورد که او مجسمه یک اسقف را روی جایگاه پطرس در روم* دیده است، و این مجسمه شخصی نبود جز همان "مرد فراموش شده" هیپولیتوس. این خبر منتشر شد و طولی نکشید که برخی از اصلاح طلبان برای یافتن مکان این قدیس به روم رفتند.

* این امر در سال ۱۵۶۱ کشف شد.

سالهای ۲۱۷ - ۲۲۲ سالهایی بود که در آن اولین کلیسای روم اعلان کرده بود که در سلسه پاپ‌ها در آن زمان، کالیستوس سر اسقف کلیسا بوده است. متن پایه صندلی مرمری که هیپولیتوس بر آن نشسته چنین نوشته "Hippoliti" و همین طور در کلیسای پورتوئنسیس (Portuensis)، چرخه سالانه آن پسح که او در آن جایگاه قرار گرفت دیده می‌شود.

آنها ویرانه‌های کلیسای پورتوئسیس را در دروازه دیوار روم یافتند که از پورتوئسیس به سمت رودخانه تیریوس تا دهانه آن امتداد پیدا می‌کند. اما صدها سال گذشت تا اطلاعات کمی از آن به دست آمد.

اطلاعات بعدی ما در مورد هیپولیتوس و زمان او توسط بارون بانسن از پروس ثبت شده که به مدت ۲۰ سال به عنوان سفیر در روم بود.*

* دایره‌المعارف چمبرز "هیپولیتوس" جلد چهارم، صفحه ۴۵۹.

او مجسمه را دیده بود و مجبور شد تاریخهای نادرستی را که اولین کلیسای رومی جعل کرده بود تحمل کند در مورد این مرد هنگامی که او به بایگانیهای روم نگاه کرد، گزارشهای به هم آمیخته ضد و نقیضی یافت و فهمید که کلیسای رومی نام "هیپولیتوس" را درهم ریخته بود و سه شخص از آن ساخته است. آن شخصی که در ۲۳۵ سال میلادی در جزیره ساردینا شهید شده بود همان هیپولیتوس واقعی، اسقف روم بود.

بزرگ‌ترین آرزوی زندگی بانسن یافتن شواهدی بود که به تاریخی حقیقی از هیپولیتوس مقدس منتهی شود. او می‌خواست از روم خارج شود تا آزادانه بتواند به موشکافی عمیق هیپولیتوس، اسقف اعظم روم بپردازد. او به پروس فرا خوانده شد و این چیزی بود که بارون بانسن دنبالش بود. او شایعاتی شنیده بود که دست نوشته‌های قدیمی زیادی از پدران اولیه کلیسا در صومعه‌ای در کوه آتوس وجود دارد که بیش از هزار سال است که به دقت محافظت می‌شوند.

هنگامی که او به پروس بازگشت، او دوباره به عنوان سفیر در انگلستان منصوب شد، در این زمان از خدمتش او یک مقام دولت فرانسه را متقاعد کرد که به کوه آتوس برود و راهبان یونانی را متقاعد کند که به او اجازه دهند که چند نسخه خطی قدیمی را داشته باشد. رساله‌ای از هیپولیتوس در میان آن نسخه‌ها بود. نام این مقام فرانسوی مناس (Menas) بود. وقتی بانسن این سند را گرفت، می‌دانست این همان چیزی بود که او آرزویش را داشت. این نوشته به زبان یونانی بود، زیرا هیپولیتوس اسقفی یونانی بود که هم زمان با محکوم سابق "کالیستوس" در کلیسای حومه شهر روم خدمت می‌کرد.

نظریه هیپولیتوس توسط امانوئل میلر ویرایش شد و او نیز آن را برای چاپ به آکسفورد پیشنهاد کرد چون این نوشته پرتو بسیار ارزشمندی از تاریخ زمان کالیستوس و هیپولیتوس می‌آفکند. هنگامی که این رساله چاپ شد و نسخه‌هایی از آن فراهم شد، اولین کلیسای روم گفت که این نوشته اوریجن یا ترتولیان یا یکی از بدعت‌گذاران نوئیانی است که تقریباً هم عصر با همان زمان بوده‌اند. اما ثابت شد که آن نوشته هیپولیتوس است! و من بسیار خوش حالم که یک بخش را با این عنوان گنجاندم "اسکلت در پستوی پنهان روم".

این دنباله‌ای کوچک از این فصل بود.

هیپولیتوس نویسنده‌ای پرکار بود و هر کلیسای یونانی می‌خواست هر چیزی را که او می‌نوشت به دست بیاورد.

۲۱۷ – ۲۳۵ میلادی:

شاید تعجب کنید که چه طور نوشته‌های یک اسقف رومی می‌توانند آن قدر با این فاصله پیش بروند که در کوه آتوس یونان پنهان شوند. کمی جغرافیا حافظه شما را متبدل می‌کند. در زمان امپراطور تراژان (Trajan) بندری در دهانه تیریه ساخته شد. جاده از مسیر پورتئونسیس که در امتداد کرانه شمالی آن رودخانه قرار داشت عبور می‌کرد و به بندر می‌رسید. در زمان هیپولیتوس بیشتر تاجران از جهان خارج از این بندر که بندر روم هم نامیده می‌شد و همین طور از طریق پورتئونسیس وارد روم می‌شدند.

این عبور و مرور از مسیر یک دهکده می‌گذشت که کلیسای هیپولیتوس در آن واقع شده بود و پورتئونسیس نامیده می‌شد.

یونانی‌ها بنادر طبیعی زیادی داشتند و از بازرگانان مسیحی زمان خود بودند. همه یونانی‌ها که در تجارت با روم بودند مطمئناً در آن هنگام در کلیسای هیپولیتوس توقفی

می کردند و با اشتیاق تمام به موعظه‌های شگفت انگیز او گوش می سپردند. ما می دانیم که آن موعظات غذای روح آنان بود، زیرا نوشته‌های کوچکی که امروز از او داریم، وقتی آنها را می خوانیم، روحمان را از شادی به وجد می آورد.

یکی در مورد مسیح است که مانند کشتی است، "روکش شده و منبت کاری شده با طلای خالص." این یونانی‌ها برای یک موعظه یا رسالهٔ مکتوب التماس می کردند تا در مسیر خود آن را به کلیساهای دیگر ببرند. نوشته‌های هیپولیتوس در سرتاسر مدیریتانه و بنادری که کلیساهای یونانی در آن جا بود، می رفت. به این مکتوبات، رساله می گفتند. به این ترتیب این دست نوشته کشف شده هیپولیتوس در کوه آتوس حفظ شد. دلیل این که چرا آنها توسط پاپ‌های کلیسای روم و امپراطوران بت پرست از بین نرفتند این بود که آنها از راهبان انجیلی هر نسل به نسل آتی منتقل شدند تا از این طومارهای مقدس در آن صومعه نگهداری کنند. آنها مانند طومارهای دریای مرده بودند که خداوند برای قرون بعدی آنها را نگاه داشته بود.

نکته: رجوع به دایره‌المعارف بریتانیا، تجدید چاپ معروف نسخهٔ نهم، هنری جی آلن و مؤسسه نیویورک، انتشار سال ۱۸۸۸، جلد نوزدهم، صفحه ۴۸۸، بخش تاریخچهٔ شهادی کلیسا.

نتیجه:

هیپولیتوس، اسقف پورتوس (بندر بزرگ روم باستان)، گاهنامه‌ای نوشت که حاوی نام اسقف‌های روم از همان ابتدا بود و همچنین این همان مدرکی است که نام پطرس را به عنوان اولین اسقف روم ذکر نکرده است.

این اطلاعات در فهرست فلیسیانوس (Felicianus) (قدیمی ترین نسخهٔ شرح حال پاپ‌ها) گنجانده شده چون این نوشته‌ها در زمان جانشینی لیبریوس اسقف، در ۳۵۲ پس از میلاد گردآوری شده است، اما حتی به این اسقف نیز اعتمادی نیست.

ما همچنین دو فهرست لاتین دیگر از برخی مقامات در زمان آگوستین داریم، رسالهٔ ۵۳، Migne, Patrol، شمارهٔ ۳۳، صفحهٔ ۱۹۵ و Optatus De Schism. Donatist.ii.3.

در لیستهای فوق مغایرتهای زیادی وجود دارد اما ما معتقدیم که برخی از آثار هیپولیتوس نیز طعمهٔ آتش هونوریوس شدند و همچون آثار آرکادیوس و ژوستین (Justin) با آن شکل اولیه و بدون تغییر نماندند.

ما امیدواریم که برخی از نسخه‌های توقیف شدهٔ تاریخچهٔ شهدای هیپولیتوس و اوريجن همچون رسالهٔ او محافظت شده باشند.

با آگاهی و بیزاری از نقشه‌های فیلسوفان بت پرست در ارتباط با حاکمیت پطرس، تاریخچهٔ شهدای کلیسای هیپولیتوس و اوريجن ثابت می‌کند که پطرس هرگز پا در خاک ایتالیا نگذاشته است. مردان بسیاری همچون جروم (یوسبیوس) این تفکر را داشتند که همهٔ این چیزهای جعلی چیزی نیست جز برای ایجاد حاکمیت.

بخش سی و هشتم:

۱۸۹ – ۲۵۳ میلادی:

درج شده به عنوان ضد پاپ (۲۵۱ میلادی) *

وقتی فهرستی از پاپ‌های روم را می‌بینیم که اسامی ضد پاپ‌ها را ذکر می‌کند، می‌دانیم که در آن زمان مبارزه‌ای سنگین در کار بوده، که منجر شد تا اولین کلیسای کاتولیک رومی بعداً فهرست خود را طوری نشان دهد که مردی که آنها به عنوان پاپ قرار دادند جانشین به حق و درست پطرس بوده است. اما از تاریخ ماقبل این را کسب کردیم

که یکی از پاپ‌هایی که آنها در ردیف پاپ‌های خود قرار دادند در دستهٔ اوّلین پاپ‌های رومی نبود بلکه اسقف خوب انجیلی (در روح‌القدس) "فابیان" (Fabian) بوده است.

این امکان هست که در زمانِ نصبِ توالیِ جانشینیِ پاپ‌های رومیِ خلائی بوده، بنابراین آنها برای پر کردن این سیرِ توالی، فابیان را به عنوان جانشین انتخاب کردند.

ما می‌دانیم که او به اوّلین کلیسای روم تعلّق نداشت، و او را کشتند زیرا امپراطوران بت پرست هرگز متابعین اَشکال بت پرستی اوّلین کلیسای روم را، نمی‌کشتند. ما همچنین می‌دانیم که نواتیان یک مسیحی انجیلی بود که با اَشکال بت پرستی اسقف اوّلین کلیسای روم مخالف بود و به همین دلیل اوّلین کلیسای روم با ارائهٔ هر گونه الهیات غلط و کلیسایی از او، شخصیتش را در تاریخ لکه‌دار کرد. نواتیان یک اسقف انجیلی خالص بود. او کلیسای خود را بر اساس ترازهای کتاب مقدّس هدایت می‌کرد و به مانندِ همان دورهٔ اسقف‌های انجیلی، خدا به آنان معجزات بسیار و حتّی زنده شدن مردگان را بخشید.

* دایره‌المعارف چمبرز، جلد ششم، چاپ ۱۸۹۴، نشر کالیبر، نیویورک، صفحهٔ ۳۶۶.

سخن گفتن به زبانها و همچنین نبوّت غالباً در جلسات رخ می‌داد. (امّت‌ها این را "دیوانگی" می‌نامیدند.) ترتولیان نوشت که هدایای روح‌القدس همگی در کلیسای مونتانیستی او در کارتاژ در حدود ۲۲۰ میلادی فعّال بودند.

بزرگ‌ترین مدرک از بابت این هدایای روحانی این بود که انجیلی‌ها از سوی خداوند به عنوان پرستندگان حقیقی محسوب شده‌اند. عطای بیرون راندن روحها قانع کننده‌ترین دلیل در برابر بی‌ایمانان بود تا نشان دهد که خدای انجیلی‌ها خدای حقیقی است. گیبون چنین نوشته: "کلیسای مسیحی از زمان رسولان و شاگردان دارای توالی بی‌وقفهٔ قوّت‌های معجزه آسا، عطای زبانها، رؤیاها و نبوّتها، قدرت بر اخراج دیوها، شفای بیماران و زنده کردن مردگان بود." *

* گیبون، جلد ششم، صفحهٔ ۲۹۵.

"دریافتهای آسمانی چه به صورت رؤیا حین راه رفتن و یا در خواب به عنوان لطفی بود که بدون قیدی به تمام طبقات ایمانداران عطا می‌شده، چه زنان و چه پیران، یا پسران جوان و همین طور اسقف‌ها."

نبوت:

«هنگامی که ذهن پارسایشان با یک دوره دعا و روزه و شب زنده‌داری به اندازه کافی آماده شد تا به آن برانگیختگی فوق‌العاده برسند آنگاه از حواس خود خارج شده و در وجد به آنها الهام می‌شد. انگار که آنها صرفاً هیکلی برای روح‌القدس هستند، درست مانند لوله یا فلوت، که در درون آن دمیده می‌شود.

اخراج روحها:

«دادن اذنِ اخراج شیاطین از بدن آن افراد بد بخت، به عنوان یک علامت هر چند معمولی بر پیروزی دین تلقی می‌شد و این امر بارها توسط مدافعان آن عصر به عنوان بزرگ‌ترین دلیل بر حقانیت مسیحیت یاد می‌شد.*»

* گیبون، افول و سقوط امپراطوری روم، صفحه ۲۹۶، جلد ششم.

ایرانوس "بر علیه بدعتها ۱، بخش دوم، صفحه ۵۶ - ۵۷. دادول چنین نتیجه می‌گیرد: "قرن دوم همچنان در معجزات بارورتر از قرن یکم بود."

جلد ششم، گیبون، صفحه ۲۹۷: "سلسله اسقف‌ها، قدیسان، شهدا و معجزات بدون وقفه تا آخرین دم پاپ‌ها، ادامه داشت."

همان طور که امروز به تاریخ نواتیانوس نگاه می‌کنیم، می‌توانیم استتار بزرگی را که اولین کلیسای بت پرست روم بر آن گسترده، ببینیم. موضوع اصلی مناقشه آنها پذیرش

مجدد سقوط کردگان بود. این داستان آن قدر بزرگ شد که مسیحیان را از موضوع اصلی دور کرد که همان قدرت شگفت انگیز این اسقف انجیلی در مخالفت با کلیسای بت پرست روم بود.

اولین کلیسای رومی در تمام خصلتها و عطایای مسیحی کمبود داشت، چون خدا آن را کنار گذاشته بود. نواتیانوس کلیساها را در سراسر امپراطوری راهاندازی کرد و آنها نیز انجیلی بودند. صحبتی که پدران نیقیه و پس از نیقیه (در صورت صحت) در مورد نواتیانوس بیان کردند این بود که وقتی اعضای کلیسای کورنلیوس برای پیوستن به دومین کلیسای روم به نزد او آمدند، بعد از دوره‌ای آزمایشی و توبه، او، آنها را پذیرفت و این را از آنها خواست که به او قول دهند که هیچگاه به کلیسای کورنلیوس باز نگردند.

[در زمان پاپ کورنلیوس در سالهای ۲۵۱ تا ۲۵۳ میلادی کلیساها مورد جفا قرار گرفت چون امپراطور دسیوس فرمان داده بود که همه شهروندان بایست در حضور مأموران قربانی مذهبی امته را انجام دهند در غیر این صورت کشته خواهند شد.

بسیاری از مسیحیان امتناع کردند و کشته شدند از جمله اسقف فابیان در حالی که عده‌ای نیز برای جانشان این را انجام دادند. پس از این دو مکتب فکری به وجود آمد که یکی به رهبری نواتیانوس بود دیگری با کورنلیوس.

نواتیانوس گفت کسانی که از بابت جفا از ایمان خود برگشتند نمی‌توانند توسط کلیسا پذیرفته شوند حتی اگر توبه کنند، چون بت پرستی گناهی نابخشودنی است و کلیسا اصلاً اختیاری برای بخشش گناهکاران ندارد و بخشش آنها با خدا است ولی در این دنیا چنین چیزی در کار نیست.

ولی کورنلیوس شروع به پذیرش این اشخاص کرد و این را مطرح کرد که می‌توان بعد از توبه آنها را دوباره پذیرفت و بعد از رفتن دسیوس برای جنگ با اقوام گوت، کورنلیوس به عنوان بیست و یکمین پاپ انتخاب شد. - مترجم]

در ارتباط با کسانی که سقوط کردند، یادداشت ۳۲۵ گیبون، "سقوط کردگان" از سیپریان و یادداشت ۱۴۸ از طریق نواتیانوس در ارتباط با کسانی که افتادند، خبر می‌دهد. این طریق همه انجیلی‌ها بود، زیرا آنان از مسیح تقلید می‌کردند و از فرمان او "هفت در هفتاد بار" اطاعت می‌کردند.

"ستایشگران دوران باستان از ائتلاف این توبه در برابر عموم افسوس می‌خورند (مانند امبروز میلان که از تئودوسیوس امپراتور چنین انتظاری داشت). *

"با اعتراف در برابر همگان خود را خوار می‌شمارند، از روزه بسیار نحیف شده‌اند، و پلاس پوشیده و توبه‌کار به خاک افتاده بر در، برای بخشش گناهان‌شان التماس می‌کنند و از ایمانداران تقاضای دعا می‌کنند. **"

اما اولین کلیسای رومی خیلی راحت سقوط کنندگان را بخشید و کلیسا را با هزاران عضو غیر مولود شده پر کرد که معجزات و عطایای روحانی در وجد را به عنوان دیوانگی رد می‌کردند. اسقف‌های اولین کلیسای روم از امپراتوران خواستند تا این وجد و "آشفستگی" را سرکوب کنند. بنابراین نواتیان و گله‌اش مجبور به فرار از روم شدند. این طریق خدا برای رساندن مسیحیت انجیلی به اقصی نقاط امپراطوری بود.

ترتولیان گفت: "ایمان مسیحی به بخشهایی از بریتانیا نفوذ کرده بود که برای ارتش روم غیر قابل دسترس بود." و ترتولیان آزار و شکنجه انجیلی‌ها توسط سپتیمیوس سوروس در فرانسه را دیده بود، و وقتی که او از "مسیحیت" سخن می‌گفت، منظورش آن دسته‌ای بود که در پیوند با اولین کلیسای بت پرست روم نبودند.

* به بخش تئودوسیوس مراجعه کنید.

** غارها مسیحیت بدوی.

بخش سی و نهم:

فابیائوس:

۲۳۶ - ۲۵۰ میلادی:

فابیائوس دوازده سال پس از کالیستوس به کلیساهای رومی آمد. تنها سابقه‌ای که می‌توانیم از این مرد پیدا کنیم در دایره‌المعارف بریتانیا، جلد دهم، صفحه ۱۱۳ است.

"مسیحیانی که در روم جمع شده بودند تا اسقف جدید را انتخاب کنند، کبوتری شعله‌ور بر سر فابیائ دیدند. او که در آن شهر غریب بود تنها از بابت متانت و وقارش شناخته می‌شد و به یک باره به اسقفی اعلان شد اگر چه در آن میان چندین شخص مطرح برای این پست خالی، کاندید شده بودند.

"گفته می‌شود که او امپراتور فیلیپ و پسرش را غسل تعمید داده، در میان دخمه‌ها بناهایی به پا کرده، سازمان کلیسای روم را بهبود بخشیده و مقاماتی را برای ثبت اعمال شهدا گماشته و چندین کلیسا در فرانسه تأسیس کرده است." اگر چه اطلاعات معتبر بسیار کمی در مورد فابیائ وجود دارد، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد که اسقف بودن او بر تاریخ کلیسای اولیه اهمیت زیادی داشت. سیپریان، اسقف کارتاژ، او را بسیار ارج می‌نهاد.

او با "نواتیانوس" ارتباط داشت و به "Noblissimae memoriae" او اشاره می

کند.*

* دایره‌المعارف ایسبوس، تاریخچه، جلد ششم، شماره ۲۹، نکته: به مقاله‌ای درباره فابیائ از A. Harnack در دایره‌المعارف Real Herzog-Hauck, Band جلد پنجم (لایپزیک ۱۸۹۸) با عنوان اسقف اعظم رم ۱۶ سال بعد از کالیستوس، رجوع کنید.

سراسقف روم شانزده سال بعد از کالیستوس:

برای کسی که مورد احترام تمامی مردان کلیسای روم و باقی جاها بود ۱۴ سال خدمت به عنوان سراسقف کلیسای روم بایست شرح حالی گسترده به اندازه تمامی پدران اولیّه کلیسا در پی داشته باشد. اما در این زمان ما تنها می‌توانیم قدری از این جا و آن جا گردآوری کنیم. اسم او و تمامی چیزهایی که متعلق به او است توسط مورخان کلیسای کاتولیک روم در هاله‌ای از ابهام مستغرق گشته تا مبدا خط سیر پاپ‌ها مورد بحث قرار گیرد.

می‌دانیم که نام هیپولیتوس نیز دفن شده است (سه مرد به همین نام آورده شده اند تا عامه خوانندگان را گیج کنند تا مبدا کسی در مورد مرد حقیقی که در سالهای ۲۱۷ - ۲۳۵ میلادی به عنوان اسقف اعظم روم خدمت می‌کرد بویی ببرد. حتی تاریخ دی کاسیوس از ۱۵۰ - ۲۳۵ میلادی نیز ممنوع شد زیرا او نیز تاریخی بی‌پرده نگاشته بود.* طول عمر دیو کاسیوس (از زمان اسقف انیستس تا زمان پونتیان که شهید شد) او را در زمانی قرار داد که در طول فعالیتش می‌توانست ببیند که واقعاً در روم چه می‌گذرد. او در دوره ترتولیان، اوریجن، سابلوس، کالیستوس و فیلسوفان نوئتوس و پراکسیز و همچنین هیپولیتوس و سیپریانوس کارتاژی خدمت می‌کرده است.

* دیو کاسیوس آن قدر بزرگ نیست که انگیزهای شخصی برای تحریف سوابق تاریخی داشته باشد.

بخش چهارم:

از نواتیانوس تا فلیکس:

۲۵۳ - ۲۶۹ میلادی:

این دوره زمان نظام امپراتوران محسوب می‌شد که مستبدانی نظامی بودند. با این حال فابیان امپراتور فلیپ و پسرش را تعمیم داد که توسط مستبدان نظامی کشته شدند تا حکومت روم را به دست بگیرند.

نظام امپراتور بعدی که توجه زیادی را به خود جلب کرد، اورلیان بود که به "آلت دست" فلیکس اسقف تبدیل شد تا خواسته‌های او را برآورد.

بخش چهل و یکم:

اورلیان و انطاکیه:

کلیساهای انجیلی در امپراطوری پس از تفتیش عقاید خونینی که زفرینوس وعظ کرد و توسط کالیستوس و سپتیمیوس سوروس در سالهای ۲۰۲ - ۲۰۸ پس از میلاد به اجرا در آمد، خود را اصلاح کردند. میل هر چه بیشتر برای برتری با هر اسقف جدیدی که به اولین کلیسای رومی می‌آمد قوی‌تر می‌شد.

منطقی است چنین استنباط کنیم که کلیسایی همچون اولین کلیسای تشکیلاتی رومی که برای مدت طولانی "از قاعده پرت بوده" اصلاً بتواند بر هیکل انجیلی مسیحیان خالص درکی داشته باشد. زمانی که فلیکس در سال ۲۶۹ میلادی اسقف اولین کلیسای روم شد، دیگر برای روم کار از کار گذشته بود.

آن کلیسا از زمانی که سپتیمیوس سوروس به جانبداری کلیسای بت پرست امّتها برخاسته بود، راه ترقی‌اش را باز کرده بود. بسیاری از اسقف‌های فوق‌العاده انجیلی کشته شده بودند و اوضاع برای اولین کلیسای سیاسی روم روشن‌تر به نظر می‌رسید.

اما اگر هم در آن میان جایزه‌ای وجود داشته که اولین سازمان رومی خواستار آن بود، همان کلیسای انجیلی بسیار سرسختِ انطاکیه بود.

آنها خواستار شراکت این کلیسا با خود بودند. هر بار که از اسقف انطاکیه دعوت می‌شد تا به اسقف اولین کلیسای روم بپیوندند (که ادّعا نیز می‌کرد کلیسای او همان کلیسایی است که باید سر کلیسا باشد زیرا پطرس به روم آمد.) اسقف انطاکیه می‌گفت: "پطرس ابتدا به کلیسای ما آمد و در این جا تعلیم داد." این صحبت هر بار برای مدّتی غرور روم را تخریب می‌کرد، اما با اسقف بعدی این میل دوباره شعله‌ور می‌شد.*

* در بازهٔ زمانی بین کالیستوس و فیلیکس ده اسقف جدید و پانزده امپراطور در طی ۴۷ سال روی کار آمدند.

هنگامی که فلیکس (FELIX) در سال ۲۶۹ پس از میلاد اسقف اولین کلیسای روم شد، تصمیم گرفت که کلیسای انطاکیه را تحت سلطهٔ اولین کلیسای روم قرار دهد. او این میل را داشت تا او را به عنوان تنها جانشین مسیح بر روی زمین بشناسند.

اسقف انجیلی پل سامسات (Paul of Samosata) مردگان را زنده می‌کرد و معجزات بسیاری انجام داده بود. او آن قدر از انجیل ناب مسیح پیروی کرده بود که نه تنها از عطایای شفا و معجزات برخوردار بود، بلکه عطای تمیز نیز داشت. او می‌توانست دروغ کسانی را تمیز دهد که می‌آمدند و وانمود می‌کردند که رسولان مسیح هستند اما در حقیقت نبودند. اولین کلیسای روم تمام عطایای روح‌القدس را از دست داده بود، زیرا به اعمال بت پرستانه بازگشته بود. تنها چیزی که روم داشت انجیل انسانی بود که شامل کشتار و نفرت و حسادت و طمعکاری بود.

[سام شاد یا سام سات به معنی مایه شادی سام است که شهری در انطاکیه قدیم یا ترکیه امروزی است. با وجود تعریف مثبت بانو هازلتن اما در نوشته‌های گیبون پل سامسات یک اسقف عیاش و ثروت اندوز بوده که از طریق خدمت خود پول کلانی را کسب کرده بود که همین ثروت او را گناهکار کرد چون او از اجداد خود چنین ثروتی کسب نکرده بود و خودش نیز هنری نداشت تا از آن طریق منفعت مالی کسب کند. شورای اسقف‌های انطاکیه در شور خود او را فاسد معرفی کرده و عزل کردند. به علاوه نظریه او که می‌پنداشت عیسی صرفاً در بُعد انسانی بوده و بعداً خدا داخل او شد را رد کردند. اما این صحبت نیز در خور توجه است که کلیسای او شمایل شکن بوده و از داشتن و کشیدن تصاویر مذهبی خودداری می‌کردند. - مترجم]

طمع یک خصلت رومی بود و فلیکس هم نمونه همان بود. او در مورد این واقعیت فکر می‌کرد که حتی اگر بیشتر از کلیسای خودش نباشد اما در حد مساوی با خودش، کلیسای انطاکیه نیز می‌تواند از اعتبار خودش ببالد چون کتاب مقدس می‌گوید: "شاگردان ابتدا در انطاکیه مسیحی خوانده شدند."

فلیکس به مدت یک سال در زمان امپراتور کلودیوس دوم که امپراتور خوبی بود به عنوان اسقف خدمت کرد. اورلیان یک سال پس از اسقف شدن فلیکس امپراتور شد. او مردی متواضع، اما سربازی شجاع و تماماً بت پرست بود. هنگامی که او به عنوان امپراتور به روم آمد و در شهر گردش کرد، از دیدن ساختمانی باشکوه که در میان معابد قرار داشت، شگفت زده شد. وقتی او به این معبد رفت، فلیکس اسقف او را ملاقات کرد و خود را به عنوان کشیش اولین کلیسای مسیحی روم معرفی کرد.

اورلیان مجسمه‌ها را دید و مردم را تماشا کرد که در برابر آنها سجده کردند. او همچنین کیکهای گرد (برای الهه خورشید) را در محراب دید. در واقع این آن قدر شبیه ۴۰۰ معبد بت پرست دیگر در آن شهر بود که او نمی‌توانست فرقی بین آنها بگذارد. آن جماعت از طبقه ثروتمند مردم تشکیل شده بود و حتی یک یا دو سناتور در آن جمع بودند. جمعیتی که وارد شدند بسیار چشمگیر بودند.

فلیکس در مورد عدم تمایل کلیسای انطاکیه به پذیرش سروری اولین کلیسای روم اظهاراتی کرد. در واقع فلیکس گفت: "آنها حتی مانند کلیساهای آسیایی یونان برای ما نامه نمی‌فرستند."

فلیکس، اورلیان را تحت تأثیر این ایده قرار داد که برتری به کلیسای رومی تعلق دارد، و همان دروغی را گفت که اسقف‌های قبلی به امپراتوران قبلی گفته بودند: پطرس کلیسای روم را تأسیس کرد و این کلیسا باید رئیس همه کلیساها باشد.

اورلیان (Aurelian) همچنین از کلیسای انطاکیه بازدید کرده بود و ملکه سوری زنوبیا (Zenobia) را دیده بود که با حضور خود آن را مشعوف می‌کرد. (او زنوبیا را دوست نداشت و زنوبیا نیز از او خوشش نمی‌آمد.) کلیسا به زیبایی آراسته شده بود. اسقف پل یک مرد معمولی بود. آن جا نه مجسمه‌ای وجود داشت، نه شمعی، نه نان گردی، نه قربانگاهی، و او دید که مردم وارد می‌شوند و به خدای غیبی تعظیم می‌کنند. آرامشی که در دل داشتند در چهره‌هایشان منعکس می‌شد. این انجیلی‌ها چیزی داشتند که اورلیان خواهانش بود اما حاضر نبود که بهای آن را بپردازد.

اسقف پل نمی‌دانست که فلیکس سوفسطایی به نام مالکیون را در کلیسای خود قرار داده است و مردم ناآگاه حتی او را به عنوان شیخ کلیسا انتخاب کرده‌اند.

خدا در مورد مالکیون (Malchion) به پل هشدار داده بود، اما او این هشدار را کنار نهاد. او در خواب ندید که این سوفسطایی آن جا گذاشته شده تا او و جماعت خویش را از بین ببرد.

یک سوفسطایی شخصی است همچون وکیل کیفری. او شاهد را منحرف می‌کند و او را متقاعد می‌کند که به آن چه که به عنوان حقیقت اعتراف کرده، مخالفت کند. نام دیگر سوفسطایی "دروغگو" است. او یک زبان‌باز است.*

حدود یک سال بعد اورلیان با ملکه زنوبیا به عنوان اسیر خود به انطاکیه بازگشت. او کلیسا را در انشقاق یافت. بنابراین او پل را اخراج کرد و ساختمانهای کلیسا را به اسقفی

داد که با روم در ارتباط باشد. اسم او دامنوس (Domnus) بود. همچنین او همه کسانی را که طرفدار پل بودند اخراج کرد.

سپس او زنوبیا را به روم برد و در رژه پیروزی خود به منظره‌ای دیدنی تبدیل کرد همچون آن زمان که ژنرال تتریکس (Tetricus) را که توسط سربازان انجیلی خود به امپراطوری فرانسه و بریتانیا اعلام شده بود، با خود همراه کرد. زنوبیا اورلیان را دوست نداشت زیرا کلیسایی را که بیش از ۲۰۰ سال به صورت حواری بود، گرفت و آن را به رصد اولین کلیسای رومی درآورد. زمانی که امپراطور اورلیان زنوبیا را شکست داد و به دنبال تحمیل سیستم کهن دگماتیک روم بر سوریه بود، پل را عزل کرد، و به رقیب کاندید اجازه داد تا جای او و مواجب او را بگیرد. در نهایت این امپراطور بت پرست و مخالف بود که در نهایت تعیین کرد که چه چیزی مطابق آیین درست است و چه چیزی درست نیست.

سیاست اورلیان به رسمیت شناختن ادعای اسقف روم بر داوری کل کلیسا در مسائل اعتقادی و جزمی بود. مورخان بعدی می‌نویسند: "پل سامسات نماینده برهه موفق تفکرات مسیحی بود، و مایه تأسف است که تعصب نسل او و کسانی که پس از او بودند چیزی جز چند قطعه پراکنده از نوشته‌هایش برای ما باقی نگذاشته است."**

* مرد ادیب عصر نوین. مردی که به زیرکی اما با سفسطه بحث می‌کند - دیکشنری فانک و واگنال.

** پل سامسات دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ ۱۹۱۱، جلد بیستم، صفحه ۹۵۷.

این کلیسای انجیلی در انطاکیه که به شراکت با اولین کلیسای روم تسلیم گشت، تمام تاریخ گذشته و کتب مقدس‌شان سوزانیده شد. ما در این عصر از این که آنها به چه چیزی اعتقاد داشتند و موعظه می‌کردند و عمل می‌کردند در بی‌خبری به سر می‌بریم. هر گزارشی از سوی دشمنان آنها دروغ است تا عامه خوانندگان را از مسیرشان منحرف کند. یک دایره‌المعارف معتبر درباره چنین گزارشی می‌گوید: "شما باید داده‌ها را غربال کنید زیرا توسط کسانی نوشته شده که با آن فرقه‌ای که در موردش می‌نویسند، دشمن هستند."

بخش چهل و دوم:

دوناتوس آفریقا:

سالهای خدمت دوناتوس درست پس از اسقف شدن فلیکس در اولین کلیسای روم آغاز شد، اما تا زمانی که در سالهای بعد با کنستانتین اول یا همان کنستانتین کبیر درگیر نشد، نام او را ننشیدیم.

از زمان نقل مکان فلیکس به انطاکیه، زمانی که او این قصد را داشت تا آن کلیسا را "زیر بال" اولین کلیسای بت پرست روم بکشد، اوضاع بین کلیساهای آفریقایی و اسقف های روم بسیار متشنج شد. شورای کارتاژ در زمان استیفان با استیفان (اسقف روم) به قدری در تضاد بود که کاملاً شکافی بین کلیساهای آفریقایی و روم پدید آمده بود.*

* دایره المعارف بریتانیا، چاپ ۱۹۱۱، جلد پنجم، صفحه ۴۳۱، colt2 "شورای کارتاژ"

از زمان کالیستوس، هیچ راهکاری بر این که چه فتنه‌ای از کلیسای روم بیرون خواهد زد، وجود نداشت. از زمانی که نواتیوس مجالس انجیلی را در آفریقا راه اندازی کرد، جماعت های انجیلی بسیاری بودند که مجبور بودند از کلیسای سیریان که یک زمانی در پاکی بود، جدا شوند. مقیدترین کلیساها به گونه‌هایی از پرستشها روی آورده بودند و تا آن جا که به انجیل مسیح مربوط می‌شد، راکد گشتند.

دوناتوس کارتاژی در تلاش بود تا کلیسای آفریقای را از دام تأثیر آن دگمها، که اکنون به خود نام "ارتدوکس" یعنی اصیل و سنتی - گرفته بود، حفظ کند. اورلیان برای همیشه دگمهای کالیستان را برای کلیساهایی که مجبور به معاشرت با اولین کلیسای روم شده بودند، پایه‌گذاری کرد.

در زمان دوناتوس، کلیسای انطاکیه از مسیحیت انجیلی خارج شد، اما پل سامسات بدون توجه به جایی که می‌رفت، مسیحیت خالص را ادامه می‌داد. اما اکنون نوبت کلیسای

آفریقا بود که کلیسای بت پرست روم بر آن غلبه کند. زمانی که کارتاژ مجبور شد به اولین کلیسای روم هشدار دهد که نمایندگان خود را فرا بخواند (که توسط کلیسا فرستاده شده بودند) و دیگر کسی را نفرستد، به این خاطر بود که کلیسای روم به طور پنهانی در تلاش بود تا بر کلیساهای انجیلی چیره شود و سیستم ارتدکس بت پرستانه خود را جایگزین آنها کند.

نواتیس (Novatius) در آفریقا بشارت داده بود و کلیساهای زیادی را که متشکل از همان مردمی بودند که عیسی در میان آنها راه می‌رفت بر جای گذاشته بود. فقیران با خوش حالی به او گوش می‌سپردند. عیسی گفت: «خوشا به حال فقیران، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.»

اینها صدها نفر از پیروان انجیلی بودند که کلیساهای کوچکی را در میان دروگران گندم به پا کرده بودند. آنها سیرکومسیلیون نامیده می‌شدند و مانند سیاه پوستان جنوبی ما بودند که پنبه برداشت می‌کردند. آنها جلساتی در تاکستان در هوای آزاد داشتند و سرودهای صهیون را در زیر آسمان صاف آفریقا می‌خواندند. تمام آن چه که آنها از انجیل مسیح داشتند توسط مردانی مانند ترتولیان، نواتیان و دوناتوس ارائه شده بود.

آنها با دیدن محرابها، تمثالها و شمعهایی که اولین کلیسای رومی تحت حمایت امپراتور بت پرست، بر آن پافشاری می‌کرد، شورش کردند. دوناتوس در این سیرکومسیلیون پیروان وفاداری داشت که شبیه لولاردهای (Lollards) زمان ویکلیف* (Wycliffe) تقریباً به هزار سال بعد شبیه بود.

* لولارد جنبش مذهبی پیش پروتستانیسم به رهبری جان ویکلیف بود که از اواسط قرن چهارده آغاز شد. خواسته آنها اصلاحات در مسیحیت غربی بود.

هنگامی که کنستانتین امپراتور شد، نامه‌هایی از کلیساهایی که با اولین کلیسای روم در ارتباط بودند، داشت، به مانند نامه‌هایی از مردانی همچون ایسیوس و هر کلان شهر انجیلی. مادر او، هلنا می‌دانست که چگونه پسرش را وقتی امپراتور شد راهنمایی کند. او حکیمانه نصیحتش می‌کرد. او برای این که دست خود را از اسقف‌های انجیلی دور

نگه دارد، تصمیم گرفت میانجی به نام ملکیداس (آفریقایی) انتخاب کند و او را در سال ۳۱۰ میلادی ناظر شورای روم کرد که در روم برگزار می‌شد.

هنگامی که این امپراتور خردمند فرمان میلان را صادر کرد که آزادی مذهبی را برای همه مسیحیان اعلام می‌کند، اولین کلیسای روم در پیشرفتش تنزل کرد. این کلیسای بت پرست روم در واقع به امپراتور شکایت کرد که این حق را دارد اشکال پرستشی کافرانۀ خود را به بقیۀ کلیساهای تحمیل کند. کنستانتین می‌دانست که زمان آن رسیده است که همهٔ کلیساهای امپراطوری را گرد هم بیاورد و به اسقف‌ها اجازه دهد تا سؤالات مربوطه را حل کنند.

در شورای روم، هنگامی که ملکیداس کار می‌کرد، از تاکتیکهای پنهانی که اسقف بت پرست روم اعمال می‌کرد آگاه شد، بنابراین می‌دانست که نمی‌تواند به شوراها برای قضاوت در مورد شخصی اعتماد کند.

از آن زمان کنستانتین به دوناتیست‌ها اجازه داد که بدون مانع بشارت دهند. در حالی که پیش‌تر کلیساهای آنها را گرفته بود و به کلیساهای روم واگذار کرده بود، اما اکنون فرمان داد که دوباره آنها را برگردانند. آنها تا پایان دورۀ سلطنت او آزاد ماندند.

اما زمانی که سیرکومسیلیون این ساختمانها را پس گرفت، محرابها را بیرون کشیدند و سوزاندند. آنها گفتند کافران هستند که محراب دارند و همین طور اولین کلیسای روم. آنها شمعه‌ها و همچنین تمثالهایی را که نمایندگان اولین کلیسای روم برای آنها تحمیل کرده بودند بیرون انداختند و آنها را نابود کردند. بعداً اولین کلیسای روم شورای خود را در اسکندریه تأسیس کرد و تئوفیلوس را اسقف آن کرد. این راه نفوذی کوچک برای بت پرستی بود.

برخی ادعا کردند که سیرکومسیلیون (Circumcellion) برداشت گندم را ترک کرده و مانند لولاردها در امتداد سواحل شمال آفریقا سیر می‌کرده، و مصر به عنوان "سبد نان جهان" محسوب می‌شده، روم این تأثیر را احساس کرد. این احتمالاً

اولین "اعتصاب" ثبت شده در تاریخ مسیحیت بوده است. برخی فکر می‌کنند تأثیر این اعتصاب در واقع موجب بُردِ "جنگ" بود.

در سالهای پس از سلطنت کنستانتین بیش از سیصد کلیسای دوناتیست در آفریقا و همچنین در ایتالیا و فرانسه وجود داشت. اما بعدها این کلیساها هدف مستبدان نظامی قرار گرفتند و به تدریج در قلمروی بدنه‌های اصیل‌تر کلیسایی جذب شدند. برخی از آنها مانند نواتیان به کاتاری مبدل شدند که بعداً بیشتر از آنها خواهیم شنید. [کاتاری در یونانی به معنی پاک و خالص است. آنها فرقه‌ای در جنوب فرانسه بودند که به مسیحیت راستین اعتقاد داشتند اما در عمل دوگانه انگار بودند چون چنین باور داشتند که وقتی خدایی منشأ خیریت کامل است پس نمی‌تواند مبین فساد اخلاقی بشر باشد. پس باید خدا یا فرشته شری باشد که به عنوان اصل و مبدأ هر آن چه شر است عمل کند. در قرن دوازدهم و سیزدهم این فرقه مورد سرکوب کلیسای کاتولیک قرار گرفت. - مترجم]

بخش چهل و سوم:

حلقه‌های رومی با حکاکی با نمادهای مسیحی:

در قرن ۳ و ۴ حلقه‌های رومی با حکاکی نمادهای مسیحی ساخته می‌شدند.



تصویر این جا دو حلقه نقره‌ای مربوط به اواخر قرن چهارم را نشان می‌دهد که در سال ۱۸۸۱ در سوراخی در سنگفرش یک خانهٔ ییلاقی رومی در فایفهد نویل (Fifehead Neville)، از شهر دورست (انگلستان)، به همراه چند سکه از همان عصر پیدا شد. همان دوره هر دو دارای مونوگرام (حروف اختصاری برای یک نماد) مسیح هستند و یکی دارای یک کبوتر به همراه تاج زیتون است که با زمختی بر گودی فاق نقره‌ای تراشیده شده است. این حلقه‌ها به شکل ویژه‌ای مورد توجه‌اند، زیرا به ندرت اتفاق افتاده که در بریتانیا اشیاء منتسب روم با هر گونه اقلام و اسباب مسیحی یافت شده باشد.*

* دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ ۱۸۸۸، جلد بیستم، صفحه ۶۵۱.

هر چند به هنگام ترکیب اسقف - امپراتور مسیحیان بسیاری بودند که از روم و فرانسه گریختند یا در نابودی کسانی که به اسقف فلیکس در برگزاری جشن بت پرستانه آستارته در اولین کلیسای روم نپیوستند، مسامحه شد.**

** گیکی (Geikie) "زندگی مسیح" جلد اول صفحه ۵۳ (۱۸۸۰) در صورت پرستش کهن بل و عشتاروت - خدای خورشید و ماه - با رنگ بت پرستانه مآب یونانی همچنان سرآمد ماندند.

این عید در تقابل با عید حواری یعنی عید پسخ بود که تا به امروز همچنان در کلیساهای یونان جشن گرفته و برگزار می‌شود.

این مسیحیان فراری همیشه از این علامت استفاده می‌کردند. در سال ۲۶۹ پس از میلاد، این علامت زمانی که فلیکس اسقف اولین کلیسای روم شد، بر روی سنگ قبری در قبرستان کالیستوس در روم حک شد و احتمالاً حتی قبل از این تاریخ به عنوان نشان و علامت مسیحیان انجیلی استفاده می‌شد. این مخفف شعلهٔ مسیح بود که خصوصاً برای حکاکی روی سنگ مناسب بود. استفادهٔ گسترده و رسمی از آن به عنوان نماد مسیحی به زمان کنستانتین بر می‌گردد که از آن بر روی پرچمها و سپر سربازان خود استفاده می‌کرد. بنابراین، پس از فرمان میلان، ۳۱۳ پس از میلاد، استفاده از آن به طور طبیعی چند برابر شد.

بخش چهل چهارم:

کنستانتین:

متولد ۲۸۰ میلادی در جزایر بریتانیا. امپراطوری ۳۰۶ - ۳۳۷ میلادی.

تفاسیری مختلف حاوی زندگی نامه‌هایی بسیار بهتر از این امپراطور شگفت‌انگیز وجود دارد که من بتوانم آن را مکتوب کنم. اما حتی در این بیوگرافیها دروغها و دسیسه‌هایی در مورد این مرد مسیحی که سعی کرد کلیساهای مسیحی را با هم همکار کند، وجود دارد.

همراه با گزارشهای مربوط به "هدایای کنستانتین" که توسط مبلغان کلیسای رومی جعل شده بود، همچنین می‌خوانیم که او در آخرین روزهای زندگی دچار بیماری شده بود و همسرش فاوستا را کشت. این گزارش می‌گوید که سیلوستر، اسقف اولین کلیسای روم، او را غسل تعمید داد، بنابراین او زمین و قدرت زیادی را به اولین کلیسای روم اهدا کرد تا برای همیشه پایدار بماند. اما تاریخ واقعی می‌گوید که یوسبیوس اسقف آریانی او را غسل تعمید داده، بنابراین با آگاهی از حتی یک دروغ، این زندگی نامه دیگر از اعتبار ساقط می‌شود. این اولین تبلیغ کلیسای رومی بود.

شگفت‌انگیزترین کاری که او انجام داد صدور فرمان میلان بود که دیگر اجازه کشتن مسیحیان را نمی‌داد. این امر باعث توقف آزار و شکنجه‌هایی شد که کلیسای روم توسط امپراطوران بت پرست * و "آلت دست" اسقف‌های کلیسا به اجرا در می‌آوردند.

* دیکتاتورهای نظامی.

کنستانتین مادر خداشناس اهل انجیلی به نام هلن داشت و او در تصمیم‌گیری درست در مورد مسیحیان تأثیر زیادی بر کنستانتین گذاشت.

نوشته شده است که به محض این که، این امپراطور به قدرت رسید شکایاتی از اسقف‌های سراسر امپراطوری دریافت کرد. بسیاری از این نامه‌ها از الهیدانان برجسته اسکندریه و کارتاژ و روم و یونان آمده بود. کلیساهای کوچک‌تر روم شکایت کردند که اولین کلیسای روم بر آنها سروری می‌کند در حالی که پطرس گفت که چنین نباید بکنند. (اول پطرس ۵: ۳).

اولین کلیسای روم شکایت کرد که سایر کلیساهای اقدامش را در زمینه تغییر روزها و اعیاد به جهت راضی کردن امت‌های مسیحی، تأیید نمی‌کند. همچنین این را گفت که سایر کلیساهای آسیایی و بسیاری از کلیساهای ایتالیا و تسالونیک با آنها در منازعه هستند و نمی‌خواهند به آنها اجازه دهید تا از مناطق آنها به عنوان شاخه‌های دیگر اولین کلیسای بت پرست روم استفاده کنند. تقریباً همه کلیسای انجیلی شکایت داشتند که اولین کلیسای روم هیچ تعلیم کتاب مقدسی در ارتباط با مجاز بودن وجود تمثالها در ساختمانهای کلیسا، ندارد.

هنگامی که کنستانتین وارد سالن شورای شهر نیس شد بسته‌ای از نامه‌ها در دستش بود و هنوز هم مهرهای باز نشده فرستنده‌ها بر روی نامه‌ها بود. جماعت همین طور نظاره‌گر او بودند که او به سمت منقل رفت و نامه‌ها را روی آتش گرفت با این هدف که او از این همه مشاجره‌های فرعی منزجر است و خواهان آرامش همه کلیساهاست.

قبل از شورای نیقیه، او شورای روم را فرا خواند که در مقر دلیپیر شورا که کاخ لاتران بود برگزار شد. او و همسرش، فاوستا (Fausta)، آن جا را در اختیار همه کلیساهای جهان به عنوان محل جلسه شوراها قرار داده بودند تا در آن جا مشکلات کلیسا را رفع نمایند.*

* دایره‌المعارف فانک و واگنال، صفحه ۱۳۹۲ - لاتران.

پس از مرگ کنستانتین، کلیسای اول روم کاخ لاتران (Lateran) را غصب کرد و آن را به کلیسایی برای سازمان منحصر به فرد خود تبدیل کرد.

یک میانجی گر شگفت‌انگیز به نام ملکیداس اهل آفریقا به عنوان رئیس کاخ لاتران قرار داده شد. اما ملکیداس تنها پنج سال خدمت کرد. این اسقف به هیچ وجه جانشین پطرس در روم نبود. او توسط امپراطور به این سمت منصوب شده بود.

شورای روم قرار بود مناقشه دوناتیست‌ها را حل و فصل کند. اما دوناتیست‌ها که دسته‌ای زیر نظر روح‌القدس بودند نمی‌توانستند توسط تشکلاتی بشری تحت فرمان امپراطور کنترل گردند.

حتی اسقف سیلوستر از اولین کلیسای روم به شورای شهر نیقیه رفت. (او گفت که خیلی پیر است، اما به مدت ۱۰ سال پس از شورا به عنوان اسقف اولین کلیسای روم زندگی کرد.) خیلی اسقف‌ها حتی مسن‌تر از سیلوستر بودند که آن قدر خواهان صلح کلیسا بودند که تمایل داشتند حتی با به خطر انداختن جان خود به شورا بروند تا به صلح در میان کلیساها کمک کنند.

هنگامی که مقر امپراطوری به قسطنطنیه منتقل شد، آن قدر از اولین کلیسای روم فاصله داشت که تقریباً در این سکوت کلیسای روم بر شهر احاطه پیدا کرد و به اندازه دولتی سکولار قدرتمند شد.***

آنها رهبری مسایل دنیوی را به عهده گرفتند و همان طور که می‌دانیم، همینها عاقبت موجب سقوط امپراطوری روم شدند.***

* جان فارو (John Farrow) "نمایش مجلل پاپ‌ها" چاپ ۱۹۴، نیویورک. مایلها فاصله بین قسطنطنیه و روم برای پاپ‌ها قدرت را محقق نمود.

*** تاریخ گیبون، "افول و سقوط امپراطوری روم."

اولین کلیسای روم به یک سازمان بت پرست تبدیل شده بود که فقط نام مسیحی داشت و توسعه آن برای امپراطور کنستانتین نادیده ماند. کنستانتین در سال ۳۳۷ درگذشت.

آزادی که او به کلیساهای امپراطوری بخشیده بود مورد استفادهٔ اولین کلیسای روم که سازمانی قدرتمند ایجاد کرده بود، قرار گرفت. خوب پس می‌پرسیم: "دومین و سومین کلیسای روم در تمام این مدت چه کار می‌کردند؟ آنها آن قدر مدت‌های مدیدی توسط امپراطوران مورد عتاب و اختناق قرار گرفته بودند که آن جا را ترک کردند و کلیساهای جدیدی را در فرانسه و بریتانیا تأسیس کردند که حداقل تا مدتی می‌توانستند بدون مانع کار کنند.

اما حتی در ایالت‌های غربی همچون فرانسه و یا تسالونیک در شمال، آنها آزادی بشارتی نداشتند، زیرا هر از گاهی پاپ‌های روم (مانند لئو (Leo) که از امپراطورها کمک می‌گرفت) می‌آمدند و با گفتن این که چه کاری می‌توانند بکنند و چه کاری نمی‌توانند انجام دهند، به آزادی که خدا به آنان بخشیده بود، تجاوز می‌کردند.

بخش چهل و پنجم:

گزارش شورای نیس (یا شورای نیکیه):

این جلد سوم از پدران نیکیه و آباء بعد از نیکیه در شورا است.

در سال ۳۲۵ میلادی که کنستانتین شورای نیکیه را فرا خواند، تصویر بسیار بدی از شرایط کلیسای مسیحی برای امت‌های بی‌ایمان دنیا منعکس شد. در هر شهر و روستایی در مورد اصول دینی اختلاف و منازعه بود. * عوام به آن چه از هر کدام از طرفین بیان می‌شد نگاه می‌کردند و قاضی می‌شدند، بعضی یک دسته را تحسین می‌کردند بعضی دسته دیگر را. اینها در واقع صحنه‌هایی در خور تألم بود که می‌بایست برایش اشک می‌ریختند.

زیرا این دیگر به مانند ایام قدیم نبود که کلیسا مورد حمله بیگانگان و دشمنان قرار گیرد، بلکه اکنون بومیان همان کشور که زیر یک سقف زندگی می‌کردند و بر سر یک سفره می‌نشستند، بودند که نه به نیزه، بلکه با زبان خود با یک دیگر می‌جنگیدند.

و آن چه غم انگیزتر بود، آنهایی که به این ترتیب بر علیه یک دیگر اسلحه می گرفتند از همان اعضا بودند و به یک بدن تعلق داشتند. امپراطور که دارای حکمتی عمیق بود، با شنیدن این چیزها، به عنوان اولین قدم تلاش کرد تا سرچشمه آنها را متوقف کند. از این رو قاصدی با نامه‌هایی در تلاش برای خاموش کردن اختلاف و امید آشتی متنازعان به اسکندریه فرستاد** اما با مایوس شدن از این انتظار، اقدام به احضار شورای مشهور نیقیه کرد و بر این قولش ملتزم شد که به هزینه دولتی اسقف‌ها و مقامات باید با الاغ، قاطر و اسب برای سفرشان تجهیز شوند.

* عمدتاً این کلیسای روم بود که در مورد شوراهای کلیسایی آسیا ایراد می‌آورد - جان فارو نمایش مجلل پاپ‌ها.

** دوناتیست‌ها.

وقتی همگان به نیقیه رسیدند، خود او هم به امید دیدن انبوه اسقف‌ها و آرزوی شعله‌ور حفظ وحدت بین آنها به آن جا رفت. او بلافاصله ترتیب داد که تمام خواسته‌های آنها باید آزادانه تأمین شود. ۳۱۸ اسقف در آن جا گرد آمدند. [البته باید گفته شود که تعداد اسقف‌ها به واقع این عدد نمی‌توانسته باشد بلکه در حدود ۲۵۰ نفر تخمین زده می شد که احتمالاً آن را از روی پیدایش ۱۴ : ۱۴ برگرفته‌اند که تعداد ابراهیم و یارانش به هنگام آزادسازی لوط از اسارت ۳۱۸ نفر بوده است. - مترجم]

اسقف روم، اسلیوستر، غایب بود، اما دو شیخ کلیسا، دارای اختیار را به شورا فرستاد تا با آن چه انجام می‌شود موافقت کنند.

در این دوره افراد زیادی با عطایای رسولی همراه بودند. و بسیاری مانند رسولان نشانه‌های خداوند عیسی مسیح را در بدن خود داشتند. یعقوب، اسقف انطاکیه، شهری از مقدونیه، که سوری‌ها و آشوری‌ها آن را نسیبیس (Nisibis) (نسیبین) می‌نامند، مردگان را زنده می‌کرد و آنها را به حیات بر می‌گرداند و بسیاری معجزات دیگر انجام می داد. پُل، اسقف قیصریه جدید، قلعه‌ای واقع در کرانه فرات، به خشم دیوانه‌وار لیسینیوس (Lycinius) * گرفتار شده بود. او از استفاده هر دو دست خود دیگر محروم بود چون با

آهن گداخته سرخ آن اعصابی که به ماهیچه‌ها حرکت می‌داد منقبض شده و مرده بودند. برخی چشم راستشان کنده شده بود و برخی دیگر دست راستشان را از دست داده بودند.

[*] با نگاهی به سیر تاریخ حکمرانی کنستانتین و جنگهای او پی می‌بریم که او نگاه دینی خاص بر آشتی دادن اسقف‌ها و برپایی شورا نداشت بلکه در این جا جنگ قدرتها در میان بوده و او به همان جهتی گردش کرد که مورد طبع او بوده. لیسینیوس که پل اسقف قیصریه را گرفتار و دستهایش را گداخته بود در واقع همسر خواهر ناتنی کنستانتین بود. و زمانی که او بر علیه کنستانتین شورش کرد و به اسارت در آمد کنستانتیا خواهر کنستانتین (همسر لیسینیوس) از برادرش خواست تا او را نکشد. پس کنستانتین هم او را تبعید و زندانی کرد. اما در نهایت او را در سال ۳۲۵ میلادی به دار آویخت. به علاوه در دوره آزار بزرگ یا دیوکلتيان ماکسیمیان پدر زن کنستانتین که دخترش فائوستا را به او داده بود یکی از کسانی بود که در صدور فرمان مجازات مسیحیان مشارکت جدی داشت. کنستانتین در ۳۲۶ میلادی همسرش فائوستا و بعد پسر خود کریسپوس را کشت. - مترجم [

پافنوتیوس (Paphnutius) مصری نیز در همین جمع بود. به طور خلاصه، مجلس شبیه مجلس شهیدان به نظر می‌رسید، اما این اجتماع مقدس و با عظمت، کاملاً عاری از عنصر مخالف نبود.

هنگامی که همه آنها جمع شدند، امپراتور دستور داد تالار بزرگی در کاخ مهیا شود که در آن نیمکتها و صندلیهای کافی قرار داده شده باشد و ترتیبی داد که با آنها به عزت رفتار شود. او مایل بود که اسقف‌ها وارد شوند و در مورد موضوعات پیشنهادی بحث کنند.

امپراتور با چند خدمتکار، آخرین نفری بود که وارد اتاق شد. او به خاطر قامت بلند و زیبایی شخصی تحسین برانگیز و در عین حال از بابت فروتنی فوق‌العاده‌ای که در سیمایش وجود داشت چشمگیر شده بود.

برای او چهار پایه‌ای کوتاه در وسط مجلس گذاشتند، اما تا زمانی که از اسقف‌ها اجازه نگرفت، روی آن ننشست. سپس تمام آن مجلس مقدس گرد او نشستند.

آنگاه فوراً اوستاتیوس (Eustathius) بزرگ، اسقف انطاکیه برخاست و بر سر امپراطور تاج گل گذاشت و توجه مجدانه‌ای را که در نظارت بر امور کلیسایی نشان داده بود، ستود.

بعد از آن امپراطور اسقف‌ها را به اتفاق نظر و هم‌فکری تشویق کرد. وی ظلم حاکمان پیشین و آرامشی را که خداوند در دوران حکومت خودش و به وسیله او به آنان عطا کرده بود، یادآور شد.

او خاطر نشان کرد که چه قدر وحشتناک است، درست در زمانی که دشمنان نشان ناپدید شده‌اند و کسی جرأت مخالفت با آنها را نداشت، بر یک دیگر منازعه ببرند و دشمنان خود را سرگرم کنند و بخندانند، به ویژه، هنگام بحث در اموری مقدس که به عنوان تعلیم روح القدس در حال مکتوب نمودن آن هستند.*

* کنستانتین نقش بزرگی در صدور فرمان میلان در سال ۳۱۲ میلادی داشت.

و کنستانتین گفت: "زیرا انجیل، نوشته‌های حواریون و پیشگوییهای انبیای عهد عتیق به وضوح به ما می‌آموزد که در مورد ذات الهی چه چیزی را باید باور کنیم. اجازه دهید همه مباحثات و منازعات کنار گذاشته شوند و در کلام الهام شده از خدا راه حل سؤالات مورد بحث را جستجو کنیم."

او همچون پسری مهربان این پندها و مشابه آن را خطاب به اسقف‌ها یا همان پدران می‌کند که برای ایجاد اتفاق نظر در آموزه‌های رسولی تلاش می‌کنند. اکثر اعضای مجمع با استدلالهای او به توافق رسیدند و آموزه‌های صحیح را پذیرفتند.

بخش چهل و ششم:

عقاید اوّلیّه:

من می‌خواهم درباره اعتقادی که حاوی آموزه‌های آریانی‌ها بود، گزارش بدهم. این توسط آنها در شورایی در Nica Trace تدوین شد. من نتوانستم درک کنم چه تفاوت بزرگی بین آیین آریانی و آیین نیقیّه که در شورای بزرگ کنستانتین در نیقیّه تنظیم شد وجود دارد.

عقاید آریانی‌ها:

"ما تنها به یک خدای حقیقی، پدر قادر مطلق، که همه چیز از او است، ایمان داریم. و همچنین به پسر یگانه خدا که قبل از همه اعصار و قبل از هر آغازی از خدا زاده شد و همه چیز به وسیله او هم مرئی شد و هم نامرئی. به مانند پدری که او را تولید کرد طبق کتاب مقدس. نسل او را هیچ کسی جز پدری که او را تولید کرده نمی‌شناسد. ما می‌دانیم همان گونه که مکتوب گشته این پسر یگانه خدا که توسط پدرش از آسمان نازل شده از روح القدس و مریم باکره است و همان طور که مکتوب است بر حسب جسم، مرد و دفن شد و به جهان اسفل فرود آمد که خود جهنم از آن لرزید. در روز سوّم از مردگان برخاست و چهل روز با شاگردانش بود. او به آسمان برده شد و بر دست راست پدر نشسته است و در واپسین روز رستاخیز در جلال پدرش می‌آید تا به هر کس مطابق اعمالش داوری کند. و ما به روح القدس ایمان داریم که یگانه پسر خدا، عیسی مسیح، خدا و خداوند وعده داد همان طور که در روح و راستی مکتوب شده تسلّی دهنده را بفرستد. او خود پس از صعود به آسمان و نشستن بر دست راست پدر این روح را فرستاد تا از آن جا بیاید تا زندگان و مردگان را داوری کند."

اما کلمه "جوهر" که به سادگی توسط پدران وارد شده بود، و درک نشدن آن توسط مردم، باعث رسوایی شد زیرا در کتاب مقدس یافت نشد. این برای ما همین قدر خوب بود که آن را حذف کنیم و برای آینده هیچ گونه ذکر از "جوهر" مجاز نیست، زیرا در کتاب مقدس هیچ جایی ذکر از جوهر پدر و پسر نشده است.

همچنین نباید در رابطه با پدر، پسر و روح القدس نامی از "ماهیت" برد. و ما پسر را همان گونه می خوانیم که پدر می خواند همچون کتاب مقدس که او را چنین می خواند و تعلیم می دهد. اما همه بدعت هایی که قبلاً محکوم شده اند و اگر هم باشند و بر خلاف سندی که به این ترتیب مطرح شده است، پدید آمده اند "پس بر آنان آناتیما باد."

این عقیده توسط اسقف ها پذیرفته شد. عده ای ترسیده اند و عده ای آن را مذموم شمردند، اما آنهایی که حاضر به تسلیم نبودند به دور افتاده ترین مناطق جهان تبعید شدند. (پدران نیقیه و پس از نیقیه، کتاب سوم، تاریخ کلیسای تئودور، صفحه ۸۲)

این عقیده آریانی (Arian) توسط روم لعن شد و آریانی ها هم روم را تحقیر کردند زیرا آنها این اعتقاد نامه را قبول نمی کردند. مثل نویسنده آن روزگار که می گفت که همه اینها در همین است "حرفها، کلمات و مجادله."

ماهیت عقیده مسیح این نیست که لعن کند، زیرا او گفت که نیامده تا جان مردم را هلاک کند بلکه تا نجات بخشد. لعن کردن یک شخص به معنی محکوم کردن او و در فکرشان بیرون کردن او از آسمان است. این چیزی بود که همیشه در میان کلیساها جریان داشت. اولین کلیسای روم علیه آریانی ها، و آریانی ها در برابر اولین کلیسای روم.

همه مردانی که قرار بود مسیحی باشند، یک دیگر را مرتد می خواندند، زیرا آنها با برخی از کلمات اعتقادی یک دیگر موافق نبودند. روم در تمام این مدت برای برتری خود تلاش می کرد. بسیاری از اسقف های دوستدار مسیح نمی خواستند اسقف های کلیساهای دیگر را لعن کنند، زیرا می دانستند وقتی که شاگردان مسیح نزد او آمدند و گفتند: «شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را بیرون می کرد و او را منع کردیم.» و مسیح

پاسخ داد: «هیچ کسی نیست که معجزه‌ای به نام من نماید و بتواند به زودی در حق من بد بگوید.»

برخی از مردان شورای نیقیه معجزات داشتند. من مطمئن هستم که آن مردان کسانی بودند که در مورد عقاید، و دگمها، و کلمات و مجادلات حرفی نمی‌زدند، بلکه آن قدر مملو از محبت مسیح بودند که می‌خواستند از دستورات او اطاعت کنند. زیرا او گفت: به این شکل همه خواهند دانست که شما شاگردان من هستید، اگر به یک دیگر محبت کنید. آه، ما چه محبت آمیز بایست اختلافات جزئی را که بین‌مان وجود دارد، بپوشانیم." زیرا خدا آن قدر جهان را دوست داشت که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی داشته باشد. زیرا خدا پسر خود را به جهان نفرستاد تا جهان را محکوم کند، بلکه تا جهان به وسیله او نجات یابد."

اعتقاد نامه نیقیه:

اعتقاد نامه‌ای که توسط شورای نیقیه منتشر شد که کنستانتین آن را چنین نامید.

"ما به خدای یگانه، پدر قادر مطلق، خالق همه امور مرئی و نادیدنی ایمان داریم. و در یک خداوند، عیسی مسیح، پسر خدا، زاده شده از پدر. تنها زاده که از جوهر پدر است، خداوند خدا، نور از نور، همان خدا از خدا که یگانه است نه این که تولید شده باشد، او با پدر از یک جوهر است، که با او همه چیزها در آسمان و زمین آفریده شد، او برای ما انسانها و برای نجات ما از آسمان نازل شد و مجسم شد و انسان شد. او به آسمان صعود کرد. و او می‌آید تا هم زنده و هم مرده را داوری کند. و ما به روح القدس ایمان داریم."

هنگامی که آنها این قاعده را بیان کردند، ما آن قسمت را که در آن گفته شده است پسر از ذات پدر است و با پدر هم ذات است، بدون بررسی رها نکردیم.

این جا هسته اصلی مشاجرات بین عقاید سنتی و عقاید آریان‌ها بود. اگر معنی واقعی کلمه "هم ذات" را جستجو کنیم، کلمه "Con" به معنی با؛ Substantial ذاتی، ماده است؛ و وقتی کلمه جوهره را به معنی صحیح آن به کار می‌بریم، معلوم می‌شود که جوهره یک واقعیت است، چیزی واقعی، نه خیالی. "Consubstantial" به معنی "همراه با واقعیت" است.

ما می‌توانیم تفاوت بین اسقف‌های روح‌القدس در نیقیه را ببینیم، زیرا آنها واقعیتی را داشتند که از طریق روح‌القدس در آنها ساکن شده بود. آنها همان قدرت پسر و همان قدرت پدر را داشتند. آنها معجزات زنده کردن مردگان را به عمل می‌آوردند.

عیسی گفت: «هر که به من ایمان آرد کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد و بزرگ‌تر از اینها را نیز خواهد کرد زیرا که من نزد پدر میروم» (یوحنا ۱۴ : ۱۲).

این معنی واقعی هم ذاتی را نشان می‌دهد. روح‌القدس (پس از این که به بدن فانی ما آمد) به همان شیوه‌ای عمل می‌کند که در پسر و پدر عمل می‌کند. هر سه واقعیت‌های زنده هستند. پطرس گفت: "با خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است. (اول پطرس ۱ : ۸)"

ما مطمئنیم که آن اسقف‌های مجادله‌گر این شادی غیر قابل وصف را نداشتند، زیرا آنها از اول پطرس ۱ : ۲۲ اطاعت نکردند، «چون نفس‌های خود را به اطاعت راستی طاهر ساخته‌اید تا محبت برادرانه بی‌ریا داشته باشید پس یک دیگر را از دل به شدت محبت بنمایید.» چه فایده‌ای دارد که صورت دینداری دارند لیکن حقیقت آن (یا واقعیت قدرت دگرگون کننده روح‌القدس) را انکار می‌کنند؟ «که صورت دینداری دارند لیکن قوت آن را انکار می‌نمایند (نمی‌پذیرند).» قوتی که ما را یک می‌کند، همانی که عیسی برایش دعا کرد (یوحنا ۱۷ : ۱۱)، «تا آنها نیز یک باشند چنان که ما هستیم.» این یک هم ذاتی واقعی است. و کلمه ذات دلالت بر این دارد که ما باید شبیه او باشیم. «و حیات جاویدان این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند.» [ترجمه کامل آیه - مترجم]

نتیجه:

اگر آریانی‌ها می‌خواستند این دو کلمه را به دلیل نبودن آنها در کتاب مقدس کنار بگذارند، آنها محق شناخته می‌شدند زیرا خدا یک مسیحی کتاب مقدسی را دوست دارد.

یک عقیده ساده*

آن چه این دنیای پر آشوب کهن، به آن چشم دارد، کمتری منازعات بر سر عقاید، و نیکویی کردار است. کمتر از "چنین و چنان فکر کردن و عمل نمودن و بیشتر این گونه باشد که ممکن است که کار من درست باشد؟

کمتر این فریاد باشد: "که سنگ پرتاب کردن حق من است" و بیشتر قلبی باشد که می‌بخشد. کمتر به دنبال تعصب و تظاهر، و بیشتر اعتقاد به این که مشیت الهی ذهنهای ما را تقدیس خواهد کرد.

هم آوایی بیشتر مهربانی، اختلافات را در هم می‌ریزد و صرفاً یک چیز حاصل می‌شود "تنها نیکویی و نیک کرداری." برای کسی که می‌خواهد کیش و آیین را بفهمد این سهل‌ترین و روان‌ترین است. ویلبور دی نسیبیت.

* این قسمت با لطفِ کلینت (Clint) و لوسی استار (Lucy Starr) از سانتا کروز کالیفرنیا برای این بخش پیشنهاد شده بود. من از آقای نسیبیت (Nesbit) ممنونم.

بخش چهل و هفتم:

رأی نهایی شورای نیکیه:

اولین کلیسای رومی با نسبت ۱۸ رأی به ۳۰۰ رأی بود. آنها در کلیسای انطاکیه، اسقف‌های خودشان را داشتند که اورلیان از انجیلی‌ها همچون کلیساهای وابسته دیگر که ما هنوز کشف نکرده‌ایم، ستانده بود. سیلوستر روم از حضور در آن جمع می‌ترسید و وانمود می‌کرد که ناتوان است، اما ۱۰ سال بیشتر عمر کرد تا به عنوان اسقف کلیسا در روم خدمت کند. وقتی نوبت به رأی‌گیری رسید، انجیلی‌ها اعمال اولین کلیسای روم را محکوم کردند، مانند:

- ۱- خورشید پرستی (رو به مشرق کردن به هنگام دعا)،
- ۲- جشن عید بت پرستانه آستارته،
- ۳- ادای احترام به "مریم مادر خدا"،
- ۴- جایگزینی دگمهای فلسفی به جای کتاب مقدس،
- ۵- عشای ربّانی که فقط نان را به عوام می‌دادند. ولی شراب را می‌ریختند،
- ۶- پرستش تمثال،
- ۷- پرستش روز "خورشید" [Sun Day یعنی روز خورشید. - مترجم]

هزار سال بعد، در شورای ترنت، اسقف‌های اولین کلیسای رومی با جدیت بر عقاید و سنتهای ساخته دست بشری‌شان همچنان پافشاری می‌کردند.

بخش چهل و هشتم:

تعارض در شورای نیکیه:

ارجحیت زیادی که به عقاید شورای نیکیه در ۳۲۵ میلادی داده شد، توسط مورخان بعدی روم برای استتار مسائل اصلی آن شورا مورد استفاده قرار گرفت. درگیری عظیم بر سر عقاید نبود، بلکه همان طور که امروزه به نظر می‌رسد بر سر موضوعات عملی بین اولین کلیسای روم و کلیساهای انجیلی در سراسر امپراطوری بود.

نقاط تفاوت:

اولین کلیسای روم	کلیسای انجیلی
۱. پرستش تمثالها	۱. بدون پرستش تمثال
۲. برگزاری جشن عشتاروت امّتها	۲. برگزاری جشن پسخ یهودی
۳. پرستش خورشید	۳. تنها پرستش مسیح
۴. دگمها و رسومات راهنما هستند	۴. هدایت فقط از کتاب مقدّس
۵. نزاع کلیسای روم برای برتری	۵. تنها مسیح جایگاه نخست را داشته باشد اوّل پطرس ۲ : ۱
۶. رسومات جایگزین قدرت عملکرد عطایای روحانی، اوّل قرن‌تین ۱۲	۶. بدون هیچ قالبی جز عمل عطایای روحانی، اوّل قرن‌تین ۱۴ : ۲۶
۷. امپراطور به عنوان قدرت دنیوی برای تأیید دگمها	۷. اعتماد به دلگرمی و وسعت بخشیدن و حفاظت خداوند
۸. ممنوعیت جماعت از دریافت هر دوی آنها (نماد خونی { شراب } که بایست توسط عوام دریافت می‌شد حذف شده است.)	۸. به کار گرفتن آگاپه (عید محبّت الهی) که توسط مسیح در شام آخر بخشیده شد. هر دوی نان و شراب به عوام داده می‌شود.
۹. روز پرستش آنها روز خورشید (یکشنبه) است. Sun+day	۹. روز هفتم برای بیشتر یونانیهای انجیلی به عنوان روز عبادت است

بخش چهل و نهم:

نتیجه شورای نیس:

پس از این که کنستانتین به پایان این شورای بزرگ رسید، به نیاز شدید کلیساها پی برد. او از ارتباطی که با ۳۱۸ عضو شورا داشت، به تفاوت زیاد میان اعضا به ویژه در محبت برادرانه پی برد.

محبت مسیحی اسقف‌هایی که نسخه‌های انجیل و رسولان را به عنوان راهنمای روحانی خود داشتند، بسیار برتر از آن اسقف‌هایی بود که آنها را به خاطر دگمها و رسومات پدران روحانی که سال به سال در اولین کلیسای روم ظهور می‌کردند، کنار گذاشته بودند.

محبت نیرومندی که شهدای زنده از خود نشان دادند امپراتور را متقاعد کرد که برای کلان شهرهای مختلف ضروری است که حداقل یک نسخه از کتاب مقدس در میان خود داشته باشند تا بتوانند آن را کپی کرده و به سراسر جهان منتقل کنند. بنابراین، کنستانتین با هزینه گزافی دستور داد که پنجاه نسخه از کتاب مقدس روی بهترین کاغذ پوست بسازند و به نزدش بیاورند.

می‌توانید تصور کنید که این پنجاه نسخه روی پوستین چه وزنی باید داشته باشد. ممکن است که بیش از یک تن وزنشان باشد. پس گاری محکمی سفارش داده شد و این نسخه‌های گران بها به این طریق به او تحویل داده شد.*

* از سوابق شورای نیقیه.

برخی گمان کرده‌اند که کدکس سینایی که اکنون در موزه بریتانیا است یکی از این نسخه‌ها است. اما آیا می‌توانید تصور کنید که تنها یک نسخه برای شهری مانند روم با جمعیتی بیش از دو میلیون نفر چه معنی دارد؟

علاوه بر این، اولین کلیسای روم از زمان فرمانروایی کلودیوس، کتاب مقدس را رها کرده بود و عقاید خود را در مورد سنتهایی که سال به سال جمع‌آوری می‌شد، تشکیل داد. کتاب مقدس به طور کامل برای آنها بیگانه بود. آنها فقط تکه‌هایی از کتاب مقدس داشتند که فیلسوفان آن را با منطق و قیاس تغییر داده بودند. امپراتوران بعدی این کتب (که کنستانتین سفارش داده بود) را جمع‌آوری کردند و به تحریک پاپ‌های روم سوزاندند. اما اعضای جماعت‌های انجیلی شهر روم که قادر به خواندن یونانی بودند (که همان زبان طومارها بود)، بسیار خوش حال بودند که نسخه‌ای از آن را دریافت کردند. اولین کلیسای روم اهمیت چندانی به کتاب مقدس به زبان یونانی نمی‌داد، اما پیشنهاد بعدی امپراتور به سرعت توسط کلیسای اول روم مورد استفاده قرار گرفت.

بازسازی کلیساها:

کنستانتین چنین اعلان کرد که از آن جایی که امپراتوران بت پرست ساختمانهای کلیسایی مسیحیان را ویران کرده‌اند، پس هر کلیسا باید با هزینه دولت بازسازی شود. قرار بود تمام مصالح مورد نیاز گرفته شود و صورت حسابها برای او ارسال شود. پس اسقف‌ها با عجله به زادگاه خود بازگشتند و برنامه ساختمان سازی پر تب و تاب آغاز شد.

با این حال، اولین کلیسای روم تعداد کمی و حتی به ندرت ساختمانهای کلیسایش تخریب شده بود. امپراتوران بت پرست کلیسای آنها را از بین نبرده بودند، زیرا آنها بسیار با یک دیگر متحد بودند. در واقع کلیساهای حقیقتاً انجیلی بودند که بناهای آنها یا توسط امپراتوران* به اولین کلیسای روم داده شده بود یا توسط آنها ویران شده بود. اما اولین کلیسای روم برای همان ساختمانهای فعلی هم پول و هم مواد لازم برای گسترش و بهبودشان را در اختیار داشت.

* بخشهای مربوط به اورلیان، انطاکیه، سامسات

اولین کلیسای روم با خشم خدا رو به رو نشد تا وقتی که آلاریک بر سر حکومت آمد. کلیسای اول روم از این زمان یک برنامه تهاجمی و جنگی علیه آریانی‌های انجیلی داشت. در حالی که اولین کلیسای روم بر مسند روم قرار گرفته بود جماعت‌های انجیلی در فرانسه، آلمان، بریتانیا و ایرلند به پیروی از انجیل ناب می‌پرداختند.

بخش پنجاهم:

یک نتیجه دیگر از شورای نیکیه:

چهار سال بعد در ۳۲۹ میلادی:

تاریخ شهدای یوسبیوس. ترجمه جروم*

ما این اطمینان را داریم که در نوشته‌های ممنوعه اوريجن و کپی نسخه‌های ترتولیان و همچنین نوشته‌های تئودورت** (که پاپ‌ها و امپراتوران بعدی آن را محکوم کردند)، در سوابق تاریخ شهدای آنان نامی از پطرس یا این که پولس در روم کشته شده باشد، نیامده است. ما می‌دانیم که پولس به مدت ۲ سال در روم بود، اما هیچ سابقه‌ای از مرگ او در آن جا نداریم. در واقع ما نمی‌دانیم که او کجا مرده است. اما او کلیسایی را در شهر روم راه‌اندازی کرد که این سومین کلیسای روم محسوب می‌شد.***

* جروم تاریخ کلیسایی یوسبیوس را تغییر داد. او چیزهایی را حذف یا اضافه کرد که مورد پسند پاپ داماس بود.

** دایره‌المعارف بریتانیا. چاپ ۱۹۱۱، جلد بیستم، صفحه ۳۲۷.

*** اولین کلیسای روم همانی بود که به سمت بت پرستی سقوط کرد. دومین کلیسای روم همان کلیسای انجیلی با پریسکیلا و آکیلا شروع شد. سومین کلیسای روم توسط پولس در همان خانه اجاره‌ایش شروع شد و دو سال توسط خود او به فعالیت پرداخت.

کتاب مقدس، بودنِ پطرس در سال ۶۰ پس از میلاد در شهر بابل را ذکر کرده است، اما پاپ‌ها این طور ذکر کرده‌اند که او در آن زمان در روم بوده است. ماهرترین زندگی نامه نویسانِ دورانِ اصلاحات (از جمله یکی به نام فابریسیوس (Fabricius) می‌گویند که در اولین فهرست شهدای روم که توسط افرادی مانند هیپولیتوس و اوريجن و دیگران تهیه شده است، نام پطرس یا پولس ذکر نشده است.

کتاب تاریخ کلیسایی نوشته یوسبیوس نیز قابل اعتماد نیست، زیرا از زیر دستان بسیاری عبور کرده که می‌خواستند دست کم نام این دو قدیس و به ویژه نام پطرس را در این فهرست قرار دهند. در واقع ترجمه‌های بعدی این دو نام را در خود گنجاندند. اولین کلیسای روم می‌خواست با پاپ کردن پطرس، به ادعاهای بی‌اساس خود در مورد برتریش قوام بخشد.

ممکن است که تاریخ شهدای اولیه یوسبیوس (در ۳۲۹ میلادی) نام پطرس را به عنوان اولین پاپ روم حذف کرده باشد و همین دلیل بیشتر منازعات و نزاعهای مرگبار بین اولین کلیسای روم و انجیلی‌ها باشد.

با این حال اولین کلیسای روم به دلیل جعلیاتی مانند "اهدایی کنستانتین"، "فرامین کاذب" و غیره مطرح گردید به طوری که در این عصر ما ادعای برتری آنها را نمی‌پذیریم زیرا از هر نظر این امر نیز بایست جعلی باشد.

زندگی نامه یوسبیوس از کنستانتین نشان می‌دهد که پدر تاریخ کلیسا بر خود چه تحریفاتی را روا داشته است.

گاهشماری یوسبیوس تأثیر خیلی بیشتری داشت. از طریق ترجمه و اضافات جروم، این طرح گاهشماری مبنایی برای تمام تواریخ جهان قرون وسطی شد.*

* دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ ۱۹۱۱، جلد سیزدهم، صفحه ۵۲۹، "تاریخ".

نتیجه:

میل شدید به گنجاندن پطرس به عنوان اولین پاپ روم باعث شد نویسندگانی مانند جروم از کلیسای اول روم واقعاً در پی ایجاد این رویداد باشند. این یک رویداد واقعی نبود.

بخش پنجاه و یکم:

سنت مارتین تور، فرانسه ۳۱۵-۳۹۹:

زندگی سر اسقف تور ۳۷۱ - ۳۹۹

در کلام خدا، ما گفته‌ای را از سنت جان محبوب می‌یابیم که در پاسخ به دعا است: «و هر چه سؤال کنیم از او می‌یابیم از آن جهت که احکام او را نگاه می‌داریم و به آن چه پسندیده‌ او است عمل می‌نماییم.» یک نفر گفت: اگر یک شخصی در دعاهايش بیشتر پاسخ گرفته باشد پس من زندگی آن شخص را مطالعه و کنکاش می‌کنم که ببینم او چه طور به آنها دست پیدا کرد.

من هیچ وقت حتی یک معجزه که منتسب به سن آگوستین باشد یا حتی آن چیزهایی را که به دامس منتسب نموده‌اند نخوانده‌ام. اما زندگی سنت مارتین تور یا

امروز میلان این آیات شگفت‌انگیز که همراه ایمانداران خواهد بود، را دارا است. آنها بر مریضان دست می‌گذاشتند و آنها شفا پیدا می‌کردند و دیوها را اخراج می‌کردند و مردگان را زنده می‌کردند و امثالهم.

زندگی روحانی سنت مارتین با یک معجزه شروع شد. یک شب سرد که بیرون گدایی را دید که هیچ بالاپوشی نداشت، او تکه‌ای از بالاپوش خود را به او داد. آن شب عیسی با همان تکه پوششی که او به گدا بخشیده بود بر او ظاهر گشت. این به مارتین اثبات شد که آن چه که او برای یکی از این کوچک‌ترینها انجام داده برای عیسی به جا آورده.

این آموزه آسمانی، این مرد جوان را در مسیر درست آسمانی قرار داد و او سعی کرد که به دنبال آن عطای فرا خواندگی والا بکوشد تا خداوند به او مکاشفات آسمانی دیگری ببخشد و او را به مسیر تقدس بکشانند. اما باید شروعی در کار می‌بوده و این شروع از اطاعت مارتین در شدت نیاز آن گدا و دلسوزی مسیح در وجود او بود، که موجب عمل گشت. او تحت حمایت اسقف خدا جوی فرانسه هیلاری پواتیه قرار گرفت و همچنین او تعلیمات مختصری در مدرسه انجیلی پادوا گرفت. سنت هیلاری همچنان او را مساعدت می‌کرد و او را تشویق می‌کرد که ادامه دهد.

هیلاری (Hilary) مرد دانش بود و یکی از بزرگ‌ترین الهیدانان کلیسای غربی بود که تحت تأثیر اولین کلیسای رومی قرار نگرفته بود. او برای هدایت "انجیل و رسولان" را در نظر داشت و یکی از نویسندگان معاصر نیز چنین می‌گوید که به هر سویی که "انجیل و رسولان" (به عنوان تنها راهنمای کلیساها) پیش رفتند، خدمت در معیت معجزات و آیات بود.

در سفرهای مبلّغین مسیحیت خیلی مواقع این سفرها از میان خار و بن و باتلاقها بود. امّا آنها خیلی در فکر کلامی که بر بالای سرشان حمل می کردند بودند تا کمترین آسیب به آن وارد شود. سنت مارتین یکی از آن مسیحیان کلامی بود.

سولپسیوس سِوروس (Sulpicius Severus) می گفت: "نجات به جهان نه توسط واعظان بلکه توسط صیادان موعظه شد." و سنت مارتین هم جزو صید کنندگان جانها بود. این معجزه‌ای بزرگ بود که شخصی همچون هیلاری توانست آن چنان فروتن گردد که خدا از او استفاده کند تا انجیلی را که صید کنندگان شروعش کردند، ادامه دهد.

همیشه چنین بوده که کلیساهایی که تماماً با کلام مکتوب خدا (با کلام مقدّس) پیش می رفتند خدمتشان در معیت با آیات و معجزات بوده است. هنگامی که مارتین در ایمان خالصش پیش می رفت به پانونیا (Pannonia) بازگشت و وسیله‌ای برای تغییر کیش مادر و خواهر بی ایمانش به انجیل تام گشت.

او این خواهر را با خود به تور آورد و او با یکی از خدّام کلیسا در بریتانیا ازدواج کرد و آنها برای خداوند در امتداد بونی کلاید (Bonny Banks of Clyde) شروع به کار نمودند تا آنگاه که دوباره به بریتانی فرانسه بازگشتند. در همین دوران بود که پسرشان سوکت (St. Patrick of Ireland) Sucat (سنت پاتریک ایرلند) ربوده شد.

نام خواهر مارتین کانسسا (Conchessa) بود و شوهرش کالپرنیوس (Calpurnius) بود. سنت مارتین به عنوان اسقف اعظم تور انتخاب شده بود. او توسط اولین کلیسای روم به رسمیت شناخته نشد امّا به حقیقت همچون سنت امبروز میلان (Ambrose)، توسط خدا به رسمیت شناخته شد.*

* D'Aubigne، جلد پنجم، صفحه ۲۱.

او صومعه یا مدرسه‌ای را در مارموتیه (Marmoutiers) بنا کرد و از این مدرسه مردان بزرگی همچون پلاجیوس (Pelagius) و کلستیوس (Coelestius) بیرون آمدند که از آن جمعِ مبلّغین، در سالهای نزدیک به غارت روم توسط آلاریک در ۴۱۰ میلادی، رهسپار روم شدند.

سنت مارتین همچنین خلوتگاه (یا صومعه‌ای) را در حوالی رودخانه لوآر (Loire) ساخت. در این جا او اوقاتی را داشت تا با خدا تنها باشد و راستی و قوّت را طلب کند تا با اقتدار و نام عیسی پیش برود. ما ثمرات دعاها و روزه‌هایش را در شفاه و معجزات که به هنگام خدمتش با او بود را می‌بینیم.

یک بار هنگامی که او داشت یک زیارتگاه متعلّق به مشرکان را نابود می‌کرد و داشت درخت مقدّسی که نزدیک آن بود را قطع می‌کرد بت پرستان او را نکوهش کردند. او گفت: "اگر مرا به همین نقطه‌ای که درخت می‌افتد ببندید آن وقت خیلی زود این که من مرد خدا نباشم را می‌فهمید." آنها با حرارت و اشتیاق دست به کار شدند و بریدن به پایان رسید. اما خدا درخت را چرخاند و آن بر سر عده‌ای از کارگران سقوط کرد.

یک بار مارتین را بر سر کودکی مرده فرا خواندند. او بر روی کودک دراز کشید و دعا کرد و خدا به کودک حیات دوباره داد. او به نزد امپراتور در تراوس (Treves)، که پایتخت غربی حکومت روم بود رفت و تقاضای حضور کرد. امپراتور می‌دانست این مرد خدا آمده تا تصمیم او را از کشتن اسقف‌های منتخب روح‌القدس، که حسب دستور پاپ دامسوس (Damasus) (طبق اوّلین فرمان تئودوسیوس) (Theodosius) عمل نکرده اند، برگرداند. به خاطر تقاضای همسر بی‌خدای امپراتور او به مارتین اجازه حضور نداد.

این مرد خدا در دروازه به دعا و روزه ماند تا خدای خالق به او گفت که به نزد امپراتور برود. دروازه خودش چرخید و باز شد و مستقیم به حضور امپراتور که برای مارتین احترامی قائل نبود رفت. او در حضور این مرد خدا برنخاست. اما خدا حسی از

سوزش آتش بر تختی که این مرد مغرور بر آن نشسته بود وارد آورد. او خیلی سریع برخاست. در آن زمان تفکرات غلط و فریبهایی از کلیسای خدای زنده وجود داشت. و افراد بدی همیشه در پی پیشبردِ اولین کلیسای رومی بودند. مارتین با این چیزها کاری نداشت و البته اگر بابت این حقیقت نبود که او چنین قدرتی را از خدا داشت او نیز به درخواست دامس همچون خیلی دیگر از اسقف‌ها سوزانیده می‌شد.

کلیسای رومی قدرت رسولان که شفا و معجزات به عمل می‌آوردند را از دست داد. اما مردانی همچون آمبروز (Ambrose) و پریسیلیان (Priscillian) و مارتین آن قدر در مجاورت تعالیم خالص کلام ماندند تا از خدا قدرت گرفتند.

آیینهای بشری روم جبر فیزیکی و قدرت بر دستان امپراطوران بی‌ایمان می‌گذاشت اما اولین کلیسای رومی آن جایگاهی که مسیح برای اعمال قدرت بخشیده بود را از دست داده بود. سنت مارتین در طریق تعالیمات رسولی ادامه داد.

رسالهٔ یهودا چنین گفته: «اشتیاق برای مجاهدهٔ ایمانی که یک بار برای همیشه به مقدسین سپرده شده است.» اینان همان مبلغین دینی هستند که (کلام را با خود به هر جا که می‌رفتند، بردند.) پیوسته آن را کار می‌کردند. آنها در دعاها و روزه‌داری مجاهده می‌کردند و خدا خواستهٔ دلشان را به آنها می‌داد.*

* یهودا ۳.

کلام خدا می‌گوید: «و هر چه سؤال کنیم از او می‌یابیم از آن جهت که احکام او را نگه می‌داریم و به آن چه پسندیده او است عمل می‌نماییم.» من مطمئنم دیدن این که اسقف‌های اسپانیایی برای سوزاندن پریسیلیان و پیروان روح‌القدس چنین اشتیاق دارند باعث خشنودی خداوند نمی‌گردد. من مطمئنم که این باعث خوش حالی خداوند نمی‌گردد که اولین کلیسای رومی در کلیسایش مجسمه‌ها را به پا داشته و آن را همچون معبد مشرکان ساخته است. خدا از چنین چیزی نفرت دارد.

همچنین من مطمئنم که خدا این را دیده که اسقف‌های اسپانیایی شهادت کذب بر علیه پریسیلیان دادند چون فرامین مقدس خدا چنین می‌گوید: «بر همسایه خود شهادت دروغ مده.»

اولین کلیسای رومی تحت امر دامسس از پیروی از خدا با سه امر سرپیچی کرد:
۱- شهادت کذب ۲- قتل ۳- دروغ.

سنت مارتین آن چنان در حضور مقدس خدا می‌ماند که در هیچ وضعی هرگز خشن و افسرده نمی‌شد. یک روز گدایی برای لباس به نزد او آمد. او آن قدر در دعا مشغول بود که او را به نزد سر دسته شماسان فرستاد. آن گدا خیلی زود بدون لباسی برگشت. آن شماس با حالتی هیجانی آمد و گفت: "جماعت مردم در کلیسا منتظر شما هستند." اما مارتین با آرامش گفت: "لطفاً برایم لباسی بیاور تا به گدا بدهم." آن شماس زودتر برگشت پس مارتین لباس خودش را از تن درآورد و آن را به دست گدا داد. شماس با لباسی به مراتب بدتر بازگشت و آن را در پیش پای قدیس محبوب انداخت که مارتین آن را پوشید و به میان انبوه جمعیت منتظر رفت. در تمامی مدت خدمت آن روز یک نور طلایی از جلال بر او بود.

عیسی گفت: «خوشا به حال رحم کنندگان» و هنگامی که او به جمعیت گرسنه مردم نگاه کرد که با دو ماهی کوچک و پنج نان به آنان خوراک داده بود، او نسبت به آنان شفقت نمود. هیچ میزانی از موعظه یا اشکال کلیسایی و رسومات نمی‌تواند جایگزین محبت عظیمی که روح القدس به ایمانداران می‌بخشد تا اعمال و کلام او را به جا بیاورند، شود.

زندگی مارتین معجزه‌ای مداوم بود. او سیصد مایل جاده سخت را پیمود تا به ترویس برسد همان جایی که پریسیلیان توسط اسقف‌های اسپانیایی، ایتاسیوس (Ithacius) و آدسیوس (Idacius) متهم به کفر شده بود.

چند نفر از ما حاضریم بر پشت یک حیوان چنین فاصله‌ای را بپیماییم تا جانی را نجات دهیم؟ او از امپراتور ماکسیموس (Maximus) چنین درخواست کرد: "این اسقف ها کاری انجام نداده‌اند که مستحق مرگ باشند." اما ماکسیموس آلت دست دامسس، پاپ روم بود. مارتین خیلی محبوب ملکه دامسس شد، او بعدها با دیدن و گوش دادن به این مرد فوق‌العاده، مسیحی شد. او همچون همسر پنطوس پیلاطس بود: "تو را با این مردان عادل کاری نباشد."

بعد از وفات مارتین بسیاری که بیمار بودند قبر او را لمس می‌کردند و شفا می‌یافتند. سولپسیوس سوروس (Sulpicius Severus) که زندگی نامه او را نگاشته درباره او چنین نوشته: "این تنها روحانیون و کشیشان هستند که از او چیزی نمی‌دانند و با ذات مریضشان بدون هیچ دلیلی حتی نمی‌خواهند که او را بشناسند. از آن جایی که آنها با نوشته‌های او آشنا شده‌اند پس بایست بر خبث نیت خویش آگاه شده باشند."

از بیان این چیزهایی که اخیراً شنیده‌ام به لرزه در می‌آیم که یک مرد بد بختی (که او را نمی‌شناسم) گفته که من (سولپسیوس سوروس) دروغهای بسیاری در کتابم گفته‌ام. این نه صدای یک بشر بلکه شریران است؛ و این مارتین نیست که دارد به هر طریقی صدمه می‌بیند بلکه مراد ایمانی است که از خود اناجیل می‌آید. چون خود خداوند بر اعمال کسانی مثل مارتین شهادت می‌دهد که با تمامی ایمانشان آن اعمال را به جا می‌آوردند.

هر کسی که ایمان ندارد که مارتین چنین اعمالی را انجام داده پس ایمان هم ندارد که مسیح چنین کلماتی را بیان کرده. اما بی‌چارگان فاسد در خواب مانده باید شرم کنند که کارهایی را که خودشان نمی‌توانند انجام دهند اما مارتین انجام می‌دهد. و آنها ترجیح می‌دهند که خوبیهای او را انکار کنند تا این که بخواهند به بی‌خاصیت بودن و بی‌عمل بودن خودشان اعتراف کنند.

یادداشت: من به کتابخانه استنفورد (Stanford) برای گرفتن یک کتاب از اسقف مارتین کمک خواستم. آن شخص به قسمت کارت فایل رفت و همین که کارت مارتین را بیرون کشید به من نگاه کرد و گفت: "او در زمره مقدّسین به رسمیت شناخته نشده." من با خودم فکر کردم: "توسط روم به رسمیت شناخته نشده، نه خدا."

آگوستین می گوید: "ترس نه برای دارنده طلالی مرغوب بلکه برای کسی است که تقلبی را نمایان می کند."

بخش پنجاه و دوم:

سوکت یا سنت پاتریک ایرلند:

۳۷۲ - ۴۶۱ (۸۹ سال):

در یک جای کوچکی از بونی بانک کلاید بریتانیا جایی که خواهر سنت مارتین تور، و شوهرش داشتند غنای کاوش ناپذیر مسیح را به بی ایمانان اعلان می کردند یک پسر کوچک تولّد یافت. پدر و مادرش او را سوکت صدا می کردند اما بعدها او سنت پاتریک (Patrick) ایرلند خوانده شد. او همچنین دو خواهر داشت و عادت داشت که در میان چوبها و بلندیهایی تپه ها در حالی که باد کاملاً به صورتش می خورد، بچرخد. اگر چه پدرش کالپورینوس (Calpurnius) شماس یک کلیسای کوچک در بوناورن بود اما آنها یک محراب خانوادگی داشتند که کودکان در آن جا کتاب مقدّس می آموختند.

یک روز در حالی که او با خواهرانش در کناره ساحل می چرخید یک قایق به آنها نزدیک شد؛ آنها با کنجکاوی پذیرای آنان می شوند و به ملوانان سلام می کنند. این قایق،

قایق دزدان دریایی بود و آنها این سه نفر را دزدیدند و آنها را به قایق بردند در حالی که کانشسا به دنبالشان آمده بود تا ببیند که آنها کجا هستند.

دو خواهر به عنوان برده (احتمالاً در بازار بردگان روم یا اسکندریه) فروخته شدند و سوکت به یک سردسته کوچک قبیله در قسمت شمالی ایرلند فروخته شد جایی که او مجبور به خوکبانی شد. او هیچ رفیقی جز سگهایش را برای صحبت کردن نداشت. سگها دوستش داشتند و او هم آنها را دوست داشت. هنگامی که هوا سردتر می شد او سگهایش را صدا می زد و با یک صدای خاص آنها به او نزدیک می شدند و دورش جمع می شدند تا او بخوابد و بدنش را از یخبندان با پوشش خودشان گرم نگه می داشتند.

سوکت آن سگها را تربیت می کرد و آنها هم در مقابلش با یک صدای خاصی اطاعت مطلق داشتند و همچنان به فرمان می ماندند. و با یک تن صدای دیگر کاری دیگر انجام می دادند. این کار در وقتیایی که او نمی توانست به کناره های کوه برود تا یک خوک سرگردان را نجات دهد خیلی ارزشمند بود. او می توانست سگها را با یک سوت یا یک صدای ضعیف حنجره، کنار گله بیاورد.

رئیس قبیله خیلی زود متوجه شد که تمام خریداران سگها، طالب سگهایی می شوند که توسط برده اش تربیت شده اند. سوکت ساعات بسیاری را در تنهایی مطالب کتاب مقدس را که در محراب خانوادگی آموخته بود و به خصوص داستان پسر گمشده را به یاد می آورد.

او شروع می کرد به یاد آوردن دوران کودکی و کارهای اشتباهی که انجام داده بود و به خصوص طریقی که با آن بر خلاف کلام رفته بود. او به یاد می آورد که مادرش همیشه از اراده خدا برای بخشش هر گناهی در مسیح، در منجی سخن می گفت. پس او نیز تصمیم گرفت که از خدا بخواهد که او را از همه گذشته اش ببخشد. او دعا کرد و در

آن لحظه آسمان باز شد و او توانست منجی محبوب را ببیند که نزد پدر برای بخشش او وساطت می‌کرد.

یک بارش گرم و شیرینی از روح‌القدس بر او آمد و او احساس کرد که از سر تا به پا پاک شده است. او! به چه صورتی موج جلال روحش را در بر گرفت. او در این تجربه جدید آن قدر خوش حال بود که بایست آن را به خوکها و سگها گفته باشد که چه اتفاقی برایش افتاده است.

بعد از این تجربه تمام چیزهایی که مادرش به او آموخته بود بالاجبار به یادش آمد و او از خدا خواست که تولّد دوباره‌ای به او بدهد. این نیز به او بخشیده شد و اکنون جریان پیوسته‌ی مشترکی بین سوکت و پدر آسمانی بود. بعدها او نوشت که نمی‌توانسته از دعا دست بکشد. از این به بعد بزرگ‌ترین خواسته‌ی او این بوده که به نزد مادر دوست داشتنی‌اش برگردد و به او بگوید که چه قدر منجی را دوست می‌دارد.

او می‌دید که قایق‌هایی برای بردن سگها می‌آیند و تصمیم به فرار گرفت. او بسیار نزد خدا دعا کرد تا به او برای فرار کمک کند. همان طور که دعا می‌کرد که خدا نقشه‌ای به او در فروش آن سگهای تربیت شده داد. سگها می‌توانستند در فرار کمکش کنند.

وقتی که قایقها از راه رسیدند او با قایقرانان صمیمی شد. در روز آخر او دیگر در قلبش می‌دانست که آزاد خواهد شد. او برای فرماندهان کشتیها از با ارزش بودن این سگها نمایش می‌گذاشت. یک به یک سگها در کشتیها سوار شدند. سگ اصلی آن گروه با یک اشاره‌ی خاص به فاصله‌ی خیلی دوری به عقب بازگشت. او در آن جا ماند و هیچ چیزی او را از آن جا تکان نداد. کاپیتان کشتی و رئیس قبیله به دنبال آن سگ رفتند و به تفرّج افتادند اما آن سگ خیلی وحشی شده بود. هنگامی که تاجر سگ و رئیس قبیله در این تفرّج بودند متوجه نشدند که سنت پاتریک در کف قایق دراز کشیده و به سگها فرمان داده تا او را

بپوشانند همان طور که در گذشته هنگامی که در تپه‌های ایرلند سردش می‌شد سگها او را می‌پوشاندند.

او برای آن سگ فراری صدای خاصی را در آورد که باعث شد او زود به درون قایق به میان باقی سگها برسد. رئیس قبیله پولش را گرفت اما به دنبال برده‌اش بود. سگها با دقت بدن اربابشان را پوشانده بودند و پاتریک دیگر قابل پیدا شدن در قایق نبود. در حالی که رئیس قبیله در میان درختان می‌گشت قایق از ساحل دور می‌شد.

سوکت می‌دانست که این قایق خاص به تمامی بندرگاه‌های بریتانیا و فرانسه می‌رود تا سگها را بفروشد. در دریا، زمانی که دیگر خیلی دور شده بود سوکت با یک اشاره خاص موجب بلوای سگها شد. کاپیتان کشتی دیگر کنترلی نداشت و در میان این دردسر، مسافر پنهان کشتی از آن پایین سر برآورد و سگها را آرام کرد. او از صاحب کشتی خواست قول دهد که بر نمی‌گردد، و گر نه با دستور او سگها از این هم بدتر می‌شوند. اما با خوش حالی زیادی او فهمید که این تاجر مسیحی است و پدر و مادرش را می‌شناسد و به او گفت که در همان جایی که او را دزدیدند او را پیاده خواهد کرد.

چشمان او در امتداد بریتانی سیر می‌کرد و هنگامی که او آبهای شیرین کنار اقیانوس را دید فهمید که باید در حال نزدیک شدن به رودخانه باشند. هنگامی که او دوباره نگاه کرد گروه‌های کوچک جزیره را به یاد آورد که در امتداد دهانه لوآر بودند و او می‌دانست که این همان جایی بوده که او از آن جا دزدیده شده است. بنابراین او قایق و آن تاجر خداشناس را ترک کرد.

قلب او از خوش حالی فکر کردن به خانه کوچکش و دیدن پدر و مادرش که در آن جا زندگی می‌کردند به تپش افتاد و با عجله به سمت در خانه رفت. اما پدر و مادرش نبودند که به او خوش آمد بگویند. کسی که آن جا بود گفت که پدر و مادرش نقل مکان کرده‌اند و به سمت رودخانه اشاره کرد.

او معقولانه این انتظار را داشت که والدینش به مدرسه دایی‌اش مارتین در مارموتیه رفته‌اند. پس او رودخانه را دنبال کرد و هنگامی که عزیزانش را پیدا کرد در آن جا شادی عظیمی به پا شد. او ابتدا داستان تبدیل و بعد تنگیها و محرومیت‌هایش را تعریف کرد. مادر از فکر از دست دادن دخترانش بسیار غمگین شد اما حداقل از پیدا کردن پسرش خوش حال بود. دایی‌اش مارتین که اسقف اعظم تور بود وفات یافته بود اما پیش از فوتش یک مدرسه در مارموتیه بنا کرده بود و سوکت نیز به همین مدرسه رفت.

با از دست دادن سالهای مدرسه او قادر به خواندن و یا نوشتن نبود. این مدرسه انجیلی همچون مدرسه انجیلی دیگری در پاویه (Pavia) در شمال ایتالیا بود که دایی‌اش مارتین در آن جا درس خوانده بود. پاتریک خیلی زود ثبت نام کرد و مردان جوان دیگری را ملاقات کرد که به خوبی در کلام و همچنین در خواندن و نوشتن که خیلی ضروری بود، فرهیخته شده بودند.

همین که سالهای تحصیلی داشتند به پایانشان نزدیک می‌شدند او به سختی می‌توانست منتظر بماند. اشتیاق بسیار روح او به این بود که به ایرلند برگردد و انجیل محبوبش را به نزد بی‌ایمانان ببرد. بالاخره زمانش رسید که او و گروهی از جوانان مدرسه سنت مارتین شروع کردند که حکم بزرگ "در تمامی عالم بروید" را به انجام برسانند.

چه خوشی در روح و روان او با پای گذاشتن دوباره به خاک ایرلند جاری گشت. او گروه کوچکی را به دور خود جمع کرد و انجیل تام ناجی محبوبش را ارائه کرد. یک بار یک رئیس قبیله وحشی شمال ایرلند در یک زمان مشخص، تمامی مردم منطقه او، باید آتششان را خاموش کنند؛ سپس در یک روز خاص با برافروختن و برگرفتن آتش از آتش بزرگی که او روشن خواهد کرد، آنها اطاعتشان را به او به عنوان پادشاه و خدا نشان خواهند داد.

پاتریک می‌دانست همین که او آتش خودش را روشن کند او را به نزد رئیس قبیله خواهند برد. شعله عظیمی آسمان غروب را دربر گرفت. هنگامی که او به حضور رئیس قبیله فرا خوانده شد او به عنوان یک برده یا خدمتکار در برابر این مرد کافر حاضر نشد بلکه با قدرت خدا و روح‌القدس ایستاد. هنگامی که رئیس قبیله و تمامی اهل خانه‌اش معجزاتی را که خدا از طریق دستان پاتریک انجام می‌داد، دیدند آنها منجی او، عیسی مسیح را پذیرفتند.

چنین گفته شده که نمایندگان از پاپ در روم به نزد این قدیس محبوب آمدند تا او به روم بیاید و آنها به او ریاست این جزیره را پیشنهاد کردند در حالی که خودشان برای جزیره حتی یک قدم برنداشته بودند. دستورات پاتریک مستقیماً از خود خدا صادر می‌شد و اطمینان دارم که اگر او به روم برود و مجسمه‌های این قدیسین و باقی مناسک کافران را در کلیسا ببیند به مسیحیان مطلقاً اجازه نخواهد داد که تحت لوای این فرقه‌ها بروند.

این طور گفته شد که در زمان مرگش تمامی جزیره با انجیل تام خداوند و منجی، مسیحی شده بودند. با گزارشهای تاریخی بعدی و تحقیقات مؤخر ما به این نتیجه می‌رسیم که جزیره بیشتر از هر کشوری در غرب از نظر کلیسای رومی دور ماند. این برای کلیسای رومی با آن قالبهایش توهین محسوب می‌شد و ما در تاریخ دسیسه‌ها و خدعه‌ها را می‌خوانیم که توسط روم و سفرای آن اعمال شد تا این باور را غالب کنند که ایرلند به گله کلیسای رومی پیوسته است.

کنیسه کاذب سنت پاتریک و آرای کاذب یا صورت جلسات کاذب بدین قرارند که کنیسه چنین اذعان کرده که هم اکنون ایرلند برای اطاعت از روم آماده است و حاضر به پرداخت پنی به پطرس است. این گزارش در دیکشنری فانک و واگنال تحت عنوان "کانونی" پیدا می‌شود. این مدارک ساختگی از آرای کاذب و دروغها از روم نشأت گرفت و در بایگانی قوانین کانونی پذیرفته و قرار داده شد و حقیقت فرض می‌شد تا آن

که اصلاحگران آن را کاوش کردند و نشان دادند که این یک دروغ، یک امر ساختگی اغراق شده از همان روم بت پرست است که اکنون خودش را کلیسای مسیحی می‌نامد.

چنین گفته شده که در سال ۱۶۴۰ هنگامی که کشتار عظیم تحت فرماندهی (ژزوئیت‌ها) یسوعی‌های رومی و کشیشان صورت گرفت بیشتر از صد هزار پروتستانی در کارخانه‌های آن جا کار می‌کردند. این صد هزار نفر کسانی هستند که ما آنها را نسل سنت پاتریک خطاب می‌کنیم. آنها توسط کلیسای روم قتل عام شدند.

نتیجه:

آیا سنت پاتریک به گله‌اش خیانت می‌کرده اگر این ۱۰۰۰۰۰ نفر جزو کلیسای کاتولیک رومی می‌شدند و به قتل نمی‌رسیدند.

نکته: سنت پاتریک این را از پذیرش قالبهای رومی و رسوماتشان بهتر می‌دانست چون او با انجیل تام که حاصل مسیحیت بر بنیاد رسولان و مبلغین دینی همچون سنت مارتین و سنت آمبروز و صدها نفر همچون آنها بود، پرورش یافته بود.

اگر او به روم باز می‌گشت اعمال به اصطلاح مسیحی را می‌دید که برایش بیگانه بودند. او همان گونه پرستشی را می‌دید که مادرش در معابد کافرانه پانونیا زمانی که یک دختر بچه بود، دیده بود.

این آیات همراه سنت پاتریک بود. او مارها را می‌گرفت. این همان جایی است که داستانهای مربوط به راندن مارها از ایرلند نشأت گرفته است. او انجیل خدا همان پدر، خدا همان پسر و خدا همان روح‌القدس را تعلیم می‌داد. با یک شبدر سه گلبرگی او این را نمادین کرد. او و شاگردانش دست بر بیماران می‌گذاشتند و آنها شفا پیدا می‌کردند و سایر آیات همراه او بود همان گونه که دایی‌اش مارتین چنین بود.

من در کلیسایی که در پایگاه یکی از کلیساهای کهن سن پاتریک بنا شده و در داخل دیوارهای لندندری در ایرلند (که بعدها کلیسای سنت کلمبا شد) بوده‌ام. این کلیسا یک کلیسای ساده بدون هیچ شمع و صورت و محراب و بدون هیچ صلیب چوبی و تزئینات است. این سنت از همان ابتدا با این کلیسا بود که خدا در معابد ساخته دست بشر ساکن نمی‌گردد. مأموریت او تغییر زندگیهای بشری بود تا خدا نه در ساختمانها بلکه در معبد بدنهایشان ساکن گردد. در همین کلیساهای کوچک بود که خانم الکساندر، همسر خادم آن کلیسای کوچکی که من از آن دیدار کردم این سروده را نوشت "آن دورها تپه‌ای سرسبز است." لندندری (Londonderry) * دیواری عظیم در دورتا دور خود دارد و این کلیسای کوچک مجاور دیوار است. **

* محاصره لندندری توسط پادشاه کاتولیک رومی بعد از قتل عام ۱۶۴۱.

** خانوم میندر (Meander) همچنین نوشته "عیسی ما را در این آشوب می‌خواند".

در آن جا تپه‌ای سرسبز دور از حصارهای شهر است
همان جا خداوند عزیزمان مصلوب گشت تا همه ما را نجات دهد.
شاید که ندانیم و نتوانیم بگوییم
چه دردی بایست می‌کشید اما به یقین بابت ما بود که بایست کشته می‌شد
و درد می‌کشید.

بخش پنجاه و سوم:

تئودور:

۳۹۰ - ۴۵۷ میلادی:

این مرد یک یونانی بود، در انطاکیه سوریه متولد شد. او یک کودک بود که به دعا پدر و مادر سالخورده‌ای به دنیا آمده بود. والدینش او را به خدمت خداوند اختصاص دادند، همان طور که حنا نسبت به سموئیل چنین کرد. آنها دوست داشتند که راهبان انجیلی یونانی و مردان مقدس را به عنوان مهمانان خود داشته باشند، زیرا این مردان این پسرک، تئودور (Theodore) را بر روی زانوی خود می‌نشاندند و از زمانی که او به سن درک رسیده بود، او را تعلیم می‌دادند.

علی‌الخصوص یک مرد به نام ماسدونیوس (Macedonius) به عنوان مهمان مکرر نزد آنها می‌آمد، و تنها متعلقات او یک کمر بند و همین طور یک لنگ بود. او آن را دور پسر نوجوان تئودور می‌بست و می‌گفت: "حالا تو را در محبت مسیح که با خون گران بهای خود آزادت کرده می‌پوشانم، و آمین که کمر تو همیشه با حقیقت بسته شده باشد." ماسدونیوس در خانه این مردان مذهبی درگذشت و آنها چنین حس کردند که کمر بند (یا قبای) او به آن به میراث رسیده است. آنها آن را نگه داشتند و برایشان همچون گنجی شد، زیرا متوجه شدند به مانند دستمالهایی که با بدن پولس تماس داشتند، وقتی که بر روی بیماران قرار داده می‌شد، موجب معجزات و شفا می‌شد.

یک روز این کمر بند قرض گرفته شد اما دیگر به محل خود بازنگشت. مانند جبهه ایلیا، روح ماسدونیوس بر تئودورت فرود آمد. او تبدیل به مردی در راستی و محبت شد.

ماسدونیوس از هیچ کسی ترس نداشت، حتی از سربازان تئودوسیوس که با سر باز زدن مردم از پذیرش مجسمه‌های مقدسین که با زور کلیسای روم به شهر تحمیل می

شد، آمده بودند تا شهر انطاکیه را تخریب کنند. ماسدونیوس می‌دانست که قرار دادن این تمثالها در مکانهای پرستشی در ضدیت با خدای عالم و کلیسای راستین مسیح است. آنها می‌دانستند که این مجسمه‌ها ابتکار فیلسوفان اولین کلیسای روم بودند. بنابراین وقتی سربازان برای نابودی مسیحیان شهر آمدند، ماسدونیوس از عزلتگاه خود در کوه خارج شد و پای سربازان را گرفت و آنها را از اسب به زیر کشید. سپس با آنان صحبت کرد و چنین گفت که کشتن انسانی که خدا خلق کرده خیلی بدتر از نابودی مجسمه‌ای است که بشر بنا کرده است و آنها باید برگردند و همین را به امپراطورشان بگویند. آنها هم بدون این که به مسیحیان آسیبی بزنند برگشتند و پیغام را برای تئودسیوس بردند.

تئودور یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان عصر خود بود و همچون بسیاری از مردان، او نیز درصدد نوشتن تاریخ کلیسا برآمد.

نکته: این سه بخش به این صورت لیست شده‌اند:

سه چیزی که توسط ژوستینیان (Justinian) در سال ۵۴۴ میلادی محکوم شدند: نام و نوشته‌های تئودور موپسوستیا (Mopsuestia)، نوشته‌های تئودور در دفاع از نسطوریوس (Nestorius) و نامه‌ای که ایباس (Ibas) به ماریس پارسی (Persian Maris) نوشت. (فرهنگ مشروح فانک و واگنال، چاپ ۱۹۱۳، صفحه ۲۵۰۹) [ایباس به عنوان کشیش شورای اول افسس هنگامی که در سال ۴۳۳ با رفتار خودسرانه سیریل اسکندریه رو به رو شد نامه‌ای به ماریس پارسی اسقف ایرانی شهر هاردشیر نوشت. این نام در واقع برای نامیدن اسقف سلوکیه تیسفون است که در دوره ساسانی "هاردشیر" یا "آدشیر" خوانده می‌شد. این نامه بعدها به عنوان یکی از "سه فصل" شناخته شد. - مترجم]

در ارتباط با حقیقت چه شکست بزرگی بود! این یکی از آن دو انتقادی بود که در آن زمان بر کتب مسیحی وارد می‌شد. ایراد دیگر، ترجمه‌های روفینوس (Rufinus) از اوريجن (Origen) بود. می‌توانید تصور کنید که این کتب چه محتوایی بر علیه آغاز

کلیسای روم داشتند که در سالهای بعدی، پاپ گریگوری و پاپ‌های آینده تصمیم به سرکوب آنها گرفتند. آنها تاریخ واقعی را بیان می‌کردند که من در فصلهای قبل آنها را ارائه کردم. ما این طور فرض می‌کنیم که هر کدام از این بخشها همان تاریخ را توسط نویسندگان مختلف بیان می‌کند. بیشتر نویسندگان رومی می‌گویند: "تاریخ، تاریخ درستی نخواهد بود مگر این که همه چیز، خوب و بد را بگوییم." اما در این مورد، قسمت بد جا مانده زیرا این "سه فصل" به شعله‌ها سپرده شده‌اند.

حال که سه فصل ممنوع شده‌اند خود گریگوری (Gregory) اعلام می‌کند که کلیه آثار تئودورت (Theodoret) می‌تواند حتی توسط کلیسای روم پذیرفته شوند. اما واتیکان، همان کلیسای اول روم همچنان تاریخ کلیسایی تئودور را در لیست ممنوعه کتاب سیاه سال ۱۹۲۹ قرار می‌دهد. تئودور با یک پدر کلیسایی والا به نام نسطوریوس دوستی فوق‌العاده داشت.

اولین کلیسای روم نسطوریوس را محکوم کرد زیرا او مصالحه‌گر نبود. آنها می‌خواستند او از برخی از خرافات منطق کهن نوئی (Noetian) و فلسفه رومی که از کلیسای کالیستیان برآمده بود، استفاده کند اما او چنین چیزی به ویژه عبارت "مریم مادر خدا" را رد کرد. او گفت که این عبارت توسط منطق مشرکانه نوئی‌ها به وجود آمده است و او به هیچ کدام از پیروانش اجازه نمی‌دهد که این عبارت را تکرار کنند. او از این عبارت نفرت داشت. او از مریم نفرت نداشت و او را محترم می‌شمرد، در واقع او از این عبارت نفرت داشت.

استنباط:

احتمالاً نوشته‌های تئودور موپسوستیا همان شرح مشابه از آغاز اولین کلیسای روم را ارائه می‌کند. زمانی که نامه ایباس به ماریس پاریس پیدا شد در آن او به ماریس

هشدار می‌داد که با اولین کلیسای روم متحد نشود و نیز او تاریخی از شروع انحراف کلیسای لغزش خورده ارائه داد.

احتمالاً نوشته‌ها چنین بیان می‌کردند که کلیسای اول روم کاملاً از دستورات خداوند و پطرس رسول منحرف شده و به شرک و دگمهای غلط پیوسته است.

بی شک ایباس باید نوشته باشد که تشکلات روم اکنون تحت کنترل عقاید فیلسوفان مشرک قرار گرفته و آنها تنها یک مجمع هستند که خود را کلیسا می‌نامند. ایباس گفته که اولین سازمان رومی دیگر کلیسای مسیح نیست.

در سالهای مابین دوره کالیستوس (Callistus) و عصر پاپ گریگوری، ارگان اولین کلیسای روم به شدت رشد کرد. این یک دوره تقریبی حدود ۳۶۰ ساله بود. به واسطه این رسوم و راحت طلبی کلیسای روم، آنها افتخار و قدرت سیاسی افزونی کسب کردند.

زمانی که "سه فصل" سالها بعد ترجمه شد و حقیقت آشکار شد، این امر پاپ و اولین کلیسای روم را در نظر عموم مردم تحقیر کرد. بیشتر از همه غرور، آنها را جریحه دار کرد، چرا که آنان خود را جانشینان پطرس معرفی می‌کردند و نوشته‌های تئودور نشان داد که این طور نیست.

پس ما شاهد محکومیت "سه فصل" هستیم و این شالوده دوباره به مدت ۱۲۰۰ سال در پستوی گمنامی ماند.

در زمان تئودور و نسطوریوس، شوراها متشکل از اسقف‌ها و روحانیون آب زیرکاه و ستیزه‌گر بود به ویژه کنیسه دزدانه افسس. رهبران اصلاً شبیه مسیح نبودند. حتی بی‌ایمانان هم اسقفان را تمسخر می‌کردند و می‌گفتند که آنها تظاهر به شبانی می‌کنند

اما به مانند گرگ‌ها عمل می‌کنند. این کنیسه یا شورا توسط کلیساهای سنتی تحت نظر روم تشکیل شده بودند، که می‌خواستند تئودور و سه فصل را محکوم کنند.

اسقف‌های آن کنیسه با سرعت به مسئله مربوطه رسیدگی می‌کردند، به طوری که هیچ اسقف مسیحی واقعی یا هیچ نماینده‌ای نمی‌توانست یک نظر صادقانه یا یک رأی درست بدهد. یک نویسنده کاتولیک رومی زمانی که به میزان طعنه‌های طرف خود آنها در این شوراها پی برد، به خنده افتاد. در واقع، آنها برای همین هدف به این جلسات فرستاده می‌شدند. شرح این شوراها دزدانه یا هر گزارش توصیفی حقیقی از جلسات آنها در آن سالها در دایره‌المعارفهای اسبق یا در نسخه‌های بعدی، ارائه شده است.

امپراطور با تحریک پاپ یا اسقف کلیسای روم به تئودور فرمان داد که کتابهایش را بیاورد و به یک کنیسه در افسس بپیوندد. اما او در جزیره قبرس منزوی ماند ولی کسانی را داشت که گزارش جلسات را برایش بیاورند. اسقفان و روحانیون تنها آنانی را دعوت کردند که می‌دانستند نسطوریوس را محکوم می‌کنند. نسطوریوس از پیروی سنتهای پدران کلیسای روم سر باز زد و محکوم گشت. او می‌گفت گفتن این امر ناپسند و غیر کتاب مقدسی است که مریم مادر خدا است.

استنباط:

وقتی متوجه می‌شویم که هیچ یک از کلیساهای یونانی به "سه فصل" ایرادی نمی‌آورند، پس این طور فرض می‌شود که در آنها چیزی کفر آمیز برای مسیحیان واقعی وجود ندارد. بنابراین، آنها در محکومیت "سه فصل" به اولین کلیسای روم نپیوستند. اما این اولین کلیسای روم بود که در جنگ با "سه فصل" و نسطوریوس بود.

بخش پنجاه و چهارم:

پریسیلیان:

۳۵۹ - ۳۸۵ میلادی:

این بخش از سوابق پریسیلیان (Priscillian) وارد یک بخش از پازلی پیچیده می‌شود، به عبارت دیگر، وارد زندگی تئودوسیوس (Theodosius)، امپراتور میلان، گراتیان (Gratian)، سنت مارتین، دامس و ماکسیموس می‌شود. زندگی این مردان باید به این بخش از داستان ما بپیوندد و ما باید به این شیوه عمل کنیم تا ببینید چگونه هر بخش از این پازل پیچیده در محل مناسب خود قرار گیرد.

مسیحیان اولیه‌ای که به اسپانیا و بریتانیا و فرانسه و آلمان می‌رفتند، آن چنان مشغول بودند که وقت نداشتند کارهایی را که انجام می‌دادند مکتوب نمایند. باید به یاد داشت که برخی از اسقف‌های با خدا و سراسقف‌ها، مردان باسوادی نبودند. آنها مانند فرانسیس آسیسی (Francis of Assisi) بودند. در سالهای ابتدایی مسیحیت، مردان تحصیلکرده‌ای بودند که با خوش حالی به عنوان نویسنده در خدمت اسقف‌ها بودند. بیشتر تاریخ نگاشته‌ها از طریق این مردان فوق‌العاده به دست ما رسیده است. ما تنها یک مورد را به عنوان مثال می‌آوریم که عیسی نوشت. آن جا هم تنها با انگشت خود روی زمین نوشت. این اسقفان بزرگ غرب همه آن چیزی که داشتند و می‌شمرند را به عنوان "سرگین" فرض کردند تا مسیح را ببرند و گوش به فرمان او باشند.

من از دو مرد اهل فرانسه صحبت می‌کنم. یکی از آنها سنت مارتین تور بود و دیگری سولپیسوس سوریوس، منشی و تاریخ نگار او.

سولپیسوس سوریوس و کیلی جوان باهوش بیشتر به شباهت گذشته ترولیان بود. او با شادی با یک خانم جوان از خانواده‌ای معروف ازدواج کرد.

یک روز همسر او فوت کرد و این امر سولپسیوس را آن چنان اندوهگین کرد که به نزد مارتین رفت. پیش از آن که مارتین پدر محبوب کلیسا شود او کسی بود که بارها کمکش کرده بود.

همه کسانی که او را می‌شناختند دوستش داشتند. دوستی این دو مرد رشد کرد و دل‌های آنها همچون یوناتان و داوود به هم گره خورد. سولپسیوس سوروس همراه مارتین به هر جایی می‌رفت، معجزاتی که شامل قیام مردگان بود را ثبت می‌کرد. سولپسیوس سوروس شنونده‌ای خوب بود و هنگامی که با مارتین همراه شد، این اسقف را می‌دید که در تمسک خواهی برای جانمایی است که دوستشان می‌داشت.

بعد از بازگشت به خانه، سولپسیوس سوروس مورخ این شرحها را در دفتر خود مکتوب کرد. اگر وجود او نبود ما هیچگاه زندگی نامه شگفت‌آور مارتین را که این نویسنده مکتوب کرد، نداشتیم. این کتاب را که سولپسیوس سوروس از کارهای معجزه آسا و زندگی شگفت‌آور مارتین نوشت در تمامی جهان منتشر شد. این نسخه‌ها توسط مسیحیان در امتداد نیل در مصر، اسکندریه و در شرق، و همچنین در ایتالیا و آلمان خوانده شدند. در قرن چهارم و سالها بعد از آن، این کتاب همچنان به عنوان "پرفروش‌ترین" بود.

شما از این امر متعجب می‌شوید که من این مقاله را "پریسیلیان" نام گذاشته‌ام، کسی که به نظر می‌رسد که تا کنون هیچ ارتباطی با سولپسیوس سوروس یا سنت مارتین ندارد. سولپسیوس یکی از ثبت کنندگان صحنه‌های دادگاهی محکومیت پریسیلیان و هفت اسقف اسپانیایی روح‌القدس محبوب بود.

بنابراین مارتین چندین مایل به سمت تری‌یر سفر کرد، جایی که این کشیش‌ها باید برای محاکمه حاضر می‌شدند. ما باید این را در خاطر داشته باشیم همان عصری که آمبروز را به دنیا آورد، همچنین مارتین و دامسس و امپراطور گراتیان (پسر) و همچنین

تئودوسیوس امپراتور شرق و ماکسیموس امپراتور غرب که یک غاصب و قاتل بود، را به دنیا آورد.

بین این مردان تفاوت زیادی وجود دارد، و ما باید به خوبی در یادمان نگه داریم که آنها چه کسانی بودند و چه نقشی در این نمایش عظیم ایفا کردند. تئودوسیوس فرمان داد که کلیسای دامسوس تنها کلیسای مورد تأیید باشد.

در نتیجه این همان شروع نادرستی بود که روم نسبت به کلیساهای مسیحی واقعی به جا آورد و تمام جهان مسیحیت را آشفته کرد و اولین قدم خود در مسیر کشتار را آغاز کرد.

تاریخ به ما می گوید که به همان گونه که تئودوسیوس به متحد شدن با روم جلب شد ماکسیموس هم به روم خوانده شد و از سوی دامسوس (که همچنین اسپانیایی بود) فریب خورد و به عقاید نادرست اولین کلیسای رومی اعتقاد پیدا کرد. سپس او با ایده کشتن امپراتور نجیب مسیحی، گراتیان که از آمبروز تعلیم دیده بود، به نزد سربازانش در بریتانیا برگشت.

از نظر عقلانی ما از این امر مطمئنیم که پریسیلیان، اسقف اسپانیا، هرگز از فرمانی که از روم از سوی تئودوسیوس صادر شده اطلاعی نداشت. و این باور را داریم که این اسقف به طریق کتاب مقدسی حرکت می کرده و شاگردان در کلیسای خود جمع می کرده و همچون پولس و پطرس و سایر رسولان آنها را تبدیل به مسیحیانی خالص می کرد.

در زمان پولس و پطرس هیچ کلیسایی وجود نداشت که به کلیسای دیگر دستور دهد که چه کاری باید بکند و از چه کسی اطاعت کند، و هر کلیسا آزاد بود که تنها به روح القدس و کتاب مقدس به عنوان راهنما مراجعه کند.

جلسات پریسیلیان و کلیساهای دیگر اسقفان در ناحیه‌اش که با او بودند، حتی یک ذره هم شبیه جلسات دیگر کلیساهای اسپانیا نبود، زیرا پریسیلیان همان الگویی را که پولس در نامه‌اش به کلیسای قرنتیان (اول قرنتیان ۱۴) نوشته بود، به کار می‌برد. اسقفان اسپانیایی الگو و دستورات خود را از عقاید نخستین کلیسای روم که از فلاسفه نواتیان منشأ می‌گرفت، بر می‌داشتند.

کلیسای رومی، الگوی روح‌القدس که پطرس در پیروی آن بود، را از دست داده بود. و به اشکال و آیینها سوق پیدا کرده بود. تصاویر به کلیسا آورده شد تا امتها احساس کنند که در خانه‌های خود هستند. جماعت پریسیلیان در تمامی طول شب دعای شبانه داشتند آن چنان که آن محل تکان می‌خورد و قدرت روح‌القدس برای شفا و اعطای همه عطایایی که مسیح برای شاگردان خود خریداری کرده بود، حاضر بود. آنها بسیار شبیه صد و بیست نفر در روز پنطیکاست عمل می‌کردند. به یاد می‌آوردید آنها گفتند که شاگردان مست بودند چون احتمالاً آنها در حال فریاد زدن بودن و همین طور از بابت قدرت روح همین طور در خیابان به زمین می‌افتادند. آنها داشتند می‌خندیدند و گریه می‌کردند و به خاطر ریزش روح‌القدس داشتند دست می‌زدند.

اسقف اسپانیایی که مسؤول جفا و شکنجه‌ها علیه پریسیلیان بود، نامش ایتاسیوس بود. سولپیسوس سوروس در تاریخ خود درباره او می‌نویسد: "ایتاسیوس مردی بی‌اعتدال بود و چیزی از مقدسیت نداشت، بی‌اعتدال، ورّاج و شکم‌باره بود. به حدی رسیده بود که آماده بود هر کسی را چنان چه علاقه به مطالعه یا روزه داشت (زیر همان اتهامی که به پریسیلیان می‌زد) از بین ببرد." مورخان می‌گویند: "طریقی که آنها برای انتخاب این کافران (که او آنها را چنین می‌خواند) داشتند از روی چهره رنگ پریده و لباسهای مندرشان بود." همچنین مورخان این را اضافه می‌کنند که: "بعد از شیطان، مردم از اسقف می‌ترسیدند."*

* نیقیه و پدران پسا نیقیه.

اکنون در این زمان، نوشته‌های اوریجن که وضعیت لغزش خورده روم و توسعه غیر کتاب مقدسی‌اش را نشان می‌دهند، به دست تمامی کلیساهای اصیل انجیلی خالص رسیدند و پریسیلیان و برخی از پیروان او احتمالاً آنها را باید خوانده باشند.

بیاید یک زمان کوتاهی را بر سر بررسی تاریخ گراتیان بگذاریم. او به اندازه‌ای در فکر پادشاهی مسیح فرو رفته بود (به خاطر پیروی‌اش از امبروز) که اعتقاد داشت مسیح تنها کسی است که باید تاج و لباس پادشاهی بپوشد. بنابراین او از پوشیدن آنها امتناع می‌کرد.

حالا برویم و به کلیسای روم نگاهی بیاندازیم. پاپ از هر حکومت مسیحی می‌ترسید. این امپراتور جوان نمی‌توانست به عنوان ابزاری در دست دامس برای ارتقای منافع اولین کلیسای روم باشد. دامس می‌دانست که تنها یک چیز باید انجام دهد و اگر چه او مردی پیر و سالهای آخر عمرش را می‌گذراند ولی همچنان مشتاق فساد و بد ذاتی بود و قصد داشت که گراتیان را از تخت به زیر آورد. این جوان تصمیماتی بر خلاف کلیساهای خالص برجا مانده در غرب نمی‌گرفت.

ایتاسیوس به نزد گراتیان آمد و خواست که پریسیلیان "کافر و پیروانش به قتل برسند، اما گراتیان به این مرد بد ذات گوش نکرد اما وقتی ایتاسیوس پریسیلیان را "کافر" نامید، گراتیان او را بیرون کرد.

از آن هنگام که ماکسیموس به روم رفت* تا دستورات دامس را دریافت کند یک نقشه در شرف وقوع بود. چون اندکی طول نکشید که لشکر غیر مسیحی سر به شورش گذاشت چون این امپراتور جوان همچون امپراتوران خونریز پیشین نبود. آتش این شورش برافروخته شد و خیلی زود سربازان غربی که در خدمت گراتیان بودند قیام کردند و اعلان کردند که ماکسیموس (این اسپانیایی بی ایمان) که خود جزو دسته سربازان بود، امپراتورشان است.

حال ما باید دوباره به قسمت پریسیلیان برگردیم. اسقف اسپانیایی ایتاسیوس که پریسیلیان و پیروانش را آزار می‌داد یک دسته از اوباش را گرد آورد و آنها را از کلیسایشان بیرون کشید و بر آنها برچسب "کافر" گذاشت.

* تاریخ کلی روم از مریول، صفحه ۶۲۲.

همین طور که نگاه می‌کنیم این نقشه از این جا دوباره باز می‌شود که ماکسیموس و سربازانش از بریتانیا به فرانسه حمله می‌کنند و این امپراطور خوب، یعنی گراتیان را می‌کشند. ماکسیموس ایتاسیوس را دوباره باز گرداند و او دوباره به ترویس رفت و از امپراطور جدید خواست که این اسقف‌های اسپانیایی را بکشد، چون چنین گفته بود: "تئودوسیوس، امپراطور شرقی ما، می‌گوید همه کسانی که از اولین کلیسای روم پیروی نکنند باید کشته شوند و از کلیسایشان منقطع گردند." * پس ماکسیموس پریسیلیان و هفت اسقف را دوباره به دادگاه ترویس فرا خواند.

* اولین حکم تئودوسیوس در فصل مربوط به این امپراطور یافت می‌شود.

حالا ما دوباره به سنت مارتین و منشی و همراهش سولپیسوس سوروس باز می‌گردیم، که تمامی راه از تور به ترویس، که در فاصله‌ای حدود سیصد مایل بود را طی کرد تا برای زندگی این اسقف‌ها تضرع کند. در آن جا با ماکسیموس صحبت کرد که به او تعهد دهد که هیچ خونی نخواهد ریخت. مارتین گفت: "آنها از کلیساهای خود بیرون انداخته شده‌اند و به عنوان "کافر" معرفی شده‌اند. آیا همین قدر تنبیه کافی نیست؟"

زن ماکسیموس، که همان ملکه بود، تحت تأثیر موعظه مقدس این اسقف گران قدر قرار گرفت. او برای زندگی این اسقف‌های اسپانیایی تضرع کرد. سنت امبروز هم به ترویس آمد تا با ماکسیموس دیدار کند و بکوشد که او را وادار به کمک به پریسیلیان کند. اندکی بعد، ماکسیموس با سوزاندن این مسیحیان ناب آنها را به قتل رساند. از آن به بعد

برای همیشه اسقف مارتین از بخش غربی و اسقف آمبروز از میلان از شرکت در شورای دامسس و اسقفان اسپانیایی غرب خودداری کردند.

در این زمان دیگر دو گروه متمایز مسیحی در جهان باقی ماندند. یک گروه منادی مُفتشانی خون خوار بودند و دیگری وارثان واقعی پطرس و پولس بودند، زیرا آنها انجیل شیرین و ملایم عیسی را موعظه می کردند و این انجیل کشتن هر کسی صرف نظر از هر اعتقادی را منع می کرد.

توجه: آیینهای بت پرستانه از جان گذشتگی یا قربانی شدن توسط کشیشان به عنوان افتخار در تقابل با رسوایی سوزانده شدن توسط اولین کلیسای روم بود.

فصل پنجاه و پنجم:

آمبروز میلان:

۳۱۰ - ۴۹۷ میلادی:

یکی از بزرگ ترین اسقفان قرن چهارم، اسقف خوبِ میلان، آمبروز بود. او بیشترین تأثیر را بر اصول کلیسای خالص و مقدس داشت و در واقع تنها کلیسای درست کاتولیکی بی هیچ لگه و چروکی بود. او هم عصر با سن مارتین تور بود.

او یک نماینده خاص از سوی خدا برای مساعدت کلیساهای مسیحی بود تا آنها را به الگوی کتاب مقدس مسیحیت نزدیک نماید. از دیدگاه مسیحیت اصیل، هیچ کسی نمی تواند بر او برتری بیابد.

او در شمال فرانسه، در شهر ترویس، که در آن زمان به نام تری پر شناخته می شد، به دنیا آمد. در همین شهر بود که کنستانتین کرسی غربی خود را در آن به پا داشت. در این شهر بود که مادر کنستانتین، هلن، جامه عزیزی که سربازان به هنگام صلیب خداوند بر آن قرعه انداختند را، به آن جا برگرداند.

این رخت با دقت در کلیسای ترویس قرار داده شد و امبروز به عنوان یک پسر کوچک آن را دیده بود و حتی شاید آن را لمس کرده بود. این مرد مقدس تحت نظر مسیحیت خالص سنتی بزرگ شد. مردم ترویس تحت سیطره بی ایمانی روم قرار نگرفتند و آن چنان جنگ سنگینی برای مقابله با این دشمن مرگبار، با الحادگری روم نداشتند.

امبروز به میلان (احتمالاً از طریق تنگه سنت برنارد در شمال ایتالیا) رفت و با تحصیلات خوبی که داشت، در آن شهر مشغول حقوق شد. طولی نکشید که امپراطور والننتینیان (Valentinian) او را به عنوان فرماندار سر حد بالای ایتالیای، که محل تصدی اش شهر میلان بود، منصوب کرد.

او در اداره کارهای اداری قدرتمند و به علاوه مهربان و دارای ملاطفت بود. وقتی به مردم به عنوان یک فرمانده دولتی خدمت می کرد، به عنوان یک شبان نیز در کلیسا بود. او پذیرفت که به تدریس در یک کلاس کلیسا بپردازد و فهم او از کتاب مقدس به قدری قوی بود که مردم می خواستند او را به عنوان اسقف کلیسای میلان انتخاب کنند. او در ابتدا امتناع کرد اما در نهایت پذیرفت.

به عنوان اسقف، او بر تمام کلیساهای شمال ایتالیا نظارت می کرد و دیگر اسقفان با مسایلشان به او مراجعه کردند و از او مشورت دریافت می کردند. این طور تصور می کنیم که کلیسای روم نام او را در زمره مقدسین نیاورده، به همان گونه که نام سنت مارتین تور را نیز نیاورده است.

شهر میلان در فاصله حدوداً ۳۰۰ مایلی روم بود. به همان گونه که شهرها مایلها از هم فاصله داشتند کلیسای روم تحت حکومت دامسس هم از نظر روحانی از کلیسای میلان جدا بود. یک مورخ می‌گوید که این تفاوت بزرگ با عصر اوريجن شروع شده و این دو کلیسا مسیرهای متفاوتی را طی کردند. روم به راه خودش می‌رفت و کلیسای سنتی میلان هم به راه خودش می‌رفت.

در این زمان روم در حال راه‌اندازی فرم مدیریتی کلیسای خود بود و یک تاریخ نگار می‌گوید که از زمان ترتولیان و هیپولیتوس این تفکیک بزرگ بسیار برجسته شد (در سال ۲۰۰ میلادی).

اولین کلیسای روم (کالیستیان) در حال آغاز اشغال مناطق بیشتری از شهر و حومه روم بود، اما تا زمانی که امبروز در میلان بود نمی‌توانست چنین رؤیایی را پیروارند. (این امر هم می‌تواند شایان توجه باشد از آن جایی که کلیساهای یونانی مایل بودند که قسطنطیه را به عنوان کرسی کلیسایی خود داشته باشند پس این همان کلیسایی بود که او می‌توانست با آن به مرکز دولت در قسطنطیه نزدیک‌تر باشد.)

بنابراین، دامسس، نمایندگان به تسالونیکا فرستاد و کلیسایی را بنا کرد که همچون یک دژ برای دائمی کردن این تأثیر در شمال باشد. امبروز مجبور بود که به طور مداوم کلیسای غیرسنتی اولیه روم را نظارت کند.

جانمایی که امبروز لمسشان کرد همه نشان دهنده شخصیت او بودند. زندگی گراتیانوس یکی از آنها بود که دنبال هیچ قسمی از کشتن نبود و حتی هنگامی که ماکسیموس به دنبالش بود تا او را بکشد، فرار کرد.

شخص دیگری هم بود که امبروز بر روی او تا حدودی تأثیر گذاشت. او در میلان در حال تدریس در یک مدرسه بود و کاملاً تحت تأثیر امبروز قرار نگرفت. او، آگوستین،

اسقف هیپو در آفریقا بود. این مرد تحصیلکرده فقط یک نیمه محدودی از دین را فهم کرد. اما به دلیل بودن زیر نفوذ امبروز، او مرد بهتری شد.

در قسمت بعدتر از زندگی امبروز، ما می‌بینیم که او بر تئودوسیوس، امپراتور روم توفیق یافت، و او را از دست اولین کلیسای روم رهایی داد. امبروز به تئودوسیوس کمک کرد تا کلمات مسیح را فهم کند: "من نیامده‌ام که هلاک کنم بلکه تا نجات دهم." سپس عیسی گفت: "از من پیروی کنید." (پیروی از نمونه من.) بنابراین، تئودوسیوس بر اساس راهنمایی این اسقف نیکو اعلانیه دوم خود را صادر کرد که حسب آن هر کسی که به نام عیسی به عنوان منجی خود معترف است نباید کشته شود.

امبروز مردم شمال ایتالیا را دوست داشت و میلان به مرور زمان مرکز امپراطوری روم در سراسر کشور شد. او بذرهاى نادیده انقلاب پروتستانی علیه اصول و عقاید کلیسای رومی را کاشت. از همین بذرهاى لمباردی‌ها سر بر آوردند که هیچ ربطی به اولین کلیسای روم نداشت.

ما در عصر پاپ گریگوری می‌فهمیم که این لمباردی‌ها (Lombards) (پروتستان‌ها) به مداومت با اصول روم در برتری و دعوتش از پطرس برای آمدن به روم، در جنگ بودند. لمباردی‌ها این مطلب را خوب می‌دانستند.

امبروز عاشق موسیقی بود و سروده‌های متقابل هارمونیک را بنا نهاد که در کلیسای او برپا می‌شد. این آوازه‌ها هارمونیک بودند و مردم دوست داشتند به این شیوه آواز بخوانند. اما در ادامه حتی این نوع موسیقی از کلیساهای میلان توسط پاپ گریگوری حذف شد و به جای آن نوحه‌های عزا به نام نغمه‌های گریگوری در کلیساها جایگزین شد.

امبروز به عنوان نماینده به هزینه دولت شمال ایتالیا به تراویس فرستاده شد تا در برابر ماکسیموس شرور بایستد. زندگی او در مقایسه با زندگی دامس که در همان دوره زندگی می‌کرد دارای تفاوت بزرگ و از خود گذشتگی همراه بود.

امروز یک مقاله به نام "روح القدس" نوشت و ما می‌توانیم به خوبی حدس بزنیم که کارش در زمرهٔ پنطیکاستی‌ها بود. امروز برای بیماران دعا می‌کرد و آنها بهبود می‌یافتند. همچنین معجزات انجام می‌داد. او واقعاً اسقفی روح‌القدس بود و کلیسای خود را به عنوان یک اسقف روح‌القدس اداره می‌کرد. او همیشه به دنبال افرادی بود که راهی به مسیح پیدا کنند و تا وقتی که آنها جانشان به سلامتی در مسیحیت رسیده باشد، با آنها می‌ماند.

بخش پنجاه و ششم:

تئودوسیوس بزرگ:

۳۴۶ - ۳۹۵ میلادی:

تئودوسیوس امپراتور شرقی امپراطوری روم بود (از سال ۳۷۹ تا ۸۹۴ میلادی). والنشینان اول امپراتور غرب بود (که شامل ایتالیا، فرانسه، اسپانیا و بریتانیا بود) و خیلی زود پسر مسیحی‌اش، گراتیان، را انتخاب کرد تا با او خدمت کند. او پسرش را در ایالت‌های غربی دور دستِ امپراطوری قرار داد.

گراتیان، تئودوسیوس که یک اسپانیایی بود را انتخاب کرد تا به عنوان همراه امپراتور با او در مصر و شرق خدمت کند.

قبل از ادامه برای روشن کردن برخی از ایده‌های اشتباه و سوابق پنهان این دوره، چند نکته را باید درک کنیم. زمانی که دامس به عنوان اسقف اصلی روم منصوب شد، کلیساهای تسالونیک تصمیم گرفتند که با کلیسای اولیهٔ روم هیچ اشتراکی نداشته باشند. به نظر می‌رسد که دامس به واسطهٔ قدرت دولت این توانایی را داشت که به تسالونیک

وارد شود و اسقف کلیسای خود را در آن جا منصوب کرده و آن را به اولین کلیسای بت پرست روم مرتبط کند.

اولین کلیسای روم به طور مداوم در تعارض با کلیساهای یونانی خالص بود، که در مقابل آنها ایستادگی می کردند. تئودوسیوس از این خبر مطلع شد. دامسس خواستار مداخله او شد. به این ترتیب او به نوعی "به یک آلت دست" برای به انجام رساندن خواسته پلید کلیسای روم شد.

در نهایت تئودوسیوس تماماً تحت تأثیر این شاخه از کلیسای روم در تسالونیکا قرار گرفت. طولی نکشید که او در ۳۸۰ میلادی وارد این کلیسا شد. رفتار او پس از آن دوره او را به یکی از ظالم ترین و انتقام جو ترین شکنجه گرانی که تا کنون بر خود داغ ننگ را زده تبدیل کرد.* اجرای فرمان او منجر به مرگ ناب ترین فرقه های مسیحی به تحریک پاپ اولین کلیسای روم شد.

صفحه ۶۲۵ قسمت بی، تاریخ روم مریول (Merrivale) می گوید که تئودوسیوس با اقدامی وحشیانه در تسالونیک فریب خورد. تأثیر مشاوران کلیسایی او که نمایندگان اولین کلیسای روم بودند، باعث شد که در تئودوسیوس، ایده ای خاص در مورد برتری اولین کلیسای روم شکل گیرد.

سرانجام دامسس و نمایندگانش جایگاهی در امپراطوری تئودوسیوس یافتند و همین موجب شد که فرمانی صادر کند که ما این طور باور داریم که توسط نمایندگان پاپ دیکته شده است. در پایین کلمه به کلمه این فرمان از گیون نقل شده است.

* دایره المعارف چمبرز، تئودوسیوس، صفحه ۶۱۲ سی، جلد هفتم.

یادداشت: قتل عام تسالونیکي حاصل اشتیاقی وحشیانه و ناگهانی بود که با دقت به تحریک مشاوران کلیسای دینفع صورت گرفت. دایره‌المعارف چمبرز جلد هفتم. چمبرز جلد نهم، چاپ ۱۸۶۷، انتشارات لندن، اس. ان. تئودوسیوس.

"این مایه خرسندی ما است (به سبک سلطنتی) که همه امت‌های تحت حاکمیت با مهربانی و میانه‌روی ما استوارانه از دینی متابعت کنند که توسط پطرس به رومیان آموخته شد و این راه و رسم تا به حال وفادارانه حفظ شده، و اکنون توسط پاپ روم، دامس و پطرس اسقف اسکندریه،* مردی از قداست رسولانه بر طبق بنیاد رسولان و تعلیم انجیل پابرجا شده است.

بیایید به الوهیت خدای واحد پدر، پسر و روح‌القدس با برتری یکسان و تثلیث اقدس معتقد باشیم. ما پیروان این مکتب را به داشتن عنوان مسیحیان کاتولیک تصدیق می‌کنیم؛ و همین طور حکم می‌کنیم که سایرین افراطی‌های مجنون به عنوان "بدعتکار" هستند. و اعلام می‌کنیم که کنایس آنها (کلیساها) دیگر نمی‌توانند عنوان معتبر کلیسا را داشته باشد. به جز محکومیت عدالت الهی، آنها باید انتظار مجازات‌های شدیدی که تحت حکمت الهی در اختیار ما است، را داشته باشند."

* کسی که به اولین کلیسای روم بازگشت و در اسکندریه گمارده شد.

این اولین فرمان امپراطور تئودوسیوس است. هیچ کسی نمی‌توانست این فرمان را صادر کند مگر این که توسط کسی دیگر متقاعد شده باشد. پس از صدور این فرمان، او به دنبال آریانی‌ها بود تا آنها را بکشد و کلیساهای آریانی را شکست دهد.

توجه: برخی فکر می‌کنند که پاپ روم تلاش کرد که تئودوسیوس را متقاعد کند که کلیساهای دیگر نیز مجسمه‌های "مادر خدا" و سنت پطرس را در کلیساهای خود نصب کنند. به هنگام کوشش بر قتل عام انطاکیه این امر در تاریخ مبرهن شد. تاریخ کلیسای تئودور نشان می‌دهد که مردم انطاکیه مجسمه‌ها را در سراسر شهر کشیده و آنها را در

زباله‌ها رها کردند، و مجسمه همسر تئودوسیوس یکی از مجسمه‌هایی بود که مردم باید آن را پرستش می‌کردند.

در این دیدگاه، او مسیحیان آیین را کشت، مردم آریانی نخواستند به عقیده نیقیّه‌ای بپیوندند چون آنها دو کلمه داشتند که از کتاب مقدس نبود. آریانی‌ها دنبال عقیده ای بودند که مستقیماً از کتاب مقدس آمده باشد و با کلماتی که از کتاب خدا نبوده باشد کنار نمی‌آمدند. این دو کلمه رد شده "هم جوهر" و "ذات" بودند. پنج هزار نفر به سمت سیرکها رانده شدند و در تسالونیکي توسط تئودوسیوس کشته شدند.

پس از این اقدام وحشتناک تئودوسیوس به طبع انتظار داشت که امبروز میلان، که واقعاً یک مسیحی سنتی راستین و فوق‌العاده بود، فوراً او را به جمع خود پذیرفته و به او تبریک گفته باشد، همان طور که کلیسای اول روم چنین کرده بود. اما او در امبروز یک مسیحی واقعی را یافت. امبروز با کسی که فرزندان خدا را کشته و باقی مسیحیان را از بابت "یک کلمه" خطاکار می‌داند و آنهايي را که از پاپ دامس اطاعت نکرده‌اند به قتل رسانده تا باقی کلیساها را زیر اقتدار خود بگیرد، هیچ ارتباطی نداشت.

پس امبروز تئودوسیوس را تقبیح کرد و به او اجازه داخل شدن به جماعت کلیسایش را نداد. تئودوسیوس خیلی تحت تأثیر این اسقف اهل خدا قرار گرفت. بعد از این که این اسقف او را تا مدتی از کلیسا بیرون نگه داشت تئودوسیوس به این باور رسید که بین آنانی که خودشان را مسیحی کاتولیک رومی می‌خوانند و آن مسیحیان کلیسای امبروز فرقی هست. سرانجام امبروز به تئودوسیوس اجازه بازگشت داد و سعی کرد که به او کمک کند.

یکی از آن چیزهای بزرگی که امبروز در زندگی تئودوسیوس انجام داد این بود که به او مسیحیت رسولان را در لوای نور خود نویسنده کلام، یعنی عیسی مسیح نمایاند.*

* دایره المعارف بریتانیا، ویرایش نهم، چاپ ۱۸۸۸، جلد نوزدهم، صفحه ۴۸۱.
امپراطور تئودسیوس، آمبروز را تنها اسقف راستینی که او شناخته "معرفی می کند.

یکی از اعمالی که تئودسیوس بعداً در زمان اقامتش در میلان در مجاورت با سنت آمبروز انجام داد نوشتن یک فرمان جدید بود و حسب این فرمان دیگر کشتن هیچ کسی که به مسیحیت معترف است جایز نیست و به همگان اجازه داده شد که مکان جلسات خود را کلیسا بنامند.

آمبروز اغلب این جملات عیسی را نقل قول می کرد "شما متعلق به پدرتان ابلیس هستید چون کارهای او را به جا می آورید، او از ابتدا قاتل بود."*

* یوحنا ۸ : ۴۴

همین امر تأکید بر جایگاه مربوط به مسیحیت عملی است. این امر یک عامل تعیین کننده در تبلیغ انجیل راستی است. عیسی گفت: «کلماتی که من به شما می گویم همانها شما را عاقبت داوری خواهد کرد.»**

** یوحنا ۱۲ : ۴۸.

بعد از این تئودسیوس به کلیسای آمبروز در میلان برده شد و یاد گرفت که خداوند عیسی از هر مسیحی می خواهد که چه کند تا دنباله روی قدمهای او باشد.

وقتی که تئودسیوس در میلان زندگی می کرد او اخباری از ماکسیموس که در مسیرش بود را دریافت کرد که دو هدف مشخص دارد. یکی این بود که اسقف آمبروز را از سر راه بردارد و دومین این بود که تئودسیوس را بکشد و دوباره امپراطوری را تنها برای خودش داشته باشد. ما با هر دلیلی به این باور می رسیم که پاپ روم محرک اصلی این دو نقشه بوده است. دلیل ما برای این باور حسب صحبت خود ماکسیموس است "به آن وراج بگوئید که دین درست را انتخاب کن." هنگامی که آمبروز با ماکسیموس در ترویس مواجه

شد او را به خاطر قتل‌هایش با صدایی قاطع و بی‌تردید تقبیح کرد. تئودوسیوس این اسقف را فرستاده بود تا مانع این غاصب از کشتن پریسیلیان و هفت اسقف او شود.

پاپ روم زمانی که تئودوسیوس را از دست داد در نقشه‌های کلیسایی خود شکست خورد. پس فکر کرد که ماکسیموس همان امپراتوری است که می‌تواند (به عنوان آلت دست) قانعش کند تا نقشه‌هایش را اجرا کند. آمبروز میلان را ترک کرد و تئودوسیوس راهی دیدن این مرد شریر (ماکسیموس) شد و او را در آکوئیلای محل تولد جروم کشت.

نتیجه‌گیری من این است که تئودوسیوس به خاطر پیروی از آمبروز از اولین کلیسای روم دست کشید. تئودوسیوس بسیار سپاسگزار بود که از این اتحاد شیطنانی کلیسای بی‌ایمان روم خارج شده است. بعد از ملاقاتش با آمبروز او در زندگی روحانی در محبت و صلح ترقی کرد و گفت که هرگز با هیچ اسقف اهل خدایی همچون آمبروز ملاقات نکرده است.

بخش پنجاه و هفتم:

مسیحیت نمونه تسالونیکي:

در سالهای ۵۸۲ تا ۶۰۲ میلادی:

زمانی که مردی به نام یوسیبیوس (Eusebius) اسقف تسالونیکي بود، موريس (Maurice) امپراتور روم شرقی در قسطنطنیه بود. این امپراتور تحت تأثیر پاپ گریگوری بزرگ از اسقف تسالونیکي درخواست جسم دیمتریوس، حامی کلیسای قسطنطنیه را کرد. پاسخ یوسیبیوس در زیر آمده است.

* "هنگامی که از ایمان تسالونیک‌ها و معجزاتی که در میان آنها رخ می‌دهد، خبر دهم، باید به احترام این درخواست شما، این را خاطر نشان کنم که ایمان این شهر به آن نوع نیست که مردم بخواهند در پی پرستش خدا و مقدسین او تمسک به هیچ چیز قابل لمسی داشته باشند، چرا که آنها ایمان خود از شهادت خداوند را با این مفهوم که خدا روح است دریافت کرده‌اند و کسانی که او را پرستش می‌کنند باید او را در روح و راستی پرستش کنند."

* از آثار تاریخی کلیسای اولیه از کاننبر لندن، صفحه ۳۴۹.

بخش پنجاه و هشتم:

آگوستین هیپو:

۳۵۴ - ۴۳۰ میلادی:

تاریخ آگوستین (Augustine) او را در نوری فوق‌العاده به تصویر می‌کشد که ما باید با احتیاط زیادی در بازسازی تاریخ او حرکت کنیم زیرا او مردی بود که هر چیزی که داشت را وقتی به خدمت مسیح در آفریقا آمد، بخشیده بود. اما کتاب خدا می‌گوید: «اگر همه دارایی خود را صدقه دهم و تن خویش به شعله‌های آتش بسپارم اما محبت نداشته باشم هیچ سود نمی‌برم.» (اول قرن‌تین ۱۳ : ۳)

هنگامی که آگوستین همه چیز را داد این یک امر خیلی بدیع نبود، زیرا بسیاری از مردانی که در آن روزها به خدمت مسیح آمدند می‌دانستند که قصبه کلیسایی از آنها پشتیبانی خواهد کرد. در نظر عموم چنین کاری خیلی خوب به نظر می‌آمد.

ما واقعاً باید به یک فردی که با استفاده از توانایی خود سعی در کمک به دنیا برای بهبود دادن آن کند احترام بگذاریم اما ما این احساس هم داریم که بسیاری از مردان بزرگ، محبت حقیقی خود به مسیح را از دست دادند و فقط به تعصب بدون دانش واقعی از تعمیم روح القدس بسنده کردند. ما این فکر را داریم که آگوستین به اندازه کافی (در صبر کردن برای خدا) پیش نرفته بود تا خدا روح مسیح را به وفور به او عطا کند.

ما می دانیم که پایان این عصر نزدیک است چون هیچ وقت دانشی از انرژی اتمی و رادار و غیره نداشتیم. عطای فوق العاده حکمت تنها در سرسپردگی کامل به خدا یافت می شود تا خدا روح القدسش را در هیكلهای ما قرار دهد و روح همه این امور مرتبط با کلام را به ما بیاموزد.

این طور تصوّر می کنیم که آگوستین دانش کتاب مقدس را رها کرده بود و و تنها بر دانش زمینی خود تکیه کرده بود. کلام خدا می گوید: «اما انسان نفسانی امور روح خدا را نمی پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح است.» و باز هم کلام می گوید که: «حکمت این جهان در نزد خدا جهالت است.» و همچنین «حکمت خدا از حکمت انسان حکیمانه تر است.»

وقتی به زندگی این مرد می رسیم طرح مختصری از زندگی او از زادگاهش در آفریقا دست پیدا می کنیم. مادر او به مسیحیت گروید ولی پدرش بت پرست ماند. زندگی جوانی او همان الگوی بسیاری از پسرانی بود که می گویند "هر چیزی را یک بار باید امتحان کنیم." مادرش خیلی گریه می کرد و برایش دعا می کرد اما از آن جایی که او می خواست همه چیز را خودش به دست بگیرد پس به روم رفت. او در روم موقعیت خوبی داشت. اما متوجه شد افراد مدرسه ای که او در آن کار می کرد در ارتباط با پولش او را فریب داده اند و حتی ممکن است که در امتحانات نیز تقلب کرده باشند. پس او تصمیم گرفت که به شمال برود چون در مورد اسقف امبروز میلان خیلی چیزها شنیده بود. یک موقعیت تدریس در میلان به او پیشنهاد شد. این جایی بود که او با مسیحیت حقیقی رو به رو شد.

در کلیسای آمبروز او ساعات زیادی را صرف استدلالهای کلام و استدلالهای انجیل خالص که آمبروز درس می داد، نمود.

او در برابرش کلیسای ساده و شاد و بی غل و غش آمبروز را می دید که مملو از مردان و زنانی پاک از هر سنی است. او داشت تلاش می کرد. او می دانست که می خواهد به خدا نزدیک تر شود اما داشت سعی می کرد با عقلانیت به خدا نزدیک شود. او این گونه نوشته: "جاهلان بر می خیزند و به آسمان دست پیدا می کنند در حالی که ما هنوز با علم خود (بدون هیچ تمیزی) داریم در جسم و خون می غلطیم."

یک روز در باغ آمبروز، آگوستین تحت تأثیر قدرت عظیم روح القدس قرار گرفت. می دانیم که آمبروز برای این مرد جوان دعا می کرد. اما او به اندازه کافی صبر نکرد تا خدا بتواند او را با سرانجامی که برای پطرس و سایر رسولان در روز پنطیکاست به جا آورد، مجهزش کند. او مثل کسی بود که به ایستگاه سوخت فرستاده شده و هنگامی که چند گالن سوخت در مخزنش ریخت، بدون این که مخزن را کاملاً پر کند، عجله کرد و از آن جا رفت. این بنزین فقط برای چند مایل کافی بود. خدا گفته است که به تمامی پر شوید. نه یک کمی از این جا و یک کمی از آن جا، همچون بسیاری از افراد نادان امروز. آگوستین بدون این که به طور کامل تجهیز شود رفت. او آمبروز را ترک کرد و به آفریقا بازگشت و به عنوان اسقف هیپو برگزیده شد. در این موقعیت، آگوستین کم و بیش به نوعی فشار کلیسای روم و همین طور جروم در اورشلیم را حس می کرد و از او درباره الهیات پرسشهای بسیاری می شد. در واقع، آنها به عنوان یک پدر کلیسا در آن زمان به او نگاه می کردند. ما می دانیم که او در مواجهه با پلاجیوس و کولستیوس قرار گرفته بود و این دیدار احتمالاً او را تا حد زیادی از تعادل روحانی اش خارج کرده بود.

هیچ کس نمی تواند آن گونه که آگوستین علیه پلاجیوس عمل کرد قلم خود را بر بد نهادی شخص دیگر به کار برد بدون این که بخشی از روحانیت بزرگتری که خود دارد، را از دست بدهد. او از دانش کتاب مقدس بسیار برخوردار بود چرا که بیشتر وقت

خود را به مطالعه آن اختصاص داده بود. اما حتی با همه اینها، او از تفسیر روحانی که تنها به وسیله سکونت روح خدا در پُری‌اش می‌توان برخورددار شد و مکاشفه گرفت، محروم بود.

در این زمان که جروم و روفینوس درگیر جنگ عظیم خود بر سر نوشته‌های اوريجن بودند، فرمان عظیمی توسط هونوریوس و آرکادئوس صادر شد. این فرمان موجب حجم عظیمی از کشتار در چهارگوشه شد. این کار به تحریک پاپ روم، توسط یک مقام امپراطوری به اجرا در آمد و هر کسی که به خواندن نسخه‌های لاتین پدر کلیسا به نام اوريجن،* جرأت پیدا کند تحت تفتیش مهلک و کشنده قرار خواهد گرفت. طبق داستانی که من از اوريجن نوشته‌ام می‌دانیم که او بر اساس الگوهای کتاب مقدس می‌نوشته است.

نزدیک راونا یک مرد شگفت‌انگیزی بود که یک قاضی به نام دولچیتسیوس او را دوست داشت. اما سیستم تفتیش عقاید اولین کلیسای روم او را مجبور کرد که این مسیحی شگفت‌انگیز را که در حال خواندن ترجمه‌های روفینوس از اوريجن یافته بودند، بکشد. این قاضی آگوستین را در زمانی که در میلان بوده است می‌شناخت، بنابراین فکر کرد تا یک نامه به او بنویسد و از او بپرسد آیا صحیح است که این افراد را صرفاً به خاطر خواندن آثار پدر کلیسا در قرن دوم، همان اوريجن بکشند. آگوستین بر این نکته صحه گذاشت و ما نقل قولی از نامه او را آورده‌ایم.

"بهتر است که برخی به آتش خود هلاک گردند تا این که به خاطر بیابان کافرانۀ نفاقشان کل جسد در داخل شعله‌های جهنم، بسوزد."**

"در نظر نیندر که یک تاریخ‌نگار کلیسایی بزرگ بود، فرهنگ نسبتاً کوتاه فکرا نه و تجربیات عجیب غریب و خلق و خوی آگوستین بر تصمیمات او تأثیر گذاشته است.

* ترجمه شده از یونانی به لاتین.

** دایره‌المعارف چمبرز، جلد یکم، صفحه ۴۰۴ - آگوستین.

تاریخهای کلیسای نیندر، موشییم و وِدینگتون می‌گویند: "اصلی که تادیب خطاهای مذهبی به وسیله مجازاتهای مدنی، حتی با سوزاندن را توجیه می‌کرد، با اختیار آگوستین بنیاد و تأیید شده بود و به همین ترتیب به دوره‌های بعدی منتقل شد."*

* دایره‌المعارف چمبرز، چاپ ۱۸۹۴، جلد یکم، صفحه ۴۰۵، - آگوستین.

در "اصلاحات عظیم" اسموکر (Schmucker) (ساموئل سایمون اسموکر) آمده است که تا سال ۱۸۵۰، کلیسای کاتولیک روم بیش از شصت و هشت میلیون نفر را کشت؛ این افراد با عقاید و سنتهای کالیستوس و نوتروس (Noetrus)، که پدران اولیه کلیسای کاتولیک روم بودند، اختلاف نظر داشتند.* شصت و هشت میلیون نفر، که بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر از ایرلند، صدها هزار نفر از سرخ پوستان جنوب آمریکا، هزاران نفر از مردم هند که خاویر و یسوعی‌های او از بین بردند. در واقع، مرگ همه جا بود به دلیل این که آگوستین فرمان هونوریوس و آرکادیوس را تصویب کرده بود. این نامه آگوستین در کانون کلیسای کاتولیک روم قرار گرفت و از آن زمان پاپ‌ها دیگر از کشتن افرادی که با آنها اختلاف نظر داشتند، نمی‌هراسیدند. همان طور که زمان می‌گذشت، کلمات پلاجیوس در گوشه‌های آگوستین انعکاس پیدا می‌کرد آن هنگام که گفت: "بربرها خواهند آمد. آنها تمامی شرارت قتل عام کردن افرادی که می‌گویید به پاپ بی‌احترامی کرده‌اند و با کلیسای روم اختلاف نظر دارند را، جزا خواهند داد. خداوند می‌گوید: «انتقام از آن من است. من جزایشان خواهم داد.»

* آگوستین در اثر خود "بازگشت" بیشتر تعابیر قبلی‌اش از کتاب مقدس را برگرداند.

تفسیرهای اشتباه کتاب مقدس در سنت آگوستین گذاشته شد (اما احتمالاً آنها متعلق به اوروسیوس اسپانیایی، یا جروم است.)

ابتدا آنها را دعوت به کلیسای روم کنید سپس آنها را به هر طریقی حتّی شکنجه یا با مرگ مجبور کنید	حسب لوقا ۱۴ : ۱۶ - ۲۳ ابتدا دعوت کن سپس به الحاح آنها را بیاور
مقصود قانون کانونی که از این قسمت کلام برداشته چنین است: هر کسی یکی از این کوچک خدا را (پاپ را که به من ایمان دارد) آزار دهد هر کسی است که از اطاعت او سر بتابد.	متّی ۱۸ : ۶ کینگ جیمز: و هر کسی یکی از این صغار را که به من ایمان دارند لغزش دهد او را بهتر می بود که سنگ آسیابی برگردنش آویخته در قعر دریا غرق می شد.

بخش پنجاه و نهم:

پائولوس اوروسیوس:

پائولوس اوروسیوس (Paulus Orosius) یک شخص اسپانیایی بود که به نظر می رسد قتل وحشیانهٔ اسقف مقدّس پریسیلیان و هفت اسقف اسپانیایی او را دیده بود. ما فهمیدیم که چگونه دامسس عمل کرد تا فرمان اجباری تئودوسیوس در هر بخش از امپراطوری را به اجرا در بیاورد. او گراتیان را از تخت بر کنار کرد و ماکسیموس شریر را پیش راند چون ماکسیموس دستورات او را اجرا می کرد. او از گراتیان که از کشتن پریسیلیان و اسقف های روح القدس امتناع کرده بود، می ترسید و همچنین نفرت داشت.

ما می دانیم که در همین زمان پلاجیوس و کلستیوس توسط خدا برانگیخته شده اند تا همچون جروم به سراغ اوّلین کلیسای روم و پاپ هایشان بروند و به آنها بنمایانند که از الگوی مسیحیت رسولانه که پطرس موعظه می کرد سر خم نکرده اند، بلکه دور افتاده اند. در همین زمان یک جوان به نام اوروسیوس از جایی دور افتاده در غرب، شاید از

جنوب فرانسه یا اسپانیا (که شاهد سوزانیده شدن هفت مرد مقدّس در مرگ پریسیلیان بوده) که دقیقاً از حق امپراطور در صدور فرمانی که بر کار خدا حاکم است مطمئن نبود و به همین خاطر از اسپانیا تا هیپو در آفریقا سفر کرد تا بفهمد این مرد مذهبی چه تفکّری دربارهٔ این کشتار دارد.

شاید هم او یک عامل از سوی پاپ‌های روم باشد. ما اعتقاد داریم که اورسیوس یک سری جعل در نوشته‌های آگوستین وارد کرد و این نظریّه را ایجاد کرد که فرمان اوّلیهٔ تئودوسیوس درست بوده است، امّا تصوّر می‌کنیم که این ایده از ترس امپراطور بوده است. به نظر می‌رسد که آگوستین در همان دوران خود مانند باقی پیروان غیر کلیسایی روم بوده است.

پس از مدّتی که اورسیوس با آگوستین به سر برد، پلاجیوس و کلستیوس از هیپو و جوانان مدرسهٔ او دیدن کردند. او از موقعیّتی که در آن بود مطمئن نبود و از آگوستین خواست که این عمل تفتیش را که تمام جهان مسیحی را هیجان زده کرده بود تأیید کند. هر کس باید یا گوش به فرمان می‌ماند یا منتظر مجازات‌های وحشتناک می‌شد. هر اسقفی که جرأت داشت نظر متفاوتی اعلام کند در امان نبود.

برخی از مردان از رأی دادن به نفع عدالت و آزادی دینی ابا داشتند، آن هم زمانی که افراط گرایهای شیطنانی که دامس برقرار کرده بود، اجبار شده بودند. اورسیوس ابزار آگوستین و همچنین جروم در محکوم کردن پلاجیوس و کلستیوس شد. او نویسندهٔ ماهری نبود، امّا شرح او از مناقشهٔ پلاجیان که به طور قاطع به نفع دامس بود، به دقّت در آرشیوهای اوّلین کلیسای روم نگه داشته شدند و بعدها به عنوان تاریخ واقعی عنوان شدند و توسط نویسندگانی همچون بید و آلفرد که وابسته به اوّلین کلیسای روم بودند، نسخه برداری شدند.

اگر چه دربارهٔ این اسپانیایی کم نوشته شده، اما او یک جایگاه مشخص در تاریخ زمان دامسس و جروم و آگوستین دارد. او به وضوح بدترین تأثیر را از فرمان تئودوسیوس در ارتباط با مسیحیت راستین رسولان، گرفت.

مسیحیان واقعی به هیچ وجه فرمانی که دامسس و نمایندگانش از امپراطور تئودوسیوس به دست آورده بودند را پیروی نمی کردند.

✱ تاریخ نگاری اورسیوس (Orosius Historiarum Adversus Paganos)

(Libri 7) یک مجموعهٔ جزئی غیر قابل نقد و پیش پا افتاده و نادرست از حقایق است که از مقامات درجه دوم مانند جاستین و یوترپیوس (Justin, Eutropius) استخراج شده است. سبک آن زیبا اما آبکی است. این اثر این افتخار نصیبش شد که توسط پادشاه آلفرد بزرگ که توسط پاپ روم غسل تعمید داده شده بود ترجمه شود. تاریخ دربارهٔ بسیاری از آثار آلفرد پادشاه (Alfre) می گوید که آنها امور زیادی که از انجیل ناب مسیح و دارای اهمیت بود را حذف کردند.

فقط همین بخش باعث پیشرفت کلیسای کاتولیک روم می شود. ما معتقدیم این دلیلی بود که به او لقب "بزرگ" داده شد که برای ارج دادن او به عنوان یک آلت دست باشد.

نمایندگان اولین کلیسای روم آن قدر در دربار ماندند تا او در بخش کلیسای رومیشان در تسالونیکي تعمید داده شد و بعد خیلی راحت او را متقاعد کردند که او در مسیحیت راستین است.

تاریخ به ما می گوید که او به اندازه ای تحت تأثیر آموزه های اولین کلیسای روم قرار گرفته بود که هفت هزار نفر از خالص ترین مسیحیان تسالونیکي را به میدان مسابقه آورد و آنها را کشت، فقط به این خاطر این که آنها از دامسس پاپ اولین کلیسای روم اطاعت نکرده بودند. آنها موافق قرار دادن تمثالها در کلیسای خود نبودند و همین طور

نمی‌خواستند به آنها سجده کنند. آنها فتوای کتاب مقدسی برای قرار دادن پطرس به عنوان سرِ رسولان نداشتند. همین طور آنها مریم باکره را "مادر خدا" نمی‌نامیدند. آنها جشنهای الههٔ بت پرستان استارته (عشتاروت) را به عنوان یک جشن مسیحی به عوض عید فطیر قبول نکردند. آنها هیچ ارتباط مکاتباتی با اسقف قاتل (پاپ) دامسس نداشتند.

ما این طور تصوّر می‌کنیم که بسیاری از نوشته‌هایی که به آگوستین نسبت داده شده‌اند، توسط شاگرد بدل او، اورسیوس (که در اتحاد با اولین کلیسای روم بود) نوشته شده است. همین طور تصوّر می‌کنیم که نظریهٔ وحشتناک سوزاندن کسانی که از فرامین هونوریوس و آرکادیوس اطاعت نمی‌کنند، از قلم اورسیوس بیرون آمده و توسط جروم دیکته شده است. این طور تصوّر می‌کنیم که این قضاوت وحشتناک نمی‌تواند از قلم آگوستین جاری شده باشد: هیچ کدام از عبارات "ابتدا دعوت کن سپس به الحاح آنها را بیاور." نمی‌تواند از قلم او باشد.

اورسیوس علاوه بر تقبیح پلاجیوس مجوزی از ژان (اسقف اورشلیم) برای رفتن به روم دریافت کرد. بیاید فرمان نخست تئودوسیوس را دوباره بخوانیم و ببینیم که چگونه ترس را به قلب هر خادم واقعی خداوند عیسی مسیح وارد کرد.

دامسس قاتل، اسقف کلیسای نخست روم، نیروی مجری امپراطوری بود و انگار که خود قیصر بر صندلی اسقف اولین کلیسای روم نشسته باشد. دامسس داشت پسر خدا را دوباره بر صلیب می‌کرد. عبرانیان ۶: ۴ - ۶.

فرمان نخست تئودوسیوس ۳۸۰ میلادی:

فرمان تئودوسیوس درست بعد از این که کلیسای نخست روم او را تعمید داد، صادر شد. *

"ما سه امپراتور، می‌خواهیم که مردم ما استوارانه از دینی متابعت کنند که توسط پطرس به رومیان آموخته شد و این راه و رسم تا به حال وفادارانه حفظ شده، و اکنون توسط پاپ روم، دامسوس و پطرس اسقف اسکندریه، مردی از قداست رسولانه بر طبق بنیاد رسولان و تعلیم انجیل پابرجا شده است.

بیایید به الوهیت خدای واحد پدر، پسر و روح‌القدس با برتری یکسان و تثلیث اقدس معتقد باشیم. ما پیروان این مکتب را به داشتن عنوان مسیحیان کاتولیک تصدیق می‌کنیم؛ و همین طور حکم می‌کنیم که سایر آن افراطیهای مجنون به عنوان بدعتکار هستند. و اعلام می‌کنیم که کنایس آنها (کلیساها) دیگر نمی‌توانند عنوان معتبر کلیسا را داشته باشد. به جز محکومیت عدالت الهی، آنها باید انتظار مجازاتهای شدیدی که تحت حکمت الهی در اختیار ما است، را داشته باشند."

* پانزده قانون کیفری که این امپراتور در همین چند سال صادر کرد انجیلی‌ها را از تمام حقوق مناسک دینشان محروم نمود. "آنها از کلیه دفاتر مدنی کنار گذاشته شدند و به جریمه، مصادره اموال، تبعید و در بعضی موارد به مرگ تهدید شدند." لوتر از آنها پرسیده بود چه طور امپراتور می‌تواند بر ایمان من حق حاکمیت داشته باشد؟"

بخش شصت‌ام:

روفینوس و جروم:

زمانی که شجره نامه یک خاندان را بررسی می‌کنید، زمانی هست که این خانواده شروع به شاخه زدن می‌کند. کلیسای روم عوامل تبلیغاتی فوق‌العاده‌ای داشته که می‌دانستند چه طور شرح حال پُر طمطراق برای آنهایی که به رشد او به عنوان یک سازمان کمک کرده‌اند، را بسازند.

جروم در اکثر دایره‌المعارفها با شرح حالی خوب نمایان شده است. این مطالب از این منابع گردآوری شده و استنتاجات مرا شکل داده است.

او جوانی با پیشینهٔ پروتستانی بود. منظوم این است که او در خانواده‌ای به دنیا آمده بود که اولین کلیسای روم بر آن غلبه نکرده بود، اما والدین جروم هنگامی مرتکب یک اشتباه بزرگ شدند که او را در سال ۳۵۴ میلادی در روم به مدرسه فرستادند.* او در پانونیا زادگاه سنت مارتین تور به دنیا آمده بود. کلیسای روم در آن زمان هنوز تا آن حد پیش نرفته بود و ایده‌هایش دربارهٔ برتری پطرس تنها متعلق به خودش بود.

* در این زمان بود که پاپ لیبریوس (Liberius)، جروم و بعضی از جوانان مدرسه را به دخمه‌های قبور زیر زمینی برد، دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ ۱۹۱۱

تمامی کارهای تبشیری برای مسیح در کشورهای شمالی بیشتر توسط مونتانیست‌های انجیلی یا انجیلی‌های خالص نواتیانوس یا حتی اولین شاگردان مسیح صورت می‌گرفت. پدر و مادر جروم چنین تفکری نداشتند که او بعدها به دامس و اولین کلیسای روم ملحق خواهد شد. قبل از این که جروم به روم برود، او اغلب به خانهٔ دیدموس (Didymus) نابینا می‌رفت و این مرد، هر چند نمی‌توانست با چشمان خود ببیند، اما می‌توانست در روحش ببیند. او می‌فهمید که چه راهی درست است و تأثیر خوبی بر جروم جوان داشت.

پدر جروم او را به عنوان یک جوان باهوش به روم فرستاد تا تحت نظر استاد ادبیات دوناتوس (Donatus) مطالعه کند.* در حین اقامت در روم او تعمید گرفت. ما نمی‌دانیم تعمید او در کدام کلیسا یا توسط کدام اسقف بود، اما می‌دانیم که اولین کلیسای روم به او این پیشنهاد را داد. یک زن به نام مارسلا (Marcella) در حق او مادری کرد. زندگی اهمال کارانهٔ اولین کلیسای روم تأثیر به سزایی بر این مرد جوان گذاشته بود.

زندگی اجتماعی و طریق بی‌بند و بار مسیحیان بت پرست نمونه بسیار بدی برای پسری شد که توسط والدینی اهل خدا مراقبت شده بود.

* دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ یازدهم، جلد هشتم، صفحه ۴۱۱

وقتی او حدوداً ۳۰ ساله بود، به آکویلیا (Aquileia) در لومباردی (Lombardy) نزدیک ایسترا (Istra) رفت و با دوستش، روفینوس زندگی می‌کرد. او بین کلیسای روم و زندگی انجیلی مستحکم والدین روفینوس که بسیار زحمت می‌کشیدند تا او را در مسیرهای ناب مسیحی نگه دارند، سرگردان شده بود.

او تحت تأثیر چنین اعتقادی بود که عازم انطاکیه شد، جایی که او در آن جا اسقف شد. از آن جا او دوباره در ارتباط با پاپ اولین کلیسای روم قرار گرفت؛ پاپ از ملاقات چنین مرد جوان باهوشی خوش حال بود. او یک نویسنده بود و شروع به ترجمه کتاب مقدس از یونانی به لاتین کرده بود.

مردم جاهل اولین کلیسای روم به سوی اعمال غلط لغزش خورده بودند و توسط تگه‌هایی از کلام که از مکتوبات کلام فیلسوفان نوئی و پراکسی دست‌چین شده بود، رهبری می‌شدند و اینها تبدیل به فرمولها و دگمهایی شده بود که بر هیکل اولین کلیسای روم حکومت می‌کردند.

همه چیزی پشت سر هم جروم را به سوی روم سوق داد، جایی که تحت تأثیر پاپ دامس قرار گرفت. از آن زمان او تغییر یافت. او به روفینوس چنین گفت: "من قبلاً به همان اعتقادات شما اعتقاد داشتم، اما الآن نه." *

* نیقیه‌ها و پدران ضد نیقیه

ما نگرش او نسبت به تعالیم انجیلی ناب پلاجیوس را خواندیم. او از صومعه خود در بیت‌الحم، حملات آتشین‌اش را نه تنها علیه پلاجیوس، بلکه بر ضد ویجیلانتیوس* و

جووینیان نیز گسیل کرد. او آنها را کافر می‌نامید، که نشان دهنده ایمان متزلزل او به نجات دهنده بود.

** دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ ۱۸۸۸، صفحه ۲۲۴، جلد ۲۴ - ویجیلانتیوس (

Vigilantius)

جووینیان (Jovinian) مخالف کلیسای روم بود که تا آن زمان در فرانسه پای گرفته بوده، و ویجیلانتیوس نیز علیه عادات خرافاتی عبادت اشیای مقدس در کلیساهای نخست رومی (فرانسوی و اسپانیایی) نوشته بود!

حالا به روشنی می‌بینیم که جروم چه قدر در ترکیب کلیسای رومی غرق شده بود. در این بخش از زندگی او یک انفصال بزرگ میان او و دوستش روفینیوس افتاده بود. یکی از آنها الگوی کتاب مقدسی مسیحیت را حفظ کرده بود و دیگری (جروم بد بخت) توسط مسیحیان بت پرست تحت حاکمیت پاپ‌های روم منحرف شده بود. به همین صورت این امر رخ داد.

جروم کارهای اولیه اوریجن را به طرزی نادرست ترجمه کرده بود. اوریجن بسیار محبوب مسیحیان یونانی بود که از ترجمه نادرست جروم مطلع بودند. آنها می‌دانستند که جروم به عنوان یک دانش آموخته فرهیخته دلیلی برای این کار نداشته است. [چه بسا که جروم از عمد ترجمه‌ای نادرست از آثار اوریجن پدید آورده بود.] بنابراین مسیحیان یونانی از روفینیوس خواستند که ترجمه صحیح اوریجن به لاتین را انجام دهد، تا کلیسای نخست روم بتواند به تعلیمات واقعی این الهیدان خداشناس پی ببرد.

نسخه‌هایی از نوشته‌های صحیح اوریجن در روم و در جزایر غربی یونان که لاتین صحبت می‌شد، پخش شدند. آنها همچنین در ایسترا و در حول قلمروی لمباردها پخش شدند. در واقع، کل خط ساحل آدریاتیک به خوبی به این نسخه‌ها مجهز شده بود.

در میان این دسته به ظاهر مسیحی رومی هراسی افتاده بود و از پاپ‌ها این گونه سؤالات پرسیده می‌شد و آنها می‌خواستند بدانند که آیا این نوشته‌ها درست‌اند یا خیر. آنها گفتند: "اگر اوریجن واقعاً از آبابی راستین باشد، پس ما مسیحی محسوب نمی‌شویم."

۱۵۰ سال از زمانی که کالیستوس و فلاسفه نوئیان دگمهای غلطشان را به اجبار به اولین کلیسای روم تحمیل کرده بودند، می‌گذشت. اعتقادات آنها تنها سنتهای پدرانشان بود. همچنین، سال به سال تعلیمات جدیدی افزوده می‌شد.

آنها چنان از انجیل پطرس دور شده بودند که راه زندگی مسیحی را از دست داده بودند. روفینوس و جروم به یک دیگر نامه می‌نوشتند و جروم تلاش کرد دوست قدیمی خود را به نظریات خود جلب کند. روفینوس محکم بود و با عناصر فرومایه کالیستوس و فلاسفه پیرو او، در ارتباط با تعلیمات راستین اوریجن، مصالحه نمی‌کرد.

تعلیمات اوریجن که کلیسای نخست روم را ناراحت کرد، به طور مؤجز می‌گفت "اگر به اسقف اعتماد کنید که گناه شما را ببخشد و شما را وقتی که می‌میرید به بهشت بیاورد، گمراه شده‌اید." بسیاری که به آمرزش شریانه پاپ اعتماد کرده‌اند در جهنم بیدار خواهند شد. اوریجن چنین تعلیم داد که تنها خدا می‌تواند گناه را ببخشد. اعضای عادی با پاپ‌ها به مخالفت پرداختند و کلیسا بسیاری از اعضای خود را از دست داد.

همان طور که می‌دانیم، پاپ‌ها عصبانی شدند و با امپراتوران بی‌خدا، هونوریوس و آرکادیوس، هم پیمان شدند تا فرمانی صادر گردد* که نوشته‌های اوریجن را سرکوب کند. (برای جزئیات به بخش آگوستین مراجعه شود.) و در سالهای آتی آنان مردمشان را از یادگیری یونانی بازداشتند، تا جلوی فهم حقیقت را بگیرند. بنابراین آنها شروع به دروغ گفتن کردند: "یونانی‌ها تفرقه‌انداز هستند."

• در این فرمان بیان شده بود هر کسی که آثار اوریجن را داشته باشد یا بخواند

تکفیر خواهد شد.

بسیاری از اسقفان خوب یا تبعید شدند یا کشته شدند و کلیسایشان در دست اولین کلیسای روم افتاد. جولیان (Julian)، حامی پلیجیوس، از همین دسته، جزو نوزده اسقف روح‌القدس ایتالیا بود. جفاها و وحشتناک بود و بسیاری از اسقفان خالص به سوی قسمتهای ناشناخته غرب مهاجرت کردند و کلیسای خالص روح‌القدس پا گرفت و انجیل حقیقی در قرن بعد در فرانسه، آلمان و بریتانیا گسترش یافت و شکوفا شد.

کتاب خدا در مورد کلیسای نخست روم می‌گوید: «و چنان که نخواستند خدا را در دانش خود نگاه دارند، خدا ایشان را به ذهن مردود وا گذاشت تا کارهای ناشایسته به جا آورند.» (رومیان ۱ : ۲۸)

و در جای دیگر، کتاب مقدس می‌گوید: «و به هر قسم فریب ناراستی برای هالکین، از آن جا که محبت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند.»^{۱۱} و بدین جهت خدا به ایشان عمل گمراهی می‌فرستد تا دروغ را باور کنند.» (دوم تسالونیکیان ۲ : ۱۰ - ۱۱)

اشعیای نبی در مکتوبات خود درباره این زمان پیشگویی نموده بود: «عهدتان با موت باطل خواهد شد و میثاق شما با هاویه ثابت نخواهد ماند و چون تازیانه شدید بگذرد شما از آن پایمال خواهید شد» (اشعیا ۲۸ : ۱۸).

نقل قولهایی از جروم و روفینوس:

از پدران نیقیّه و پسا نیقیّه، صفحه ۵۱۸، مدافعه نهم، کتاب سوم.

جروم به روفینوس می‌نویسد: "چرا ما نمی‌توانیم به عنوان دوست در اختلاف با یک دیگر باشیم؟ چرا نمی‌توانی با من در ضدیت با اوریجن همراه شوی و به این منازعات پایان دهی؟" صفحه ۴۴ و ۴۵. راه صلح از طریق حکمت آموخته شده در کتاب امثال و از طریق اتحاد در ایمان است.

صفحه ۳۷ "مدافعه تو از بابت اوریجن موجب نجات او نگشت بلکه تو را گرفتار بدعت کرده است."

صفحه ۵۲۴، فصل ۹، "بیایید دستها و دلها را به هم پیوند داده و با گامی آماده پشت دو تاجدار شرق و غرب قدم برداریم. تاجدار شماره ۱ تئوفیلوس اسکندریّه (نور شرق)، تاجدار شماره ۲ آناستاسیوس روم (نور غرب).

جروم می گوید: "بخش که در دوران جوانی ام قبل از این که بدعتهای اوریجن را کاملاً بشناسم غیرت اوریجن را بابت یادگیری کتاب مقدس ستودم. و از بابت این که وقتی که دیگر موهایت سفید شده بود یک دفاعیه برای آثار او نوشتی تو را عفو می کنم."

استنتاج:

جروم که در اتحاد با دامسِس قاتل بود، حملاتی تند و تیز و لعنت به آن انجیلی های راستینی می فرستاد که جرأت داشتند درباره عملکردهای اولین کلیسای روم بگویند. جروم تمام تلاش خود را کرد تا بسیاری از مبشران همچون پلیجیوس، ویجیلانتیوس، جووینیانوس و سولپیسئوس سوروس را در چشمان عموم خراب کند، چون همچون اسقفان آسیایی که در برابر ویکتور ایستادند آنها نیز علیه اعمال بت پرستانه تمامی پیروان کلیسای منحرف شده روم می نوشتند و موعظه می کردند.

مردان انجیلی معاصر جروم:

ویجیلانتیوس: شبان کلیسای دور دست غرب که توسط سولپیسئوس سوروس منصوب شد (که سنت مارتین را می ستود و زندگی نامه او را مکتوب کرده بود و در رسته

آثار پرفروش آن عصر بوده) و اگر آتش ممنوعیتهای کلیسای کاتولیک روم نبود هنوز هزاران نفر خواننده این آثار می‌شدند.

جووینینوس: که جرأت کرد یک رساله در مورد باز ماندگان بت پرست اولین کلیسای روم بنویسد. خود او زمانی در روم راهب بوده است.

پلیجیوس یک فصل در این کتاب دارد. سولپسیوس سوروس نیز یک زندگی نامه کوتاه در این کتاب دارد. تمام مطالب گردآوری شده از قدّسین چهار قرن اول از همین تاریخهایی که بیش از صد سال قدمت دارند به دست آمده است.

تاریخهای بعدی به دلیل تاثیر کاتولیک رومی در نوشته‌های امروزی یا این زندگی نامه‌ها را پنهان می‌کنند یا به طور کامل آنها را کنار می‌زنند.

قصد پاپ روم این است که هر روز برای او دعا کنیم.* تصوّر کنید چه قدرتهای ذهنی در حال کار هستند. قصد او این است که همه نیروهای مخالف حذف شوند. همه نوشته‌های مخالف با عملکرد این کلیسا توسط او و کاردینال‌هایش در "کتب ممنوعه" منتشر شده و اتیکان در سال ۱۹۲۹، ممنوع شدند.

*خاطره ماموریت "پدران نجات بخش" کشیش پتر گیرما (Peter Geiremann) بنزیگر بروس (Benziger Bros)، چاپ ۱۹۰۸، صفحه ۴۳۹، ۴۴۴ و ۴۴۷.

بخش شصت و یکم:

روفینوس:

روفینوس در زمانی زندگی می کرد که اولین کلیسای روم پاپی در حال تسلط قدرت سکولار امپراطوری روم بود. آناستیوس پاپ روم در ۳۹۸ - ۴۰۲ میلادی در زمان روفینوس خود را سرور روحانی می دانست. پطرس چنین گفت: «نه به عنوان حاکمان بر میراث خدا» (اول پطرس ۶: ۳).

این پاپ روفینوس را به روم فرا خواند تا از او درباره ترجمه های اوريجن سؤال کند، اما روفینوس در پاسخ یک دفاعیه نوشت (Pro sua fide) برای ایمان ما. وقتی روفینوس از پاسخ دادن به این پاپ امتناع کرد، توسط پاپ محکوم شد - نه توسط خدا.*

روفینوس تا پیش از مرگ درگیر ترجمه موعظات اوريجن بود. او در سیسیل بود جایی که او و یارانش پیش از حمله آلاریک در ۴۱۰ میلادی به آن گریخته بودند.

یک نویسنده می گوید: "ما به سختی می توانیم تأثیر روفینوس بر نظریه های غربی (لاتین) را که از طریق ترجمه گفتار بزرگان یونانی به زبان لاتین انجام داده بود، تخمین بزنیم."**

* دایره المعارف بریتانیا، چاپ ۱۹۱۱، جلد بیست و سوم، صفحه ۸۲۰.

** دایره المعارف بریتانیا، چاپ ۱۹۱۱، جلد بیست و سوم، صفحه ۸۲۰.

او نوشت که جروم اوريجن را به نحو نادرستی ترجمه کرده است. و ما بعداً می خوانیم که جروم تتوفیلوس اسکندریه را مشعل دار بزرگ نامید. او مشعل اولین کلیسای روم را در آفریقا حمل می کرد. این تتوفیلوس بود که پاپ آناستاسیوس (Anastasius) را وا داشت تا روفینوس را برای پرسش به روم فراخواند. در فرمان تتودوسیوس که توسط

نمایندگان پاپ در تسالونیکي که دامسس آنها را بر این شهر گماشته بود، دیکته شده بود، می‌بینیم که کلیسای اول روم در سال ۳۸۲ میلادی دو شاخه از کلیسای امته را ایجاد کرده بود، ۱- در تسالونیکي، ۲- در اسکندریه. پطرس اسقف اولین شاخه رومی انطاکیه بود.

بخش شصت و دوم:

پلجیوس و کلستیس:

۳۶۰ - ۴۲۰ میلادی:

بی‌تردید پلجیوس تحت شاگردی سنت مارتین تور بود و تولد تازه روح القدس را دریافت کرده بود. او دیده بود که ماکسیموس ظالم، امپراطور خوب، گراتیان را به قتل می‌رساند. بعداً او متوجه شد که علت مرگ گراتیان مستقیماً از اولین کلیسای روم بوده است. این طور تصور می‌شود که قرار بوده ماکسیموس اولین فرمان تئودوسیوس را که از تصمیمات پاپ دامسس، حمایت و طرحهای او را اجرا می‌کرده، اعمال کند. پلجیوس تا آن زمان نمی‌دانست که کلیسای روم چه قدر از تعلیمات مسیح و تعلیمات پطرس، که آنها ادعای پیرویش را داشتند، دور شده است. پلجیوس کتاب مقدس را می‌شناخت.*

* دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ ۱۸۸۸، جلد هجدهم، صفحه ۴۷۱ - تأثیر سنت

مارتین تور.

او با کلام خدا تربیت شده بود و مردی با تجربه معنوی ژرف بود که از تولد نو و تعمید در روح القدس برخوردار بود. همین باعث قداست و پاکی زندگی‌اش شده بود. یک روز که در حال دعا بود احساس کرد خدا می‌خواهد او به روم برگردد و ببیند آیا می‌تواند

به اولین کلیسا در وضعیّت سقوطش کمک کند. مردم اهل خدای کلیسای او و کلیساهای دیگر در بریتانیا، ایرلند، فرانسه و آلمان شروع به دعا برای این مرد جوان کردند. این مردمان دوردست مغرب زمین در این باره احساس بدی داشتند. آنها می‌دانستند اگر امپراطور تحت تأثیر پاپی که ادّعا می‌کرد مسیحی است، دست به قتل کسانی بزند که با کلیسای روم مخالفاند، پس جان آنها نیز در امان نیست.

آنها با اشتیاق دعا کردند و زمان زیادی نگذشت که یک جوان فوق‌العاده دیگر گفت که خدا او را نیز فراخوانده تا پلجیوس را همراهی کند. اسم او کلستیوس بود. آنها زبان لاتین و یونانی را خوب آموخته بودند و همین این امکان را به آنها می‌داد تا در میان کلیساهای اطراف دریای مدیترانه کار کنند. برخی از بریتانیایی‌ها مردی را در حومه روم می‌شناختند که پیرو اولین کلیسای روم نبود. او به دومین کلیسای روم تعلق داشت. به آنها معرفی‌نامه‌هایی برای این اسقف، (جولیان)، داده شد. وقتی که آنها به نزد جولیان رسیدند، او گفت که کلیسای او دعا می‌کرده که کسی بیاید و سعی کند که به اولین کلیسای روم در بازگشت به همان مناسک کهن پطرس کمک کند.

جولیان برای یک جلسه عمومی دعا فراخوانی کرد و نه تنها افراد کلیسای خود بلکه اسقفان حاشیه‌ای و جماعت‌های آنها و کلیساهای دوم و سوم روم را نیز دعوت کرد.

این چیزی بود که کلستیوس دوست داشت. او دعا را به غذا ترجیح می‌داد. این طور گفته می‌شد که وقتی او دست به دعا می‌شد، نمی‌دانست چه زمانی باید از این کار دست بکشد. و بعداً وقتی دو مرد به حضور پاپ آمدند، پاهایش آرام و قرار نداشت. او همچون داوود در برابر تابوت عهد و همچون فرانسیس آسیزی* که در برابر پاپ رقصید، جلوی پاپ می‌رقصید.

این دو مبشّر کاملاً به خدا تکیه می‌کردند تا به آنها در کاری که باید انجام دهند حکمت عطا کند. بالاخره زمانش رسید و آنها اطمینان حاصل کردند که باید به شهر روم

بروند.*** پس آنها مستقیماً به اولین کلیسای روم رفتند (به شکلی ناشناس). وقتی آنها به درهای این کلیسا نزدیک شدند یک مجسمه از کنستانتین دیدند که این ساختمان را به جامع کلیساها به عنوان مرکز کنفرانس بخشیده بود. بر دروازه یک پیاله با آب بود و مردم انگلستان خود را در آب فرو می بردند و بعد پیشانی و سینه خود را لمس می کردند. آنها چنین چیزهایی را در کلیساهای باختری ندیده بودند.

***سنت فرانسیس آسیزی، یوهانس یورگنسن (Johanness Jorgenson)، چاپ ۱۹۴۴، صفحه ۱۹۳ - لانگمن گرین. نیویورک.

***دایره المعارف بریتانیا، چاپ ۱۸۸۸، جلد هجدهم، صفحه ۴۷۱، پلاجیوس با "تنزل شدید اخلاقیات" در روم مواجه شد. مردان فقط تشویق می شدند که تنها بر ایمان مسیحی شان اعتراف کنند.

آنها مجسمه های مردان و زنان را دیدند. مردم پول را در پایه این مجسمه ها می گذاشتند و در مقابل آنها سجده می کردند. نگهبان آمد و پلاجیوس پرسید: "این مجسمه ها چه کسانی هستند؟" و او گفت: "آن مجسمه مادر خدا است." سپس پلاجیوس پرسید: "مادر خدا کیست؟" به او گفته شد که او مادر عیسی مسیح است.

برخی شمع می آوردند تا روشن کنند و آنها را در پای این مجسمه ها قرار می دادند. محراب پر از شعله های شمع بود. آنها در این کلیسا احساس ناراحتی می کردند و چیزی از گرمای حضور روح القدس که آنها در کلیساهای خودشان در غرب احساس می کردند، نداشتند. در راه بازگشت به نزد جولیان، آنها در این امر متفق بودند که این دقیقاً نمایشی از یک معبد کافرانه است که آنها برای اولین بار دیده اند.

آنها از خیابانهای روم عبور کردند و افت اخلاقیات را در خیابان دیدند. و از افرادی که وارد این کلیسا می شدند درباره دینشان سؤال کردند و متوجه شدند که آنها امیدوارند

که این رسومات و مناسک تأثیری جادویی داشته باشند. اما این افراد چیزی از ضروریات ابتدایی یک زندگی مسیحی که شامل "تولد نو" بود، را نمی دانستند.

وقتی پلجیوس با یک مسیحی واقعی برخورد می کرد، از او سؤال می شد که آیا از کشته شدن آن امپراتور خوب خبر دارد و می فهمید که مردم اطراف روم می دانستند که تمامی توطئه این قتل در منطقه دامسس طرح ریزی شده است.

در روم برای مسیحیان چیزی جز مقابله با شریر در طریق خداوند باقی نمانده بود. "نه به قدرت، نه به قوت، بلکه به روح من، قول یهوه صباوت این است."

ما باید این را در ذهن داشته باشیم که پاپ دامسس با خون ریخته شده مسیحیانی که توسط اشخاص به ظاهر مسیحی به قتل رسیده بودند، انتخاب شد و حتی قبل از انتخاب او زمانی که به عنوان شماس آن کلیسا انتخاب شد در کلیساهای مختلف روم خونریزی به پا شد چون کلیساهای درست نخواستہ بودند که اسقف های اولین کلیسای روم بر آنان سروری کنند.

پلجیوس و کلستیوس با دشمنی آن چنان به مراتب بدتر رو به رو شدند که تنها اگر به سوی قبایل وحشی آفریقا می رفتند، با چنین چیزی مواجه می شدند. این دو شنیدند که اولین کلیسای روم چنین ادعا کرده که تنها جانشین پطرس است، اما این دو مبلغ می دانستند که جانشینان زیادی وجود دارد. تمام مسیحیانی که به فرمان خدا اطاعت کردند و عطای روح القدس را دریافت کردند (همچون پطرس رسول و سایرین در روز پنطیکاست)، از جانشینان مسیح بودند.

پلجیوس دوباره به روم رفت. این بار خود را به پاپ اینوسنت اول نشان داد. در حالی که صحبت می کردند، پلجیوس پرسید: "کلیسای روم از کجا این فکر را برداشته که ادعای برتری بر تمامی کلیساهای دیگر را دارد؟" و او گفت: "پاپ دامسس از امپراتور خواست که این موضوع را تأیید کند." سپس پلجیوس پرسید: "عیسی مسیح در کجا گفته

که امپراطوری بی‌خدا می‌تواند قوانینی بنا کند که کلام خدا را تغییر دهد؟" اینوسنت عصبانی بود.

پلجیوس ادامه داد: "یک موضوع دیگری که می‌خواهم بدانم این است که در کجای کتاب مقدس اجازه برای قرار دادن مجسمه در کلیسای خدا است؟" اینوسنت به سرعت آنها را به سمت طومارها هدایت کرد و آن را در زکریا ۱۱ : ۱۳ پیدا کرد و خواند: "و سی پاره نقره را گرفته، آنها را در خانه خداوند نزد تندیسگر انداختم."

سپس پلجیوس گفت: "این ترجمه اشتباه است، من به شما کلمات واقعی را از کتاب خود نشان خواهم داد." او نسخه خود را بیرون آورد و از همان قسمت، زکریا ۱۱ : ۱۳ را خواند. «و سی پاره نقره را گرفته، آنها را در خانه خدا نزد کوزه‌گر انداختم.»

پلجیوس افزود: "معبد یهود هرگز تندیسگر نداشته چون این کار زناکاری بود."

اینوسنت گفت: "کتاب مقدس شما اشتباه است."

پلجیوس پرسید: "شما این ترجمه را از کجا آورده‌اید؟"

و پاپ گفت: "جروم مقدس، از نمونه یونانی که توسط کنستانتین بخشیده شد، ترجمه کرد و برای دامسس اصلاحش کرد." پلجیوس از جروم شنیده بود و جولیان به او درباره این ترجمه‌های بد چیزهای بیشتری گفته بود. او درباره سناتور پاماسیوس (Pammacius) و مارسلا، آن زن شریر، صحبت کرده بود که نوشته‌های ابای را که در دست حکام بی‌وجدان اولین کلیسای روم افتاده بود، تغییر داده بود.

پلجیوس گفت: "ترجمه‌تان دستکاری شده و به آن معنی که مدنظر دامسس بوده رسیده است." زمانی که چشمان پلجیوس به نوشته در دست اینوسنت افتاد، دید که یک کلمه پاک شده و کلمه دیگری جایگزین شده است. در نسخه پاپ کلمه "معبد" بود، اما در کتاب پلجیوس لغت "کوزه‌گر" بود.

پلاجیوس گفت: "به این تغییر نگاه کنید." و چهرهٔ پاپ ابتدا به رنگ خاکستری درآمد بعد صورتش از عصبانیت سرخ و برافروخته شد. کلستیوس که همان نزدیک ایستاده بود چشمانش را بسته بود و پاهایش بی‌قرار بودند و تکان می‌خوردند.

اینوسنت دوباره گفت: "که پدران ما این نسخه را از مصریان قرض گرفته‌اند بنابراین مسیحیت باید همراه خود تمام چیزهای گران بها را که در دست بت پرستان است، داشته باشد.

پلاجیوس پرسید: "این هم جزو نقشه‌های پول درآوردن است؟"

اینوسنت به حدی ناراحت بود که گفت: "من از شما می‌خواهم که از تعالیم خودتان دست بکشید."

و پلاجیوس به اینوسنت گفت: "شب گذشته رؤیای شهر روم را دیدم و بربرها داشتند به این سمت می‌آمدند و همان شروع به کلیسای سنت پطرس رفتند و آن را تخریب کردند و تو نیز نمی‌توانی از این مصیبت فرار کنی مگر این که توبه کنی و همان اعمال پیشین را به جا بیاوری."

در همان لحظه، صدای یک کرنا از دور دست شنیده شد و کسی فریاد زد: "بربرها دارند می‌آیند!" اینوسنت (Innocent) به سرعت ناپدید شد و آخرین چیزی که پلاجیوس از او دید، او را با آن ردای دراز دید که به سمت دروازه‌ای می‌دود که به راونا می‌رسد. بعد از آن، رومیان شنیدند که او به همراه امپراتور ترسو هونوریوس در آن جا پنهان شده است.

عیسی گفت که مزدور، گوسفندان را بر گرگها وا گذاشته و می‌گریزد.

هنگامی که آلاریک (Alaric) به کلیسای سنت پطرس نزدیک شد، مارسلا در خیابانها در تعجیل بود و آلاریک او را گرفت و زد. او شمعدانهای طلایی محراب کلیسای

سنت پطرس را به آلاریک داد. او از مارسلا پرسید که آیا عضو کلیسای سنت پطرس است ولی مارسلا انکار کرد. از او پرسید که آیا در کلیسای دامسس بوده است و مارسلا انکار کرد. پس او را به کلیسای پولس برد و به او گفت که اگر می‌خواهد در امان باشد، در آن جا بماند.

الاریک به مارسلا گفت: "کاش دامسس هنوز زنده بود، آن وقت می‌گذاشتم که او اندکی از آن آزاری که بر مسیحیان آریان من وارد آورد، تجربه کند."

پس از این که الاریک روم را منهدم کرد، پلاجیوس منتظر یک فرصت برای فرار از ایتالیا ماند. آنها هفته‌ها دعا کردند و منتظر خدا بودند. کلیساهای کوچک انجیلی با خوش حالی آنها را در میان خود خواندند و نان پاره کردند و برای مریضان دعا کردند. در میان آنها بسیاری شفا یافتند و یک پسر هم از مردگان برخاست. مراسم عشای ربّانی در معیت ضیافت گران بهای محبت برگزار شد و بسیاری همچون پطرس در روز پنطیکاست، دوباره احیا شده و با روح القدس پر شدند.

آلاریک به کلیساهای کوچک و اسقفان‌شان آسیبی وارد نکرد. وقتی پلاجیوس و کلسیوس فهمیدند که یک کشتی به سوی اسکندریه حرکت می‌کند، سوار شدند.

آنها به کلیسای سنت آگوستین هیپو رفتند. وقتی به او گفتند که از بریتانیا آمده‌اند، او بسیار با آنها مهربانی پیشه کرد. او به آنها مکانی در میان راهبانان در ادرومنٹیوم (Adrumentium) داد و آنها می‌توانستند هر زمان که بخواهند بروند و بیایند.

آنها شرایط رقت انگیزی را در میان مردانی دیدند که در تمایل برای خدمت به خدا به زندگی انزواطلبانه وارد شده بودند. اما این مردان اطمینان نداشتند که آیا در نظر خدا مقبول شده‌اند و نمی‌دانستند که آیا پس از مرگ به بهشت می‌روند یا خیر.

آنها در سرگردانی به سر می بردند و نمی دانستند که آیا گناهانشان بخشیده شده است. تعلیم کاذب آگوستین چنین بود: "اگر قرار است نجات بیابید، پس نجات خواهید یافت." پلاجیوس خیلی زود به این راهبان گفت: "اگر بخواهند، چنین خواهند شد."*

* دایره المعارف بریتانیا، چاپ ۱۹۰۹، پلاجیوس.

او گفت که آنها باید مسیح و کلام او را اطاعت کرده و توبه کنند. این جوانان فهمیدند که با تعلیمات آگوستین خود را در معرض غرق شدن و سراسیمگی ناامیدی یا به بی بند و باری قرار داده اند. نگرش نادرست آنها این بود: "اگر باید اتفاق بیفتد، پس خواهد افتاد."

پلاجیوس گفت: "کلام خدا می گوید که خواست خدا این نیست که هیچ کسی هلاک گردد بلکه تا همگان توبه کنند." خواست خدا این است که شما را نجات بخشد پس انسان قدرت بر توبه دارد.

پطرس گفت: «توبه کنید»، و پلاجیوس گفت: کلام خدا می گوید: «بر آن کسان که او را قبول کردند، این قدرت را داد تا فرزندان خدا شوند؛ یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد.» راهبانان شروع به قدری روشن شدن کردند. پلاجیوس دوباره گفت: "همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر آمدند. بنابراین همه باید توبه کنند. این سهم شما در نزدیک شدن به خدا است."

پلاجیوس به راهبان تعلیم داد: "در هر موقعیتی که به صورت جداگانه یا در گروه پیش می آید و تصمیم گیری لازم است، رأی شما قسمت را به یکی از دو طرف می اندازد. اگر تصمیم گیری لازم است و رأی شما این امر را تعیین می کند، حتماً رأی خود را به سمت راست بریزید. در کتب مقدس آمده است که نسبت به ندای خدا و اختیار مطمئن باشید. بنابراین انتخاب وجود دارد، اما در هر انتخاب خدا، سه رأی وجود دارد. یکی متعلق به خدا است و یکی به شیطان و یکی به شما."

«اگر خدا با ما است، کیست که به ما ضد شود؟»

راهبان شروع به گفتن این کردند که: "اگر باید چنین کنم، پس می‌توانم، من نمی‌نشینم و خدا را وادار به انجام کاری نمی‌کنم که خودم تنها نیز می‌توانم آن را انجام دهم." اگر خدا با من است، چه کسی بر ضد من است.

یک روز آنها دعای آگوستین را شنیدند که می‌گفت: "آن چه فرمان تو است عطا کن و بر آن چه خواست تو است فرمان بده." *

* دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ ۱۹۰۹، پلاجیوس.

همین امر در درون این دو مبلغ تأثیر گذاشت. آنها می‌دانستند که این راهبان بی‌چاره یاد نگرفته‌اند که وقتی عیسی گفت "بیا" او به آنها این قدرت را داده تا بیایند. آنها نمی‌دانستند که باید آن چه که عیسی فرمان داده بود را انجام دهند و اگر انجام می‌دادند، او به آنها کمک می‌کرد.

پلاجیوس به طور کامل از سفرش به آفریقا خرسند شد چون او دید که این جوانان زندگی تازه‌ای را دوباره آغاز کرده‌اند، زیرا آنها همان مشعل‌داران آتی هستند.

پلاجیوس گفت: "به آن کسان که عیسی را به عنوان منجی خود قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان خدا گردند. شما او را قبول کرده‌اید."

آگوستین از بابت این دو جوان خشنود نبود چون قواعد او را به هم زدند. او عصبانی شد چون راهبان از او سؤالاتی پرسیدند که او نمی‌توانست جواب دهد. پلاجیوس و کولستیوس می‌دانستند که وقت آن رسیده است که از آن جا بروند.

مرحله بعدی این سفر تبلیغی به سمت اورشلیم و دیدار با جروم بود. جروم خیلی خوش حال نبود که آنها را می‌بیند چرا که گزارشها از روم و همچنین آگوستین به او رسیده بود. او آنها را نپذیرفت.

پلاجیوس سپس به نزد برادران یونانی رفت و آنها او و همکاریش کولستیوس را دوست داشتند. در این کلیساها بسیار موعظه و شفا داده می‌شد.

مدت زیادی نگذشت که یک اسپانیایی سیه چرده به نام اوروسیوس* از نزد آگوستین به اورشلیم آمد و نامه‌ای به جروم داد که می‌گفت: "لعنت بر این دو نفر. آنها را به صومعه خود راه ندهید. آنها کافرند چون که راهبان مرا ناراحت کرده‌اند و برخی از آنها به دلیل باور به تعلیمات کاذب این دو، بدعت‌گذار شده‌اند."

* دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ ۱۹۱۱، چاپ بیستم، صفحه ۳۲۷، اوروسیوس پائولوس.

اوروسیوس، اسپانیایی نمی‌توانست آرام بگیرد مادامی که جروم را مجبور به فراخوانی یک مجمع تکفیر برای این مبلغان دینی کند، همانند همان کاری که فوراً پس از ترک کارتاژ کرده بود. آنها یونانی‌ها را دعوت کردند و وقتی مجمع فراخوانی شد، یونانی‌ها می‌دانستند که تعلیمات این دو واعظ خالص و اصولی بوده است. پس این اسپانیایی در تلاش خود با شکست مواجه شد. مردمی که این دو نفر را پذیرفته و ایشان را مهمانی کرده بودند، با نام پلاجیون‌ها نامیده می‌شدند.

موعظه‌های آنها توسط کلیساهایی که با کتب مقدس بزرگ شده بودند، خوب پذیرفته شد. پس از آن که پاپ اینوسنت درگذشت و زوزیموس دیگر بر کرسی سنت پطرس بود، آنها دوباره به روم بازگشتند.

وقتی که او شماس زیر نظر اینوسنت (Innocent) یکم بود، دیده بود که آنها چه طور اولین کلیسای روم را آشفته کرده‌اند. پلاجیوس ویرانگری بربرها را دیده بود. بسیاری از افراد، کلیسای سنت پطرس را ترک کرده بودند و به کلیسای دوم و سوم روم پیوستند یا خودشان کلیساهای جدیدی را تشکیل داده بودند. رتبهٔ اولین کلیسای روم تقلیل یافته بود و به دلیل تعلیمات این دو بریتانیایی رشد کمی داشت.

این فراتر از حد تحمل زوزیموس بود، بنابراین به امپراتور شکایت کرد تا فرمانی صادر کند مبنی بر این که هر کسی که تعلیمات پلاجیوس یا کولستیوس را قبول کند، اموالش مصادره شود و تبعید گردد. اسقف جولیان تحت این فرمان متحمل جفا شد.

۴۱۳ - ۴۱۸ میلادی:

اوگوستین و جروم نامه‌هایی به امپراتور و همچنین به همهٔ اسقفان نوشته و پلاجیوس و کولستیوس را به عنوان بدعتکار محکوم کردند.

مسیحیت خالص به خروجی دیگر نیاز داشت. این یک حرکت خوب بود زیرا انجیل را به نقاط زیادی که هنوز نشنیده بودند، گسترش می‌داد. زوزیموس (Zosimus) (کمی پس از این که امپراتور را مجبور به اخراج این دو از روم کرد، درگذشت.

کلام خدا می‌گوید: "دست خود را بر مسیحان من دراز نکنید و انبیای مرا آزار مرسانید." آنها به بریتانیا بازگشتند و همچنان همان انجیلی را که سالها پیش از ترک آن جا موعظه می‌کردند، اعلان کردند. نکتهٔ ناراحت کننده این است که جاسوسان اولین کلیسای روم آنها را تا بریتانیا دنبال کردند. به این دو جاسوس پول داده شده بود تا شخصیت آنها را خراب کنند.

اوروسیوس هم به اسپانیا شتافت و آن اسقفان شیطانی را تشویق کرد که این دو مقدّس را محکوم کنند. باید افسوس خورد که تنها زندگی نامه‌هایی که از این دو نفر داریم، همانهایی است که از نوشته‌های آگوستین، جروم، اینوسنت یکم، اوروسیوس و زوزیموس است که بریتانیایی‌ها را محکوم کردند.

با خواندن مجدّد تاریخ اصلاحات دوبینی (D'Aubigne)، جلد پنجم، صفحه ۲۸، نزدیک بود که پلاجیوس را از کتابم حذف کنم، اما به طور اتفاقی پاورقی را دیدم و فهمیدم: دوبینی اطلاعات خود را از بید (Bede)، که در سال ۶۷۳ - ۷۳۵ میلادی زندگی می‌کرد، به دست آورده است. بید درباره تاریخ کلیسای کاتولیک رومی انگلستان در سال ۷۳۱ میلادی نوشته بود. این رویداد ۳۲۱ سال پس از حضور پلاجیوس در روم بوده است.*

* نکته: داده‌های راستی آزمایی درباره پلاجیوس در دایره‌المعارف بریتانیا یافت می‌شود. چاپ ۱۸۸۸، چاپ مجدّد آمریکا، نوبت یازدهم.

استنباط:

ما می‌دانیم که بید اطلاعات خود را در مورد پلاجیوس مستقیماً از بایگانی اولین کلیسای روم گرفته است. این مکتوبات در روم توسط مردانی جاهل بر حقیقت انجیل خالص مسیح نگاشته شده است.

آگوستین، که قلم او بر مسیحیت ناب جراحات بسیاری وارد آورد، بر ضد پلاجیوس دست به نگارش زد. جروم (که از آن آگاهیم) نسبت به این دو قدّیس تندترین انتقادات را نوشت. اینوسنت اوّل که آنها را محکوم کرد و می‌خواست آنها را وادار به ترک تعلیماتی

که کتاب مقدسی بودند کند، همچنین او در مخالفت با پلاجیوس و کولستیوس دست به قلم برد. اوروسیوس که از همان ابتدا با دامس بود.

زوزیموس که امپراطور را مجبور به تبعید این دو نفر کرد، نیز پاپ بدی بود. هیچ کدام از این چهار نفر نتوانستند تاریخ نگاری بی طرفانه درباره مردان پر از روحی همچون این مبلغان بریتانیایی بنویسند.

بخش شصت و سوم:

مارسلا و پاماسیوس:

۳۶۰ - ۴۲۰ میلادی:

مارسلا نام زنی است که در دو کتاب تاریخ روم در قرن چهارم ذکر شده است. هنگامی که تاریخ یک زن مانند او را مشخص می کند و درباره او حرف می زند، او باید یا زنی بسیار بد یا زنی بسیار نیکو بوده باشد. او در صفحه ۶۳۸ تاریخ کلی روم مریویل به عنوان "دوست پیر جروم" ذکر شده است.

در کتاب نیقیه و پدران پسا نیقیه جلد سوم، نام او به یک سناتور به نام پاماسیوس مرتبط شده است. او با پاماسیوس در اولین کلیسای روم کار می کرد. در تاریخ جدال بین جروم و روفینوس، ما به چیزهایی درباره مارسلا و پاماسیوس پی بردیم. ما در مورد مارسلا بعدتر می خوانیم که زمانی که آلاریک به روم وارد شد او باید کارهای بسیار بدی انجام داده باشد که آلاریک او را گرفت و زد. سپس او را به کلیسای سنت پولس فرستاد.*

* یک زمانی کلیسای سنت پولس یا (سنت پُل) سومین کلیسای انجیلی روم بوده است.

آلاریک آریانی بود و چند چیزی را که آریان‌های جفا دیده شمال به او گفته بودند را به یاد داشت. او به یاد داشت که پاپ روم به نام دامسس، امپراطوری به نام تئودوسیوس را مجبور کرده که فرمانی صادر کند مبنی بر این که هر کسی که در پیروی از آن شکل مذهبی دامسس نباشد، باید کشته شود.

در این فرمان گفته شده بود که داماسوس دین درست را داشته چون او پیرو سنت پطرس بوده ولی هنگامی که آلاریک کشته شدن آریانی‌ها را به دست دامسس دید، فهمید کلیسای دامسس با کلیسای آریانی که تا آن زمان دست به قتل هیچ کسی نزده بود، متفاوت است. بنابراین به این نتیجه رسید که دامسس یک مسیحی خالص نیست. بنابراین، او اولین کلیسای روم که دامسس رهبر آن بود را، غارت کرد.

مارسلا شمعدانهای طلایی را از کلیسا برداشته بود و داشت می‌دوید تا آنها را مخفی کند که آلاریک متوجه او شد. برای همین آلاریک او را گرفت و کتک زد. این زن بایست چهره‌ای پیر و شریرانه به خود گرفته باشد زیرا او مدت طولانی با پاماسیوس در نقشه‌های دامسس و جروم همکاری کرده بود.

مهم‌ترین و بزرگ‌ترین جنایتی که این دو در رابطه با بشریت به همراه دامسس انجام می‌دادند، انجام دادن عملی بود که آن را "بازنگری کتاب مقدس" می‌خواندند. بازنگری آنها شامل پاک کردن یک کلمه صحیح و جایگزین کردن آن با کلمه‌ای بود که خواندن آن به مذاق پاپ بود و موجب حق‌دار نشان دادنشان در بر پایی مجسمه‌های اولین کلیسای روم شود. این کار به آن راحتی که امروزه ممکن باشد، نبود.

همه این تغییرات به راحتی پس از این که روی پوست گاو یا گوسفند *پالیمپسیست (دوباره نویسی) شدند، قابل شناسایی بودند.

* پالیمپسیست [به فرهنگ وبستر نگاه کنید - مترجم] به نسخه خطی یا دست نوشته‌ای می‌گویند که نوشته روی آن پاک شده و دوباره رویش نوشته باشند.

وقتی روفینوس ترجمهٔ اوريجن خود را دید، فهمید که آنها دستکاری اش کرده‌اند. پوست گوساله یا گوسفند که بر روی آن نوشته شده بود، علایم حروف اولش روی آن باقی مانده بود.

ما نمی‌دانیم که مارسلا و پاماسیوس ابزارهای دامسس شیطان بودند یا دامسس ابزار مارسلا و پاماسیوس بود، اما به هر حال، این سه نفر یک سه‌گانه عجیب از خود به جا گذاشتند. ما در تاریخ می‌خوانیم که دامسس به بت زنان ثروت تبدیل شده بود و تاریخ هم نشان می‌دهد که زنان روم او را برگزیدند. این گروه زنان بی‌شک توسط مارسلا رهبری می‌شدند. حتی پیش از انتخاب او، آنها دست به کارهایی می‌زدند که جایگاه دامسس را در زمان انتخاب او تثبیت کرد.

پامسیوس به عنوان سناتور بر امپراطور والنتینیان یکم که پدر گراتیان بود، تأثیر داشت. ما از تمامی توطئه‌های این سه نفر در روم و نحوهٔ اجرای نقشه‌هایشان اطلاعی نداریم. آن کارهایی که در تاریخ ثبت نشده‌اند در زیر لوای دروغ کتمان شدند.

تاریخ، اتهام تغییر متون کتب مقدس و تغییر نوشته‌های پدران، به ویژه آنهایی که متعلق به اوريجن است را، به جرم نسبت می‌دهد.

در سالهای پیش از انتخاب دامسس، مردم کلیساهای روم درگیر یک جنگ مذهبی بودند. این نبرد، جنگی خونی بود و خیابانها و حمامها از خون این نبرد پر بود. (مریول ۵۹۹) در مورد پاپ لیبریوس صحبت می‌کند (صفحه ۶۰۰). این شورش احتمالاً توسط مارسلا زنی که در راهپیماییهای طولانی پشتاز بوده است، رهبری می‌شد. چیزهای خیلی بیشتر از آن چه تاریخ نشان می‌دهد، وجود داشت.

مقبره‌های زیر زمینی بازسازی شده:

در این زمان، داماسوس شماس ارشد کلیسای روم و جایگزین لیبریوس بود. او شبیه کالیستوس بود که تحت زفرینوس به معاونت می‌پرداخت.

او مدیریت امور کلیسا را بر عهده داشت که با مجسمه‌ها و تمام زینتهای قدیمی معبد اورشلیم پر شده بود. (تیتوس پس از پیروزی خود در سال ۷۰ میلادی این زینتها را از اورشلیم آورده بود.)

چندین نکته در ارتباط با این کلیسای را باید به یاد بسپاریم: ابتدا، مرکز دولت به قسطنطنیه منتقل شده بود و همراه با آن یک کلیسای مسیحی دولتی تشکیل شده بود. بین دو کلیسا اغلب دعوا و جدل بود. آنها رقیب یک دیگر بودند. اسقف و اعضای کلیسای دولتی می‌گفتند که کلیسای آنها، کلیسای اصلی است زیرا آنها به امپراتور خدمت می‌کنند.

آنها می‌گفتند که کلیسای آنها این حق را دارد که سر تمام کلیساهای مسیحی باشد، اما به هیچ نحوی نمی‌شود به عنوان کلیسای عالی باشند و اسقفشان به عنوان پاپ اعظم بر تمام کلیساهای دیگر حکومت کند. کلیسای دولتی، یونانی بود. اولین کلیسای رومی به زبان لاتین بود.

این برای مردم روم و به خصوص دامسس و سناتور و مارسلا خیلی زیاد بود. همان شهوت کهن قدرت به داخل کلیسای روم خزیده بود. اگر از تاریخچه‌اش اطلاعی نداشتیم، ممکن بود از طرحی که در ذهن این سه نفر تشکیل شده متحیر شویم. تنها این سه نفر و کارگرانی که در تمیزکاری مقبره‌های زیر زمینی آنها را به کار می‌گرفتند (نام یکی از آنها فیوریوس فیلوکالوس بود (Furius Philocalus) *، از این نقشه مطلع بودند. کلیساهای دیگر به انگیزه آنان مشکوک بودند بنابراین چشم و گوش خود را باز نگه داشتند.

* دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ چهلیم، جلد پنجم، صفحه ۴۹۰.

مارسلا به فکر افتاد که روم باید کلیسای اصلی باشد چون می‌دانست که پولس به آن جا آمده بود اما از آمدن پطرس زیاد مطمئن نبود. بنابراین او به نزد جروم به اورشلیم سفر کرد تا ببیند که آیا جروم هیچ اطلاعی از حضور پطرس در روم دارد. جروم به او گفت که اطلاعی ندارد. مارسلا می‌خواست بداند که او کجا رفته است. جروم گفت که حسب آیات کلام، پطرس آخرین روزهایش را در بابل گذرانده است.

مارسلا می‌دانست که اگر بتواند روم را به عنوان آخرین محل اقامت پطرس نشان دهد، آن وقت می‌تواند طرحش را برای تبدیل روم به کلیسای اعظم جهان پیاده کند.

ترجمه وورل (Worrell) از عهد جدید در مقدمه نامۀ پولس به رومیان می‌گوید: "ما نمی‌دانیم که چه کسی اجتماع آن جا را بنیان نهاده است. هیچ مدرک کلامی و سند تاریخی قابل قبولی وجود ندارد که نشان دهد پطرس هیچگاه در روم بوده است."

مارسلا گفت: "ما باید محل دفن پطرس را در دخمه‌های قبور زیر زمینی روم پیدا کنیم." هم دامسس و هم پاماسیوس گفتند که او ممکن است در روم باشد. مارسلا هزینه کارگران را پرداخت کرد تا به دخمه‌های زیر زمینی بروند و آنها را رفت و روب کنند تا دامسس بتواند برود و به دنبال مقبره پطرس و پولس بگردد. اما هیچ نشانی از هیچ کدام این دو نفر پیدا نشد.

کار تکمیل شده بود اما هنوز هیچ نشانه یا علائمی بر دفن این دو نفر در روم وجود نداشت. یکی از کارگران به دومین کلیسای روم رفت و به صورت محرمانه از یافته هایش گزارش داد.

ما از دست نوشته‌های دامسس در مورد مقبره‌های زیر زمینی می‌خوانیم. درباره همه نگارشهای او چنین بود. اعمال دامسس می‌تواند نشانگر این باشد که این سه نفر به

دخمه‌های زیر زمینی می‌رفتند و برای پطرس و پولس نگارشهای به جا می‌گذاشتند. به منظور این که این دروغ، حقیقت به نظر بیاید، داستانها و افسانه‌های عجیبی توسط سفسطه‌گران در مورد چگونگی کشته شدن این دو نفر خلق شد، که یکی سر بریدن پولس توسط نرون و دیگری وارونه مصلوب کردن پطرس بود.

ما خوب به یاد داریم که داستان مشهور "Quo Vadis" بر همین پایه نوشته شده است. این داستان یک داستان دلپذیر است. همچنین، در حال حاضر فیلم "Sign of the Pagan" را داریم که آتیلا را در یک تبلور غلط نشان می‌دهد. در این فیلم او می‌گوید که انتقام او برای اشتباهات سزار است، اما انتقام او برای اولین کلیسای خونین روم است. ما باید مراقب باشیم که تمامی داستانها و افسانه‌های قدیمی، همچون افتخارات روم را غربال کنیم و آن حقیقت اصیل را انتخاب کنیم، زیرا شیطان همیشه دروغگو بوده و پدر همه دروغها است.

این رسم سنت پطرس در روم بر اساس یک دروغ بنا شده است. تمام این سالها ما داستانی را باور کرده‌ایم که دروغ است. سپس نوبت انتخاب دامسس رسید. او گفت که اسقف روم تنها جانشین سنت پطرس است. کلیساهای دیگر روم متفاوت فکر می‌کردند.

لیبریوس درگذشت و دومین و سومین کلیسای روم یک مرد به نام اورسیسینوس (Urscinicus) را به عنوان نامزد منصب اسقف اعظم قرار دادند. کلیسای اول نام دامسس را به عنوان رقیب قرار داد. زمان انتخاب رسید و دو جناح قوی در تمام کلیساها رأی می‌دادند. برخی که حقیقت را نمی‌دانستند طرفدار دامسس بودند چون فکر می‌کردند او مقبره‌های زیر زمینی را پاک سازی کرده و همان طور که تصوّر می‌کردند "مقبره سنت پطرس را پیدا کرده است." آنها از دامسس بابت این کارش تجلیل کردند و بنابراین قصد داشتند به او رأی بدهند.

انتخابات خیلی به نفع دامسس بود تا این که کارگری که از تقلب خبر داشت، شروع به برملائی این نقشه کرد. این کارگر حامیان زیادی را به دنبال خود جلب کرد و این افراد بر کلیساهای مختلف شهر ایستادند و آرا را کنترل می کردند. هنگامی که حامیان دامسس به کلیسا آمدند آنها اجازه رأی دادن به آنها را ندادند. خونریزی شروع شد. وقتی که بسیاری از توطئه سر درآوردند خشونت به راه افتاد.

جنگ وحشتناک بود. مردان دامسس افرادی را که حقیقت را منتشر می کردند دستگیر می کردند. هیچ کدام از اسقف ها نمی توانستند نشان دهند که بیشترین رأی را دارند. پاماسیوس به سوی امپراطور شتافت و او را متقاعد کرد تا دامسس را به عنوان پاپ تأیید کند و مسئله بدون نظر خدا و مردم حل و فصل شد.

هنگامی که این راز بر سایر کلیساها آشکار شد و دانستند که دامسس چه کرده است، شورش به پا شد. هنگامی که دامسس گفت که حق دارد تا اسقف اعظم تمام جهان باشد احساس خشم شدیدی پدید آمد.

بیش از ۱۲۳ جسد در نزدیکی کلیسای دامسس پیدا شد و این آغاز رنجهای جهان بود. این انتخابات سه روز طول کشید، صفحه ۳۶۶، تاریخ کلی روم مریول. جنگ به حدی شدید بود که فرمانده مجبور به عقب نشینی به خارج دیوار روم شد. این انتخاب، به تفتیش عقاید در آینده منتهی شد. از آن زمان تا زمان اصلاحات و مدتها پس از آن خون زیادی به دست اولین کلیسای روم ریخته شد. کسی که حق با او است، نیازی به جنگ برای جایگاه خود ندارد.

بخش شصت و چهارم:

دامس:

۳۰۴-۳۸۴ میلادی

تا زمان کالیستوس، اکثر کلیساهای مسیحی آسیایی در پیوند با یک دیگر بودند. کلیسای افسس با اورشلیم در پیوند بود. تفاوت‌های کوچک در عقاید بین آنها هموار شده بود، به همان صورتی که در شورای اول اورشلیم اتفاق افتاده بود. هرگز شورایی فرا خوانده نشد تا یک فرد یا کلیسا را تکفیر کند، بلکه تفاوتها با روح فروتنی حل می‌شدند. در زمان پولس هیچ مسیحی شکایتش را به نزد امپراتور نمی‌برد. مسیحیان به قدری مشتاق بودند که خدا را خرسند کنند و به کلام مقدس او هدایت شوند که (با محبت مسیحی) در صلح و هماهنگی بودند.

در سالهای قبل از کنستانتین، مسیحیان شروع به شکایت در نزد امپراطورها کردند. این کار کمی بعدتر از زمان کالیستوس بود و شکایتهای آنها باعث تبعید کسانی شد که نمی‌توانستند با یک دیگر در سازگاری باشند. بیشتر اختلافات آن دوران فقط به خاطر کلمات بود و باعث ایجاد اختلافات بزرگی می‌شد.

زمانی که کنستانتین به عنوان امپراتور وارد شد، او از مسیحیان شکایتهای بسیاری علیه یک دیگر داشت، که او را وادار به فراخوانی شورای معروف "نیقیه" کرد.

در واقع، این گزارشها بیشتر توسط اعضای سنتی (اصولگرا) شروع شد. منظور از اصولگرا این است که آنان مشتاق خدا نبوده و برای نجات جانها کار نمی‌کنند. آنها کم و بیش به اصطلاح نهاد نمایندگی بودند. اعضای کلیسا به راحتی جذب می‌شدند، زیرا اسقف به آنها گفته بود که به جای یک تجربه واقعی از تولد دوباره که البته الگوی کلیسای اولیه

بود، صرفاً با اعتراف آشکار به مسیح در میان مردم و پیوستن به کلیسا، دیگر در کلیسای مسیح هستند.

در این زمان، کلیسای اوّل روم در حال رشد در عقاید و سنتهای فیلسوفان بی‌ایمان ۱۴۴ سال قبل بود، آن هنگام که، کالیستوس با آوردن پراکسیز و نوئتوس به کلیسایش خیانت کرد.

در سال ۳۱۱، یک پسر جوان اسپانیایی به نام دامس در روم بود که هیچ چیزی جز همان دگمها و رسوم کلیسایی که به آن تعلّق داشت و در آن بزرگ شده بود، نمی‌دانست.

در همین زمان، کنستانتین کاخ شاهانه‌اش در روم را به شورای کلیساهای جهان به عنوان محلی برای برگزاری جلسات و تصمیم‌گیری در مسائل کلیسایی داد. به فقر مسیح و کلیساهای فقیرانه مسیحیان که اغلب توسط امپراتوران ستمگر ویران می‌شدند، و بعد جهش ناگهانی آن از جلسات دعای ساده به مجمعی با سالی این چنینی فکر کنید.

اولین اسقف کلیسای روم در سال ۳۶۶، محبوب‌ترین مرد روم بود. او توسط نجیب‌زادگان و ثروتمندان مهمانی می‌شد و به ویژه، زنان او را با هر گونه تجملاتی شاد می‌کردند. او لباسهای گران بها و یک کالسکه زیبا برای حمل و نقل داشت.

میریول* می‌گوید: "آنها در این دوره راه خودشان را باز کردند اما نه با فروتنی و نرمی یا دعای فیض که نشان دهنده ایمان دورانهای پاک بوده باشد. منصب اسقف اصلی روم هر چند اهمیت سکولار چندانی نداشته اما این جا به موضوع نزاع و امری رقابتی تبدیل شده بود. پاداش آن فوق‌العاده بود؛ اقتدار و شکوه را به ارمغان می‌آورد؛ علاقه زنان رده بالا را به دنبال داشت؛ این موجب قرار گرفتن برنده در اوج مکنّت و تجمل بود.

*تاریخ کلی روم اثر میریول، صفحه ۶۱۲.

این موقعیت چنان مطلوب بود که هر مردی خواهان آن بود. همین طور که دامس بزرگ می‌شد، انتخابات کلیسای خونین‌تر می‌شدند. او در دلش می‌خواست که همچون اسقف روم، کالیستوس شود.

اسقف پیش از دامس ۱۴ سال در مقام اسقفی بود و احتمالاً او نیز همچون کالیستوس که زیر نظر زفرینوس بود، یک سرشماس بود. اسقف روم به تدریج بیشتر و بیشتر با عقاید اولین کلیسای روم که برتری این کلیسا بر سایرین بود، در آن زمان همراه شد.

حتی در ۲۵۷ میلادی در زمان اسقف استیون اول، کلیسای روم توسط کلیساهای دیگر به خاطر حتی اشاره به چنین ایده‌ای ملامت شد. در کلیسای که مسیح بنیان آن را گذاشته، چنین چیزی تأیید نمی‌شد. چنین ایده‌ای پایه کتاب مقدسی نداشت.

از آن جایی که کلیسای اول روم خوراک دگمهای غلط و رسومات خودش را داشت پس هر ایده‌ای می‌توانست پا بگیرد. آنها هر چند سال یک بار با استفاده از اصول منطقی فیلسوفان، عقاید جدیدی را ایجاد می‌کردند.

ما همیشه باید به یاد داشته باشیم که تنها کتاب مقدسی که درباره گذاشتن بنیاد کلیسا توسط مسیح اخبار می‌کند توسط یک یهودی برای یهودیان نوشته شده است، و مسیحیان یهودی آن زمان به دقت متوجه معنی آن می‌شدند اما این دسته امتها و فیلسوفان غیر یهودی قرن سوم میلادی چه درکی می‌توانستند از این کتاب داشته باشند؟

حتی اوریجن هم در سالهای اقامتش در روم (در ۲۱۱ میلادی)، تمایل رو به فزونی در ارتباط با ادعای آمدن پطرس به روم و این که اولین کلیسای روم باید سرور همه کلیساها باشد را، مشاهده کرد. اما او ادعای اولین کلیسای روم را رد کرد.

هنگامی که مجسمه‌های بی‌ایمانان به کلیسا وارد شد، مسیحیان یهودی آن جا را ترک کردند. بنابراین، تنها مسیحیان اسمی از امت‌ها در کلیسا باقی ماندند که با انحرافات کوچکی از کلام می‌توانستند ایدهٔ تعلق کرسی پطرس به اولین کلیسای روم را بپروارند. و آنها همین کار را کردند و حالا پطرس همان "صخره‌ای" شده بود که کلیسای روم بر آن بنا شد.

زمانی که دامسس ۱۹ ساله بود، شورای نیقیه فرا خوانده شد. او هواخواهی کلیسای خودش را هنگامی که اسقف سیلوستر هیچ تلاشی برای پیوستن به این شورا نداشت، دیده بود. با این حال، سیلوستر پس از این شورا ۱۰ سال دیگر به عنوان اسقف روم خدمت کرد. او این طور گفت که خیلی پیر است و به همین دلیل نمایندگانی فرستاد.

وقتی که این نمایندگان بازگشتند و گزارش اسقفان دیگر، از معجزات و شفاه و برخاستن مردگان و باقی عجایب را ارائه دادند اسقف اولین کلیسای روم، سیلوستر به سختی می‌توانست آنها را باور کند. اولین کلیسای روم می‌دانست که آنها از مسیحیت رسولانه افتاده‌اند، اما برای بازگشت، آنها بسیار مغرور یا احمق بودند.

لیبریوس اسقف اولین کلیسای روم پیش از انتخاب دامسس بود. فلیکس که اسقف خوبی بود (او یک آریان بود) توسط امپراطور به مقام اسقفی منصوب شد. اما دامسس که به دنبال این مقام بود، زنان را ترغیب کرد تا اعتراض کنند و آنها در صفوف طولانی راهپیمایی کردند تا لیبریوس دوباره بازگردد. سپس هنگامی که فلیکس رفت، یک شورش خونین به پا شد و خون در خیابانها و حمامهای روم به راه افتاد. فلیکس فرار کرد و لیبریوس اندکی بعد مرد.

پس نوبت انتخاب اسقف جدید رسید و دامسس به همراه یک اسقف دیگر از کلیسای دوم روم به نام اورسیسینوس نامزد انتخابات شد. او از نیرنگ مقبره‌های زیر زمینی* باخبر بود و این اطلاعات را در میان اعضای کلیساهای دوم و سوم روم پخش

کرد. اورسیسینوس نماینده گروه انجیلی بود. سپس یک نبرد شدید آغاز شد. تنها در یک کلیسا و در عرض یک روز ۱۲۳ نفر کشته شدند. زنان توسط مارسلای شریر رهبری می شدند. نبرد سه روز طول کشید و رئیس قراولان باید به خارج از دیوارهای شهر عقب نشینی می کرد.

سرانجام، پاماسیوس سناتور به امپراطور والنطینیان اول درخواست داد که انتخاب دامسس به عنوان اسقف اول روم را تأیید کند و او این کار را کرد.

*دامسس شدیداً به کتیبه‌های مقبره‌های زیر زمینی علاقمند بود. دایره‌المعارف بریتانیا چاپ ۱۹۱۱. صفحه ۴۹۰، جلد پنجم. آلاریک - ۴۱۰ میلادی. باعث ویرانی در دخمه‌ها شد که قرار بود پطرس و پولس را در خود جای دهند. آلاریک یک آریانی بود. جروم زمانی که یک بچه بود در این مکانها بوده. دایره‌المعارف بریتانیا ۱۹۱۱ ۴۹۰V.D.

هیچ کسی نمی‌دانست که آیا محل دفن پطرس در این قبرهای زیر زمینی است. تنها نوشته‌های منسوب به دامسس کتیبه‌هایی بود که او برای سنگ قبرهای در دخمه‌ها ساخت. و یکی از نویسندگان گفت که آنها در رتبه‌ای پایین تر هستند. ما این طور احساس می‌کنیم که دامسس یک انگیزه نهانی از پاک سازی دخمه‌های زیر زمینی داشته و آن نیز قرار دادن نام پطرس بر روی یکی از این دخمه‌ها بوده است.

برای آن چه که قرار بود به عنوان کلیسای مسیح باشد چنین شرحی اسفبار است. از آن زمان، اولین کلیسای روم شروع به رشد کرد. در آن زمان مسیحیان دائماً آنها را به خاطر دروغشان از بابت آمدن پطرس به روم، ملامت می‌کردند. (همه دروغگوها عاقبتشان در دوزخ خواهد بود.)

افسانه‌های زیبا از همین جا شروع شدند و در یک یا دو نسل این افسانه‌ها تبدیل به رسم و دگم گشتند و بعد از گذشت چند صد سال دیگر این طور به نظر می‌رسید که

واقعاً اتفاق افتاده‌اند. این که پطرس به روم آمده و وارونه صلیب شده و همچنین پولس در روم سر بریده شد.

کلیساهای کتاب مقدسی در تفوقات معنوی به اوج رسیدند و بسیاری از کلیساهای آسیا و جماعتها به خاطر خدمت اسقف‌های با خدا همچنان معجزات را به همراه داشتند. این وضعیّت حسادت دامسس را برانگیخت. او بسیار بخیل بود. خودش قادر به انجام هیچ معجزه‌ای نبود ولی دلش نیز نمی‌خواست که هیچ کس دیگری هم این کار را کند. بنابراین، خون اسپانیایی او شروع به جوشیدن کرد و او با همکاری دستیاران شرورش توطئه‌های شیطانی‌اش را علیه کلیساهای ناب سرتاسر جهان برنامه‌ریزی کرد.

هنگامی که آنها از انجیل خالص یک کنیسه شنیدند، نمایندگانی برای رجزخوانی به آن جا فرستادند. نخستین نمایندگان دامسس بر امپراطور تئودوسیوس در ارتباط با ایده کلیسای رومی غلبه یافتند و او به ابزاری برای به جا آوردن خواسته‌های شیطانی دامسس در همان تسالونیککی شد.

ما فرمانی را که به نفع دامسس و اولین کلیسای روم است خوانده‌ایم. این فرمان در بخش مربوط به تئودوسیوس گنجانده شده است.

بر روی هر امپراطوری در زمان دامسس کار می‌شد تا او را به حمایت اولین کلیسای روم واردار کند. اگر یک امپراطور با این ایده‌های سیاسی همراه نمی‌شد، به مانند گراتیان در یک توطئه مخفیانه او را حذف می‌کردند. هنگامی که ما به تفتیش عقاید که بعداً روی داد می‌رسیم، به جریان نهانی قدرت عمل این کلیسای شریر پی می‌بریم. این نشان می‌دهد که اولین کلیسای روم چه سمتی را دنبال می‌کرد. مسیح گفت: "شما متعلق به پدرتان شیطان هستید، زیرا کارهای او را انجام می‌دهید «او از ابتدا قاتل بوده است. او دروغگو و پدر دروغها است» (یوحنا ۸ : ۴۴).

بخش شصت و پنجم:

نگاه کوتاهی به مردان و زنان در زمان دامسس:

۲۸۰ - ۳۳۷ میلادی:

کنستانتین - او کاخ سلطنتی را به کلیساها داد. همین باعث فاجعه سقوط روحانی سریع اولین کلیسای روم شد.

دامسس - ۳۳ ساله بود که کنستانتین مرد.

۳۱۵ - ۳۷۵ میلادی:

دوناتوس آفریقا - نمایندگانی در روم داشت و دامسس این جناح را به عنوان بدعت‌گذار تکفیر کرد.

۳۱۰ - ۳۱۴ میلادی:

میلیتیداس (ملکیادس) - داور فوق‌العاده اهل آفریقا که کنستانتین او را به سمت اسقف کلیسای کاخ روم ترفیع داد.

۳۶۷ - ۳۶۶ میلادی:

اورسیسینوس (اورسینوس) - "ضد پاپ" که اسقف کلیسای دوم روم بود. او مخالف سیاسی دامسس برای اسقفی کلیسای کاخ روم بود.

۳۰۲ - ۳۵۶ میلادی:

لیبریوس - اسقف اولین کلیسای روم قبل از دامسس بود، که دامسس تحت نظر او سرشماس محسوب می‌شد. او مملو از این ایده بود که کلیسای روم که خود رهبر آن محسوب می‌شد، از سایر کلیساها برتر است. او مخالف آریانها بود.

۲۴۰ - ۳۹۷ میلادی:

امبروز میلان - خاری در جان دامسس بود زیرا او برای مسیحیت خالص می‌ایستاد. او عجایی به جای می‌آورد که شامل شفا، اخراج روحها و برخاستن مردگان بود.

۳۴۰ - ۴۲۰ میلادی:

جروم اورشلیم - یک زمانی در جوانیش خداوند را می‌شناخت، اما وقتی دامسس او را به روم آورد، تحت تأثیر این ایده غلط برتری قرار گرفت و لغزش خورد.

۳۵۴ - ۴۳۰ میلادی:

آگوستین هیپو - در جوانی به روم رفت، اما پس از یک تجربه ناخوشایند در روم، به نزد امبروز که سعی کرد به او کمک کند تا به یک مسیحی واقعی ارتقا یابد، نقل مکان کرد. سپس او تعلیم دیدن را کنار گذاشت و پیش از آن که کاملاً در راستی سرشکن گردد، به آفریقا بازگشت.

۳۵۹ - ۳۸۳ میلادی:

گراتیان، امپراطور غرب - او یک مسیحی جوان بود که توسط امبروز میلان کاملاً تعلیم دیده بود. او دامسس را که به خاطر اتهام زنا به نزد او آورده بودند آزاد کرد. او هدف یک توطئه اسپانیایی که دامسس ترتیبش را داده بود قرار گرفت و در جوانی کشته شد.

۳۸۲ - ۳۸۸ میلادی:

ماکسیموس، اسپانیایی - او بعد از کشتن گراتیان غاصب تخت پادشاهی غرب شد. او پس از تعمید در روم و بعد بازگشت به تریپوس تحت تأثیر دامسس قرار گرفت. ۴ سال پس از مرگ دامسس او نیز حذف شد.

۳۴۶ - ۳۹۰ میلادی:

امپراطور تئودوسیوس، اسپانیایی - یک بار تحت نفوذ دامسس قرار گرفت و اولین فرمان پس از شورای نیقیه را صادر کرد که طبق آن دامسس واعظ مذهب درست است و همه آنانی که مخالف گفته‌های او هستند، بدعت‌گذار محسوب می‌شوند. اما با فاش شدن خیانت نمایندگان کلیسای دامسس بود که او این فرمان را صادر کرد.

۳۹۰ - ۳۹۵ میلادی:

تئودوسیوس - با تسلیم خودش به آمبروز میلان، از دامسس و کلیسای روم به سمت دین راستین مسیح بازگشت. او دومین فرمان میلان را صادر کرد که حسب آن کشتن هیچ کسی که بر محبت مسیح اعتراف کند روا نیست.

۳۱۵ - ۳۹۹ میلادی:

سنت مارتین تور - مانند آمبروز میلان بود. هر دو جزو مسیحیان کاتولیک سنتی خالص بودند. هر دو معجزاتی داشتند که شامل شفا، برخاستن مردگان و اخراج روح بود، و هر دو به زبانها صحبت می‌کردند و نبوت می‌کردند. اعضای کلیسای دامسس چنین عطایای روحانی نداشتند.

۳۵۹ - ۳۸۵ میلادی:

پریسیلیان - اسقف اسپانیایی اهل غرب بود که در پرستش به الگوی رسولانه ماند و از پیروان خود نیز خواست تا همین کار را بکنند، در یک توطئه برای خفه کردن این طرح پرستش خالص و جایگزینی مجسمه‌ها و دگمهای اولین کلیسای روم او را سوزاندند.

۳۶۱ - ۳۶۳ میلادی:

جولیان - او همه جدالها و خونریزیهایی که مسببش مسیحیان روم بودند، را دیده بود و اگر چه زیر نام خاندان مسیحی کنستانتین بزرگ شده بود، اما به هیچ وجه نمی‌خواست که با این مسیحیت خونین سر و کاری داشته باشد.

بنابراین او به همان بی‌ایمانی روی آورد. او می‌دانست که مسیح این تظاهر دروغین به مسیحیت را تصدیق نمی‌کند.

۳۶۴ - ۳۷۵ میلادی:

والنتینیان اول، امپراتور روم - یک فرمان نوشت که دامسس می‌بایست آن را در کلیسای خود و دیگر اسقفان روم نیز آن را در کلیساهایشان بخوانند.

این فرمان اعلام می‌کرد که اسقف‌ها نمی‌توانند ارثیه بیوه زنان و یتیمان را به خزانه کلیسا بیاورند. دامسس گفت: "امپراتور چه کاری با کار کلیسا دارد؟"

۳۶۰ - ۴۲۰ میلادی:

پلجیوس و کلسیوس، دو مبلغ بریتانیایی - ایرلندی که بیشترین سهم را در مسیحیت انجیلی کلیساهای روم، آفریقا و اورشلیم داشتند. آنها توسط تمام کلیساهای

رسمی که از آنها بازدید کرده بودند تکفیر شدند چرا که عملکردهای دروغین مسیحی آنها را فاش می کردند.

۳۰۰ - ۴۱۰ میلادی:

پاماسیوس - دوست سیاسی دامسوس که تعلیم نادرست اولین کلیسای روم را گسترش می داد.

مارسلا - دوست سالخورده جروم، مرتکب جعل و تزویر در اولین کلیسای روم که دامسوس در آن خدمت می کرد، شد.

۳۴۰ - ۴۱۰ میلادی:

روفینوس - دوست نوجوانی جروم که زیر نظر همان معلم تحصیل کرده بود. اما وقتی روفینوس آثار اوریجن را ترجمه کرد و آنها را در کلیساهای لاتین پخش کرد، همین باعث یک شکاف مشخص بین این دو جوان شد. روفینوس باید برای جان خود فرار می کرد. جروم سعی کرد او را متقاعد کند که او یک مرتد است.

بخش شصت و ششم:

پاپ ثئوی اول، ملقب به "کبیر":

"نوری که خود ظلمت بود." * ۴۴۰ - ۴۶۱ میلادی.

اولین مردی که به لقب "کبیر" معروف شد، کنستانتین اول، امپراتور روم در سال ۳۱۱ میلادی بود. نام کبیر به مردان دوران اولیّه مسیحیت داده می شد که به توسعه قدرت سیاسی اولین کلیسای روم کمک کردند. روم در سال ۴۱۰ میلادی توسط آلاریک تاراج

گشت و پاپ‌هایی که آمدند و رفتند این تأثیر را بر امپراطوران داشتند که آنها را وادار به صدور فرامینی علیه انجیلی‌ها کنند.

***متی ۶ : ۲۳ مبادا نوری که در تو است ظلمت باشد.**

ما هرگز نخواهیم دانست که با چه بی‌قراری اولین کلیسای روم برای انتشار عقاید خود کار کرد. چنین گفته شده که بعد از شکست اولین کلیسای روم در شورای نیکیه، او نمایندگان را به تمامی شوراها و مجالس کلیساهای انجیلی فرستاد تا آنها را سؤال پیچ کند.

تاریخ دگمهای اساسی روم:

تا سال ۲۱۷ که کالیستوس اسقف روم شد، مردان کلیسای روم این ادعایشان بیشتر می‌شد که کلیسایشان همان کلیسای صحیح است و بنابراین محق است که بر همه کلیساهای حکومت کند. این همان شهوت کهنه روم برای قدرت بود که یک زمانی سزارها را وادار به تصرف جهان می‌کرد. اسقفان همه کلیساهای دیگر که سخت به کتاب مقدس به عنوان راهنما چسبیده بودند در هر نسلی در برابر ادعای کلیسای روم و هر اسقفی که چنین ادعای دروغی را می‌آورد، مقاومت نشان می‌دادند.

وقتی که ویکتور در سال ۱۸۹ میلادی اسقف شد، میراث‌دار برگزاری جشن کافرانۀ عشتاروت (آستارته) شد. این رسم کهن با پیشنهادی بیش از پنجاه سال بود و اکنون اولین کلیسای روم آن را به عنوان یکی از آیینهای رسولان قلمداد می‌کرد. آیا می‌توانید تصور کنید که اگر پطرس و پولس می‌فهمیدند که جشن آستارته جایگزین عید پسخ یهودی شده که یادبود مرگ و صلیب خداوندمان است، آن وقت آنها چه می‌کردند؟

صرف نظر از این که شهر روم خود به عنوان یکی از خدایان پرستیده می‌شد، در سال ۴۱۰ میلادی این شهر تاراج شد و کلیسای اوّل روم نیز به خاطر سهمش در این ویرانی به دستان آلاریک جنگجوی آریانی افتاد. خدا این تهاجم را گسیل کرده بود تا مانع گسترش سریع دامنهٔ اوّلین کلیسای روم گردد.

*دوبینیه "اصلاحات"

۳۰ سال پس از تهاجم آلاریک به روم، لئوی اسقف شد. این طور گفته می‌شود که هنگامی که یک ویرانگر دیگر به نام آتیلا هون (Attila the Hun) بر شهر فرود آمد پاپ لئوی به دیدار آتیلا رفته و او را متقاعد می‌کند که گزند به ساختمانهای کلیسایی نزنند. آتیلا خود را "تازیانهٔ خدا" می‌خواند. این نشان از بی‌پروایی شخصیت او بود.

اما هنگامی که همین پاپ مقتدر سعی کرد که بر اسقف‌های فرانسه و سایر کلیساها خارج روم حاکمیت کند، او خود ابزار شیطان در برابر مسیحیت خالص شد. لئوی از زمان جوانیش با تفکر برتری اوّلین کلیسای روم اشباع شده بود.

او این فکر را داشت که به عنوان پاپ بالاترین نماینده مسیح بر روی زمین است. اما یک چیزی که او نمی‌دانست این بود که قواعد و اعتقاداتی که دنبال می‌کرد، و اختیاراتی که بر سایر اسقفان داشت، بخشی از ایمان مسیحی نبود. او نمی‌دانست که اقداماتش بر اساس یک سری تعالیم غیر مسیحی است که در سال ۲۲۰ میلادی توسط یک فیلسوف کافر در ضدیت با کتاب مقدس ایجاد شده است.

دگمهای سنتی به قوانینی تبدیل شده بودند که او از آنها پیروی می‌کرد. کلیسای او تنها عنوان "مسیحی" را بر خود داشت و به حقیقت می‌توان در مورد اوّلین کلیسای روم گفت که: «می‌دانم که نام داری که زنده‌ای ولی مرده هستی.» برای درک قوانینی که اوّلین کلیسای رومی از زمان خودداری از اطاعت از انجیل مسیح پیروی می‌کرد باید به گذشته نگاه کنیم و ببینیم که چگونه قانون کلیسا در آن زمان ریشه گرفت و رشد کرده است.

قانون اوّلین کلیسای روم توسط فیلسوفان بت پرست که معلّمان زمان کالیستوس بودند ایجاد شد. امروز این کلیسا از تعلیم حواریون دور است و با ابای اوّلیه یعنی یوحنا، پطرس، پولس، ایگناتیوس و سایر اعضا کلیسا که مسیح برای نجات آنها مُرد، مخالف است.

هنگامی که لئوی پاپ شد، او در عقاید و سنتهای قدیمی کالیستان تربیت شده بود. بیش از دویست سال از انتقال آن دگر اندیشیهایی سنتی که باعث نابودی یک سازمان که کلیسا نامیده می‌شد، می‌گذشت. برای درک این که چگونه سنتها و دگمها ایجاد و منتقل شده‌اند، باید توضیح آن را با نگاه به دادگاه‌های آمریکایی خودمان و کتابخانه‌های کتب حقوقی مرتبط به آنها ببینیم. ما از خودمان می‌پرسیم، قوانین ما از کجا آمده‌اند؟ آنها از تصمیمات مهم قضایی گذشته ساخته شده‌اند و به عنوان قوانین به ما منتقل شده‌اند.

پاپ لئوی اوّل به خوبی بر کتب قانون کلیسای خود که تصمیمات شوراهای گذشته این کلیسا را در بر می‌گیرد، چیره بود. اما او از شریعت خدا که پطرس از آنها پیروی می‌کرد، مطلع نبود.

همین طور که ما به دوران کالیستوس نگاه می‌اندازیم، متوجه می‌شویم که فیلسوفانی که او به عنوان معلّم انتخاب کرده بود، تمامی آن قوانینی که در تضاد با انجیل بودند را، ایجاد کرده‌اند. ما می‌دانیم که کلیسای او یک نسخه از انجیل را داشت، اما از بابت دگمها و رسومات کالیستان، آن را کنار زدند.

باید به یاد داشته باشیم که کلیسایی که لئوی اوّل آن را اداره می‌کرد، از زمان شروع آن (۴۱ - ۵۳ میلادی) به عنوان یک گروه کاملاً بت پرست در آمده بود. آنها تمثالهایی داشتند که حقیقتاً آنها را به سبک واقعاً بت پرستانه عبادت می‌کردند، و عشای ربانی‌شان مبدّل به یک جشن کافرانه برای خورشید شده بود که در آن شرابی به مثابه خون مسیح به شیوهٔ امّتها برای خدای خورشید ریخته می‌شد. همچنین آنها برای دعا کردن روی به سوی مشرق می‌کردند. (حزقیال ۸ : ۱۶).

پاپ لئوی اول تا آن جا که از قوانین حاکم بر اولین کلیسای روم آگاهی داشت، کاملاً در آنها مطیع بود.

اما بسیاری از مردان مدعی مسیحیت که در گذشته با تعالیم غلط اشباع شده بودند، با اطاعت از قوانینی که شخص دیگری به عوض تفتیش در کتاب مقدس تدوین کرده، موجب خرابی بسیاری گشتند.

لئوی اول از مسیر رسولان راستین و پدران اولیه کلیسا که پیش از دوران کالیستوس، بر کلیسا نظارت می کردند، بسیار دور بود.

در تاریخ اولین کلیسای روم در زمان لئوی اول یک مورد وجود دارد که اقدامات او را به عنوان دنباله‌ای از قانون کنونی که توسط فیلسوفان بت پرست ایجاد شده است نشان می دهد. و ما می خوانیم: کالیستوس به عنوان یک فرد طرد شده اجتماعی که نزد کشیشان باقی کلیساهای روم و همچنین روحانیون کلیسای خودش نامحسوب بود به حفظ جایگاه اسقفی خودش اطمینانی نداشت. پس او فیلسوفان مشرک را به کار گرفت تا با به کار بستن قسمت کوچکی از کلام، قوانین کلیسایی را فراهم بیاورند که از جایگاهش محافظت کند. فیلسوفان این قسمت کلام "تو جاودانه کاهن هستی" از عبرانیان ۵: ۶ را به کار بردند. «تو جاودانه کاهن هستی در رتبه ملک یصدق».

آنها این دگم را از عبارت "تو جاودانه کاهن هستی" ساختند و به کالیستوس گفتند "هر کاری که انجام دهی حتی اگر گناه باشد، تا زمان مرگت آنها حق عزل تو را ندارند." این قانون کلیسایی همان جایگزین شیطان به عوض کلام خدا است و این همان رسمی است که لئوی اول آن را باور داشت و پیروی می کرد.

موردی که نشان می دهد که این استنتاج درست است خلع اسقف فرانسه توسط سراسقف سختگیر کلان شهر آرل (Arles)، هیلاری است. این اسقف خلع شده در مورد اسقفان عزل شده آفریقا شنیده بود که به پاپ روم پناه برده بودند و پاپ های روم حسب

دگم قدیمی کالیستان - نوئی چنین ادعا کردند که تصمیم‌گیری در مورد کلان شهرهای آفریقا حق آنها است.

پس وقتی این اسقف فرانسوی که از مقام خود برکنار شده بود به روم فرار کرد و موضوع خود را در مقابل لئوی یکم، پاپ روم، قرار داد، سراسقف هیلاری هم به آن جا رفت و در برابر پاپ لئوی یکم ایستاد. هیلاری شواهد کافی داشت که این اسقف باید عزل می‌شد. اما لئوی تصمیم هیلاری فرانسه را نقض کرد. و نه تنها این بلکه لئوی حتی هیلاری را ملامت کرد. و هیلاری نیز به فرانسه بازگشت و اندکی بعد درگذشت. تفاوت بسیار بزرگی بین هیلاری و لئوی یکم وجود داشت. هیلاری کلیسای خود را بر اساس شریعت مسیح و رسولان اداره می‌کرد، در حالی که لئوی یکم کلیسای خود را بر اساس دگمها و رسومات اداره می‌کرد که با مقدسات در تناقض بودند.

وقتی هیلاری در برابر پاپ ایستاد، "با جسارت به هر گونه اعمال اقتدار پایی که اختیار او به عنوان سراسقف را نقض کند، اعتراض کرد. اما لئوی تصمیم هیلاری را بر اساس جعلیاتی نقض کرد که ساخته دوران کالیستوس بودند و از طریق رسوم بت پرستانه از ۲۲۲ میلادی به عنوان قوانین کلیسایی شناخته شده و به پاپ‌های اولین کلیسای روم منتقل شده بودند.

اما لئوی نه تنها حکم عزلی که هیلاری صادر کرده بود را لغو کرد، بلکه در کل رفتار هیلاری را محکوم کرد و کمی پس از آن امپراطور را ترغیب به صدور فرمانی سختگیرانه علیه هیلاری و انجیلی‌ها کرد. در نهایت (هیلاری) تنها توانست با عباراتی تند اما بی‌اثر او را به باد اعتراض بگیرد. سپس او از شهر روم خارج شد و بعد از مدت کوتاهی در شهر آرل درگذشت.

نام او همراه با نام ایرانوس در ابتدای صدر یک دسته طولانی از مردان توانمند کلیسایی قرار دارد که گاه در پیوند با قدرت دنیوی و گاه مستقل از آن، برای کلیسای

گالیکان فرانسه (Gallican) شخصیتی با مقاومت قاعده‌مند نسبت به تجاوزات کلیسای رومی به ارمغان آورده است.

اما لئوی نخواست که مسئله در همین جا متوقف شود. او بخش نامه‌ای به همهٔ کلیساهای فرانسه (که به اولین کلیسای روم متمایل بودند) فرستاد و علیه اقدامات هیلاری اعتراض کرد.* و علاوه بر این، باز در همین حد نیز نماند، بلکه به امپراتور والنتینیان سوم روی کرد و او را ترغیب به صدور یک فرمان کرد که در دستهای پاپ‌های بعدی به عنوان مدرکی کارآمد بود.

*دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ ۱۸۹۱، جلد نوزدهم، صفحه ۵۰۶ "حکومت پاپ".

والنتینیان سوم، که همچون آلت دست " لئوی یکم " بود، فرمانش سه نکتهٔ اصلی را در برداشت.

فرمان والنتینیان:

۱- کلیسای روم را به کلیسای پطرس مقدس ارتقا داد.

۲- بر شکوه شهر روم افزود.

۳- به قوانین کلیسایی اولین کلیسای روم اعتبار بخشید.

اضافه بر آن، سند غیر مسیحی اذعان می‌کند که: "تمام اسقف‌ها در صورت احضار ملزم به حضور در دادگاه پاپ روم خواهند بود.*"

سپس بخش فاجعه بار فرمان می‌گوید که: هر اسقفی (هر کسی که باشد و اهل هر کجا که باشد) اگر با سراسقف خود مخالف باشد، می‌تواند به پاپ روم مراجعه کند.

* دایره‌المعارف بریتانیا، جلد پنجم، صفحه ۴۳۱ "شورای کارتاژ".

در حالی که لئوی یکم در حال فعالیت به عنوان داور دیوان استیناف اولین کلیسای روم بود، همان کلیسا اسقفان انجیلی را بر کنار و تبعید کرد.

سه مورد شناخته شده عبارتند از:

- ۱- پُل اهل انطاکیه؛
- ۲- جولیان، اسقف کلیسای جنوب روم و ۱۸ اسقف دیگر که توسط همان کلیسا که امپراطور را به عنوان آلت دست خود برای تبعید آنان داشتند، عزل شدند؛
- ۳- هفت اسقف اسپانیایی که توسط پاپ دامسسی بر کنار شدند و توسط "آلت دست" او سوزانده شدند؛

هر کسی که به دادگاهی در آن سوی دریا (یعنی روم) رجوع نماید، نمی‌تواند دوباره در عشای ربانی توسط هیچ کسی در آفریقا پذیرفته شود.

بخش شصت و هفتم:

بخشی از اسکاتلند - کلمبای ایرلند و اسکوتیا:

۵۲۱ - ۵۹۷

تأثیر قدرتمندی که سنت پاتریک از خدا بر ایرلند برجای گذاشت، هرگز در زمان و تا به ابد قابل اندازه‌گیری نخواهد بود، زیرا او مسیحیتی را به جا گذاشت که زندگی آدمها را متحول کرد و با گذشت سالها همچنان رشد کرد. شصت سال پس از، از دنیا رفتن این مرد مقدس محبوب، سنت کلمبا برای اولین بار در شهر دونیگل (Donegal) در شمال

ایرلند نور روز را دید. او از تباری سلطنتی بود. احتمالاً اجداد او آخرین سالهای خدمت سنت پاتریک محبوب در جزیره را دیده بودند.

آنها از خون سلطنتی بودند و پدرش فرگوس (Fergus) ارزش صلیب را از خون سلطنتی که در رگهای او* جریان داشت، بیشتر می دانست. مسیحیتی که کلمبا یاد گرفته بود، از روم نبود بلکه به طور مستقیم از "انجیل" و "رسولان" و "انبیایی" بیرون می آمد که در بیشتر مواقع به عنوان تنها کتابهای درسی او بودند.

* دوبینیه، بخش پنجم، صفحه ۲۵.

از آن جایی که او یک دانش آموخته دانا بود، بیشتر قسمتهای کتابهای مقدس را به خاطر سپرده بود و همانند هر جوان دیگری که همین کار را کرده بود، دریافت که حق دسترسی به مسیحیت رسولان همچنان در دسترس هست. او تصمیم گرفت که پیرو تعلیمات مسیح بشود و آن چه که پطرس، یعقوب و اندریاس دریافت کرده بودند، را دریافت کند. کلام خدا از طریق لبان خداوند عیسی مسیح به کسانی که به تمامی عالم رفتند و انجیل را موعظه کردند نشانه های خاصی را وعده داده که ثابت می کند آنها از پیروان او هستند.

کلمبا مبشری عظیم بود و وقتی خداوند با او سخن گفت جایی که او باید آن جا انجیل را موعظه کند، به او گفت. (و او صدای رسای خدا را همان طوری شنید که پطرس هنگامی که بر بالا خانه بود، شنیده بود.) او اطاعت کرد و به راستی که آیات همراه او بود.

بعضی از تاریخ نگاران کلمبا را پس از رسولان در رتبه اول قرار دادند و دلایل خوبی وجود دارد که با خواندن شرح معجزاتی که خدا از طریق او انجام داد، باور کنیم که او چنین شایستگی داشته است. بعد از شنیدن صدای خدا دیگر هیچ چیزی نمی توانست او را سرد کند.

ما گزارش سفر تبلیغی او به مقصد تعیین شده خدا را خوانده‌ایم. وقتی به دیوارهای شهر رسید، دریافت که دروازه‌ها بسته شده‌اند و جادوگران رئیس شورا سر و صدای بلندی به راه انداختن تا مجبور نباشند که دعای کلمبا را بشنوند. او شروع به خواندن مزمور کرد و خدا صدای او را قوت داد تا از صدای جادوگران بالاتر برود. سپس او ایستاده و تماشا کرد که دروازه‌ها گشوده شدند. او به داخل دعوت شد و دریافت که مردم مشتاق انجیل هستند. و به همان گونه که خدا او را هدایت کرد رئیس آن جا هم به او اجازه رفت و آمد داد.

همین که او از آن جا راهی سفر به دهکده‌ای دیگر شد به نظر رسید که در آن جا مجال هیچ فرصتی برای خداوند نباشد اما او فی‌الوقت عقب ننشست تا این که پسر والی به شدت مریض شد و در شرف مرگ قرار گرفت.

پس والی پیر توبه کرد و از کلمبا خواست تا بازگردد و برای پسر دعا کند که الساعه بهبود یافت. سالهای ابتدایی خدمت کلمبا در ایرلند با سختیهای زیادی همراه بود. در یکی از روستاها، مشکلاتی در امور غیر روحانی بروز کرد و ما این طور فکر می‌کنیم که این عامل یکی از حیل‌های زیرکانه ابلیس بود تا در میان انجیلی‌های ناب در جزیره نشو و نما کند. حقیقت این بود که مار قدیمی نمی‌توانست پیش‌تر وارد شود زیرا کلمبا همیشه نگهبان کلیسا و بره‌هایی بود که مسیح برای مراقبت از آنها به او اعتماد کرده بود.

ابلیس در کسوتِ مردی ظاهر گشت که ظاهراً از سرزمین مقدس باز می‌گشته و کشتی‌اش در آبهای ایرلند غرق شده است. مردم ساده لوح این قصه را به عنوان حقیقت باور کردند و او توانست به واسطه این دروغهای زیرکانه راهی برای ورود خود باز کند.

هنگامی که کلمبا متوجه شد که چه اتفاقی افتاده است، در صدد اخراج این شیاد برآمد، اما شهروندان فریب خورده در برابر رهبر وفادارشان ایستادند. او سالهای زیادی مورد ارج و قرب بود و حال در قلمروی خودش تحقیر می‌شد. او که نیش سرزنشها را احساس

می‌کرد به همین خاطر با دوازده نفر از شاگردانش که مایل بودند تا سختیهایی را که با آنها مواجه می‌شوند تحمل کنند، قایق کوچکی ساختند و به سمت شمال به جزیره هی (Hy) یا همان ایونا (Iona) که در سواحل جنوب غرب اسکاتلند است، رهسپار شدند.

این جزیره بسیار کوچک و به سختی قادر به تأمین امرار معاش و غذای انجیلی‌ها بود. اما کلمبا به قدری مقید به خدا بود که بی‌وقفه با خدا حرف می‌زد. هنگامی که محصولات زراعی را می‌کاشت، یک دست را به ستایش و سپاسگزاری خدا بالا می‌برد و با دست دیگر زراعت می‌کرد. موسم برداشت نیز به همین روند بود. عالمان سراسر دنیا اظهار کرده بودند که خاک این جزیره حاصلخیز است. قسمتی از آن نیز سنگی بود که هیچ گیاهی بر روی آن رشد نمی‌کرد، اما در این سنگها زنبورها عسل تولید می‌کردند و کلمبا از شانه عسل لوحهای مومی برای نگارش می‌ساخت.

او یک مدرسه تأسیس کرد و از این مدرسه بسیاری از مبلغان با انجیل خالص به سراسر اروپا رفتند. در سال ۴۱۰، به هنگام تاراج کشورهای مدیترانه توسط بربرها، مدارس خالی شدند زیرا دانش آموختگان یونانی به غرب گریختند. به همین نحو بود که بهترین آموخته‌ها به جزیره ایونا رسید. دانش آموختگان آن جا نیز به نوبه خود بازگشتند تا درسهایی که فقط در آن زمان قادر به انتشارش بودند را، پس دهند.

با این ماجراهای آموزنده، تعلیمات ناب انجیل پیش رفت. تمام اسکاتلند زیر سیطره مسیحیت انجیلی رفت و پادشاهان و ملکه‌ها چنان تعالیم بنیادینی را دریافت کردند که اغلب از این مکان دوست داشتنی دیدن می‌کردند. به نظر می‌آمد که ذره‌ای از بهشت در این جا است. کلیسای کوچک و گورستان آن جا دربر دارنده پیکر بسیاری از پادشاهان و ملکه‌ها بود که جسدشان برای به خاک سپردن به آن جا برده می‌شد.

اما افسوس که در سالهای بعد ارتش بی‌صدا و محرمانه روم شروع به بلعیدن ریشه‌های مستعمراتیشان کرد.

اندک اندک مسیحیت خالص جایش را به رسته دومینیکن (Dominican) داد. در طول تفتیش عقاید، اجساد پادشاهان و ملکه‌های درست که در مقابل آشکال کافرانۀ روم مقاومت کردند، توسط مأموران رومی بیرون کشیده شد و استخوانهایشان کوبیده و پودر شد و در معرض بادهای قوی که آنها را به جاهای دوردست تا اقیانوسها می‌برد، ریخته شد. این همان عملی است که با نقشهٔ پاپ توسط صلیبیون انجام شد.

هنگامی که صلیبیون به صور که آرامگاه مرد نیکو اوریجن بود، رسیدند. به آن بی‌حرمتی کردند و هر چه از استخوانهای اوریجن باقی مانده بود را خرد و در جاهای دور افتاده و پرت پخش کردند. چه انتقام کافرانۀ وحشتناکی بود! این چیزی جز کار شیطان و شریران نمی‌تواند باشد. چگونه انسانی می‌تواند تا این حد توسط ابلیس تخدیر شود که دست به چنین کارهایی بزند؟

اگر در هر برهه‌ای نیازی به گشودن نیات پاپ‌های آن اعصار و حتی همین عصر وجود داشته باشد، باید شاهد انتقامی باشیم که به مراتب بسیار فراتر از هر انتقامی که جهان تا کنون درک کرده است، باشد. اما همان طور که خدا گفته: انتقام از آن من است. خداوند لشکرها می‌گوید که من مکافات خواهم داد. طرح عجیب و بی‌نظیر خدا برای قرار دادن اورشلیم در دستانی درست، به خوبی اجرا شد وقتی که به آلنبی* اجازه داد که شهر مقدس اورشلیم را بدون شلیک گلوله، یا گرفتن جان، و نه حتی ریختن یک قطره خون، از دست ترک‌ها دریاورد، این کار نه به قوت یا قدرت، بلکه به وسیلهٔ روح‌القدس بود. هلولیاه!

* ادموند هنری آلنبی در جنگ جهانی اول فرماندهٔ کل نیروهای مصری بریتانیا در جبههٔ سینا و فلسطین بود. او در طی تسخیر فلسطین شهرهای بئر شبع، یافا، و اورشلیم را از اکتبر تا دسامبر ۱۹۱۷ از عثمانی‌ها پس گرفت. - مترجم.

پس از آن اطلاعات جانبی اندک، مایلیم دوباره سر وقت کلمبا برویم و از کلیساهایی که کلمبا بنا کرده بود، بگوییم که تجلیات روح القدس در هر جلسه آن وجود داشت. مردم برای دعا به کلیسا می آمدند و همین که قوت روح القدس در وجودشان جاری می شد دستانشان را برای دعا به سوی خدا بلند می کردند. موعظه روح القدس با جلسات دعای پرشور همراه بود که با خود این گونه نتایج را دربر داشت.

همچنین باید بگوییم که ایرلند و اسکاتلند تقریباً بیشتر از هر کشور دیگری در غرب، از نفوذ روم در امان ماندند.

بخش شصت و هشتم:

پاپ گریگوری و سه فصل:

ژوستینیان قبل از مرگ خود سعی کرد مذهب روم را گسترش دهد. او یک کالج در قسطنطنیه ساخت و همه اساتید رقیب مدارس دیگر را اخراج کرد.

در روزهای آخر زندگی او، جنبش مونتانیست* در فریجیه بسیار قدرتمند بود. آنها به همان گونه که شروع کرده بودند اصالتاً اهل انجیل و شبیه پنطیکاستی ها بودند. ژوستینیان تقریباً این بخش از بدن ایمانداران را از بین برد، اما نتوانست کسانی که با مسیح رابطه برقرار کرده بودند را، از بین ببرد همان کسانی که احکام عیسی را متابعت می کردند و عطای روح القدس و قوتش را دریافت کرده بودند. آنها فرار کردند و اغلب به مسیحیان نسطوری ملحق شدند و انجیل را در سرزمینها و ایالات دور افتاده گسترش دادند.

ژوستینیان نتوانست پیش‌بینی کند که با نقش داشتن در قتل هزاران مسیحی با ایمان چه ویرانی بزرگی را بر امپراطوری وارد می‌آورد. این مردان در صورت وقوع جنگ، جزو اشخاص وفادار می‌ماندند. آنها از دلیرترین سربازان بودند.

این نمایانگر یکی از سنگرهای عطایای روح‌القدس است، اوّل قرن‌های ۱۲ و ۱۳ که مورد پذیرش و به مثابه عمل در آمد. این مربوط به سالهای ۵۶۰ - ۵۶۵ است؛ دایره‌المعارف بریتانیا، جلد پانزدهم، صفحه ۶۰۰ سی، ژوستینیان. سختیها بر علیه مونتانیست‌های فریجیه منجر به جنگی وحشیانه شد که در آن بیشتر اعضای فرقه از بین رفتند در حالی که خود این آموزه از بین نرفت؛ دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ ۱۹۱۱، جلد بیست و پنجم، صفحه ۵۴۰ بی.

به نظر می‌رسید که کلیسا دارای قدرت بسیاری است اما از بابت ارتباطش با اشراف و شاهان دیگر بیگانه شده بود. اما ما این طور نتیجه می‌گیریم که اوّلین کلیسای روم به عوض این که همچون انجیلی‌ها، زندگیهای بت پرستانه را مبدل به جانمایی عزیز نمایانگر مسیح بر زمین کند، شروع به فاسد کردن دادگاه‌ها کرد.

همچنین سپتیمیوس سوروس بهترین سربازان فرانسه را به یغما برد. ترتولیان تاراج روم توسط بربرها را به خاطر کمبود نیروی انسانی پیشگویی کرده بود (که این امر در سال ۴۱۰ میلادی رخ داد. هزاران مسیحی تحت فرماندهی آلبینوس با درخواست پاپ روم ویکتور و به دستور امپراطور ظالم سوروس در سال ۱۹۷ میلادی به خاطر امتناع از پرستش عشتاروت آن گونه که در کلیسای خود ویکتور چنین بوده، کشته شدند.

تاریخ به ما می‌گوید که تسریع فتوحات پیروان محمد را می‌توان به خاطر کشتار مسیحیان انجیلی توسط ژوستینیان در سراسر شرق مرتبط دانست. به خاطر قتل عامهای متعدد آنها ضعیف شده بودند چون که عقاید کلیسای بت پرست روم را قبول نمی‌کردند، و به ویژه به خاطر حفظ حقایق مطرح شده در "سه فصل" محکوم شده بودند.

احتمالاً امروزه نیز ما در ارتباط با کمونیست‌ها وضعیتی مشابهی داریم. بسیاری از مسیحیان معترف به دین خواهان یک مذهب پر سر و صدا نیستند. شاید این قضیه شبیه زنی باشد که همسر خود را دیگر نمی‌خواهد، بنابراین شوهرش را مجبور کرد تا بگذارد که دستانش را به پشت ببندد تا او بتواند دویده و او را در آب پرت کند. مرد کنار رفت و زن داخل آب افتاد اما مرد نتوانست به او کمک کند چون که دستانش بسته بود.

اولین کلیسای روم پیوسته ایده برتری خود را داشت. در دوره گریگوری، اولین کلیسای روم باور داشت که مردی را یافته تا سرکوب "سه فصل" را بر عهده بگیرد و به کلیسای آنها کمک کند تا قلمروهای بیشتری را برای تسلط سیاسیشان گسترش دهد و تسخیر کند.

تمامی "بسترهای" انجیلی هدف برنامه سه گانه او قرار گرفتند. در حالی که او هنوز جوان بود، به عنوان نماینده پاپ در قسطنطنیه (در ۵۸۲ میلادی) انتخاب شد و یک اظهار عقیده جالب از بحثی که او با سر اسقف قسطنطنیه، ژان داشت روایت شده است. او ادعا کرد که روم در تجهیزات روحانی برتر است اما ژان گفت که خودش چنین حقی دارد زیرا آن جا مقر دولت روم است. اما گریگوری گفت هر کسی که ادعا کند که اسقف تمام دنیا است، خود را "ضد مسیح" می‌سازد.

من در شگفتم که آیا این حکم به راستی همچنان در کلیسای کاتولیک روم برقرار است؟

اما همین طور که گریگوری سالهای پیش از پاپ شدن را می‌گذراند، می‌توانست ببیند که ژوستینیان و پاپ‌های بعدی نتوانستند "سه فصل" را از بین ببرند.

این نظریه‌های منفور تقریباً همیشه در زمانی که یک مرد یا زن مهم را به بدنه سیاسی‌اش جلب می‌کرد نمود پیدا می‌کردند. هر کجا که "عقاب‌های روم" فرود می‌آمدند، با آریان‌ها مواجه می‌شدند که به حقیقت "سه فصل" چسبیده بودند.

ایسترا بستر داغی برای انجیلی‌ها بود. بریتانیا و ایرلند نیز جزو جاهایی بودند که به احاطهٔ دستان قدرتمند اولین کلیسای روم نیفتادند. او باید اینها را فتح می‌کرد.

قبل از این که این جوان پُر تکاپو به عنوان پاپ انتخاب شود، تماماً با تفکر مقهور ساختن هر انجیلی - با هر نامی چه آریان، نسطوری، دوناتیست، نواتیست یا مونتانیست - اشباع شده بود.

کلیسای اولیهٔ روم از زمانهای دور با اسقفان انجیلی سراسر جهان ارتباطش را قطع کرده بود و اشکال خاص مذهب آزارسان خودش را ساخته بود. یک محل ملاقات (صرفاً رومی)، برای شورایی محرمانه در نظر گرفته شده بود. این مکان در تولدو، اسپانیا بود. این شهر بالای رودخانه تاگوس و از سه جهت با خم وسیع رودخانه محصور شده بود.

نگهبانان در تمام ورودیهای حیاتی شهر قرار گرفتند تا هیچ انجیلی وارد نشود و از هر نقشه‌ای که علیه آنها شکل می‌گیرد با خبر باشند.

در تولیدو، نطقهای قوتمندی ایراد شد که باعث شد نمایندگان و فرستادگان پاپ بروند و بر بسیاری از انجیلی‌ها غلبه کنند. سابقهٔ محو شدن آریان‌های اسپانیا و فرانسه از همان شورا نشأت گرفت. آنها مسیحیان ویزیگوت (Visigoth) از آلمان و دانوب (Danube) بودند. (هر کسی که از اولین کلیسای روم نبود در آن روزها آریان نامیده می‌شد.)

تأثیر قدرتمند انجیل خالص در ایرلند تحت تأثیر سنت پاتریک و در انگلستان تحت تأثیر سنت کلمبا، حسادت اولین کلیسای روم را برانگیخت. اما انجیلی‌ها از انجیل خود یاد نگرفته بودند که بی‌رحم و قاتل باشند.

آنها نسبت به همهٔ کسانی که می‌دیدند، مهربان و دوستانه بودند و همین افکار مهربانانه (بدون این که راجع به گرگهای رومی اطلاعی داشته باشند) سبب نابودی آنها

شد. آنها مردم ساده‌ای بودند و هر گونه نمایش تجمل آمیز برای آنها ناآشنا بود. آنها اکثر اجتماعات خود را زیر درختان بلوط برگزار می‌کردند.*

*"خارج دروازه‌ها در سرزمین مقدس" اثر هنری ون دایک (Henry Van Dyke) چاپ ۱۹۰۸، چارلز اسکرینر (Charles Scribner).

استنباط:

ما این طور استنباط می‌کنیم که آن هنگام که گریگوری در تولیدو بود، او و بسیاری دیگر جزایر بریتانیا را دیده بودند و می‌دانستند که چه بهره‌ی پرباری می‌توانند از آن جا ببرند. این کار "برایشان مثل آب خوردن بود. اکثر این مردم ساده دانشی از شخصی به نام "پاپ" نداشتند، اما مسیح را می‌شناختند.

ایسترا در ارتباطش با گریگوری به ندرت شناخته شده است، اما از طریق استنباط می‌توانیم علت اندیشه‌های او برای تسخیر آن را درک کنیم. ایسترا در نزدیکی محل سکونت روفینوس بود، کسی که نسخه‌های ترجمه شده اوریجن که در محتوا بسیار شبیه "سه فصل" بودند، را منتشر کرده بود. کپی نسخه‌های اوریجن به مانند "سه فصل" در ایسترا پر شده بود.

تمام انجیلی‌ها در آن ایالات با انجیل خالص آشنا بوده و آن را پاس می‌داشتند و خیلی سریع با لمباردی‌ها که از همان ابتدا، از زمان آمبروز انجیلی بودند متفق شدند.

به نظر می‌رسد که به خاطر این که شاگردان گریگوری طریق زمختی را در پیش گرفتند بیشتر توجه ما بر "فتح بریتانیا" متمرکز شده است. گفته می‌شود که آگوستین راهب، که گریگوری او را بر سر ۴۰ راهب بریتانیا گمارده بود احساس می‌کرده فشار

دستورات که به او داده شده برایش خیلی زیاد است و ممکن است از عهده این مسؤولیت برنیايد، اما مجبور که همچنان ادامه دهد. دستورات گریگوری عبارت بودند از:

- ۱- تصرف عبادتگاه‌های بنا شده و تطهیر آنها با پاشیدن آب مقدس که توسط پاپ تقدیس شده است.
- ۲- تمامی کتب مقدس و "سه فصل" در صورت یافت شدن از میان برداشته شده و سوزانده شوند.
- ۳- برداشتن تمثالهای کافران از ساختمانها و اماکن مقدس بی‌ایمانان و جایگزین کردن آنها با تمثالهای قدیسان اولین کلیسای روم.
- ۴- اصرار بر جشن آستارته به جای عید پسخ.

بخش شصت و نهم:

سه فصل معروف:

استنباط مطالب سه فصل به این شکل خلاصه می‌شود. مطالبی که هر کدام از این سه الهیدان در نظریات خود آوردند از این قرار است:

- ✓ در کلیسای مسیح نباید هیچ تمثالی وجود داشته باشد.
- ✓ هرگز عبارت "مریم مادر خدا" را تکرار نکنید.
- ✓ هیچ اسقفی نمی‌تواند گناهان مردم را ببخشد، به ویژه اگر غرق گناه و قتل باشد.
- ✓ نان و شراب عشای ربانی بعد از دعای اسقف، تبدیل به جسم و خون واقعی خداوند نمی‌شوند، بلکه بعد از دعا همچون همان اول باقی می‌مانند.
- ✓ اسقفی که همچنان گناه بورزد، از سمت خود اخراج می‌شود.

✓ هیچ وقت هیچ مقامی به کلیسای روم داده نشده که به واسطه آن کشیشان و اسقفان بتوانند جایگاهی بالاتر از هر آن کسی که به مسیح به عنوان پسر خدا ایمان دارد، داشته باشند.

✓ جشن آستارته (عشتاروت) پرستش یک الهه بت پرست است و هرگز نباید در کلیسایی که نام نجات دهنده را به عنوان حضرت اعلی بر خود دارد، جشن گرفته شود.

✓ احکام سلوک رفتاری اسقفان که در رسالات رسولان در اول تیموتاؤس، باب ۳، یافت می‌شوند همان اصولی هستند که باید از آنها پیروی شود.

این سه نظریه (یا فصل) توسط سه مرد از کلیساهای مسیحی انجیلی و رسولی جهان نوشته شده بود. نامه‌های آنها به ترتیب بود:

۱- تئودور موپسوئستیا، اسقف موپسوئستیا، ۳۵۰ - ۴۲۸ میلادی؛

۲- تئودورت سیرس (Theodore of Cyrhrus)، اسقف سیرس، ۳۹۰ - ۴۵۷ میلادی؛

۳- ایباس، اسقف ادسا (Edessa) ۴۳۵ میلادی؛

این مردان در سالهای اولیه تحصیل خود دوستان مسیحی بودند و به طور طبیعی تا آن جا که به مسیحیت مربوط می‌شد همان افکار و انتقادات را نسبت به آن چه که درست یا غلط می‌شمردند، داشتند. هنگامی که آنها ضربه وحشتناکی که اولین کلیسای روم بر جهان مسیحی آورد دیدند، همگی قلم به دست گرفتند و حقیقت در مورد عقاید غلط این کلیسا را نوشتند. نوشته‌های تئودور توسط کسانی که سعی کردند فلسفه کفرانه اولین کلیسای روم را همچنان نگاه دارند، تقبیح گشتند. او خیلی بیشتر از آن چه که در فصلهای این کتاب وجود دارد درباره کالیستوس اسقف اولین کلیسای روم در سالهای ۱۱۷ - ۱۲۲ میلادی گفته است.

دومین مرد، تئودورت در دفاع از نسطوریوس در موضع خود درباره امتناع از نامیدن مریم "مادر خدا" نوشت و همچنین اولین کلیسای روم را محکوم کرد که معتقد است اسقف می‌تواند نان و شراب را به بدن و خون واقعی مسیح تبدیل کند. نوشته او این طور بیان می‌کرد که شام آخر غذایی بوده که در آن کلیسا به عنوان جامعه‌ای برای کمک متقابل گرد هم آمدند. او همان مطلبی که عیسی در مورد عشای ربانی در (لوقا ۲۲ : ۱۹) بیان کرد را ارائه داد که: «... این است جسد من که برای شما داده می‌شود. این را به یاد من به جا آرید.»

سپس ایباس اسقف ادسا مانند دیگران سیریل اسکندریّه* را محکوم کرد این سه نفر آموزه نسطوریوس را درست و اصولی می‌دانستند اما اولین کلیسای روم آنها را محکوم کرد.

* اسقف کلیسا که زیر دست اولین کلیسای روم بود.

ایباس علیه اسقف نوشت که قدرت بخشش گناهان مردم را دارد. این برای ملکه تئودورا همسر ژوستینیان بسیار توهین آمیز بود. دلیل خشم ملکه از این مردان خدا پرست را می‌توان به وضوح در زندگی نامه کوتاهش دید.

تئودورا:

او هنرپیشه‌ای بود که هنگامی که ژوستینیان با او آشنا شد، به شدت عاشقش شد. او با تئودورا ازدواج کرد و به عنوان شریک نایب‌السلطنه در امپراطوری، به او قدرت داد. در واقع او شلوار به پا کرده بود تا در خاندان قدرت را به دست بگیرد. [این اصطلاح در ارتباط با شریکی است که در رابطه قدرت را به دست گرفته و خصوصاً در ارتباط با زنی است که همچون مرد قدرت را به دست گرفته است. - مترجم] اما زندگی گذشته‌اش

مُدام توسط افراد امپراطوری به او گوشزد می‌شد چرا که او همچون زن بر سر چاه در زمان عیسی بود.

وقتی که او با نمایندگان دربارِ پاپ، اولین کلیسای روم آشنا شد یک آرامش کاذبی را احساس کرد.

نمایندگان پاپ به او تضمین دادند که اسقف کلیسایشان قدرت آمرزش گناهان را دارا است. تمام گذشته او با اعطای آمرزش توسط کلیسای آنها از هر لکّه‌ای از گناه پاک می‌شود. این برای او بسیار جذاب بود و برای همین او به اولین کلیسای روم پیوست.

او بدون پرسشی نمایندگان پاپ را باور کرد تا این که یک روز با این سه نفر برخورد کرد.

هنگامی که او آن چه آنها نوشته بودند را خواند، نمایندگان پاپ را فرا خواند و از آنها سؤال کرد، اما آنها به او اطمینان دادند که این مردان کافرند و او باید اطمینان یابد که نوشته‌های آنها به طور کامل از بین خواهد رفت.

نویسندگان سه فصل مدّتی پیش از دنیا رفته بودند اما باید انتقام توهینی که برای اولین کلیسای روم و پاپ به جا گذاشتند به طور کامل گرفته می‌شد. شوراها تحت فرمان امپراطوری فرا خوانده شدند و اسقفانی که آمده بودند، مجبور به تحکیم محکومیت این نویسندگان و نوشته‌هایشان شدند.*

این همه ماجرا نبود بلکه نسخه‌های این کتب باید جمع آوری و سوزانده می‌شدند. هر کسی نیز که آنها را در دست دارد به همراه آنها نابود می‌شد و هر کسی که پیرو تعلیمات آنها باشد، باید به اشد مجازات گرفتار شود. امپراطور تلاش می‌کرد تا همچون زنی که سعی می‌کند موج اقیانوس را با یک جارو دفع کند، "موج افکار عمومی" را به دست بگیرد.

* روی هم رفته حقیقت دربارهٔ تکفیر نوشته‌های این سه مرد با آنی که کلیسای کاتولیک رومی نشان می‌دهد متفاوت است.

نوشته‌های این مردان تئودورا را دیوانه کرد. او شبانه روز استراحتی نداشت. در بی‌قراریش، او سعی می‌کرد که نسطوریوس را که محبوب انجیل‌ها بود محکوم کند.

خدا گفت: "دیگر کافی است" و به سراغ او رفت و تئودورا روحش را تسلیم کرد و مرد. خدا در کلام عجیبش چنین مکتوب کرده که "دست خود را بر مسیحان من دراز نکنید و انبیای مرا آزار نرسانید."

اما این بحثها مادامی که نمایندگان اولین کلیسای روم در پی انتشار دگمهای شان بودند، همچنان پابرجا بود. این دگمها لعنت وحشتناکی برای جهان به بار آورد.

فهم کتب تاریخ اولیهٔ کلیسا کار بسیار دشواری است. این گزارشها در تلاش برای توصیف الهیات افکار مختلف گنگ هستند. در واقع، تعداد اندکی از مردان کلیسایی واقعاً قادر به درک آنها هستند. جای افسوس است که بسیاری از تواریخ مباحثات الهی، مسائل حیاتی را با پوشش ناچیزی از کلمات پوشانده‌اند، به طوری که "اصل مطلب" در زیر حاشیه‌ای که مسیر اصلی را منحرف کرده، مخفی مانده است. مسائل واقعی در زمان ژوستینیان، افشای بنیاد فاسد دگمهای کلیسای روم بود که در "سه فصل" گنجانده شده است.

یکی از این هدفها نسطوریوس بود چرا که او از دعا به مریم مقدس و نامیدن او به عنوان "مادر خدا" امتناع کرد. برای ایجاد صلح در کلیساها برخی از مردان کلیسایی ولرم راه سازش را در پیش گرفتند و این مصالحه‌گری محرک آموزه‌های بت پرستانه گشت. اما نسطوریوس یک مسیحی اهل کتاب بود و خدا موضع محکم او را پسندید. خدا می‌توانست پایان این امر و دوردستهای روزگار عصر ما را از همان ابتدا ببیند. او می‌توانست دگمهای این آموزه غلط را ببیند که مریم مبدل به چهارمین شخصیت در الوهیت و به موجودی

آسمانی تبدیل شده که حتی بیشتر از خدا یا پسرش مورد پرستش قرار گیرد. در واقع کتاب دعای کاتولیک رومی چنین بیان می‌کند که خادم حقیقیِ مریم هرگز گم نخواهد شد.

عیسی طریق واقعی دعا را بیان کرد. او گفت که حتی به او دعا نکنند چه برسد به مریم [از آن جایی که عیسی زمانی که بر زمین در نقش پسر انسان بود و هنوز به عنوان برّه قربانی بر بالای صلیب نرفته بود پس در دعاها نیز خدا را پدر خطاب می‌کرد ولی حال که دیگر برّه فدیّه داده شده و عیسی در جایگاه کهنات آسمانی برای گناهان ما شفاعت می‌کند در زمان دعا از پدر می‌خواهیم که در نام عیسی دعاهایمان را مهر کند. - مترجم] (یوحنا ۱۶ : ۲۳) «... هر آن چه از پدر به اسم من طلب کنید، به شما عطا خواهد کرد.»

ژوستینیان از ۴۸۳ - ۵۶۵ ملقب به "کبیر" ۱۷ سال حامی همسرش بود. در آن مدّت سعی کرد با قرار دادن فرماندهی در دستان ژنرال بلیزاریوس که امور امپراطوری را اداره می‌کرد، طرحهای همسرش را به انجام برساند. همین مرد شخصی به نام ویجیلیوس را در مقام نائب مسیح بر زمین قرار داد و او را همچون عروسک آلت دست کرد تا "سه فصل" را محکوم کند.

در حالی جایگاه این مرد دایر شد که در شهر روم پاپ همچنان بر تختش نشسته بود. ما از خودمان می‌پرسیم که آیا این مرد واقعاً نائب حقیقی مسیح بر روی زمین بود؟ آیا ویجیلیوس یک خدمت راستین را بر عهده داشت یا این خدمت صرفاً ایجاد شده دست یک انسان بود.*

*دایره‌المعارف بریتانیا، جلد بیست و چهارم، چاپ ۱۸۹۱، صفحه ۲۴۲
"ویجیلیوس به دستور بلیزاریوس (Belisarius) در زمانی که پاپ سیلوریوس (Silverius) هنوز زنده بود منصوب شد."

وقتی که انجیلی‌ها راجع به تفتیش عقاید از بابت "سه فصل" مطلع شدند، همه نسخه‌ها را برداشته و آنها را پنهان کردند. برای هر نسخه‌ای که سوخته شد، بسیاری دیگر نوشته شدند. این اختلاف ۷۰ سال طول کشید.

بخش هفتم:

امپراطوران روم که مستبدان نظامی بودند:

سلطنت مستبدان نظامی در زمان پاپ ویکتور، اسقف اولین کلیسای روم شروع شد. کومودوس در رأس این لیست در دایره‌المعارف وبستر صفحه ۱۶۸۳ در سال ۱۹۱۰ و با حق چاپ محفوظ درج شده است. این ویکتور بود که فهمید چه طور یک شخصیت نظامی را بر تخت امپراطوری روم بنشاند تا کلیسای رومی بتواند از او به عنوان یک آلت دست برای پیشبرد رشد سیاسی اولین کلیسای روم بهره ببرد.

با ارائه آمرزش "کاذب و شریانه" و همچنین وعده ورود سریع به بهشت به امپراطوران، بسیاری فریب خوردند تا از بت پرستان بعل و عشتاروت جانبداری کنند. هیچ مخالفتی از سوی امپراطوران بت پرست صورت نگرفت چرا که این فرقه از خدای جدید معبد "مسیحی" در روم به اعضا اجازه می‌داد مادامی که آنها برای خدایان بت پرستان قربانی تقدیم کنند و در برابرشان سجده کنند آنگاه می‌توانند در هر معبدی که می‌خواهند عبادت کنند.

در سالهای دوران حکومت نظام امپراطوران پرستش دوگانه امری رایج بود. این امپراطوران همان مستبدان نظامی در دستان اسقف‌های اولین کلیسای روم بودند که حزب سیاسیشان آنها را همچنان بر سر قدرت نگه می‌داشت. این مستبدان نظامی تعدادشان در

طول ۱۰۲ سال به ۲۷ نفر می‌رسید. این یک واقعیت متقاعد کننده است که برخی از پاپ‌ها (اسقف‌ها) و امپراتوران هم عصرشان دارای مشترکات زیادی بودند.

ویکتور قادر بود که هر کسی از اعضای جماعت خود را از جزیره ساردینیا (Sardinia) بیرون بیاورد، اما اسقفان انجیلی مجبور بودند در باتلاقهای بد آب و هوای این جزیره که به آنان تبعید شده بودند، بمانند و به عنوان شهیدان جان دهند. بدترین این امپراتوران نظامی سپتیمیوس سوروس بود که ایرانوس، اسقف انجیلی لیون، را به تحریک ویکتور اسقف روم به شهادت رساند. اما کلام خدا می‌گوید: «نه به قدرت نه به قوت، بلکه به روح من، خداوند لشکرها می‌فرماید.» و این انجیلی‌ها این حکم خدای زنده را متابعت کردند، اما توسط امپراتوران کافر و "امپراتوران آلت دست" از بین رفتند.

مستبدان نظامی که جزو نظام امپراتوران بودند:

کومودوس Commodus	۱۸۰-۱۹۲
پرتیناکس Pertinax	۱۹۳
دیدیوس جولیانوس Didius Julianus	۱۹۳
سپتیمیوس سوروس Septimius Severus	۱۹۳-۲۱۱
کاراکالا Caracalla	۲۱۱-۲۱۷
گتا Geta	۲۱۱-۲۱۲
مکربنوس Macrinus	۲۱۷-۲۱۸
هلیوگابالوس (الگابوس) در زمان کلیستوس بود. (Heliogabalus Elagabalus)	۲۱۸-۲۲۲
الکساندر سوروس Alexander Severus	۲۲۲-۲۳۵
ماکسیمینوس Maximinus	۲۳۶-۲۳۸
گوردیانوس یکم (گوردیان) (هم عصر اوریجن) Gordianus I (Gordian)	۲۳۸
گوردیانوس دوم Gordianus II	۲۳۸
بالبینوس و پوپینوس Balbinus_Pupienus	۲۳۸

Gordianus III گوردیانوس سوم	۲۴۴-۲۳۸
Philip the Arabian فیلیپ عرب	۲۴۹-۲۴۴
Decius دسیوس	۲۵۴-۲۴۹
Gallus گالوس	۲۵۶-۲۵۱
Aemilianus آمیلیانوس	۲۵۳
Valerian والرین	۲۶۰-۲۵۳
Gallienus گالینوس	۲۶۸-۲۶۰
Claudius II کلودیوس دوم	۲۷۰-۲۶۸
Aurelian اورلیان	۲۷۵-۲۷۰
Tacitus تاسیتوس	۲۷۶-۲۷۵
Florian فلوریان	۲۷۶
Probus پروبوس	۲۸۲-۲۷۶
Carus کاروس	۲۸۳-۲۸۲

بخش هفتاد و یکم:

اتیوپی (حبشه):

قسمت یکم: حبشه در زمان کنداکه، ۳۴ میلادی:

اعمال رسولان ۸: ۲۷ - ۲۸

ناگاه شخصی حبشی که خواجه‌سرا و مقتدر نزد کنداکه ملکه حبشه و بر تمام خزانه او مختار بود به اورشلیم به جهت عبادت آمده بود. و در مراجعت بر آربه خود نشسته صحیفه اشعیای نبی را مطالعه می‌کند.

چرا خواجه‌سرا برای عبادت به اورشلیم آمده بود؟ او یک یهودی از پراکندگان بود که از طریق مسیر شتر در امتداد عربستان از بابل به حبشه رفته بود.*

او کتاب مقدس را از کجا به دست آورده بود؟

ما فرض می‌کنیم که شاید رسولان حوالی اورشلیم ممکن است اشعیای ۵۳ را که نبوت درباره عیسی است نوشته باشند و آن را به این یهودی داده باشند، همان طور که امروزه ما ادبیات خودمان را منتشر می‌کنیم.

زمانی که خواجه‌سرا توسط فیلیپ تعمید گرفت، (روح خدا یا) قوت خدا آن چنان او را دربر گرفت که هوش و حواسش را برد و فیلیپ بی‌صدا به راهش ادامه داد. زمانی که قوت از خواجه‌سرا رفت، او به دنبال فیلیپ گشت اما او ناپدید شده بود.

*دایره‌المعارف چمبرز، جلد سوم، صفحه ۴۰۴؛ همچنین صغیاه ۳: ۱۰ "حبشه دختر پراکندگان".

ما این باور را داریم که این خواجه‌سرای حبشی، به عنوان یک مرد توانمند، اولین کلیسای مسیحی را در حبشه آغاز کرد و احتمالاً کنداکه اولین کسی بود که به مسیحیت خالص رسولان پیوست. این مسیحیت از طریق پطرس محقق نشد بلکه از طریق فیلیپ خادم اولین کلیسای مسیحی رسولان در اورشلیم واقع گشت.

قسمت دوم: اتیوپی از زمان فرومنتیوس، ۳۰۰ - ۳۶۰ میلادی:

معاصر با کنستانتین بزرگ و شورای نیقیه.

فرومنتیوس (Frumentius) به همراه عمویش و یک جوان دیگر در سفر بود. زمانی که عمویش آنها را برای آب تازه به نزدیک ساحل حبشه برد، او و خدمه‌اش همگی کشته شدند. اما این پسران که زیر درختی کتاب می‌خواندند، چون اغفال شده بودند، جان سالم به در بردند. آنها به عنوان خدمتکار به کاخ برده شدند، اما با یادگیری دانش خیلی

زود به جایگاه‌های مهمی دست پیدا کردند. جوانان دیگر به صور برگشتند و فرومنتیوس معلّم پسر پادشاه شد.

تاجران مسیحی (که از اهالی اوّلین کلیسای روم نبودند بلکه یونانی بودند) فرومنتیوس را به خداوند مشغول کردند.* از آن زمان، فرومنتیوس در تلاش بود تا مسیحیت خالصی را که خواجه‌سرای کنداکه شروع کرده بود را احیا کند. او انجیل عهد را از یونانی به زبان حبشی ترجمه کرد و بعدها به عنوان اسقف حبشه منصوب شد. او هیچ بهره‌ای برای اوّلین کلیسای روم نداشت، چرا که او کتب اوريجن (حدود ۱۸۵ - ۲۵۴ میلادی؟ نامشخص) و هیپولیتوس (۲۱۷ - ۲۳۵ میلادی) و کلمنت اسکندریّه (که در سالهای ۱۹۰ - ۲۰۳ می‌زیسته) را خوانده بود. از نوشته‌های این آباء مسیحی، او درباره انحراف اوّلین کلیسای روم و کالیستوس فهمیده بود و آگاه بود که این فیلسوفانی که به کلیسا داخل کرده‌اند برای کلیسا دگمها و رسومات را به بار آورده‌اند.

* دایره‌المعارف بریتانیا، چاپ ۱۹۱۱، جلد یازدهم، صفحه ۲۷۰.

مسیحیت حبشه از سال ۳۶۰ خالص ماند به این دلیل که آنها بر اساس کتاب مقدّسی که فرومنتیوس ترجمه کرده بود زندگی می‌کردند. بعد از زمان لوتر، زمانی که خاویر (Xavier) و لویولا (Loyola) تفتیش عقاید ژزوئیتها یا یسوعی‌ها (Jesuit) را اختراع کردند، حبشه هدف قرار گرفت چون که به اوّلین کلیسای روم با آن دگمهای ساخته دست بشر و رسوماتش اجازه ورود نمی‌داد. همین موجب دشمنی کلیسای روم شد و به سرعت ترتیب یک کارزار مطالعاتی داده شد. حبشه کشوری کوچک بود و قبایل متخاصم زیادی به دنبال شکار آن بودند. لذا در یک عملیات سری روم، یک ژنرال پرتغالی و سربازانش با تظاهر به این که قصد محافظت از کشور را دارند، به حبشه پیشنهاد کمک دادند.

این پرتغالی‌ها در تلاش برای سرنگونی کلیسای مسیحی حبشه بودند. این پرتغالی‌ها در مجامع مسیحی حبشه باعث اختلافات مداومی می‌شدند و همین موجب بروز اختلافات جزئی بسیاری در کلیساهای بومی گشت.

اولین کلیسای روم (یسوعیان) در سالهای ۱۶۰۵ - ۱۶۳۲ موقت شدند که سوسینوس (Socinos)، پادشاه کهن، را مجبور به اعتراف علنی بر طریق دینی اولین کلیسای روم کنند. بسیاری از اهل حبشه از او متابعت کردند.

او در سال ۱۶۳۲ درگذشت و پسر او فلیسیانوس (Felicianus)، که کسی به او زندگی نامه‌ی خاویر را داده بود، متوجه همان الگوی مشابه در کشور خودش شد. او درباره‌ی کشتار هزاران مسیحی نسطوری و مسیحیان پیرو توما (در مالابار، هند) در طول تفتیش عقاید یسوعی‌ها که توسط خاویر به وجود آمده بود، خواند.

در اندک مدتی پادشاه جدید فلیسیانوس تمام یسوعیان را مجبور کرد که زودتر حبشه را ترک کنند و همین طور هموطنانی که یسوعی شده بودند نیز چنین کنند.*

*دایره‌المعارف چمبرز، جلد سوم، صفحه ۴۰۳ "حبشه".

چنین امری چه تلنگری برای اولین کلیسای روم محسوب می‌شد. از آن زمان کلیسای روم نتوانست در اتیوپی (حبشه) قدم بگذارد. واتیکان تلاش می‌کرد تا به اتیوپی وارد شود و در دوران ما یا از اوایل قرن بیستم، به دقت کار کرد تا "نیتهای" پاپ‌های اولین کلیسای روم را به انجام برساند.

قسمت سوم: اتیوپی و واتیکان امروز:

یک نقل قول در مجله "اکشن" * به تاریخ ۱۵ مه ۱۹۵۷ می‌گوید: "در ۲۰ مارس ۱۹۵۷، دولت اتیوپی (حبشه) روابط دیپلماتیک خود را با واتیکان برقرار کرد." سؤال ما در مورد این اقدام این است که چرا چنین روابطی از قبل برقرار نشده بود؟

* ۱۵ می ۱۹۵۷، صفحه ۱۷ "گزارش کاپیتول (Capitol Report)" .
"اکشن" همچون وسیله‌ای برای ان. آ. ای در دی سی (N.A.E. in DC).

چه چیزی مانع این گونه روابط شده بود؟ ما به سراغ کتاب "واتیکان" * و صفحه ۵۰ آن می‌رویم که یک نقشه دارد. شماره ۸ در فهرست این نقشه به کالج اتیوپی اشاره دارد. در صفحات ۹۸ تا ۱۰۱ عکسها و اطلاعاتی در مورد این دانشگاه داریم که تنها در ۵۵ هکتار محوطه واتیکان است.

* "واتیکان" یا "پشت صحنه شهر مقدس" اثر آن کارناهان (Ann Carnahan)
با عکسهای از دیوید سیمور (David Seymore) حق چاپ ۱۹۴۹.

عکسهای دیوید سیمور بسیار زیبا است. در صفحات ۹۸ تا ۱۰۱، عکسهای پسران اتیوپیایی که به واتیکان آورده شده‌اند را می‌بینیم که به آنها اعمال اولین کلیسای روم که از سال ۴۱ میلادی گسترش یافته‌اند را، تعلیم می‌دهند. راهبان کاپوچین (Capuchin) (آنها را با دگمهای اولین کلیسای روم آموزش می‌دهند و نقدهایی بر عقاید و اعمال کلیسای مسیحی اتیوپی مطرح می‌کنند. *

* کلیسای قبطی (Coptic)، صفحه ۱۰۴ "واتیکان".

این جوانان اتیوپیایی به عنوان اسقفان کامل شده به کشور خود باز می‌گردند تا دگمها و رسوم کافرانۀ اولین کلیسای روم را منتشر کنند. اینها قطعاً به عملکرد فعلی بین واتیکان و اتیوپی اشاره دارد. زمانی که از یکی از پاپ‌های گذشته سؤال شد چرا دانشگاه

اتیوپی تنها دانشگاهی است که در زمینهای واتیکان وجود دارد، او از سؤال طفره رفت و گفت که دیدن آمیختگی سیاه با سفید را دوست دارد.

اما ممکن است که با واقعه کنونی در ۲۰ مارس ۱۹۵۷ هدف، وسیله را توجیه کرده باشد. ما امیدواریم که این هم همچون داستان "گرگ بزرگ و بد" ثابت گردد و آخرین خوک کوچک "هایله سلاسی (Haile Selassie)، چنان دولت قوی در اتیوپی بسازد که سیاستهای اولین کلیسای روم کشف شود و این تفتیش عقاید مخفی طولانی همچون اولین دستگاه تفتیش عقاید در سال ۱۶۳۵ میلادی بی اثر گردد.

پاپ‌های روم:

لیست شده از دایره‌المعارف چمبرز. توجه: تاریخ نگاری پاپی در قرن اول بسیار مبهم است.

دایره‌المعارف: قرن اول میلادی

سنت پطرس: ۴۱ - ۶۷ میلادی،

لینوس (Linus): ۶۸ میلادی،

کلتوس (Cletus, Anacletus) یا آناکلتوس: تاریخ نامشخص

کلمنت اول: تاریخ نامشخص

دایره‌المعارف: قرن دوم میلادی

اواریستوس (Evaristus): حدود ۱۰۰ میلادی،

الکساندر یکم: حدود ۱۰۹ میلادی،

سیکستوس (Sixtus) یکم (رومی): ۱۱۹ میلادی،

تلسفوروس (Telesphorus) (یونانی): ۱۲۷ میلادی،

هیجینوس (Hyginus) (آتنی): ۱۳۸ میلادی،

پیوس (Pius) یکم (اهل آکولیا): ۱۴۲ میلادی،
 آنیستس (Anicetus) (سوری): ۱۵۱ میلادی،
 سوتر (Soter) (یونانی): ۱۶۱ میلادی،
 الوتریوس (Elutherius) (یونانی): ۱۷۰ میلادی،
 ویکتور یکم (آفریقای) : ۱۸۵ میلادی،
 زفرینوس: ۱۹۷ میلادی،

دایره المعارف: قرن سوم میلادی

کالیستوس (رومی): ۲۱۷ میلادی،
 هیپولیتوس (ضد پاپ): ۲۱۷ میلادی،
 اوربان (Urban) یکم (رومی): ۲۲۲ میلادی،
 پونتیانوس (Pontianus) (رومی): ۲۳۰ میلادی،
 آنتروس (Antherus) (یونانی): ۲۳۵ میلادی،
 فابیانوس (Fabianus) (احتمالاً رومی): ۲۳۶ میلادی،
 کورنلیوس (Cornelius) (رومی): ۲۵۲ میلادی،
 نواتیانوس (Novatianus) (ضد پاپ): ۲۵۲ میلادی،
 لوسیوس (Lucius) یکم (رومی): ۲۵۳ میلادی،
 استفان یکم (رومی): ۲۵۳ میلادی،
 سیکستوس (رومی): ۲۵۷ میلادی،
 دیونسیوس (Dionysius) (یونانی): ۲۵۹ میلادی،
 فلیکس یکم (رومی): ۲۷۰ میلادی،
 یوتیانوس (Eutychianus) (نامعلوم): ۲۷۵ میلادی،
 گایوس (Gaius) (رومی): ۲۸۳ میلادی،
 مارسلینوس (Marcellinus) (رومی): ۲۹۶ میلادی،

دایره المعارف: قرن چهارم میلادی

مارسلوس (Marcellus) (رومی): ۳۰۴ میلادی،

یوسبیوس (یونانی): ۳۱۰ میلادی،

ملکیادس (Melchiades) (آفریقایی): ۳۱۰ میلادی، (به وسیله کنستانتین کبیر به خدمت گماشته شد.)

سیلوستر یکم (رومی): ۳۱۴ میلادی،

مارکوس (Marcus) (رومی): ۳۳۶ میلادی،

جولیوس یکم (رومی): ۳۳۷ میلادی،

لیبریوس (رومی): ۳۵۲ میلادی،

فلیکس دوم (ضد پاپ): ۳۵۲ میلادی،

دامس یکم (اسپانیایی): ۳۶۶ میلادی،

اورسینیوس (ضد پاپ): ۳۶۶ میلادی، (در همان زمان زیر نظر کلیسای دوم روم خدمت می کرد.)

سیریسیوس (Siricius) (رومی): ۳۸۴ میلادی،

آنستاسیوس (Anastasius) (رومی): ۳۹۸ میلادی،

دایره المعارف: قرن پنجم میلادی

اینوسنت یکم (اهل آلبانو): ۴۰۱ میلادی،

زوزیموس (یونانی): ۴۱۷ میلادی،

بونیفاس (Boniface) یکم (رومی): ۴۱۸ میلادی،

سلستین (Celestinus) یکم (رومی): ۴۲۲ میلادی،

سیکستوس سوم (رومی): ۴۳۲ میلادی،

لئو یکم (رومی): ۴۴۰ میلادی، (او کبیر خوانده می شد.)

هیلاریوس (اهل ساردینیا): ۴۶۱ میلادی،

سیمپلیسیوس (Simplicius) (اهل تیبور): ۴۶۷ میلادی،

فلیکس سوّم (رومی): ۴۸۳ میلادی،

گلوسیوس (Gelasius) یکم (رومی): ۴۹۲ میلادی،

آنستاسیوس دوّم (رومی): ۴۹۶ میلادی،

سیماخوس (Symmachus) (اهل ساردینیا): ۴۹۸ میلادی،

دایره المعارف: قرن ششم میلادی

ویجیلیوس (Vigilius) (رومی): ۵۴۰ میلادی،

گریگوری یکم (رومی)، (معروف به کبیر): ۵۹۰ میلادی،

دایره المعارف: قرن هفتم میلادی

در این قرن، به طور متوسط هر پنج سال یک پاپ وجود داشت.

دایره المعارف: قرن هشتم میلادی

در این قرن، سیزده پاپ وجود داشت. هیچ کدام برجسته نبودند. این زمان حمله اعراب بود.

دایره المعارف: قرن نهم میلادی

در بازه ۸۵۵ - ۸۵۸ پاپ افسانه‌ای - ژان (Joan) - لیست شده است.

لیست ضد پاپ‌ها:

هیپولیتوس: ۲۱۷ میلادی، (دوره خدمت ۲۱۸ - ۲۳۵)

نواتیانوس: ۲۵۲ میلادی،

فیلیکس دوّم: ۳۵۲ میلادی،

اورسیوس (اورسینوس): ۳۶۶ میلادی،

سرجیوس (Sergius): ۸۹۱ میلادی،

بونیفاس ششم: ۸۹۱ میلادی،
 کریستوفر: ۹۰۳ میلادی،
 لئوی هشتم: ۹۶۳ میلادی،
 بونیفاس هفتم: ۹۸۵ میلادی،
 فرانکو: ۹۸۵ میلادی،
 سیلوستر: ۱۰۳۳ میلادی،
 کلمنت سوم: ۱۰۷۳ میلادی،
 آرکلیتوس (Aricletus): ۱۱۳۰ میلادی،
 ویکتور: ۱۱۵۹ میلادی،
 کالیکتوس (Callectus): ۱۱۵۹ میلادی،
 پاسکال (Paschal): ۱۱۵۹ میلادی،
 انشقاق غرب ۱۳۷۸ - ۱۴۱۰ میلادی،
 کلمنت هفتم: ۱۴۳۱ میلادی،
 بندیکت (Benedict) هشتم: ۱۴۱۳ میلادی،
 فیلیکس: ۱۴۳۱ میلادی،

نتیجه:

- ✓ اگر روم ادعای برتری پطرس را دارد، چرا در انتخابات این قدر اختلاف و کشتار وجود داشت؟
- ✓ چرا این ۲۰ مردی که توسط یک گروه روحانی بر سر خدمت گذاشته شدند، به عنوان شیریر اخراج شدند و عنوان ضد پاپ گرفتند؟
- ✓ کدامشان مورد تأیید مردم و کدامشان از جانب خداوند بودند؟

تصاویر اصلی از نسخه اورجینال کتاب در سال ۱۹۵۸ میلادی:



THE BRITISH MUSEUM, LONDON, W.C.1
Department of Oriental Printed Books and Manuscripts

TELEPHONE
Museum 8621

June 29. 54

Dear Madam,

The Keeper of the Department of Oriental Printed Books and MSS. has asked me to reply to your letter of June 16th.

The ceremony of ordaining a Rabbi seems in Rabbinic times to have consisted of the following five stages:

- 1) the laying on of hands (Semikhah);
- 2) proclamation of the ordinand as Rabbi by word of mouth;
- 3) his investiture with a special mantle;
- 4) festivities, including the rhythmic praise of the newly ordained Rabbi by the assembled scholars;

"This Temple"

ST. JOHN 2:19



"DESTROY THIS TEMPLE AND IN THREE DAYS I WILL RAISE IT UP."

ST. JOHN 2: 19

"This Rock"

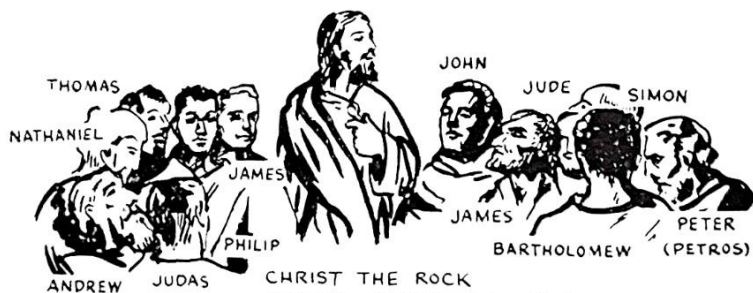
ST. MATTHEW 16: 18



"UPON THIS ROCK I WILL BUILD MY CHURCH."

ST. MATTHEW 16:18

UPON THIS ROCK
I WILL BUILD MY
CHURCH



CHRIST THE ROCK
CHRIST = PETRA 1 Cor. 10: 4



MINISTÈRE
DE
L'ÉDUCATION NATIONALE

Paris, le 9 juillet 1954

MUSÉE DE CLUNY

à monsieur PAUL PAINLEVÉ (P)
Tel. ODéon 36-31

Madame,

2° Tabernacle portatif en argent ciselé
N° d'inventaire : CL. 12. 239.
H. 0, 56; Larg. 0, 20; Prof 0, 15.
Cliché : Archives photo. OA 449 et 449B.
Ce tabernacle rectangulaire à deux portes serait allemand ou autrichien du XVIII^e siècle. Il provient également de la collection Strauss (N° 3 du catalogue) et figure aussi dans la Jewish Encyclopedia (Vol. II, p. 126.)
Ce tabernacle comporte encore les rouleaux de la Loi entourés de la bande brodée d'inscriptions. Il possède également sa clef alourdie, fort simple. Sur la photographie O.A. 449 B, figurant le tabernacle ouvert, on aperçoit une partie de la bande brodée et on distingue la clef dans la serrure. Ces deux objets n'ont pas été photographiés séparément et il semble difficile de photographier la bande en entier à cause de sa longueur.

2The tabernacle portable in chiselled silver

N. of the Inventory: CL. 12. 239

H. 0, 56 size 0, 20; depth 0, 15.

St. reotype: photo from Archives. O A 449 B.

This rectangular Tabernacle with 2 doors either German or Austrian of the 18th. century. It also comes from the Strauss collection N. 3 of the catalogue, and it also figures in the Jewish Encyclopedia. (Vol. 11, p. 126) This tabernacle contains also the rollers of the Law with a band embroidered by inscriptions. It also has a suitable key, but very simple.

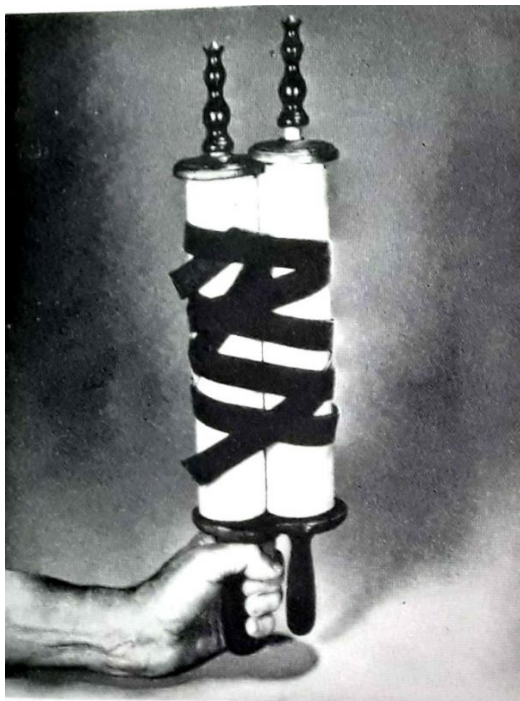
On the photo O.A. 449 B, showing the open tabernacle a part of the embroidered band is visible, and one can see the key in the lock. These two things have not been photographed separately, and it seems difficult to photograph the whole band because of its length.

3. Portable tabernacle of gilt wood.

N. of the Inventory CL. 13. 331.



Loosed Scroll



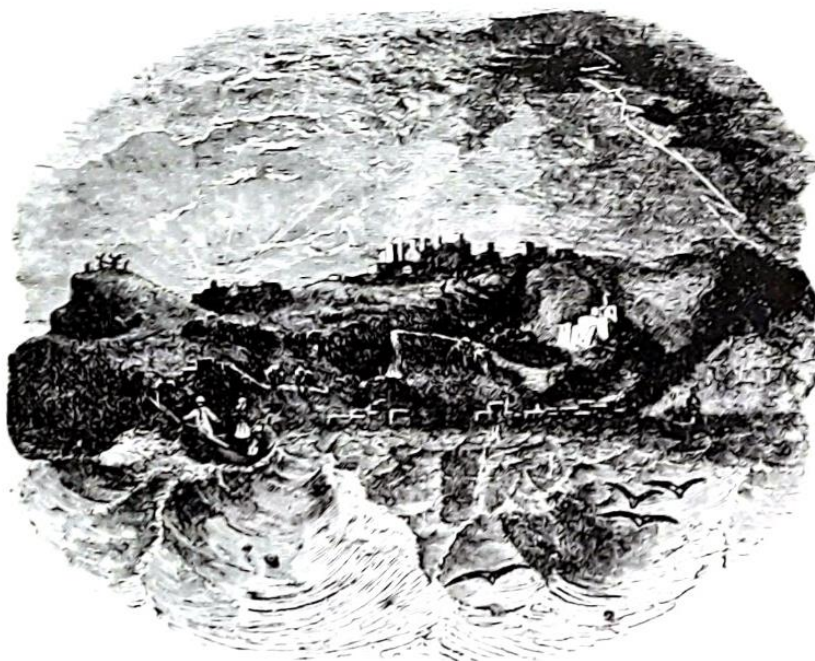
Bound Scroll



Wrapped Scroll

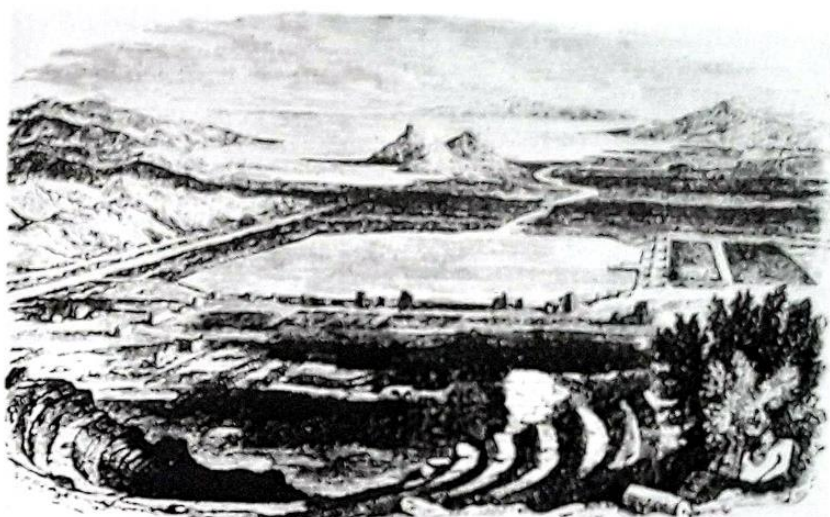


ROMAN ARMIES APPROACHING JERUSALEM

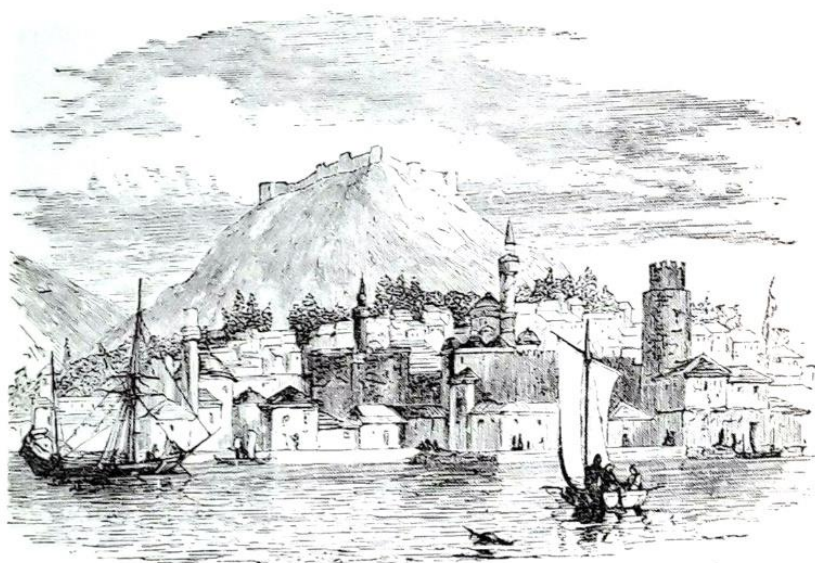


PATMOS

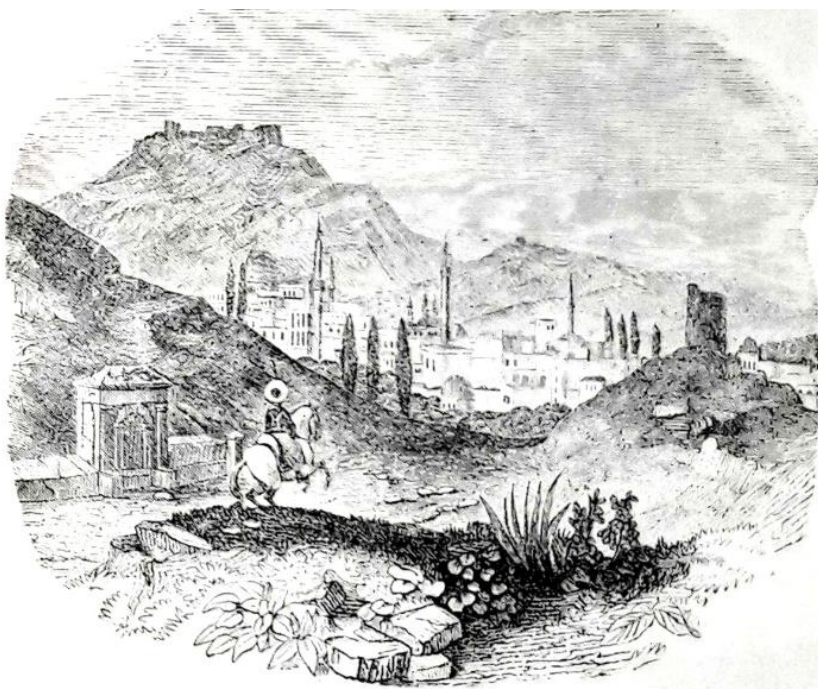




SITE OF EPHEBUS



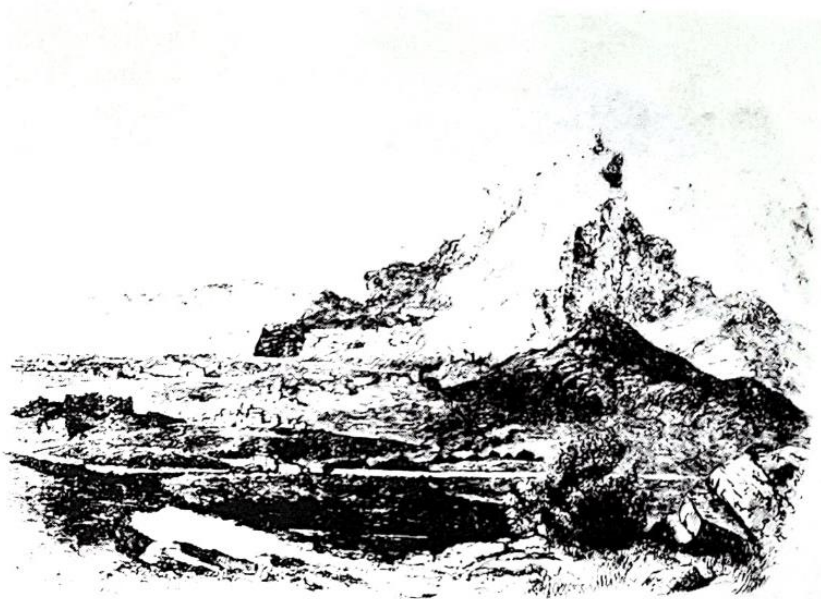
CASTLE AND PORT OF SMYRNA



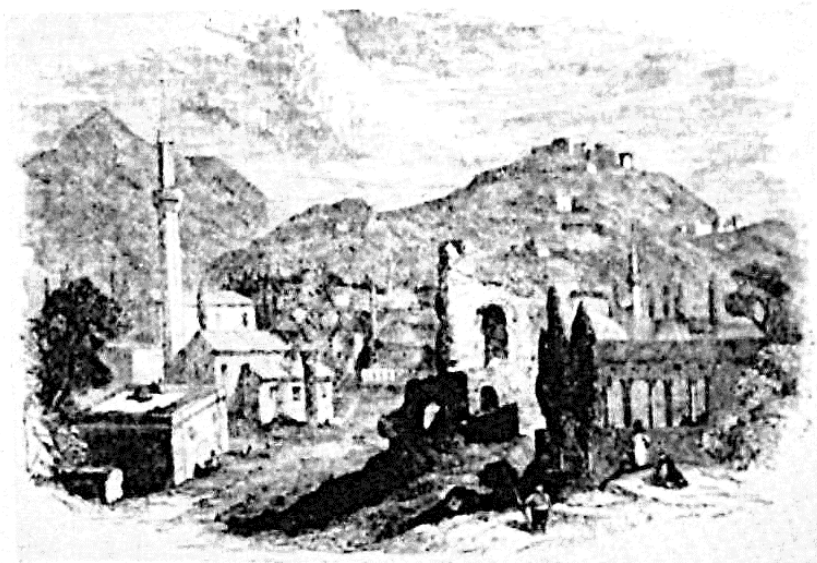
SITE OF PERGAMOS



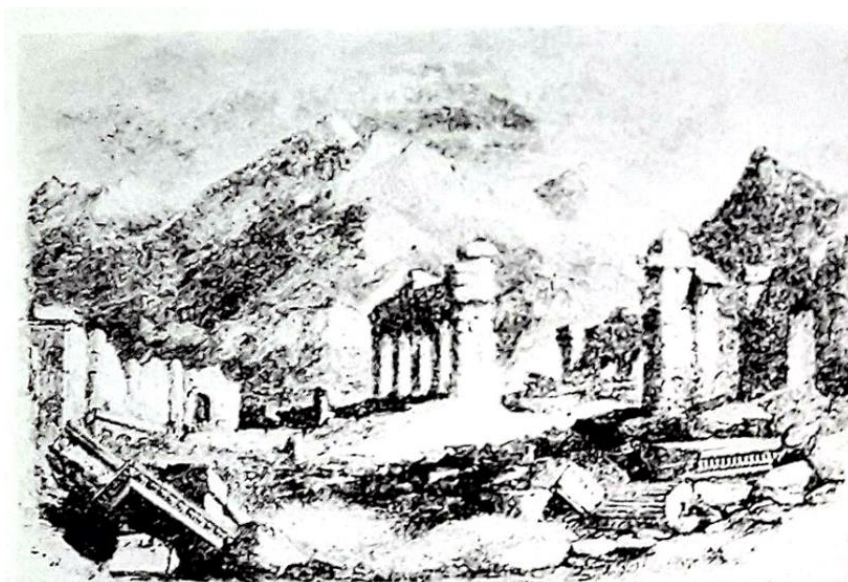
SITE OF THYATIRA



SARDIS AND MOUNT TMOLUS



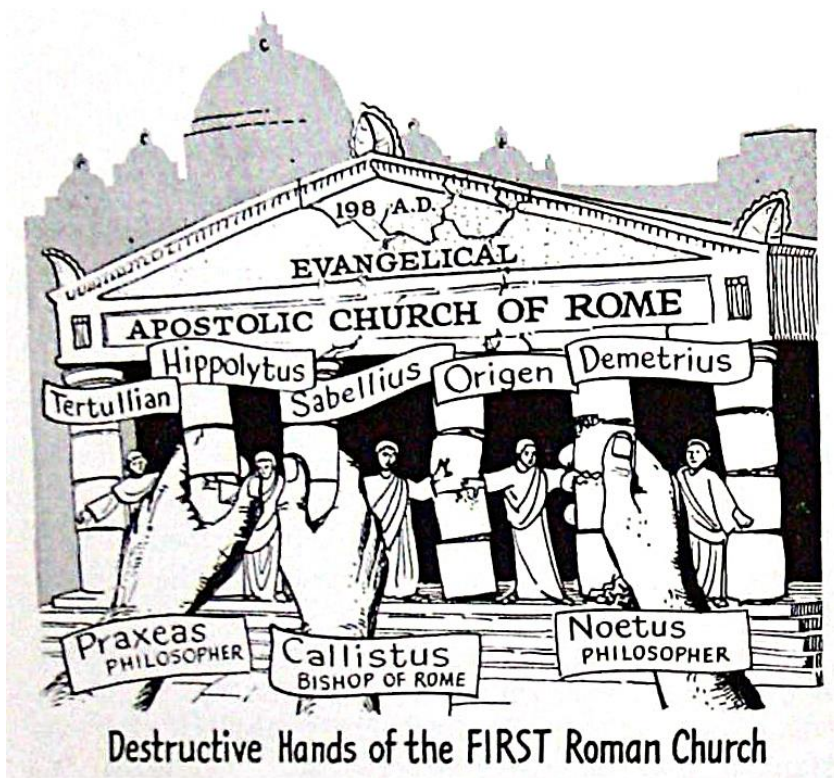
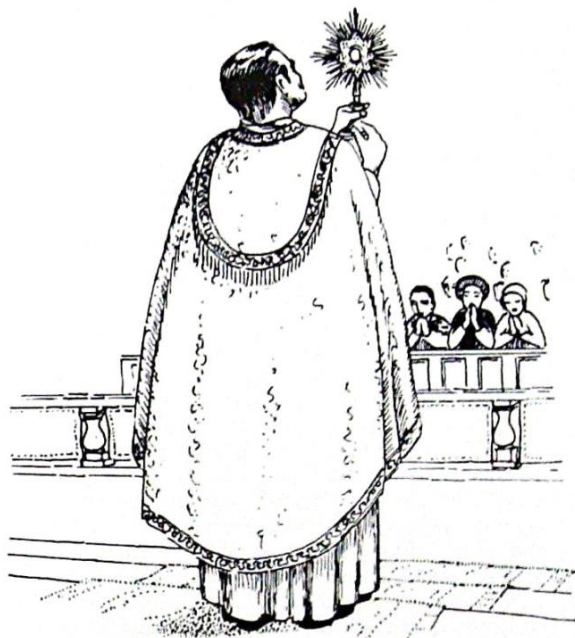
PHILADELPHIA (Macfarlane's Apocalyptic Churches).

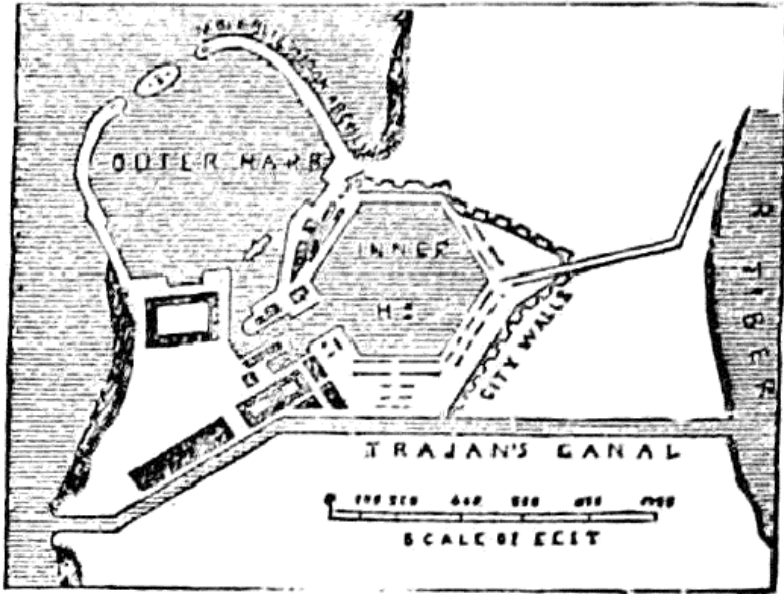


SITE OF LAODICEA

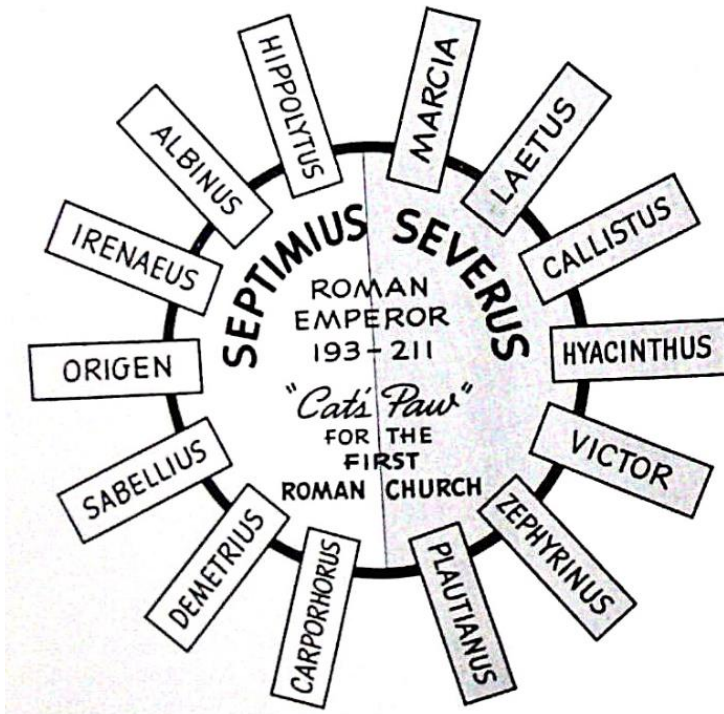


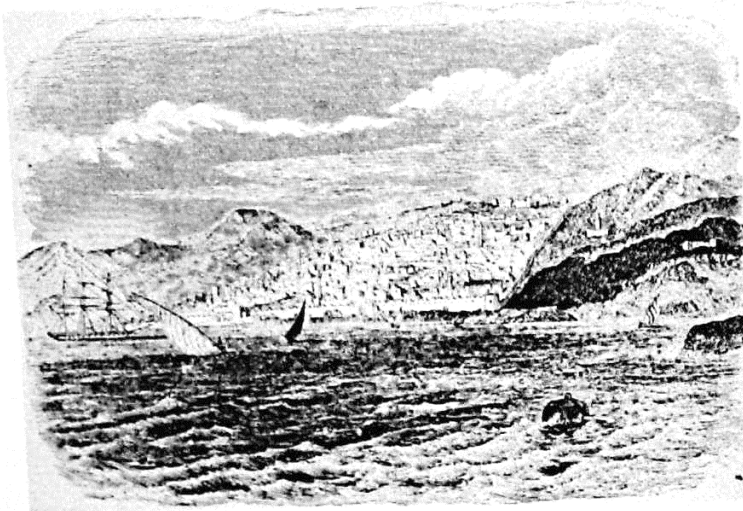
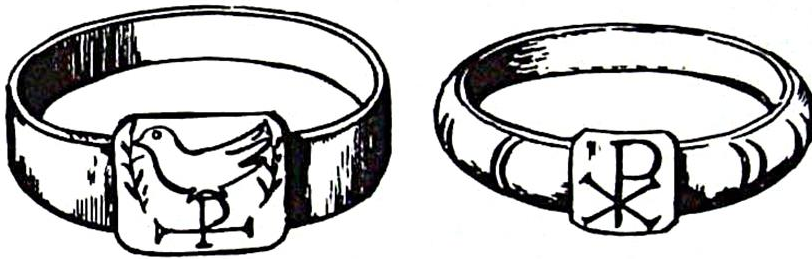
ONE FORM OF ASTARTE,
FROM A TYRIAN COIN.



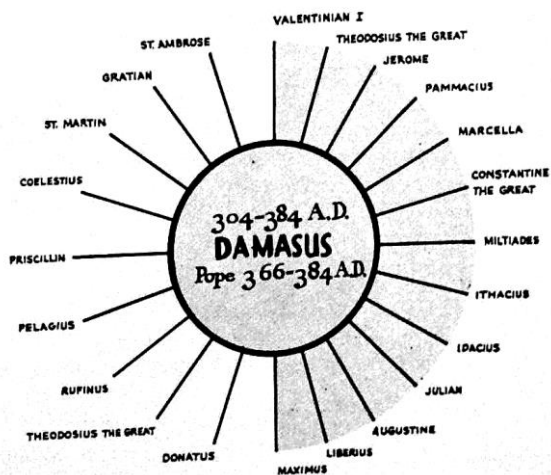


ANCIENT HARBOR OF OSTIA,
AT THE MOUTH OF THE TIBER.





THESSALONIKA



اشخاص ذکر شده در کتاب:

نام	سمت	موقعیت مکانی	تاریخ
آندرونیکوس و یونیا	رسولان	روم	۳۴ (۴۱-۵۴) میلادی
آنها رسولان زمان احیای پطرس (اعمال ۲: ۴) بودند که اولین کلیسا را در روم بنا کردند که به سمت بت پرستی لغزش خورد. آنها توسط کلودیوس از روم تبعید شدند اما بعد از مرگش به آن جا بازگشتند. اولین کلیسا پذیرای بازگشت آنها نشد بنابراین آنها کلیسای دوم روم را بنا کردند.			
پریسیلا و آکیلا	شاگردان	روم	۳۴ (۴۱-۵۴) میلادی
آنها به همراه آندرونیکوس و یونیا دومین کلیسای روم را آغاز کردند. آنها با پولس در آسیا از سال ۴۱-۵۳ میلادی کار می کردند.			
پطرس	رسول	بابل	۶۰-۶۴ میلادی
او از ۳۴-۴۱، ۴۴-۵۱ میلادی در اورشلیم بود. سرانجام او برای تبلیغ بشارت برای باقی مانده یهودیان بابل در افراته به مرقس پیوست.			
پولس	رسول	آسیا و روم	۳۴-۶۲ میلادی
اورشلیم - دمشق. بارها به خاطر مسیح زندانی شد. او نامه هایی برای کلیساهای آسیا، روم و یونان نوشت. او آغازگر سومین کلیسا در روم بود.			
تیتوس	امپراتور	روم	۷۰ میلادی
شمعدانهای طلای معبد اورشلیم به همراه مذبح بخورسوز را برداشت و آنها را در موزه رودخانه تیر قرار داد.			
یوحنا	رسول	پطمس	۹۸ میلادی
او معلم پولیکارپ بود. او مراقب مریم مادر عیسی بود. و همچنین مدرسه ای داشت که نسخه های کتاب را به یونانی درست می کردند. او به پطمس تبعید شد اما رهایی یافت تا آخرین بخش عهد جدید را در کنار باقی رسالات و اناجیل قرار دهد. او تنها رسولی است که شهید نشد و تا زمانی که زنده بود از مریم مادر عیسی مراقبت می کرد.			
ایگناتیوس	اسقف	انطاکیه	۳۳-۱۰۷ میلادی
او اسیر چنگال حیوانات در سیرک روم شد و جان باخت.			
پولیکارپ	اسقف	اسمیرنا	۶۹-۱۵۰ میلادی
پدر اولیه کلیسای انجیلی که به روم رفت تا آنیستس را برای بازگشت به پسخ رسولان متقاعد کند. او هدفش را به انجام نرساند. او یک انجیلی با قوت روح القدس بود که توسط اولین کلیسای روم و امپراتور اسمیرنا شهید شد.			
هادریان	امپراتور	همه دنیا	۷۶-۱۳۸ میلادی
دومین نابود کننده اورشلیم			
انیستس	اسقف	روم	۱۵۱-؟ میلادی
ترتولیان	وکیل	از روم تا کارتاژ	۱۵۵-۲۳۰ میلادی
در ۲۰۷ میلادی اسقف مونتانیست شد. یک نویسنده پُربار اما بیشتر گنجینه آثارش نابود شدند چون که فساد اولین کلیسای روم و اسقف های بت پرستش را عیان می کرد.			
ایرانوس	اسقف	لیون فرانسه	۱۷۷-۲۱۲ میلادی

یک پیرو راستین مسیح و رسولان. به عمل آورنده معجزات که بیشتر مورد نفرت اسقف اولین کلیسای روم، ویکتور بود.			
آلبینوس	ژنرال	فرانسه	میلادی ۱۹۷ جان باخت
یک ژنرال انجیلی نیروهای فرانسه که از اسقف‌های انجیلی در برابر امپراطوران و اولین اسقف‌های کلیسای روم حمایت می‌کرد. او از ایرانوس دفاع می‌کرد. او در ۱۹۷ میلادی با تحریک ویکتور اسقف اولین کلیسای روم توسط سپتیموس سوروس شهید شد.			
سپتیموس سوروس	امپراطور	روم	۱۹۳-۲۱۱ میلادی
در زمان امپراطوری او، ما متوجه می‌شویم که تاریخ اولین کلیسای روم و امپراطور از ۲۰۲-۲۰۸ میلادی ممنوع شد. ایرانوس در ۲۰۲ میلادی شهید شد و همچنین پدر اوریجن در اسکندریه در همین مدت کشته شد اما این بخش از تاریخ خالی است.			
اوریجن	الهدیان	اسکندریه	۱۸۵-؟ میلادی
مرد توانای خدا که گنجینه‌ای برای فساد اولین کلیسای روم نگاشت. او با قدرت درباره رد ادعای اسقف روم مبنی بر بخشش گناه نوشت.			
ویکتور	اسقف	روم	۸۹-۱۹۸ میلادی
اسقف لغزش خورده اولین کلیسای روم که سعی کرد کلانشهرهای آسیا را تکفیر کند.			
زفرینوس	اسقف	روم	۱۹۸-۲۱۷ میلادی
اسقف کاهل پیش از کالیستوس که رشوه می‌گرفت و گناه را می‌بخشید اما بابت این کارش پاداش هم می‌گرفت. او تمثالها و پرستش خورشید و الهه ماه را به همراه داشت.			
سابلیوس	الهدیان	روم	۱۹۸-۲۲۲ میلادی
شاگرد حقیقی مسیح از آفریقا تا روم بود. او از کلیسای روم کنار گذاشته شد چون انجیل راستین را تعلیم می‌داد. از آن به بعد او در روم و اطراف آن طرفداران بسیاری داشت.			
هیپولیتوس	اسقف	روم	۲۰۷-۲۳۵ میلادی
محقق راستین مسیحی یونانی که شرح حال اسقف بت پرست و شریر روم کالیستوس نوشت.			
کالیستوس	اسقف	روم	۱۷۷-۲۲۲ میلادی
یک برده مرتد و مجرم سابق که توسط ویکتور برای سرنگونی اسقف‌های انجیلی به کار گرفته شد. او کمک دست ویکتور و سپتیموس سوروس امپراطور بود.			
پونتیان	اسقف	روم	۲۳۰-۲۳۵ میلادی
اسقف اولین کلیسای روم که به همراه هیپولیتوس توسط الکساندر سوروس تبعید شد.			
فابیان	سراسقف	روم	۲۳۶-۲۵۰ میلادی
یک انجیلی، او نواتیانوس را به خدمت گماشت.			
نواتیانوس	سراسقف	روم	۲۵۰-۲۷۰ میلادی
او توسط فابیان انجیلی به خدمت گماشته شد. کلیسای روم او را "مرتد" می‌خواند.			
کرنلیوس	اسقف	روم	۲۵۱-۲۵۳ میلادی
اسقف روم در همان زمان نواتیانوس، او در رسته پاپ‌ها قرار گرفت.			
یوسیپوس	مورخ	قیصریه	۲۶۰-۳۴۰ میلادی
اسقف قیصریه و مشورت دهنده روحانی کنستانتین، او کنستانتین را تعمید داد.			
اورولیان	امپراطور	روم	۲۷۰-۲۷۵ میلادی

او کلیسای انطاکیه را از پل سامسات گرفت و آن را به کلیسای روم داد.			
پُل اهل سامسات	اسقف	انطاکیه	۲۶۰-۲۷۲ میلادی
تبعید شد. اسقف پل سامسات اولین اسقف روم را در جای خود قرار داد.			
کنستانتین	امپراتور	قسطنطنیه	۲۸۶-۳۳۷ میلادی
امپراتور خوب، دخیل در شورای نیکیه، انجیلی آریانی			
دامس	اولین پاپ	روم	۳۰۴-۳۸۴ میلادی
اولین پاپ اولین کلیسای روم. ۱۲۶ مسیحی در یک رقابت خونین برای جایگاه پطرس کشته شدند. او توسط والنتیان یکم تصدیق شد.			
ملکیادس	اسقف	آفریقا تا روم	۳۱۰-۳۱۴ میلادی
او توسط کنستانتین به کلیسای کاخ لاتران برده شد.			
آریوس		اسکندریه	۲۷۵-۳۳۶ میلادی
او توسط کلیسای روم بد نام شد. "بد معرّفی شده" (Fragm, in Mansi, هشتمین، ۳۱۶. یوسپیوس تا اسقف اسکندریه)			
دوناتوس	اسقف	آفریقا	۳۱۱-۳۷۵ میلادی
انجیلی، آگوستین از دوناتیست‌ها متنفر بود.			
فرومنتیوس		حبشه	۷-۳۸۰ میلادی
او کتاب مقدس را برای حبشه ترجمه کرد. هیچ ارتباطی با روم نداشت.			
سنت مارتین	اسقف	تور فرانسه	۳۱۵-۴۰۰ میلادی
اسقف راستین و رسول در روح القدس، او مدرسه انجیلی را در مارموتیه، تور آغاز کرد. در برابر سیاستهای غلط کلیسای روم مقاومت می‌کرد.			
آمبروز		میلان	۳۴۰-۳۹۷ میلادی
اسقف راستین در روح القدس و رسول شهر میلان در شمال ایتالیا بود. او در برابر سیاستهای بد اولین کلیسای روم می‌ایستاد.			
تئودوسیوس	امپراتور	روم	۳۴۶-۳۹۵ میلادی
گرفتار دام دامس شد. او توسط آمبروز توبیخ شد و توسط آمبروز برای مسیحیت انجیلی خالص اصلاح شد.			
گراتیان	امپراتور	روم	۳۵۹-۳۸۳ میلادی
پسر والنتیان یکم که امپراتوری خوب بود و توسط دامس پاپ روم و ماکسیموس امپراتور که آلت دست دامس بود، از تخت به زیر کشیده شد.			
سولپیسوس سوریوس		فرانسه	۳۶۰-۴۱۰ میلادی
وکیل مسیحی. منشی سنت مارتین تور. پرفروش‌ترین کتاب راجع به زندگی سنت مارتین را نوشت. شفا و معجزات مارتین کشیشان روم را خشمگین کرد.			
جولیان	امپراتور	روم	۳۶۱-۳۶۳ میلادی
مرد، او بت پرستی را بهتر از اعمال ساختگی اولین کلیسای روم می‌دانست.			
والنتیان یکم	امپراتور	روم	۳۶۴-۳۷۵ میلادی
پدر گراتیان، او گفت که کشیشان نمی‌توانند میراث زنان بیوه را بردارند. او دامس را به عنوان کشیش اولین کلیسای روم به رسمیت شناخت.			
پریسیلیان	اسقف	اسپانیا	۳۵۹-۳۸۵ میلادی

او به چوبه دار اسپانیا سوخته شد. او اسقف انجیلی روح‌القدس بود که پرستش بت پرستانه اولین کلیسای روم را روم کرد. امبروز و مارتین برای جان او التماس کردند اما شکست خوردند.			
پلاگیوس کلسیوس	مسیونرهای بریتانیا	از ایرلند تا روم	۳۶۰-۴۲۰ میلادی
پلاگیوس به مدرسه سنت مارتین پیوست. دو مبلغ بریتانیایی که به روم و آفریقا رفتند. پلاگیوس با انجیلی‌ها همدردی می‌کرد. آنها مورد نفرت پاپ‌ها و جروم و اوروسیوس بودند.			
جولیان	اسقف انجیلی	آفامیا	۳۶۰-۴۲۰ میلادی
جروم		بیت الحم	۳۴۰-۴۲۰ میلادی
یک زمانی خداوند را می‌شناخت اما در دام اولین کلیسای روم گرفتار شد. او انجیل را ترجمه کرد. او از ویجیلانتیوس که پرستش غلط روم را به سخره می‌گرفت، متنفر بود. (عتیقه جات، تمثالها)			
روفینوس	مترجم	اورشلیم	۳۴۵-۴۱۰ میلادی
دوست قدیمی جروم که بعداً توسط جروم رد شد چون او اوربجن و نوشته‌ها و ترجمه‌هایش را (پس از مرگ) تقبیح نکرد.			
آگوستین		آفریقا	۳۵۴-۴۳۰ میلادی
او فقط قدری از دین را زیر نظر امبروز فرا گرفت. دارای جبری حماقتی بود. او بسیاری از آموزه‌های نادرست را در روزهای آخر عمر تکذیب کرد.			
پاماسیوس مارسلا		روم	۳۷۰-۴۱۰ میلادی
پاماسیوس سناتوری بود که والنشینان یکم را و داشت تا دامس را به عنوان پاپ اعلان کند. مارسلا بیوه‌ای پیر و دوست جروم بود.			
اورسیوس	اسپانیایی، مورخ لاتین		۳۹۰-۴۳۰ میلادی
سنت پاتریک	سر اسقف	ایرلند	۳۷۲-۴۶۱ میلادی
مبلغ انجیلی پروتستانی. خواهرزاده سنت مارتین و تحصیلکرده مدرسه سنت مارتین، وسیله‌ای برای تبدیل تمام ایرلند به مسیح پیش از فوتش.			
ماکسیموس	امپراتور	روم	۳۸۳-۳۸۸ میلادی
آلت دست دامس. غاصب سلطنت، قاتل گراتیان و پرسیلیان و هفت اسقف انجیلی اسپانیایی.			
تئودورت	الهیدان	انطاکیه	۳۹۰-۴۷۵ میلادی
الهیدان مطرح که تاریخ کلیسا را نوشت و یکی از نویسندگان "سه فصل" که کاذب بودن ادعای برتری اولین کلیسای روم به واسطه پطرس را آشکار کرد.			
آرکادئوس	امپراتور	روم	۳۹۵-۴۰۸ میلادی
هونوریوس	امپراتور	روم	۳۹۵-۴۲۳ میلادی
دو آلت دست اولین کلیسای روم. آنانی که ترجمه آثار اوربجن توسط روپینوس از یونانی به لاتین را همراه داشتند، توسط اینها تبعید می‌شدند.			
لئوی یکم	پاپ	روم	۴۶۱ میلادی
که کبیر خوانده می‌شد چون او تلاش کرد تا اعتبار زیادی برای اولین کلیسای روم به دست آورد. والنشینان سوم آلت دست او بود و کلیسای او ادعای دادگاه استینافی برای تمامی کلیساهای دنیا را می‌کرد.			

ژوستینیان	امپراطور	روم	۴۸۳-۵۶۵ میلادی
با یک فاحشه به نام تئودورا ازدواج کرد که "شلوار می پوشید (ادعای قدرت می کرد)" این تیم توسط راهبه های اولین کلیسای روم تعلیم می دید. به دنبال شکار تاریخ حقیقی "سه فصل" بود.			
کلمبا	اسقف	ایرلند	۴۲۱-۵۹۷ میلادی
رسول راستین مسیح، آیات و معجزات در معیت خدمت او بود. مستعمره مسیحی انجیلی را بر جزیره ایونا بنا کرد. پس از تاراج روم مدرسه او بهترین محسوب می شد.			
گریگوری یکم	پاپ کبیر	روم	۵۹۰-۶۰۴ میلادی
سیاستمدار بزرگ، زندگی کارش بر روی شورای تولدو طراحی شده بود. او مسیونرهایی به بریتانیا فرستاد تا پروتستان ها و کلیساها را محکوم کنند. سه فصل را ممنوع کرد. سعی کرد تا ایسترا را تابع کلیسای رومی خود کند.			
آگوستین			۵۹۰-۶۰۴ میلادی
فرستاده کاتولیک رومی به انگلستان، او توسط پاپ گریگوری یکم فرستاده شد تا بر آن جزیره تسلط پیدا کند. اولین سراسقف کانتربری که توسط پاپ روم ایجاد شد.			
محمد		مکه	۵۷۶-۶۵۲ میلادی
او به دنبال مذهبی بود که هر آن چه را که موعظه می کنند به واقع به آن عمل کنند. کلیسای روم تمثالها را می پرستید. اعیاد بت پرستان و پرستش خورشید و الهه ماه را داشت. پس محمد مذهب خودش را به پا کرد.			